

نام کتاب: سوسیالیسم (معرفی آرای پات دوین)  
نویسندگان: پات دوین، جان اونیل، دیوید لایمن، مارک یابلونسکی، رابرت بلک برن  
مترجمان: ح. ریاحی، ح. آزاد، ا. معصوم بیگی، البرز دماوندی  
انتشارات بیدار  
طرح روی جلد: فوسه

Iranischer Kulturverein (Bidar)  
Tulpen str.15  
D-30167Hannover  
Tel.0511-714544

## برنامه ریزی مشارکتی

(معرفی آرای پات دوین)

پات دوین

فهرست:

بخش اول معرفی آرای پات دوین

برنامه‌ریزی اقتصادی.....۵  
سوسیالیسم بازار یا برنامه‌ریزی مشارکتی.....۱۳  
نوسازی سوسیالیستی.....۵۳  
بحث محاسبه‌ی اقتصادی.....۷۳  
درباره‌ی تئوری اقتصادی سوسیالیسم.....۱۰۱  
بازبینی نظریه‌ی کارفرمایی.....۱۴۹  
پی‌ریزی نظری سوسیالیسم.....۱۷۳  
نقد کتاب پارکون.....۱۹۹

بخش دوم: نقد و بررسی آرای پات دوین

تجسم دنیای دیگر.....۲۱۷  
نقد کتاب دموکراسی و برنامه‌ریزی اقتصادی.....۲۳۳  
نقد مدل پات دوین.....۲۳۹  
نقد مدل پات دوین.....۲۴۳  
نقد مدل پات دوین.....۲۴۹  
پاسخ به انتقادهای.....۲۵۵  
جمع‌بندی: چرا سوسیالیسم.....۲۶۱

مباحثه با این نکته سروکار داشت که آیا تخصیص کارآی منابع به شیوه‌ی پاره‌تو (ملاکی آرمانی که اقتصاددانان نوکلاسیک در محاسبه‌ی رفاه به کار می‌گرفتند) می‌تواند در غیاب بازارها و قیمت‌ها برای وسایل تولید به دست آید. شرح سنتی از این مباحثه این است که میزس بر آن بوده است که این امر از لحاظ نظری محال است، و هنگامی که استدلال‌اش مردود شمرده شد، هایک استدلال کرد که گرچه این امر از لحاظ نظری ممکن است در عمل ناممکن است. معمولاً هایک را به این صورت تفسیر می‌کنند که بنای استدلال خود را بر ناممکنی گردآوری و آمایش اطلاعات مورد نیاز برای طراحی متمرکز تخصیص کارآی منابع می‌گذارد. گمان بر این است که او استدلال می‌کند که در عمل تخصیص کارآی منابع فقط می‌تواند از عملیات نیروهای بازار نتیجه شود، و همراه با آن قیمت‌های معین شده از سوی بازار نقشی محوری در انتقال اطلاعات به تصمیم‌گیرندگان نامتمرکز ایفا می‌کند.

لانگه به مصاف این چالش رفت و نشان داد که از طریق به کارگیری "قیمت‌های حسابداری" امکان‌پذیر است که مالکیت عمومی وسایل تولید را با تصمیم‌گیری نامتمرکز در هم آمیخت. این قیمت‌ها را هیئت برنامه‌ریزی مرکزی تعیین می‌کند و نه بازار، و تا هنگامی که عرضه و تقاضای برنامه‌ریزی شده مساوی باشند، متغیر خواهد بود. حاصل تعادل کلی کارآی پاره‌تویی است که عین آن چیزی است که در تعادل کلی کاملاً رقابتی اقتصاد نوکلاسیک موجود است. بر پایه‌ی این تفسیر، لانگه در مباحثه چیره شد، ولی منتقدان اتریشی اخیر استدلال کرده‌اند که این تفسیر نادرست است، و ادعا دارند که هایک کاری به شرایط مورد نیاز برای تخصیص کارآی منابع پاره‌تویی ایستا نداشت. آن‌ها تاکید دارند که دغدغه‌ی هایک متوجه فرایند باز تخصیص منابع حاصل از واکنش‌های مداوم تصمیم‌گیرندگان نامتمرکز به اطلاعات

## برنامه‌ریزی اقتصادی

(Economic planning)

پت دوین

۱. معصوم‌بیگی

بنیادگذاران سده‌ی نوزدهم نظریه‌ی سوسیالیستی بسیار اندک در باره‌ی برنامه‌ی اقتصادی سخن گفته‌اند. مارکس و انگلس به عمد از بحث تفصیلی درباره‌ی سازمان اجتماعی آینده سر باز زده‌اند زیرا این کار را اتوپیایی می‌شمردند. در عوض خود را به اظهارنظرهای کلی گه‌گاهی محدود کردند، مانند اشاره‌ی انگلس به "جایگزینی هرج و مرج تولید اجتماعی با تنظیم تولید مبتنی بر برنامه‌ریزی اجتماعی هم بر طبق نیازهای جامعه به طور کلی و هم نیازهای هر فرد" (آنتی دورینگ، ف ۳، ف ۲).

با این همه، در اوایل سده‌ی بیستم انتقاد نظری از سوسیالیسم بر پایه‌ی این فرض پا گرفت که مالکیت عمومی وسایل تولید به حکم ضرورت مستلزم برنامه‌ریزی اقتصادی متمرکز است. این امر به "مباحثه‌ی محاسبه‌ی سوسیالیستی" معروف انجامید که در دهه‌ی ۱۹۳۰ به اوج خود رسید و در آن میزس و هایک استدلال می‌کردند که در چنین نظامی محاسبه‌ی اقتصادی عقلانی محال است و اسکار لانگه، به ویژه، عکس آن را استدلال می‌کرد.

همواره در حال تغییر در دسترس آن‌ها، همراه با قیمت‌های معین شده از سوی بازار بود که نقش هم‌آهنگ‌کننده‌ی تصمیم‌های مستقل آن‌ها را داشت.

همه‌ی مارکسیست‌ها راه‌حل لانگه یعنی کوشش برای تشبه به سازوکار بازار و اثبات این امر را که اقتصاد مبتنی بر مالکیت عمومی وسایل تولید می‌تواند به تخصیص منابعی با همان خصیصه‌های کارآیی اقتصاد مبتنی بر مالکیت خصوصی برسد، نپذیرفتند. به ویژه موریس داب استدلال می‌کند که برنامه‌ریزی اقتصادی دقیقاً از آن رو مطلوب است که نتایجی را امکان‌پذیر می‌سازد که با نتایجی که عملیات نیروهای بازار پدید می‌آورد تفاوت دارد. از این دیدگاه، جوهر برنامه‌ریزی اقتصادی این است که هم‌آهنگی تصمیم‌های وابسته به هم را، پیش از آن که به اجرا در آیند، امکان‌پذیر می‌سازد. این دیدگاه، هم‌آهنگی برنامه‌ریزی شده و آگاهانه‌ی تصمیم‌های از پیشی را جای‌گزین سازوکار بازار مبتنی بر تصمیم‌گیری برنامه‌ریزی نشده‌ی از پس‌ی به عنوان واکنش اتمیستی تصمیم‌گیرندگان به قیمت‌های متغیر بازار و فرصت‌های سودبری می‌کند.

وابستگی چندسویه در فعالیت اقتصادی در ارتباط با سرمایه‌گذاری کلان بسیار مشهود است. داب تأکید داشت که تمایزگذاری میان عدم اطمینان اجتناب‌ناپذیر و عدم اطمینان ناشی از فقدان اجتناب‌ناپذیر شناخت تصمیم‌گیرندگان اتمیزه از کنش‌های مورد نظر رقیبان، برای برنامه‌ریزی حائز اهمیت است. تصمیم‌های سرمایه‌گذاری در اقتصادهای سرمایه‌داری بر پایه‌ی انتظارات سودآوری آینده صورت می‌گیرد. سودآوری آینده تا حدودی بسته به تأثیر و پی‌آمد مرکب همه‌ی طرح‌هایی است که به طور هم‌زمان بر عهده گرفته می‌شوند.

با این‌همه، در تصمیم‌گیری چندپاره، اتمیستی و مبتنی بر بازار، تصمیم‌های سرمایه‌گذاری فردی در بی‌اطلاعی از کنش‌های دیگران گرفته می‌شوند. از این رو، انتظاراتی که در بُن آن‌ها جای دارد در کل نمی‌تواند برآورده شود.

برنامه‌ریزی اقتصادی این امکان را می‌دهد که این وابستگی، برای آن که عقلانی باشد، باید برپایه‌ی الگوی آینده‌ی مورد انتظار از هزینه‌ها و قیمت‌ها استوار باشد و نه الگوی موجود عدم اطمینان از بابت کنش‌های دیگران، تصمیم‌گیرندگان اتمیزه را از ارزیابی‌های آینده باز می‌دارد که در اقتصاد برنامه‌ریزی شده به بهترین وجه ممکن امکان‌پذیر است. در اقتصاد برنامه‌ریزی شده، سرمایه‌گذاری‌های عمده‌یی که در گرگونی‌های غیرنهایی به بار می‌آورند می‌توانند به اتفاق یک دیگر برنامه‌ریزی و پیشاپیش قبل از آن که منابع اختصاص یابند هم‌آهنگ شوند.

این واقعیت‌های اجتناب‌ناپذیر گاه‌گاه به اختیار کردن شکل‌هایی از برنامه‌ریزی اقتصادی در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته و کشورهای کم توسعه‌یافته انجامیده است. این امر در مورد بریتانیا طی جنگ جهانی دوم بسیار مشهود بود؛ در این هنگام برنامه‌ریزی به منظور بسیج کل اقتصاد برای کوشش‌های جنگی پا به عرصه گذاشت. در آن هنگام امری عموماً مورد پذیرش بود که وقتی بسیج کلان با به کارگیری مجدد منابع مطلوب است، برنامه‌ریزی سازوکار تخصیص برتری است. استدلال‌های مشابه، پذیرش گسترده برنامه‌های اقتصادی را در کشورهای رو به توسعه تحت تأثیر قرار داد، هر چند که به دلایل عدیده این طرح‌ها عمدتاً روی کاغذ ماندند و پی‌آمد عملی اندکی در بر داشتند. در سه دهه‌ی پس از جنگ جهانی دوم، بسیاری از کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته تدابیر دخالت دولتی را، از برنامه‌ریزی ارشادی تا سیاست صنعتی را، برای پیشبرد بازسازی و رقابت بین‌المللی پذیرفتند. حتا پس از چالش نولیبرالی دهه-

های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، این امر هم‌چنان به قوت خود باقی است که در هیچ یک از کشورهای سرمایه‌داری اختصاص منابع یکسر به عهده‌ی عملیات نیروهای بازار واگذار نمی‌شود. باین‌همه، برنامه‌ریزی اقتصادی در وهله‌ی نخست با اتحاد شوروی، و توسعا، با اروپای شرقی پیوند داشته است. نظام برنامه‌ریزی مرکزی شوروی طی دهه‌ی ۱۹۳۰ پس از در پیش گرفتن "نخستین برنامه‌ی پنج ساله" در ۱۹۲۹ پا گرفت و ۶۰ سال بعد برچیدن آن آغاز شد. صورت متمایز این نظام برنامه‌ریزی را هدف‌های پیاپی صنعتی کردن سریع، بسیج برای "جنگ بزرگ میهنی" در برابر متجاوزان نازی، بازسازی پس از جنگ و تداوم جنگ سرد شکل داد. این نظام برنامه‌ریزی وسیله‌ی رشد اقتصادی سریع و توسعه‌ی منطقه‌ی بی‌شمار می‌آمد، اشتغال کامل و نرخ‌های تورم پایین را حفظ می‌کرد و با افزایشی در سطح معاش و شکوفایی فرهنگی همراه بود. نظام برنامه‌ریزی مرکزی با سرکوب و نقض هول‌ناک آزادی‌های تصمیم‌گیری دل‌بخواه، ناکارایی و اتلاف، آلودگی و تباهی زیست محیطی گسترده، کمبود رایج و ناراضی مصرف‌کننده. الگوی شوروی نظام دستوری و اداری بسیار متمرکزی بود که بر پایه‌ی طرح‌های سالانه‌ی استوار بود که مرکب از هدف‌های الزام‌آور برای هر موسسه بود و مقادیر و غایت‌های بازده و کاربرد و منابع عوامل تولید را در بر می‌گرفت. روش اصلی که برای تهیه و تنظیم برنامه به کار گرفته می‌شد روش "تعادل مواد" بود. این امر مستلزم گزارشی از کاربردها و منابع برنامه‌ریزی شده‌ی عرضه برای هر فرآورده‌ی عمده، همراه با ناهم‌سازیهایی آغازین میان تعادل‌های به هم وابسته‌ی بود که از طریق یک یا چند نوبت بازنگری مکرر مورد واری قرار می‌گرفت. اطلاعاتی که برای ساختمان طرح مورد استفاده قرار می‌گرفت از طرف موسسه‌ها تامین می‌شد و، از آن جا که نظامی تشویقی مرکب از پاداش‌هایی بود که به هدفی انجام‌یافته تعلق می‌گرفت، موسسه‌ها

انگیزه‌ی برای تامین اطلاعات جهت‌دار داشتند تا به این ترتیب به هدف‌های آسان دست یابند.

این الگو دست‌خوش ضعفی فراگیر بود که به اطلاعات و انگیزش مربوط بود که مادام که برنامه‌ریزی مبتنی بر اولویت حاکم بود از آن جلوگیری می‌شد، و منابع در شمار محدودی از بخش‌ها متمرکز می‌شد، و حیطة‌های بی بهره از اولویت، به ویژه بخش کالاهای مصرفی، پس‌مانده شمرده می‌شدند. با این همه، در میانه‌ی دهه‌ی ۱۹۷۰ اقتصاد شوروی رو به کساد رفت و سطح معاش و تامین مواد غذایی رو به وخامت گذاشت. فرارسیدن عصر گورباچف در ۱۹۸۵، فرآیند کش‌داری از اصلاحات ناکام را در پی می‌آورد که نتیجه‌ی آن در حال حاضر هنوز بسیار نامعلوم است. در ضمن، بسیاری از کشورهای اروپای شرقی رژیم‌های کمونیستی خود را برانداخته‌اند و کاملا در راستای مسیری حرکت می‌کنند که به رواج اقتصادی می‌انجامد که به نحوی بر نیروهای بازار استوار است، هر چند که شکل آن ممکن است در کشورهای مختلف تفاوت بپذیرد.

دگرگونی‌های مشابهی نیز در اندیشه‌های نظریه‌پردازان سوسیالیست در غرب دست داده است. تقابل تاریخی میان برنامه‌ریزی و بازار عمدتاً به کناری نهاده شده و شکلی از سوسیالیسم بازار به منزله‌ی الگوی اقتصادی اصلی مورد حمایت اقتصاددانان سوسیالیست سر برآورده است. باین‌همه، تجربه‌ی اروپای شرقی، به ویژه تجربه‌ی "سازوکار اقتصادی نوین" که در ۱۹۶۷ در مجارستان رواج گرفت، به شک‌آوری فزاینده در باب امکان‌پذیری هر چیزی شبیه به مفهوم‌های مارکسیستی پیشین درباره‌ی برنامه‌ریزی اقتصادی انجامید. استدلال اساسی این است که برای آن که موسسه‌ها انگیزه‌ی داشته باشند تا از منابع و شناخت محلی در اختیار خود استفاده‌ی کارآمد به عمل آورند، باید کاملاً خودمختار باشند. این موسسه‌ها فقط به شرطی کاملاً

خودمختار می‌گردند که تصمیم‌های خود را، از جمله تصمیم‌های مربوط به سرمایه-گذاری را، خود بگیرند و برحسب این که موفق یا ناموفق اند بهره‌مند شوند یا زیان ببینند. این امر بازار کار و سرمایه را لازم می‌آورد، همراه با تصمیم‌های سرمایه‌گذاری که هم آهنگ و منابع از طریق علمیات نیروهای بازار از تخصیص می‌یابند.

در برخی از الگوهای سوسیالیسم بازار، موسسه‌ها در مالکیت عمومی‌اند، در هیچ یک از موارد موسسه‌ها به سرمایه‌داران تعلق ندارند، و به این تغییر در مالکیت خصوصی کسی نیستند. با این‌همه، گرچه این موسسه‌ها کاملاً خودمختاراند و بنابر موفقیت خود پاداش یا کیفر می‌بایند، به تعبیری دیگر در مالکیت خصوصی‌اند، وجود تصمیم‌گیری پراکنده از طریق موسسه‌های متمیزه مانع هر آن چیزی می‌شود که بتواند به طرز معقولانه فکر برنامه‌ریزی اقتصادی را به ذهن راه دهد. در این الگوها سهم مهمی برای سیاست‌های مالی و پولی، و نیز برای سیاست‌گذاری صنعتی و گاه حتا برای برنامه‌ریزی ارشادی در نظر گرفته می‌شود. با این همه، هم‌آهنگی آگاهانه از پیشی تصمیم‌های سرمایه‌گذاری کلان به هم وابسته، که داب آن را جوهر برنامه‌ریزی اقتصادی می‌شمرد، قاطعانه به کناری نهاده شده است.

امروز تنها اقلیتی از اقتصاددانان مارکسیست سوسیالیسم بازار را رد می‌کنند. کسانی که سوسیالیسم بازار را مردود می‌دانند به سود شکلی از برنامه‌ریزی مشارکتی استدلال می‌کنند که نه بازگشتی از دولت به مالکیت خصوصی دوفاکتو بلکه پیشروی به سوی مالکیت اجتماعی را پیش چشم دارد.

منبع: فرهنگ‌نامه‌ی اندیشه‌ی مارکسیستی ص ۱۷۱-۱۶۸.

مطلوب برای آینده دچار تردید شده‌اند. از طرف دیگر مدافعان تئوری سوسیالیستی در غرب به طور فزاینده‌ای به این بحث گرایش پیدا کرده‌اند که با توجه به تجربیات کشورهای کمونیستی سابق، تصریح دقیق معنی سوسیالیسم به ویژه سازمان اقتصادی آن، ضرورت دارد.

میلر (۱۹۸۹) استدلال می‌کند که بنابراین هر اندازه که موضع مارکس در رد سیستم‌سازی آرمان‌شهرگرایانه مشروع بوده باشد، "دیگر حفظ آن از نظر فکری قابل دفاع نبوده و از نظر سیاسی امتیازی محسوب نمی‌شود. سوسیالیسم دیگر یک ایده‌آل بی عیب و نقص نیست. در هر صورت مردم آن را به شکل دولت‌های ناخوشایندی می‌شناسند که در نیمه‌ی قرن گذشته در اروپای شرقی ظهور کردند... طبقه‌ی کارگر در سرمایه‌داری معاصر از یک موقعیت مادی برخوردار است که برای او بهبود نسبی اقتصادی، شخصیتی با ارزش و آزادی سیاسی را تامین کرده است ... یک برنامه‌ی سوسیالیستی عملی باید طیف گسترده‌ای را قانع کند که این منافع می‌توانند حفظ شوند و منافع دیگری هم در یک جامعه‌ی سوسیالیستی به آن‌ها اضافه گردد، و این مستلزم چیزی بیش از یک لفاظی ضدسرمایه‌داری خودنمایانه است. (ص ۶) به همین سان، برایتن‌باخ، بردن و کوتس بر این باورند که: "اگر قرار باشد مردم را قانع کنیم که از سیاست‌های سوسیالیستی طرفداری کنند، باید از قبل بدانند که سوسیالیسم چیست ... یک دلیل ضعف کنونی چپ اروپا، ناتوانی‌اش در تعیین خطوط کلی نتایجی است که از دیدگاه آلترناتیو به دست می‌آید، و این که چگونه این دیدگاه می‌تواند به زندگی بسیار پیچیده در جوامع مدرن پاسخ دهد."

من با این نظر موافقم که بحث در باره مدل‌های کاملاً تکامل یافته‌ی یک اقتصاد سوسیالیستی ضروری است. با این حال، فکر نمی‌کنم که توسعه‌ی مدل‌های تعادل عمومی از اقتصاد "سوسیالیستی" مفید باشد که بتواند با مدل‌های تعادل عمومی

## سوسیالیسم بازار یا برنامه‌ریزی مشارکتی

بت دوین

۱. دماوندی

چکیده: این مقاله شامل تحلیلی انتقادی از مکتب انگلیسی سوسیالیسم بازار و بحثی در باره برنامه‌ریزی مشارکتی به عنوان مدل بدیل برای یک اقتصاد سوسیالیستی است. ما نتیجه خواهیم گرفت که ادعای سوسیالیسم بازار مبنی بر این که اهداف سوسیالیستی را با کارآیی ترکیب می‌کند ناموجه است و این که، برخلاف سوسیالیسم بازار، این مدل‌های برنامه‌ریزی مشارکتی هستند که می‌توانند در بازسازی پروژه سوسیالیستی سهمی ادا کنند.

مقدمه

تجربه‌ی اخیر در پیوند با ایجاد مدل‌های مطلوب، خوب و تکامل یافته‌ی اقتصاد سوسیالیستی به نتایج متناقضی منجر شده است. بروس و لاسکی (۱۹۸۹)، بر اساس تجربه خود به این نتیجه رسیده‌اند که تلاش برای طراحی مدل‌های هنجاری در فرآیند رفم در نظام‌های دستوری-اداری اتحاد شوروی و اروپای شرقی ناموفق بوده است، و از این رو در مورد مفید بودن هر گونه تلاش برای تعریف یک نظام اقتصادی

اقتصاد "سرمایه‌داری" بر حسب کارآیی پاره‌تو مقایسه شود. همه‌ی این مدل‌ها در برابر انتقادهای مارکسیستی و اطریشی مبتنی بر شناسایی شخصیت پویا، و عدم تعادل فعالیت اقتصادی در هر زمینه‌ی واقعی عدم قطعیت آسیب‌پذیر اند. بدون در نظر گرفتن عدم قطعیت، هر دو گرایش در اتخاذ راه‌حل‌های بازاری، مشترک اند. با این حال، این به هیچ رو استدلالی بر علیه تحلیل نظری و تاریخی نیست. هر دو برای درک مفهوم قوانین حرکت، یا روش کار سیستم‌های اقتصادی ضروری هستند - سیستم‌هایی که وجود داشته یا هنوز دارند، و آن‌هایی که ممکن است در آینده ظاهر یا خلق شوند. به علاوه، مدل‌های اقتصاد سوسیالیستی ممکن در آینده که تجربه‌ی نظری و تاریخی تا کنونی را در نظر نگیرند، بعید است که قابل اعتماد باشند، با وجودی که نتایج به دست آمده از آن تجربیات همیشه تحت‌تاثیر معیارهای کسانی قرار دارد که مدل‌ها را می‌سازند.

این مقاله در دو قسمت تنظیم شده است. بخش اول به کارهای اخیر می‌پردازد که به طور گسترده تحت عنوان سوسیالیسم بازار معروف شده‌اند. جالب است که سوسیالیسم بازار به شکلی گسترده، هر چند نه به طور کامل، توسط اصلاح‌طلبانی کنار گذاشته شده است که سابقاً از آن به عنوان راه پیش‌روی ممکن در کشورهای کمونیستی (سابق) یاد می‌کردند. ابتدا دلایل این تحول مورد بررسی قرار می‌گیرند، و به عنوان مقدمه‌ی ارزیابی بلاک‌برن (۱۹۹۱) تحت عنوان "مکتب انگلیسی سوسیالیسم بازار" ارائه می‌شود، که در دهه‌ی ۱۹۸۰ و به دنبال چاپ اثر نافذ الک نووه تحت عنوان "سوسیالیسم عملی" (۱۹۸۳) آغاز گردید. این ارزیابی نتیجه می‌گیرد که سوسیالیسم بازار یک مدل عمومی متناقض است. این مدل بر پایه‌ی استقلال شرکت‌ها استوار است، اما می‌خواهد که شرکت‌ها ملاحظات اجتماعی گسترده‌تر را در نظر گیرند. این

مدل مستلزم تصمیم‌گیری جدا از هم واحدها است، از این رو ضرورتاً با عدم قطعیت بازار همراه است.

مفهوم السون از "سوسیالیزه کردن بازار" (السون ۱۹۸۸)، که تلاشی برای به حساب آوردن این تناقضات است، مورد بحث قرار می‌گیرد. این مفهوم در پیوند نزدیک با سوسیالیسم بازار قرار دارد و در پی جای دادن قراردادهای بازار در مجموعه‌ای از روندهای اجتماعی است که بر هم کنش متقابل دارند. بخش اول با این بحث پایان می‌یابد که موضوعات مهم در بحث مدل‌های اقتصاد سوسیالیستی می‌توانند با تمایز قایل شدن بین مبادله‌ی بازار و نیروهای بازار، و با تمرکز بر گستره‌ی مشارکت در اتخاذ تصمیم روشن شوند.

بخش دوم مقاله به مدل‌های اقتصاد سوسیالیستی بر اساس دموکراسی مشارکتی می‌پردازد. این بخش با بحثی از مدل "اقتصادهای مشارکتی" آلبرت و هانل (آلبرت و هانل ۱۹۹۱) آغاز و سپس جوهره‌ی مدل خودم از برنامه‌ریزی دموکراتیک بر اساس "هماهنگی بر پایه مشورت و توافق" (دوین ۱۹۸۸)، ارائه می‌گردد. سپس جنبه‌هایی از این مدل در پاسخ به انتقادهایی که از زمان اولین انتشار آن مطرح شده، روشن می‌گردد. مقاله نتیجه می‌گیرد که بر خلاف سوسیالیسم بازار، مدل‌های برنامه‌ریزی مشارکتی دارای پتانسیل شرکت در بازسازی پروژه سوسیالیستی اند.



## بخش اول : سوسیالیسم بازار

## تفکر سوسیالیسم بازار در اروپای شرقی

پس از شرکت لانگه در بحث محاسبه سوسیالیستی در دهه‌ی ۱۹۳۰ (لانگه ۱۹۳۸)، مفهوم سوسیالیسم بازار در میان اقتصاددانانی مطرح گردید که در پی رفرم در سیستم دستوری- اداری اروپای شرقی بودند، که مشهورترین آنان در غرب کورنای و بروس هستند. در تابستان ۱۹۵۶، کورنای گروهی را رهبری و پیش‌نهادهایی مطرح کرد که اجرای طرح سازوکار اقتصادی جدید مجارستان در ۱۹۶۸ بر پیش‌بینی او استوار بود. (کورنای ۱۹۹۰). در ۱۹۶۹ بروس بحثی را از نقش بازار در اقتصاد سوسیالیستی منتشر کرد (به انگلیسی در ۱۹۷۲) که در آن به نفع برنامه‌ریزی متمرکز در پیوند با، یا به بیان بهتر از طریق یک سازوکار بازار تنظیم شده، استدلال کرد (بروس ۱۹۷۲). هر دو مولف بعدها به این نتیجه رسیدند که باور قبلی‌شان به امکان برنامه‌ریزی متمرکز و بازار ساده‌انگارانه بوده است. (بروس و لاسکی ۱۹۸۹؛ کورنای ۱۹۸۶). چرا؟

مدل‌های اولیه‌ی سوسیالیسم بازار در اروپای شرقی تصمیم‌گیری شرکت‌ها به نحو غیرمتمرکز در بازار محصولات و نه بازار به مثابه کارگزار را مجاز می‌شمرد. مسئولان برنامه‌ریزی متمرکز باید به اتخاذ تصمیمات کلان اقتصادی و سرمایه‌گذاری‌های اصلی می‌پرداختند، در حالی که استفاده از ظرفیت موجود و سرمایه‌گذاری کوچک باید به عهده‌ی شرکت‌ها گذاشته می‌شد. این ترکیب با هدف ارتقای کارایی در استفاده از دانش محلی صورت می‌گرفت، که تنها در سطح شرکت‌ها در دسترس بود، و مرکز را برای تصمیم‌گیری در باره تخصیص منابع، یا دقیق‌تر بازتخصیص منابع جامعه به عنوان یک کل، آزاد می‌کرد. برنامه‌ریزی الگوی کلی استفاده از وسایل تولید به عنوان ویژگی تعریف‌کننده‌ی سوسیالیسم به عنوان یک سیستم اقتصادی دیده می‌شد. هدف

## پت دوین و فکرت آدامن

این بود که سوسیالیست‌ها امکان مالکیت اشتراکی/ عمومی/ دولتی بر سرمایه را به عنوان یک ضرورت، در نظر بگیرند.

این مدل اکنون به طور قطعی به وسیله‌ی هم کورنای و هم بروس رد شده است. با استفاده از تعریف "سوسیالیسم بازار = مالکیت دولتی + هماهنگی بازار"، کورنای (۱۹۹۰) تایید می‌کند که تجربه‌ی تاریخی نشان داده است که سوسیالیسم بازار یک مفهوم نارساست- او استدلال می‌کند که روشن شده است که "مکانیزم بازار، هماهنگ‌کننده‌ی طبیعی فعالیت‌های بخش خصوصی است" (ص ۵۸، تاکید از ما). کورنای اکنون سوسیالیسم را رها کرده و پرشورانه طرفدار اقتصاد "آزاد" مبتنی بر مالکیت خصوصی و انباشت سرمایه خصوصی است.

بروس و لاسکی (۱۹۸۹) ترکیب برنامه‌ریزی متمرکز و بازار تنظیم شده کالاها را به عنوان یک "مدل معیوب" توصیف کردند. اشکال در وهله‌ی نخست شامل فقدان یک بازار سرمایه است که پی‌آمد اصلی آن بنا بر استدلال آنان، بار اضافی بر دوش مرکز می‌گذارد و از رقابت پویا جلوگیری می‌کند. در حالی که اولین نتیجه می‌تواند به واسطه‌ی شرایط ویژه‌ی کشورهایایی باشد که از دهه‌های انحصار دولتی بیرون می‌آیند، بروس و لاسکی بر این باورند که جلوگیری از رقابت پویا، که یک مسئله سیستمی سرمایه‌گذاری است، می‌تواند نقش عمومی‌تری داشته باشد. این موضوع آن‌ها را به بررسی سرشت چیزی تشویق کرد که آن را "سوسیالیسم بازار درست.... یک سیستم کاملاً تجدید سازمان داده شده" نام نهادند، "که اگر چه هنوز بر اساس مالکیت دولتی به این یا آن شکل قرار دارد، شامل یک بازار سرمایه همراه با بازارهای محصول و کار نیز می‌شود". (ص ۱۰۵)

در این سیستم کاملاً تجدیدنظر شده، تصمیمات سرمایه‌گذاری به وسیله‌ی شرکت‌ها و بر اساس انتظارات‌شان از سودآوری آتی اتخاذ می‌گردد. شرکت‌ها مستقل از یک دیگر

عمل می‌کنند، معهدا نتیجه‌ی نهایی تصمیم سرمایه‌گذاری هر شرکت به تاثیر مجموع کل شرکت‌ها بستگی دارد. بروس و لاسکی تشخیص می‌دهند که ما در دنیایی هستیم بسیار شبیه به تجربه‌ی اقتصادهای سرمایه‌داری، دنیایی از عدم قطعیت سیستماتیک، رفتار سرمایه‌گذاری فزاینده و وضعیت‌های ناپایدار. آن‌ها در باره‌ی سیاست‌هایی بحث می‌کنند که با هدف پایدارسازی سطح فعالیت اقتصادی و حفظ اشتغال کامل در مدل مناسب سوسیالیسم بازار در دسترس دولت قرار دارد، نتیجه می‌گیرند که مسائل رو در روی سیاست‌سازان در اساس مانند مسائلی است که در سرمایه‌داری مطرح است. بالاخره، بروس و لاسکی این پرسش آشکار را طرح می‌کنند که آیا در مدل مناسب سوسیالیسم بازار، "که مستلزم استقلال کامل شرکت‌ها و فعالیت سرمایه‌گذاری حقیقی است" (ص ۱۳۲)، با مالکیت دولتی تعمیم‌یافته سازگار است. آن‌ها با قاطعیت پاسخ می‌دهند که نه، اما پیشنهاد می‌کنند که: "دولت از تمام سود و دخالت در فعالیت شرکت‌ها چشم‌پوشی کند، مگر آن‌چه که به رشد دارایی‌ها بر می‌گردد" (صفحات ۱۲۶-۱۳۵). اگر در عمل بتوان به این هدف دست یافت، به نظر آنان در اصول نباید بین رفتار یک مدیر سوسیالیست و یک مدیر شرکت سرمایه‌داری تفاوتی وجود داشته باشد. هر دو کارکرد عینی یکسانی دارند، بر اساس معیارهای یکسانی مورد قضاوت قرار می‌گیرند و با مجموعه‌ی مشوق‌های یکسانی انگیزه پیدا می‌کنند. با این وجود، بروس و لاسکی مسئله اصلی را مربوط به سرمایه‌گذاری می‌دانند: "حتی با انگیزه‌ی سوسیالیستی مناسب، مسئله سرمایه‌گذاری ممکن است بدون مسئولیت کامل فردی در صورت ضرر، غیر قابل حل باقی بماند. شرایط بازار کاملاً تکامل‌یافته ... مانند یک بازی پوکر است، که نمی‌تواند بدون ریسک انجام شود. بنابراین نه میزان قابلیت فردی یک مدیر، تعلق خاطر، انگیزه، و سلیقه برای نوآوری، بلکه شرایطی معینی او را وادار به انجام ریسک در جهانی واقعی از عدم اطمینان‌ها می‌کند، و این مسئله به نظر می-

رسد خط تمایز سرمایه‌گذاری از رفتار مدیریتی خالص است؛ بدین ترتیب "و به شکلی غیرقابل اجتناب"، "مدیران حقیقی ... هیچ جا در ساختار نهادی دولتی بی‌نام یافت نمی‌شوند." (ص ۱۴۲)

بروس و لاسکی به عنوان یک راه ممکن بررسی این مقوله، اشکال نهادی متنوعی را مرور می‌کنند که با مالکیت دولتی سازگار است: شرکت‌های دولتی، شرکت‌های خود مدیر، قراردادی یا واگذاری. نتیجه‌گیری آنان این است که "شانس‌ها برای نزدیک کردن رفتار شرکت‌های دولتی به ملزومات یک مکانیزم بازار موثر بیشتر می‌شود هر چه این شرکت‌ها از مالکیت دولتی در مفهوم سنتی دورتر شوند" (ص ۱۴۶). و این آن‌ها را به همان پرسش بر می‌گرداند. چرا اصلاً مالکیت دولتی؟ اگر چه آن‌ها دلایلی چند برای مالکیت دولتی ارائه می‌دهند، و آن را به ناگزیر رها نمی‌کنند، قضاوت کلی‌شان این است که "منطق خالص مکانیزم بازار تکامل‌یافته، ظاهراً شرکت غیردولتی (خصوصی) را در سازگاری بیشتر با بخش شرکتی نشان می‌دهد." (ص ۱۴۹)

#### مکتب انگلیسی سوسیالیسم بازار

بحث سوسیالیسم بازار سابقاً از یک تجربه‌ی تاریخی خاص، یعنی تلاش برای رفرم در سیستم‌های برنامه‌ریزی متمرکز اداری برخاسته است، سه موضوع عمومی برای هر سیستمی جلوه‌گر می‌شود که در آن هماهنگی تصمیمات اقتصادی در وهله‌ی نخست از طریق مکانیسم بازار انجام می‌گیرد. این‌ها عبارتند از:

(۱) وضعیت مالکیت شرکت‌ها،

(۲) جایگاه مسئولیت تصمیمات سرمایه‌گذاری، و

(۳) نقش برنامه‌ریزی (در صورت وجود).

البته این سه با هم پیوند درونی دارند. اگر شرکت‌ها مسئولیت کامل تصمیمات سرمایه‌گذاری را (که تنها به شرایط مالی قرارداد بر می‌گردد) بر عهده داشته باشند، در آن صورت شرایط حقوقی‌شان عملاً خصوصی است (به این معنا که تصمیمات به وسیله سودآوری افراد یا گروه‌های خاصی که بخش‌ها را تشکیل می‌دهند، هدایت می‌گردد) و برنامه‌ریزی پیشین برای هماهنگی تصمیمات مستقل غایب خواهد بود.

در بحث مکتب انگلیسی سوسیالیسم بازار که در پی می‌آید (بر اساس مدل‌های استرین / استرین و وینتر، میلر، نووه و براتین‌باخ) توجه خاصی به چگونگی برخورد با این مقوله معطوف می‌گردد.

#### (۱) وضعیت مالکیت شرکت‌ها

شکل مطلوب شرکت‌ها در مدل‌های سوسیالیسم بازار مورد بررسی، شکلی از تعاونی کارگری است، که در آن مالکیت مالی معمولاً از کنترل تولید جدا می‌شود، به طوری که شرکت‌ها سرمایه را از یک آژانس سرمایه‌گذاری قرض یا وام می‌گیرند (استرین ۱۹۸۹؛ میلر ۱۹۸۹) با این وجود تصویر شرکت‌های دولتی در ابعاد گسترده و شرکت‌های خصوصی در ابعاد کوچک یا خوداشتغالی هم ارائه می‌گردد. (براتین باخ ۱۹۹۰؛ نووه ۱۹۹۱)

#### (۲) جایگاه مسئولیت تصمیم‌گیری‌های سرمایه‌گذاری

در مدل استرین، تعاونی‌های کارگری خودمدیر، تولید را اداره کرده و مسئولیت ریسک‌ها را بر عهده می‌گیرند، در عین حال که کارکردهای بازار سرمایه-سرمایه‌گذاری "در اختیار... شرکت‌های سهام‌دار رقابت‌کننده‌ای است که وظیفه‌ی نخست‌شان اداره‌ی سرمایه اجتماعی است ... من شرکت‌های سهام‌دار را به عنوان اولین و پیشروترین موسسات پیشینه‌سازی سود در نظر می‌آورم ... که برای ایجاد

#### پت دوین و فکرت آدامن

شرکت‌های خودمدیر کاملاً نوین به وجود آمده‌اند ... و توانائی دگرگون کردن سرمایه اجتماعی از استفاده‌هایی با بهره‌وری پائین را، حتی در برابر مخالفت اعلام شده‌ی شورای کارگران شرکت دارا هستند." (استرین ۸۹-۱۸۷، ۱۹۸۹)

با فرض نقش مرکزی شرکت‌های سهام‌دار در این مدل، وضعیت مالکیت آن‌ها مسئله‌ساز است. استرین معتقد است که شرکت‌های خودمدیر خودشان می‌توانند سهام‌دار باشند، شاید همراه با دولت.

میلر (۱۹۸۹) پیشنهاد می‌کند که شرکت‌ها باید مسئول تصمیمات سرمایه‌گذاری باشند، و سرمایه‌شان را از "مجموعه‌ای از مراکز سرمایه‌گذاری" دریافت کنند که معافیت دوجانبه دارند. در یک طرف آن‌ها "توجه قابل ملاحظه‌ای به سودآوری مورد انتظار شرکت‌ها معطوف می‌دارند ... تا جایی که، کارکردشان یک بازار سرمایه را با تخصیص سرمایه بین شرکت‌های موجود که درآمدشان بیش‌تر است مدل‌سازی می‌کند. با این وجود این هدف در توازن با دیگر اهداف قرار می‌گیرد یعنی ایجاد شرکت، در پاسخ به نیازهای اشتغال یا فرصت‌های بازار ... سرمایه‌گذاری در هر حوزه باید نسبت به نیازهای محلی پاسخ‌گو باشد- به نیاز فراهم کردن محدوده‌ی متعادلی از اشتغال، به نیازهای محیط‌زیست و غیره. این ملاحظات از عملکرد بانک‌ها صرفاً به عنوان پیشینه‌ساز سود جلوگیری می‌کند." (صفحات ۱-۳۱۰)

دیدگاه میلر مبنی بر این که مراکز سرمایه‌گذاری یا بانک‌ها نباید صرفاً پیشینه‌ساز سود باشند، با دیدگاه استرین متباین است و او را به سوی این پیشنهاد سوق می‌دهد که بانک‌ها احتمالاً باید تحت تملک عمومی باشند. در مدل اولیه نووه از سوسیالیسم عملی، سرمایه‌گذاری‌های اصلی با اهمیت ساختاری، تحت مسئولیت برنامه‌ریزان مرکزی است، اما او استدلال می‌کند که بیش‌تر سرمایه‌گذاری‌ها تنها مستلزم تعدیل حاشیه‌ای هستند و احتمالاً وظیفه‌ی مدیریت شرکت است که از طریق سود به دست

آمده یا اعتبارات بانکی به تامین مالی سرمایه‌گذاری‌ها اقدام کند. سرمایه‌گذاری شرکتی بدین ترتیب می‌تواند با سوبسیدها یا جهت‌دهی اعتباری هدایت گردد تا عوامل بیرونی یا دیگر ملاحظات مطلوب اجتماعی را به حساب آورد (نووہ ۱۹۸۲) این روی‌کرد اولیه ضرورتاً در چاپ دوم اثر او (نووہ ۱۹۹۱) حفظ می‌گردد، با افزودن وصله‌ی ناجور "نوعی بازار سرمایه" (ص ۲۳۹) که شاید بازتاب تحولی در تفکر نووہ مشابه با بروس و لاسکی باشد.

بالاخره براتین‌باخ و دیگران (۱۹۹۰) طیفی از بانک‌های صنعتی دولتی را مجسم می‌کنند که تجهیزات سرمایه‌ای برای واگذاری دوره‌ای به شرکت‌های دولتی و تعاونی‌ها را فراهم می‌کنند.

این بانک‌ها در چارچوب‌های کاملاً تعریف شده‌ی روشن عمل می‌کنند. در رابطه با شرکت‌های دولتی "آن‌ها مجبور خواهند بود که منابع مالی مورد درخواست را در صورتی که با اهدافی که با آماج تعریف شده در برنامه‌ی ملی به طور کلی هم‌خوانی داشته باشد، تضمین کنند. درخواست‌ها باید در هم سویی با برنامه‌ی مدیریت شرکت خاصی قرار داشته باشد که قبلاً با هیات برنامه‌ریزی مشخص آن توافق شده است."

در رابطه با تعاونی‌ها که نیازی به توافق در مورد برنامه مدیریت با هیات‌های برنامه‌ریزی ندارند، بانک‌ها اختیار بیش‌تری دارند، اما "یک معافیت دولتی عمومی و بعضی اوقات دستورالعمل‌های مشخص از هیات‌های برنامه‌ریزی وجود خواهد داشت برای این که بانک‌ها ابتکارات تعاونی‌ها را که، هر چند مسلماً از نظر مالی ریسک‌آمیز، اما از طبیعتی نوآورانه برخوردار بوده یا بنا به دلایلی در جهت منافع عمومی هستند را تضمین کنند." (ص ۵۱)

من موضع این چهار مدل در باره سرمایه‌گذاری را بر حسب اهمیتی که برای ملاحظاتی به جز سودآوری قائل می‌گردند، طبقه‌بندی کردم. بدین ترتیب استرین

هیچ ملاحظه دیگری را مجاز نمی‌شمارد. میلر به دنبال توازنی بین سودآوری مورد انتظار و ملاحظات گسترده‌تر است. نووہ مسئولیت تصمیمات سرمایه‌گذاری اساسی را به مسئولین برنامه‌ریزی مرکزی محول می‌کند و پرداخت سوبسید و جهت‌دهی اعتباری در رابطه با سرمایه‌گذاری‌های کوچک‌تر را در موارد استثنایی مجاز می‌داند.

براتین‌باخ و دیگران، سرمایه‌گذاری به وسیله‌ی شرکت‌های دولتی را در نظر می‌گیرند که باید با اهداف برنامه‌ریزی ملی و بخشی سازگار باشد. جایگاه مسئولیت تصمیمات سرمایه‌گذاری به آرامی از شرکت به سوی یک هم پیوندی درونی کم و بیش توافقی بین شرکت و نمایندگان ملاحظات اجتماعی وسیع‌تر جا به جا می‌گردد. با این حال تصویر کامل در رابطه با توازن بین استقلال شرکت و هم پیوندی درونی اجتماعی گسترده‌تر در هر مدل تنها هنگامی روشن خواهد شد که نقش در نظر گرفته شده برای برنامه‌ریزی به حساب آورده شود.

### ۳) نقش برنامه‌ریزی

استرین و وینتر (۱۹۸۹) برنامه‌ریزی بر پایه‌ی شاخص راه، به ویژه در رابطه با سرمایه‌گذاری، برای "بهبود کارکردهای بازار بدون تهدید جای‌گزینی آن‌ها به عنوان مکانیزم اصلی تخصیص" توصیه کردند. (ص ۱۱۹)

تشخیص آن‌ها از ناکارایی‌های بازار در رابطه با تصمیمات سرمایه‌گذاری مجاب‌کننده است.

بازار ممکن است در تامین اطلاعات کافی یا صحیح برای سرمایه‌گذاری در باره‌ی آینده ناتوان باشد. باید به یاد داشته باشیم که قیمت‌ها تنها منبع اطلاعات در بازار هستند. بازار سرمایه هم جایی است که "هرج و مرج بازار" می‌تواند به ویژه پر هزینه باشد... به ما می‌گوید که دست‌آوردهای مهمی می‌تواند از استفاده دولت از برنامه

راهنما برای هماهنگی سرمایه‌گذاری در بخش‌ها یا محصولات خاص وجود داشته باشد... بالاخره روشن است که تاثیرات تصمیمات سرمایه‌گذاری می‌توانند برای کسانی که از فرآیند تصمیم‌گیری فاصله دارند، خیلی زیاد باشد... تصمیمات سرمایه‌گذاری امروز، ساختار تولید فردا را شکل می‌دهند، و آنچه را که اقتصاد قادر به تولید آن خواهد بود تعیین می‌کنند، این که چه مهارت‌هایی مورد نیازند، و کارگران کجا باید زندگی کنند... چنین انتخاب‌هایی است که هر یک در تعیین مبانی و دیدگاه تصمیم‌گیران نقش دارند، اما آثار آن‌ها بر جامعه‌ها، منطقه‌ها و ساختار صنعتی اقتصاد، که مستلزم دخالت عمومی است فراموش می‌گردد... کارآیی جدی دیگر سیستم بازار آن است که شاید لازم باشد در علایم قیمت اغراق شود تا تعدیل‌های مطلوب را برانگیزد... انحراف قیمت‌ها در درازمدت یک مقوله‌ی مهم است چرا که کارکرد علامت‌دهی بی قیمت را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد که قبلاً به عنوان یکی از مزایای اصلی مکانیزم بازار در نظر گرفتیم... در حالی که بازارها می‌توانند برای پاسخ‌های دقیق به تقاضا و فن‌آوری و تغییر بسیار خوب باشند، آن‌ها در برانگیختن دگرگونی‌های گسترده غیر حاشیه‌ای در ساختار اقتصادی، ممکن است خوب عمل نکنند". (صفحات ۱۲-۱۰۹)

برنامه‌ریزی بر پایه‌ی شاخص را که استرین و وینتر از آن دفاع می‌کنند تا با این مجموعه دشوار از مشکلات برخورد کند عبارت است از:

"یک فرآیند مشاوره و مباحثه غیرمتمرکز و ترجیحاً دموکراتیک که انحصاراً به ساخت تدقیق برنامه می‌پردازد. این فرآیند، فورو می‌ایجاد می‌کند که در آن اطلاعات می‌توانند گردآوری شوند و در آن گروه‌ها با منافع متفاوت اما ذی‌نفع در نتایج به دست آمده می‌توانند با یک دیگر مواجه شوند. برنامه، فی‌نفسه شامل اقدام اجرایی نیست. این کار بر عهده‌ی عوامل منفرد است که با یک دیگر به‌طور جداگانه معامله

کنند، هر معامله مانند هر قرارداد داوطلبانه دیگری قابل اجرا است. چنین اقدامی در وهله نخست به نظر می‌رسد دارای قابلیت اجرایی باشد، چرا که یکی از طرف‌های اصلی در یک اقتصاد سوسیالیستی بازار، دولت است (ص ۱۱۶).

این مدل از تجربه‌ی فرانسه در برنامه‌ریزی بر پایه‌ی شاخص و سیاست‌گذاری صنعتی در دو دهه بعد از ۱۹۴۵ استفاده می‌کند، یعنی زمانی که قابلیت اجرایی شامل "خدمات قابل توجهی از اقدامات سیاسی، از سوبسید و معافیت مالیاتی گرفته تا شروط تنبیهی و محدودیت‌های اعتباری بود".

میلر اصلاً درباره برنامه‌ریزی صحبت نمی‌کند، در حالی که نووه در چاپ دوم، موضع خود در چاپ اول درباره برنامه‌ریزی را تصریح می‌کند، بدون پاسخ دادن به انتقادات دقیقی که طی این فاصله مطرح شدند (بر خلاف انتقاد عمومی کورنای از سوسیالیسم بازار، که در ضمیمه ۲ به آن پاسخ می‌دهد). بنابراین همان‌گونه که قبلاً خاطر نشان شد، در مدل نووه، برنامه‌ریزان مرکزی مسئول سرمایه‌گذاری ساختاری اساسی هستند به علاوه، "آن‌ها مستقیماً یا از طریق سیستم بانکی، تلاش می‌کنند بر سرمایه‌گذاری‌های غیرمتمرکز نظارت کنند، از نیاز به اجتناب از تکرار و تامین مالی پروژه‌های به وضوح ناسالم آگاه شوند که به‌طور محلی طراحی می‌شود. [و] وظیفه حیاتی تعیین قوانین پایه‌ای برای بخش‌های خودمختار و آزاد با حفظ قدرت دخالت را به عهده می‌گیرند هنگامی که اوضاع از تعادل خارج می‌شود، یا نتایج نامطلوب اجتماعی به چشم می‌خورد." (نووه ۲۱-۲۲: ۱۹۹۲)

سخنی از فرآیند، روابط یا نهادهایی که از طریق آن‌ها برنامه‌ریزان مرکزی برای تحقق این مسئولیت‌ها دست به کار می‌شود، وجود ندارد.

بالاخره برایتن‌باخ و دیگران (۱۹۹۰) یک طرح امپرسیونیستی از یک ساختار برنامه‌ریزی پیچیده ارائه می‌دهند. آن‌ها ظاهراً فرآیندی را تصویر می‌کنند که در آن برنامه‌های

ملی، منطقه‌ای و بخشی اتخاذ می‌گردند، واحدها از برنامه‌های شرکتی استفاده می‌کنند، که باید با مسئولان برنامه‌ریزی بخش‌شان مورد بحث و توافق قرار گیرد و در صورت عدم توافق، به یک دادگاه داوری مراجعه می‌شود.

بنابراین "برنامه‌ریزی و تعیین اهداف به‌وسیله هر شرکت برای خودش، با بررسی، هدایت و اصلاحات ممکنه، با توافق مسئولین برنامه‌ریزی، نقطه اوج درک ما از برنامه‌ریزی سوسیالیستی است" (۴۲). برایتن‌باخ و دیگران با یاری جستن از زبان عدم تمرکز و در همان حال ادعای این که برنامه‌ریزی حفظ می‌شود، دعاوی محکمی از مدل خود ارایه می‌دهند.

من خطوط کلی این چهار مدل در مکتب بریتانیایی سوسیالیسم بازار را با طرح اندکی از جزئیات، هر جا که ممکن بوده با نقل‌قول از خودشان آوردم، تا مشکلاتی را برجسته سازم که به هنگام پی‌گیری برای کسب امتیازات کارآیی ایجاد می‌شود و به طور سنتی با بازار پیوند دارد، و در همان حال ملاحظات اجتماعی را نشان دهم که بازار نمی‌تواند تامین کند.

استرین، استرین و وینتر بدون ابهام برای هدایت نه تنها تولید، بلکه تصمیمات سرمایه‌گذاری هم، بر بیشینه‌سازی سود متکی هستند. آن‌ها مدعی‌اند که برنامه‌ریزی بر پایه‌ی شاخص می‌تواند با بهبود اطلاعات در دسترس تصمیم‌گیران، برای غلبه بر ناتوانی بازار در رابطه با تصمیمات سرمایه‌گذاری کمک کند. با این حال آنان به طور جدی به ضعف بنیادین برنامه‌ریزی بر پایه‌ی شاخص نمی‌پردازند - یعنی این حقیقت که پس از تمام بحث و مبادله اطلاعات، تصمیمات سرمایه‌گذاری جدا از هم باقی می‌مانند. حتی اگر یک مجموعه منسجم از برنامه‌های سرمایه‌گذاری بتواند از پیش طراحی شود، فقدان اقدام اجرایی به معنای آن است که هر شرکت در پایان به طور مستقل عمل می‌کند. برنامه‌ریزی راهنما نمی‌تواند عدم قطعیت غیر قابل کاهش درباره

این که دیگر شرکت‌ها چه خواهند کرد را برطرف سازد که ذاتی سیستمی مبتنی بر استقلال‌نهایی شرکت است. این چیزی است که استرین و وینتر را به یاری طلبیدن از سیاست صنعتی به شکل مشوق‌های مالیاتی و پولی در تلاش برای تحقق بخشیدن به برنامه‌ریزی بر پایه‌ی شاخص واداشت. با این وجود در حالی که چنین مشوق‌هایی می‌توانند بر تصمیمات شرکت موثر باشند، اما تصمیمات جدا از هم باقی می‌مانند، عدم قطعیت برخاسته از بی‌اطلاعی از اعمال به هم وابسته رقبا تداوم می‌یابد، و بر هرج و مرج بازار غلبه نمی‌شود.

نووہ نیاز به برنامه‌ریزی مرکزی مستقیم و قانون‌گذاری گسترده را تشخیص می‌دهد، اما درباره این که چگونه برنامه‌ریزی انجام شود، بحثی نمی‌کند، همین‌طور با مسایل برآمده از تجربه‌ی شرق و غرب از شکست قانون‌گذاری برخورد نمی‌کند. قابل توجه است که یک چنین مدل پُر اهمیتی به عنوان "سوسیالیسم عملی" نووہ باید چنین تکامل نیافته باقی بماند.

برایتن‌باخ و دیگران در پی ترکیب نوآوری شرکتی غیرمتمرکز با ملاحظات اجتماعی و هماهنگی از پیش تصمیمات سرمایه‌گذاری به هم وابسته هستند. خصلت بر هم کنشی و توافقی فرآیند برنامه‌ریزی غیرمتمرکز آنان، ظاهراً چیزی مشترک با مدل خود من از برنامه‌ریزی دموکراتیک مشارکتی از طریق هماهنگی بر پایه مشورت و توافق (دوین ۱۹۸۸) دارد. با این حال، درک آن‌ها از مشارکت بسیار محدود است، و به طور گسترده به کارگران یک شرکت منحصر می‌گردد. بحثی از مشارکت در دیگر سطوح تصمیم‌گیری وجود ندارد به ویژه روشی که در آن مسئولان برنامه‌ریزی بخش‌ها ترکیب می‌گردند. حالا اگر شرکت‌ها در مسئولیت‌های برنامه‌ریزی بخش‌ها نماینده نداشته باشند، همراه با تمام دیگر طرف‌های ذی‌نفع، فرآیند بر هم کنش

تصویر شده بین دو سطح با همان دنبال کردن منافع بخش و گرایش اطلاعاتی آشنا مشخص می‌شود.

نتیجه‌گیری کلی من این است که مدل‌های سوسیالیسم بازار در تلاش‌اند تا دایره را در مربع جای دهند. از سوسیالیسم بازار با این ادعا دفاع می‌شود که بازارها در تولید اطلاعات و تشویق شرکت‌ها در رفتار خود بر اساس این اطلاعات، کارآیی دارند. منطق این بحث، حمایت کورنای از سرمایه‌داری یا مدل مناسب سوسیالیسم بازار بروس و لاسکی با بازارهای محصولات و عوامل تولید، از جمله سرمایه است. کارآیی از طریق شرکت‌های (خصوصی) مستقلی کسب می‌شود که در پی بیشینه‌سازی سود هستند. با این وجود مکتب بریتانیایی سوسیالیسم بازار به شکل قابل درکی بنا بر دو دلیل در پذیرش این منطق اکره دارد.

اولا شناسایی این که تصمیم‌گیری جدا از هم در رابطه با سرمایه‌گذاری ضرورتا مستلزم عدم قطعیت بازار است، این که سودآوری مورد نظر سرمایه‌گذاری متحقق می‌گردد یا نه، در کنار دیگر عوامل، بستگی به مقدار سرمایه‌گذاری‌های مستقلی دارد که به طور هم‌زمان انجام می‌شوند. این است آن‌چه که زیربنای بحث برنامه‌ریزی بر پایه‌ی شاخص و سیاست صنعتی را به عنوان روش‌هایی برای تلاش در کاهش عدم قطعیت بازار بدون محدود کردن استقلال شرکت‌ها تشکیل می‌دهد. با این حال تا زمانی که استقلال شرکت‌ها محدود نگردد بر عدم قطعیت بازار نمی‌توان غلبه کرد.

دلیل دوم برای بی‌میلی در پذیرش منطق کارآیی بازار، اشتیاق به وارد کردن ملاحظات اجتماعی گسترده‌تر به جز سودآوری شرکت‌ها برای تاثیرگذاری بر تصمیم‌گیری شرکت‌هاست. با این حال هدف آشکار بیشینه‌سازی سود، و بهره بردن از آن، چیزی است که قرار است برای استفاده کارآمد شرکت از منابع، و از جمله اطلاعات محلی انگیزه فراهم کند. اگر قرار است ملاحظات اجتماعی گسترده‌تر به

حساب آورده شوند، استقلال شرکت در تعقیب بیشینه‌سازی سود باید محدود گردد، و یا شرکت باید به شکلی تاسیس شود که مستقیما در بردارنده‌ی نمایندگانی از منافع اجتماعی گسترده‌تر در فرآیند تصمیم‌گیری باشد. در هر حالت اقدامات و یا معیارهایی که بتواند ملاحظات سودآوری را با ملاحظات اجتماعی گسترده‌تر ترکیب کند، در فرآیند تصمیم‌گیری لازم خواهند بود.

به نظر من سوسیالیسم بازار، که به عنوان سیستمی تفسیر می‌گردد که در آن کارآیی از طریق عدم تمرکز تصمیم‌گیری اقتصادی در شرکت‌های کم و بیش مستقل تعقیب می‌شود، یک کوچه بن‌بست است. این سیستم ویژگی خاص جهان مدرن - وابستگی درونی - را نادیده می‌انگارد. در عوض آن‌چه که مورد نیاز است، مدلی است که در آن کسانی که تحت تاثیر تصمیمات قرار دارند، مستقیم یا غیر مستقیم در اتخاذ آن‌ها شرکت داده شوند - مدلی که دموکراسی سیاسی و اقتصادی مشارکتی را در هم ادغام می‌کند. به جای بازگشت به خصوصی‌سازی و تصمیم‌گیری اقتصادی در شرکت‌های مستقل، سوسیالیست‌ها نیازمند کشف روش‌های سوسیالیزه کردن تصمیم‌گیری با درونی کردن وابستگی‌ها در نهادهایی هستند که از طریق آن‌ها فرآیند تصمیم‌گیری صورت می‌گیرد. مفهوم سوسیالیزه کردن بازار نزد السون تلاش برای حرکت در این سو است و ما اکنون درباره آن بحث خواهیم کرد.

#### مدل السون از سوسیالیزه کردن بازار

السون (۱۹۸۸) با سوسیالیست‌های بازار که در بالا درباره‌شان بحث شد از این جهت متفاوت است که بازارها را به عنوان نهادهای اجتماعی می‌شناسد که کارکردهای‌شان بر رفتارهای خریدان و فروشندگان اثر می‌گذارد. بنابراین او در رابطه با سیاست‌های

مالیاتی و پولی که سوسیالیست‌های بازار، و دیگران، بر آن‌ها متکی‌اند تا بر رفتار بازار تاثیر بگذارند، می‌نویسد:

"دخالتم در بازارها، پارامترهای جاری (قیمت‌ها، نرخ‌های سود، نرخ‌های مبادله، نرخ‌های مالیات، سطح تقاضا، غیره) را که سازندگان بازار و دیگر تصمیم‌گیرندگان با آن‌ها روبرویند، تغییر می‌دهد، اما ویژگی‌های خود فرآیند بازار را عوض نمی‌کند. به ویژه جدایی اجتماعی تصمیم‌گیرندگان را تغییر نمی‌دهد، به طوری که فشار فوق‌العاده‌ای بر هر یک وارد می‌آید تا منافع خود را با دیدی تنگ‌نظرانه تعقیب کنند، و از تغییرات ایجاد شده به وسیله مسئولان مرکزی اجتناب ورزند، یا آن‌ها را تضعیف کنند. دخالت در بازارها در صورتی که عواملی که در بازار حضور دارند تنها به نفع فردی خود پاسخ دهند، یا بی اثر و یا بی نهایت پر هزینه است، و با این وجود جدایی اجتماعی تحمیل شده از طرف بازارها، هیچ نهادی را برای تسهیل بازتاب جمعی تصمیمات قبل از تصمیم‌گیری‌های فردی فراهم نمی‌کند. (ص ۲۰)

پاسخ السون حفظ بازارها اما قرار دادن آن‌ها در مجموعه‌ای از نهادهاست که وقوع چنین بازتاب جمعی را ممکن سازد. بنابراین "فرآیند شکل‌گیری قیمت باید یک فرآیند عمومی باشد، نه این که به وسیله شرکت‌ها کنترل گردد؛ و اطلاعات باید مورد تبادل قرار گیرد، همراه با اعتماد، ارتباط متقابل و حسن نیت که محدوده‌های عملکرد بازار را تعیین می‌کنند نه این که خود تابع بازار باشند" (ص ۲۷). او درک خود از بازارهای سوسیالیستی را چنین تعریف می‌کند: "یک بازار سوسیالیزه، بازاری است که در آن، بازار به وسیله شکل‌های عمومی ساخته می‌شود... هم‌چنین بازاری است که در آن "دست‌دادن‌های نامریی" تفاهم و ارتباط متقابل، که اقتصادهای بازار ساختن آن‌ها را دست کم تا حدودی ضروری یافته‌اند، در شبکه‌های اطلاعاتی عمومی ایجاد

می‌گردند که در دست‌رسی آزاد قرار دارند نه در "حلقه‌های جادویی" یا "کلوپ‌های نجیب‌زادگان" که "غریبه‌ها" را در آن‌ها راهی نیست". (ص ۲۲)

مدل السون را تا جایی که به موضوع این مقاله برمی‌گردد، می‌توان بدین ترتیب خلاصه کرد. اولاً، شرکت‌های با مدیریت کارگری در "بازارهای سوسیالیزه" بر اساس درآمد خودشان فعالیت می‌کنند. حقوق مالکیت، افزون بر حقوق استفاده، در اختیار یک "تنظیم‌کننده شرکت‌های عمومی" است، که مسئول تخصیص دارایی‌های عمومی به شرکت‌های جدید و بازسازی شرکت‌های غیرسودآور موجود است. دوماً، مراکز عمومی - "سازندگان بازار" یا "کمسیون‌های قیمت و دستمزد" - "هنجارهای قیمت و دستمزد" را با ثبت قیمت‌ها و دستمزدهای واقعی مورد توافق در بازارهای محصول و کار، ایجاد می‌نمایند. این مراکز گاهی گرایش‌ها را با تغییر هنجارها قبل از وقوع در قراردادها ثبت شده، پیش‌بینی می‌کنند، اما السون تاکید می‌کند که "هنجارها نیازمند آنند که بر اساس اطلاعات از جانب خریداران و فروشندگان به طور بر هم کنش‌دار، و نه به صورت تحمیلی از جانب مرکز، تعیین گردند" (ص ۳۲). سوماً سیستمی از شبکه‌های خریدار-فروشنده "با کارکردهای تسهیل تبادل اطلاعات موجود است که دستیابی به اطلاعات را ممکن ساخته، و کنش متقابل را ارتقا می‌دهد".

چنین شبکه‌هایی "امکان ظهور بخشی از وابستگی‌های درونی تصمیم‌گیری را قبل از گرفتن تصمیمات فراهم می‌کنند، بنابراین واحدهای جداگانه می‌توانند تصمیمات خود را به روشی عمومی‌تر اتخاذ کرده علاوه بر آثار آن‌ها بر خودشان، نتایج تصمیمات‌شان بر دیگران را نیز در نظر بگیرند... شبکه‌های خریدار - فروشنده، مبنایی برای روندهای برنامه‌ریزی اجتماعی غیرمتمرکز ایجاد خواهد کرد که در آن‌ها آثار برنامه‌های سرمایه‌گذاری واحدهای مختلف بر یک دیگر، قبل از نهای شدن برنامه‌ها می‌تواند مورد ملاحظه قرار گیرد. ادارات چنین شبکه‌هایی می‌توانند در تعامل با مرکز



برنامه‌ریزی ملی، یک استراتژی توافقی همه جانبه برای اقتصاد ملی ایجاد کنند... مطلوبیت عدم تمرکز تصمیمات درباره نوآوری و استفاده از ظرفیت به معنای آن نیست که هیچ شکلی از برنامه‌ریزی متمرکز برای کل اقتصاد لازم نیست. در واقع باید یک استراتژی کلی برای تعیین این که کدام بخش‌ها قرار است گسترش یابند و کدام‌ها باید کاهش پیدا کنند وجود داشته باشد؛ این که چه میزان باید به سرمایه‌گذاری و چه مقدار به مصرف تخصیص داده شود. (ص ۳۵-۳۴)

بیاید مدل السون را در رابطه با سه مقوله مشخص شده در بالا در بحث تلاش برای رفورم در برنامه‌ریزی اداری-دستوری، وضعیت مالکیت شرکت‌ها؛ جایگاه مسئولیت تصمیمات سرمایه‌گذاری و نقش تصویر شده برای برنامه‌ریزی در نظر بگیریم. اگر چه یک بخش شرکت خانگی و تعاونی وجود خواهد داشت، اما بیش‌تر شرکت‌ها تحت مالکیت اجتماعی و مدیریت کارگری قرار دارند. آن‌ها از نظر مالی خودکفا هستند، و در یک محیط قانونا منظم و مجموعه‌ای از بازارهای سوسیالیزه عمل می‌کنند. آن‌ها مسئول استفاده از ظرفیت موجودند، و از اطلاعات به دست آمده از مشارکت‌شان در شبکه‌های مربوطه کمک می‌گیرند. بعضی کارکردهای بازار سرمایه، مانند بازسازی و تصمیم‌گیری درباره موارد جدید، همراه با تدارک مالی ضروری، به وسیله بخش تنظیم‌کننده شرکت‌های عمومی انجام می‌شود.

در رابطه با سرمایه‌گذاری، وضعیت ناروشن‌تر است. بخش تنظیم‌کننده مسئول تشکیل و تامین مالی شرکت‌های جدید است، اما آیا در مورد ورود شرکت‌های موجود به صنایع جدید هم مسئول است؟ اگر نه، منابع مالی از کجا تامین می‌شود؟ در عین حال روشن نیست که جایگاه نهایی تصمیم‌گیری برای سرمایه‌گذاری جدید در فن‌آوری موجود شرکت در کجا قرار دارد. یک امکان این است که منابع مالی چنین سرمایه‌گذاری از درون تامین شود، و بنابراین شرکت در آن مورد تصمیم می‌گیرد.

بدین ترتیب افزایش قیمت نسبت به هزینه متوسط کالا در هنجارهای قیمتی که کمیسیون قیمت مربوطه تعیین کرده است<sup>۴۱</sup> می‌تواند برای تولید افزوده بیش‌تر در صنایعی که در آن‌ها استراتژی {برنامه‌ریزی ملی} مستلزم گسترش است، و برای تولید افزوده کمتر در صنایعی که این استراتژی مستلزم انقباض است، متفاوت باشد" (ص ۳۸). با این وجود هنجارهای قیمت، بهای واقعی نیستند. به علاوه کل افزوده در دسترس یک شرکت نه تنها بر افزایش قیمت تحقق یافته، بلکه بر میزان استفاده از ظرفیت متکی خواهد بود. اگر در نتیجه یک منبع مالی خارجی مورد نیاز باشد، قاعدتا بخش تنظیم‌کننده است که باید بر درستی (سودآوری مورد نظر؟ مفید بودن اجتماعی؟ هماهنگی با اهداف برنامه‌ریزی؟) سرمایه‌گذاری پیشنهادی نظارت کند.

از آن‌جا که تصمیمات سرمایه‌گذاری دارای پیوستگی درونی‌اند، پرسش اساسی در رابطه با مدل السون این است که آیا این تصمیمات بالاخره به شکل جداگانه به وسیله شرکت‌ها اتخاذ می‌شوند یا پیش‌تر با هم هماهنگ می‌گردند. از نظر من زبان و تاکید مدل السون تنها به طور واقعی با استقلال کامل شرکت در چارچوب تعیین شده به وسیله بخش تنظیم‌کننده شرکت‌های عمومی سازگاری دارد. مجتمع کمیسیون‌های قیمت و دستمزد و شبکه‌های تصویر شده ظاهراً به شکلی از برنامه‌ریزی برپایه‌ی شاخص بالغ می‌گردند که در آن تبادل اطلاعاتی که صورت می‌گیرد بر تصمیم مستقلى که هر شرکت می‌گیرد تاثیر می‌گذارد. بنابراین، "شرکت‌ها آزادند که تامین‌کنندگان و مشتریان خود را انتخاب کنند، اما روابط درونی آن‌ها با یکدیگر... به وسیله کمیسیون‌های قیمت و دستمزد و هماهنگ‌کنندگان شبکه برقرار می‌گردد". (ص ۴۳) شاید این دیدگاه بر اساس مراجعات مکرر به تصمیم‌گیری واحدهای جداگانه و فقدان مراجعه واقعی به تصمیم‌گیری جمعی در هر سطحی از عدم تمرکز (مثلاً بخش، صنعت، منطقه) قرار دارد. اگر چنین باشد، بنابراین مدل السون نسبت به ضعف

بنیادین برنامه‌ریزی راهنما به همان آسیب‌پذیری مدل استرین و وینتر دچار است - تصمیمات سرمایه‌گذاری در نهایت جدا از هم باقی می‌مانند و عدم قطعیت بازار تداوم می‌یابد.

#### مبادله بازار و نیروهای بازار

تمام مدل‌هایی که تاکنون مورد بحث قرار گرفتند بر شالوده‌ی بازارها استوار اند، اما مفهوم بازار نیازمند روشن شدن است. به نظر من مقولات مرکزی مورد بررسی را با تمایز قایل شدن بین مبادله‌ی بازار و نیروهای بازار می‌توان آشکار کرد. مبادله‌ی بازار مستلزم قراردادهایی بین خریداران و فروشندگان است، آن چه که در جایی مورد مبادله قرار می‌گیرد یا از موجودی انبار است و یا کالاها و خدماتی است که شرکت‌ها با استفاده از ظرفیت کنونی خود تولید کرده‌اند. رفتار نیروهای بازار طی تغییراتی در تخصیص زیربنایی منابع، اندازه‌ی نسبی صنایع مختلف، و توزیع جغرافیایی فعالیت اقتصادی انجام می‌شود. این کار از طریق تعامل بین تصمیمات در مورد سرمایه‌گذاری و عدم سرمایه‌گذاری صورت می‌گیرد که به طور مستقل از یک دیگر اتخاذ می‌شوند، و با هماهنگی پسینی نتیجه می‌دهد. این فرآیند است که اسمیت آن را "دست نامرئی" و مارکس "آنارش‌ی تولید" نامیدند.

تمام مدل‌ها مسئولیت نهایی در استفاده از ظرفیت موجود، شامل خرید درون‌داده‌ها و فروش برون‌داده‌ها را بر دوش فعالیت شرکت در بازار می‌نهند - تمام آن‌ها بر اساس مبادله‌ی بازار قرار دارند. مبادله‌ی بازار، اطلاعاتی را درباره‌ی تعادل بین عرضه و تقاضا، و اگر منابع تامین جای‌گزینی وجود داشته باشد که برای جلب رضایت مشتری رقابت کنند، درباره کارکرد نسبی شرکت‌های مختلف فراهم می‌کند. روشی که در آن اطلاعات بر سرمایه‌گذاری یا عدم سرمایه‌گذاری تاثیر می‌گذارد نگرانی را در مورد

#### بت دوین و فکرت آدامن

بازارها، به مفهوم رفتار نیروهای بازار برمی‌انگیزد. شناسایی عدم قطعیت بازارها که برخاسته از وابستگی دورنی تصمیمات سرمایه‌گذاری جدا از هم است و در عین حال نتایج اجتماعی تغییرات در توزیع صنعتی یا جغرافیایی فعالیت اقتصادی به تلاش‌های کم و بیش گسترده‌ای در سوسیالیزه کردن سرمایه‌گذاری می‌انجامد. جذابیت سوسیالیسم بازار در ادعای ترکیب کارآیی با اهداف سوسیالیستی قرار دارد. با این حال به نظر من استدلال بروس و لاسکی قانع‌کننده است - آن جا که می‌گویند کارآیی که به طور سنتی با ساوکار بازار همراه است، نه بر مبادله بازار بلکه بر عمل نیروهای بازار متکی است. این انگیزه‌ی کسب سود و اجتناب از زیان است که ذاتا در رفتار نیروهای بازار وجود دارند و برای استفاده کارآمد از اطلاعات تولید شده به وسیله مبادله‌ی بازار انگیزه فراهم می‌کنند. برای این که چنین نظامی از تشویقی پاسخ دهد، شرکت‌ها باید کاملا خودمختار باشند، و هر اندازه هم که بخواهند یا مجبور به مشورت باشند، نهایتا باید در گرفتن تصمیمات سرمایه‌گذاری خود آزاد باشند. به عبارت دیگر آن‌ها باید عملا در مالکیت خصوصی کسانی باشند که به طور مستقیم یا غیر مستقیم تصمیمات را اتخاذ می‌کنند. اگر این صحیح باشد، مدل‌های سوسیالیسم بازار تنها زمانی می‌توانند ادعای کارآیی داشته باشند که منابع در وهله نخست از طریق رفتار نیروهای بازار تخصیص یابند، و در هر حالت سرمایه‌گذاری نمی‌تواند سوسیالیزه شود.

تمام مدل‌های سوسیالیسم بازار در مکتب بریتانیایی که مورد بحث قرار دادم، از جمله مدل السون، بر اساس مبادله بازار قرار دارند، و همه آن‌ها دست کم نیاز به تعدیل رفتار نیروهای بازار را به رسمیت می‌شناسند. با این وجود از نظر من در مورد میزان تعدیل رفتار نیروهای بازار، بدون تحت‌الشعاع قرار گرفتن کارآیی ادعایی سوسیالیسم بازار، محدودیت وجود دارد. این تناقضی است که تمامی مدل‌های سوسیالیسم بازار با آن مواجه‌اند. استرین و وینتر مسئولیت نهایی سرمایه‌گذاری را بر دوش شرکت‌ها

می‌گذارند، کاری که میلر هم انجام می‌دهد. در مدل نووه، اگر چه سرمایه‌گذاری اساسی به وسیله‌ی دولت تصمیم گرفته می‌شود، اما بیش‌تر تصمیم‌گیری‌ها پیرامون سرمایه‌گذاری‌ها توسط شرکت‌ها صورت می‌گیرد. بنابراین، این مدل‌ها اساساً بر نیروهای بازار برای اختصاص منابع متکی‌اند و از این رو به عنوان مدل مناسب سوسیالیسم بازار طبقه‌بندی می‌شوند، با این نتیجه‌ی جنبی که سرمایه‌گذاری سوسیالیزه نمی‌گردد. همان‌گونه که دیدیم جایگاه برایتن‌باخ و دیگران، و السون به این روشنی نیست، چرا که آن‌ها در پی تعبیه‌ی نوعی فرآیند هماهنگی تعاملی هستند. با این‌حال تا جایی که واقعا مدل آن‌ها رفتار نیروهای بازار را تعدیل می‌کند، ادعاهای کارآیی آن‌ها هم نیازمند تعدیل خواهند بود. مدل السون باز هم تمایز دیگری نسبت به بقیه دارد که یک نقش مرکزی برای مشارکت قایل می‌شود، اگر چه غالباً به شکلی بیان می‌کند که درک کامل منظور او دشوار است.

بحث سوسیالیسم بازار سه حوزه را تعیین کرده است که مدل‌های اقتصاد سوسیالیستی ممکن است در این حوزه‌ها با هم متفاوت باشند: حضور یا غیبت مبادله بازار، نقش نیروهای بازار در صورت وجود، و شکل مشارکت.

در بخش بعدی من دو مدل از سیستم‌های اقتصاد مشارکتی را بررسی می‌کنم. اولی، مدل آلبرت و هانل است که نه مستلزم مبادله بازار و نه نیروهای بازار است، دومی، مدل خودم از برنامه‌ریزی دموکراتیک که بر مبادله‌ی بازار مبتنی است اما نیروهای بازار را به نفع یک فرآیند اجتماعی آگاهانه از هماهنگی بر پایه مشورت و توافق رد می‌کند.

### بخش دوم: برنامه‌ریزی مشارکتی

مدل‌های برنامه‌ریزی مشارکتی بر این اصل استوارند که تصمیمات باید به طور مستقیم یا غیرمستقیم توسط کسانی اخذ شود که تحت تاثیر آن‌ها قرار دارند. این حقیقت که همه آن‌هایی که تحت تاثیر یک تصمیم قرار می‌گیرند در سرنوشت آن دخیل شوند، این امکان را فراهم می‌آورد که تمام پیوندی‌های درونی فراگیر زندگی اقتصادی به حساب آورده شود. مدل‌های برنامه‌ریزی مشارکتی براساس چگونگی درک موارد زیر از یک‌دیگر متمایز می‌شوند:

- ۱- منافع متفاوتی که تحت تاثیر یک تصمیم قرار دارند،
- ۲- نوع اطلاعات مورد نیاز برای تصمیم‌گیری در سطوح مختلف؛
- ۳- روشی که از طریق آن اطلاعات تهیه می‌گردد؛ و
- ۴- فرایند اتخاذ تصمیم.

### مدل پی‌در پی آلبرت و هانل

مدل آلبرت و هانل در دو جلد پیوسته (۱۹۹۱ آ و ۱۹۹۱ ب) ارائه شد. آن‌ها منافع افراد را هم‌چون کارگر و مصرف‌کننده در نظر می‌گیرند که تحت تاثیر تصمیمات اقتصادی اند، اطلاعات ضروری درباره‌ی وابستگی درونی را قیمت‌های شاخص، اندازه‌گیری کار انجام شده، و علامت‌های کیفی می‌دانند؛ یعنی چیزهایی که در تولید کالاها و خدمات و آنچه که از مصرف‌شان به دست می‌آید؛ و فرآیندی را که از طریق آن برنامه‌ریزی مشارکتی صورت می‌گیرد یک مذاکره پی‌در پی در نظر می‌گیرند که در یک برنامه عملی به هم‌گرایی می‌رسد.

آلبرت و هانل (۱۹۹۱) این مدل را به صورت زیر خلاصه می‌کنند:

هر عامل مصرف‌کننده یک برنامه مصرف پیشنهاد می‌کند. افراد در مورد کالاهای خصوصی پیشنهاد می‌دهند. شوراهای محل پیشنهادهایی می‌دهند که شامل درخواست‌های تایید شده برای کالاهای خصوصی و در کنار آن درخواست‌های مصرف جمعی محله است. فدراسیون‌ها در رده‌های بالاتر پیشنهادهایی می‌دهند که شامل درخواست‌های تایید شده شوراهای عضو در کنار درخواست‌های مصرف جمعی فدراسیون است.

به همین ترتیب هر عامل یک برنامه تولید پیشنهاد می‌کند. محل‌های کار، درون‌داده‌های مورد نیاز و برون‌داده‌ها را یکایک بر می‌شمارند تا در دسترس قرار گیرد. فدراسیون‌های منطقه‌ای و صنعتی پیشنهادها را گردآوری و افزایش عرضه و تقاضا را ثبت می‌کنند. هر عاملی در هر سطحی، طرح خود را پیش می‌نهد، و پس از دریافت اطلاعات در رابطه با پیشنهادهای دیگران و پاسخ آن‌ها به پیشنهاد خود، پیشنهاد جدیدی ارائه می‌دهد. همان‌طور هر عامل از طریق بازگویی پی در پی چانه‌زنی می‌کند و فرآیند به هم‌گرایی می‌رسد. (ص ۶۳)

مدل آلبرت و هائل شبیه مدل مندل از "خودمدیریتی" کارگران همبسته است (مندل ۱۹۸۶). از این نظر که مبادله بازار و نیروهای بازار را رد می‌کند و به دنبال دستیابی به هماهنگی از پیشی تمام تصمیمات تولید و مصرف است، یک تعادل عمومی که در آن عرضه و تقاضای برنامه‌ریزی شده برای تمام محصولات با هم برابرند. با این حال بر خلاف مدل مندل، مدل آنان برای مردم چه به عنوان مصرف‌کننده و چه تولیدکننده، جایگاه یکسانی قایل است، این مدل از آن جا که مستلزم بازنگری پی در پی پیشنهادات تا رسیدن به پیشنهادات قابل قبول متقابل است کاملاً غیرمتمرکز است، و نقشی محوری برای قیمت‌های شاخص در فرآیند تصمیم‌گیری قایل می‌گردد، به علاوه دقیق و خوب پرداخته شده است.

نقطه قوت مدل آلبرت و هائل به عنوان یک طرح نظری در آن است که نشان می‌دهد چگونه انگیزه و اطلاعات ضروری برای تصمیم‌گیری کارآمد با به حساب آوردن کامل هزینه‌ها و منافع اجتماعی می‌تواند در یک سیستم اقتصادی غیر متمرکز مبتنی بر اصول برابری، روابط غیر سلسله‌مراتبی و مشارکتی ایجاد شود. با این حال تمرکز آن بر هماهنگی پیشینی استفاده از ظرفیت تولید موجود، بر فراهم آوردن یک آلترناتیو غیر بازاری برای مبادله بازار است، و این امر دو مسأله ایجاد می‌کند. اول، این نیاز که تمام تصمیمات اقتصادی به طور پیشینی هماهنگ گردند، مدل را در برابر انتقادات پیچیدگی فزاینده و عدم قابلیت اجرایی نهایی آسیب‌پذیر می‌سازد. دوم درباره هماهنگی پیشینی سرمایه‌گذاری‌های اصلی، درباره آلترناتیو غیر بازاری نیروهای بازار حرف‌چندانی نمی‌زند، اگر چه به آن‌ها اشاراتی می‌شود. (آلبرت و هائل ۱۹۹۱) به علاوه مدل هیچ نقشی در تصمیم‌گیری اقتصادی برای فرایند سیاسی و نهادهای دموکراسی نمایندگی قایل نیست، و به جای آن به انواع اقدامات رای‌دهی تعاملی متکی است (آلبرت و هائل ۱۹۹۱).

#### برنامه‌ریزی مشارکتی

##### هماهنگی بر پایه مشورت و توافق

مدل من (دوین ۱۹۸۸) بر تصمیم‌گیری اقتصادی و سیاسی مشارکتی استوار است که در آن تصمیمات مستقیم یا غیرمستقیم توسط کسانی اتخاذ و اجرا می‌شود که تحت تاثیر این تصمیمات قرار دارند. این مدل مبادله بازار را در بر دارد، اما نه نیروی بازار را. شرکت‌ها به طور مستقل تصمیم می‌گیرند، در صورت نیاز با توافق مشتری، که از ظرفیت موجود خود چه استفاده‌ای بکنند، مثلاً مشخصات و مقادیر تولید، و قیمت‌های‌شان را برابر هزینه‌های درازمدت تعیین می‌کنند. سپس وارد مبادله بازار با مشتری‌های‌شان می‌شوند. با این وجود، تغییرات در ظرفیت از طریق سرمایه‌گذاری یا

عدم سرمایه‌گذاری به طور جدا از هم به وسیله شرکت‌ها تصمیم‌گیری نمی‌شود، بلکه از قبل و از طریق فرایندی هماهنگ می‌گردد که بر پایه‌ی هماهنگی و توافق بین منافع افراد تحت تاثیر به دست می‌آید. بنابراین منابع در پاسخ به شرایط متغیر عرضه و تقاضا نه از طریق رفتار نیروهای بازار، بلکه از طریق فرآیند هماهنگی بر پایه توافق، باز تخصیص داده می‌شود.

از نظر سه جنبه‌ای که در آن مدل‌های برنامه‌ریزی مشارکتی با یک‌دیگر متفاوتند، این مدل

(۱) این مساله را به رسمیت می‌شناسد که نه تنها کارگران و مصرف‌کننده‌ها، بلکه جماعتی که در آن‌ها تولید صورت می‌گیرد، نمایندگان شبکه‌های تصمیم‌گیری محلی و اجتماعی، و گروه‌های پیگیر موارد خاص، از قبیل فرصت‌های برابر و مسایل محیط زیست، هم منافع بالقوه‌ای در تصمیمات اقتصادی دارند.

(۲) بر دو منبع اطلاعات متکی است:

الف) اطلاعات کمی که از مبادله‌ی بازار به دست می‌آید و درباره‌ی توازن بین عرضه و تقاضا، و عملکرد نسبی شرکت‌هاست، و ب) اطلاعات کیفی که به وسیله‌ی نمایندگان منافع افراد تحت تاثیر عرضه می‌شود و درباره‌ی نتایج تصمیمات در رابطه با شرایط و علایق آن‌هاست؛ و

(۳) از طریق یک فرآیند توافقی اجرا می‌شود که در بردارنده‌ی کسانی است که تحت تاثیر تصمیم مربوط قرار می‌گیرند.

خطوط کلی مدل را می‌توان با ملاحظه فرآیند تصمیم‌گیری در سطوح جامعه به عنوان یک کل، صنعت و شرکت ترسیم نمود. اولویت‌ها و تغییرات اجتماعی گسترده در جهت‌گیری استراتژیک از طریق فرآیند سیاسی دموکراتیک تعیین می‌شود که بر اساس انواع برنامه‌های آلترناتیو که به وسیله کمیسیون برنامه‌ریزی برای بازتاب

گزینه‌های اصلی به عنوان برآمد بحث عمومی مقدماتی آماده شده است. این اولویت‌ها و تصمیمات استراتژیک، تخصیص سراسری برنامه‌ریزی شده منابع موجود برای استفاده‌های مختلف و بنابراین توزیع برنامه‌ریزی شده قدرت خرید در اقتصاد را تعیین می‌کنند. آن‌ها تصمیمات کمیسیون برنامه‌ریزی درباره سرمایه‌گذاری اساسی را اطلاع می‌دهند و همچنین مبنایی برای تعیین قیمت‌های درون‌داد اولیه را. فرآیندی مشابه همین روند در سطوح منطقه‌ای و محلی اتفاق می‌افتد.

شرکت‌ها به وسیله هیات مدیره که شامل نمایندگان کارگران و مصرف‌کنندگان، جماعت‌هایی که در آن‌ها قرار گرفته‌اند، کمیسیون برنامه‌ریزی منطقه‌ای و ملی، بسته به گستره جغرافیایی فعالیت‌های‌شان و گروه‌های ذی‌نفع در موارد خاص اداره می‌گردند. آن‌ها قیمت‌ها را برابر با هزینه‌های درازمدت تعیین می‌کنند و مسئول تامین نیازهای افراد هستند، مراکز اجتماعی که نیازمندی‌های جمعی را تدارک می‌بینند و شرکت‌هایی دیگر که می‌توانند تقاضای‌شان را از این‌جا تهیه کنند. هیات مدیره در موارد کلی مربوط به استفاده از ظرفیت موجود تصمیم می‌گیرد و چارچوبی که در آن خودمدیریتی کارگری درونی صورت می‌گیرد. بنابراین مدل بدون ابهام مبادله‌ی بازار را دربردارد.

مع الوصف در حالی که الگوی تقاضا آن‌گونه که به وسیله تصمیمات اجتماعی درباره کل توزیع منابع مولد جامعه در میان استفاده‌های گوناگون، و به وسیله تصمیمات دقیق افراد و مراکز اجتماعی تعیین می‌گردد، ساختار مطلوب ظرفیت تولیدی را بازتاب می‌دهد، این ساختار مطلوب احتمالا به‌طور کامل با ساختار موجود تطبیق نمی‌کند. در واقعیت، بعضی از صنایع نیازمند گسترش و بعضی دیگر نیازمند انقباض اند. به‌علاوه در یک صنعت خاص، برون‌داد بعضی شرکت‌ها ممکن است بر برون‌داد بقیه‌ی شرکت‌ها ترجیح داشته باشد، و بنابراین در نگاه اول ممکن است بعضی شرکت‌ها گسترش و

بعضی انقباض پیدا کنند. مکانیزم بازار چنین تغییراتی را از طریق تصمیمات سرمایه‌گذاری مستقل شرکت‌ها صورت می‌دهد که به علائم قیمت و انتظارات سودآوری آینده پاسخ می‌دهند. در نتیجه همراه با پاسخ شرکت به سود بالاتر یا پایین‌تر از میزان مورد انتظار، این تصمیمات به صورت پسینی، یعنی از طریق رفتار نیروهای بازار هماهنگ می‌شود

در مدل من برای نیروهای بازار نقشی وجود ندارد. تغییرات در تخصیص منابع از طریق یک فرآیند مشورت و توافق انجام می‌گیرد و هماهنگی امری پیشینی است. این تغییرات در نهادی روی می‌دهد که من شبکه‌های هماهنگی بر پایه مشورت و توافق می‌نامم و از نمایندگان تمام کسانی تشکیل می‌گردد که تحت تاثیر قرار دارند: شرکت‌ها در صنعت، صنایع اصلی تامین‌کننده، به مشتریان-سازمان‌های مشتری، مراکز اجتماعی، یا صنایع اصلی مصرف‌کننده، بخش‌هایی از کمیسیون برنامه‌ریزی ملی که با سرمایه‌گذاری جدید اساسی و توزیع منطقه‌ای درگیرند، کمیسیون برنامه‌ریزی محلی مربوطه، و دیگر گروه‌ها با منافع خاص در تصمیمات سرمایه‌گذاری مورد بحث.

نهادهای هماهنگی بر پایه مشورت و توافق، مسئول تصمیم‌گیری درباره چگونگی دستیابی به تغییرات در ظرفیت صنعت‌شان هستند، و این که چگونه عملکردهای مختلف در میان شرکت‌های یک صنعت باید مورد بررسی قرار گیرد. آن‌ها در مقابل خود دو نوع اطلاعات کمی دارند: اول، درباره تغییرات مورد انتظار در تقاضا یا قیمت‌ها، دوم، درباره عملکرد هر شرکت در صنعت، که به وسیله تعامل تقاضا، یعنی بازتاب انتخاب مشتری/ مصرف‌کننده و هزینه تولید، بازتاب بهره‌وری تعیین می‌گردد. آن‌ها درعین حال دو نوع اطلاعات کیفی نیز در برابر خود خواهند داشت: اول، درباره-ی دلایل هر عملکرد متفاوت در شرکت‌ها، شامل نظر مشتری/ مصرف‌کننده، دوم درباره موقعیت اقتصادی و اجتماعی حاکم در جماعت‌ها و مناطق که بالقوه تحت تاثیر

توزیع جغرافیایی سرمایه‌گذاری یا عدم سرمایه‌گذاری برنامه‌ریزی شده قرار دارند، درباره اولویت‌های بازتوزیع منطقه‌ای که به شکل دموکراتیک مورد توافق قرار گرفته، و درباره علائق گروه‌های ذی‌نفع حاضر. این اطلاعات کمی و کیفی مبنایی است که کسانی که تحت تاثیر قرار می‌گیرند، از طریق نمایندگان‌شان در تشکل هماهنگی بر پایه مشورت و توافق یک برنامه سرمایه‌گذاری برای صنعت انجام می‌دهند که شامل تعریف‌شان از منافع اجتماعی در رابطه با تصمیمات رودروی آن‌هاست. یک اصل مرکزی مدل، باز بودن اطلاعات است. از آن‌جا که شرکت‌ها رقبای جداگانه تحت مالکیت خصوصی یا بخشی نیستند، اگرچه با هم رقابت می‌کنند، اما نقش اسرار مخفی بازرگانی وجود نخواهد داشت. تمام اطلاعات مربوط به فعالیت‌های شرکت‌ها در دسترس عموم خواهد بود- در دسترس تشکل هماهنگی بر پایه مشورت و توافق، در اختیار دیگر شرکت‌ها، تشکل‌های دولتی و مراکز اجتماعی، و هر کس دیگری که علاقمند باشد. با داشتن سطوح نمایندگی‌های ذی‌نفع در هیات‌های شرکت‌ها و تشکل‌های هماهنگی، تبعیض اطلاعاتی به حداقل می‌رسد. بازرسی‌های منظم، اطلاعات درباره استفاده هر شرکت از بخشی از منابع مولد جامعه که در اختیارش نهاده شده را فراهم می‌آورد.

اگر یک تشکل هماهنگی بر پایه مشورت و توافق تصمیم گرفت که عملکرد یکی از شرکت‌های زیر مجموعه‌اش رضایت‌بخش نیست، دلیل آن به شرکت اطلاع داده می‌شود، و فرصت کافی برای اقدام اصلاحی به شرکت داده می‌شود. اگر در پایان شرکت‌ها نتوانند پاسخ دهند و جریمه‌هایی لازم تشخیص داده شوند، از طریق عدم موافقت با سوبسیدها برای تولید جاری یا سرمایه‌گذاری جدید تنبیه خواهند شد. این تنبیهات در مدل به روشنی امکان‌پذیر هستند، و در واقع بی‌نهایت موثر اند چرا که دانش محلی دقیق وجود دارد، و یک بخش لاینفک از مدل به شمار می‌روند. تاثیر ضد

اجتماعی انگیزه‌های تنگ‌نظرانه گروهی، یا خودپرستی می‌تواند در این جا دخیل باشد، اما این خودپرستی محدود نمی‌تواند با تلاش در جهت مهار کردن آن و به کار گرفتن آن با طراحی یک سیستم تشویقی یکی فرض شود که با پاداش همراه بوده و بنابراین آن را تقویت کند.

بر خلاف مدل‌های سوسیالیسم بازار که بر اساس رفتار نیروهای بازار قرار دارند، مدل هماهنگی بر پایه مشورت و توافق آینده‌نگر است. جامعه‌ای را پیش‌بینی می‌کند که در آن افراد در اساس خواهان رفتار در جهت نفع اجتماعی هستند. مسئله این است که تعامل آن‌ها بر سر تصمیم مشترک در عمل چه معنی می‌دهد. فرآیند هماهنگی بر پایه مشورت و توافق تمرین خودگردانی است و منافع اجتماعی در هر سطحی از تصمیم‌گیری به وسیله کسانی تعریف می‌شود که ذی‌نفع هستند. فرآیند توافق از طریق تعامل نمایندگان شرکت‌کننده صورت می‌گیرد، و نهایتاً از چالش نمایندگان گروه‌های مختلف توافق به دست می‌آید. این فرآیند هم واقعیت کنونی را به رسمیت می‌شناسد و هم دارای یک پویایی منعطف است.

## سه توضیح

باید به یاد داشته باشیم که من مکتب بریتانیایی سوسیالیسم بازار را در رابطه با وضعیت مالکیت شرکت‌ها، جایگاه مسئولیت سرمایه‌گذاری و نقش برنامه‌ریزی مورد بحث قرار دادم. در مدل هماهنگی بر پایه مشورت و توافق، شرکت‌ها تحت مالکیت اجتماعی قرار دارند، تصمیمات سرمایه‌گذاری به وسیله کمیسیون‌های برنامه‌ریزی و شکل‌های هماهنگی بر پایه مشورت و توافق گرفته می‌شود، و برنامه‌ریزی از طریق یک فرآیند بر هم کنش انجام می‌گیرد که مستلزم تعیین چیزی است که منافع اجتماعی در هر سطح به حساب می‌آید و به وسیله کسانی مشخص می‌شود که در هر

## بت دوین و فکرت آدامن

سطح تحت تاثیر تصمیمات آن قرار دارند. من در عین حال دو دلیل برای این که چرا سوسیالیست‌های بازار در پذیرش منطق کامل اتکا بر نیروهای بازار برای نیل به کارآیی تمایلی از خود نشان نمی‌دهند، ارائه کردم- تشخیص بستگی درونی تصمیمات سرمایه‌گذاری و اشتیاق به وارد کردن ملاحظات اجتماعی گسترده‌تر در تصمیم‌گیری شرکت. در مدل هماهنگی بر پایه مشورت و توافق، تصمیمات سرمایه‌گذاری به شکل پیشینی هماهنگ می‌گردد و ملاحظات اجتماعی در فرآیند تصمیم‌گیری از طریق مشارکت گروه‌های ذی‌نفع در تصمیمات، درونی می‌شود.

از زمان اولین ارائه مدل، انتقادات همدلانه از سوی سوسیالیست‌هایی که تحت تاثیر فروپاشی برنامه‌ریزی دستوری اداری و تحت فشار استدلال‌های سوسیالیسم بازار بوده‌اند و انتقادات خصمانه از سوی هواداران بازار آزاد مطرح شده است. موارد مطروحه را می‌توان تحت سه عنوان مورد بحث قرار داد: (۱) ادعای پیچیدگی و بار اضافی اداری، (۲) این که آیا این مدل در واقع به برنامه‌ریزی دستوری در یک پوشش مبدل می‌انجامد تا آلت‌رناتیو مشارکتی در برابر بازار، با این سؤال مربوط که آیا مردم واقعا می‌خواهند شرکت کنند، و (۳) مسئله اساسی نوآوری (بلک برن ۱۹۹۱، برایتن باخ و دیگران ۱۹۹۰، استرین ۱۹۸۹؛ و هار ۱۹۸۹).

## (۱) ادعای پیچیدگی و بار اضافی اداری

نگرانی‌هایی که تحت این عنوان بیان می‌گردند نیاز به بازتاکید بر تمایز بین مبادله بازار و نیروهای بازار را به پیش می‌کشند. این مدل، هماهنگی پیشینی عرضه و تقاضا برای تمام تولیدات را پیشنهاد نمی‌کند، یعنی فقدان مبادله بازار را. اگر چنین می‌کرد، در این صورت در برابر انتقادهایی که در بالا از مدل‌های آلبرت و هانل و مندل بر اساس پیچیدگی فزاینده و غیر عملی بودن احتمالی مطرح گردید، آسیب‌پذیر می‌بود.

بر عکس در مدل من هر شرکت تصمیم می‌گیرد که با توجه به ظرفیت موجود، و بر اساس تقاضای مورد انتظار برای آن محصول به چه میزان تولید کند. مشتریان به طور کلی منابع آلترناتیو عرضه را در اختیار دارند و می‌توانند با تامین‌کنندگان مذاکره کنند. بنابراین انعطاف و حساسیت نسبت به تقاضای مشتری در استفاده از ظرفیت موجود که قاعدتا با مکانیسم بازار همراه است، یک بخش جدانشدنی از این مدل است. فشار برای پاسخ به تغییرات در ساختار مطلوب ظرفیت مولد، و برای بازتخصیص منابع در پاسخ به تغییرات تقاضا هم، در طرح مدل نقش مرکزی دارد. با این حال چنین بازتخصیصی از طریق تشکلهای هماهنگی بر پایه مشورت و توافق که جنبه‌ی متمایز مدل به عنوان یک ساز و کار اقتصادی را تشکیل می‌دهند، به پیش می‌رود و نه از طریق تصمیم سرمایه‌گذاری جدا از هم شرکت‌ها. در رابطه با مدیریت شرکت، به نظر دلیلی وجود ندارد که فرض کنیم از بار اضافی اداری در نتیجه جمع منافع ارایه شده دچار مشکل شود. هیات‌ها از شرکت‌ها در موارد سیاست عمومی و درباره‌ی دستور کارها تصمیم می‌گیرند که در چارچوب آن‌ها خودمدیریتی داخلی عمل خواهد کرد.

البته آن‌ها متشکل از کسانی هستند که طیف وسیع‌تری از سهام‌داران یا کارگران را نمایندگی می‌کنند. با این وجود، از آن‌جا که تصمیمات نهایتاً با رای اکثریت اتخاذ می‌شود، دلیلی وجود ندارد فرض کنیم که کارآمد نیستند. یک مسئله جدی‌تر مسئله تعیین این امر است که چه منافعی دارای نفع مشروع در فعالیت‌های یک شرکت هستند و تعیین تناسب حضور آن‌هاست. با این حال این یک مسئله عمومی در دموکراسی‌های مشارکتی در کل است و می‌توان تصور کرد که با ترکیبی از اصول و مصلحت جمع قابل رفع باشد.

(۲) برنامه‌ریزی دستوری در لباس مبدل؟ آیا مردم خواهان مشارکت هستند؟ نکته‌ی بعدی که نیاز به توضیح دارد به طبیعت ارتباط‌های افقی و عمودی و اهمیت نسبی آن‌ها برمی‌گردد. به دنبال بحث اولیه‌ی الک نووه، این گرایش وجود دارد که تصور کنیم که پیوندهای افقی بین شرکت‌ها مستلزم بازار است و پیوندهای عمودی بین نهادهای یک بخش یا کل اقتصاد و شرکت‌ها باید مستلزم دستورات باشد. در مدل من، پیوندهای افقی بین شرکت‌ها مستلزم بازار به عنوان مبادله بازار و نه بازار به عنوان نیروهای بازار است. به علاوه، رابطه‌ی بین شرکت‌ها و تشکل هماهنگی بر پایه مشورت و توافق نه بر اساس دستورات، بلکه مستلزم توافق است. البته اگر نتوان به توافق رسید، تشکل هماهنگی بر پایه مشورت و توافق ممکن است تمایلی به اعمال سیاست حمایتی در فعالیت‌های ضرردهنده یک شرکت یا موافقت با سرمایه‌گذاری در شرکتی دیگر نداشته باشد. با این حال این رابطه بیش از رابطه تصویر شده بین شرکت‌ها و کمپانی‌های سهام‌دار در بعضی از مدل‌های سوسیالیستی بازار که مورد بحث قرار گرفت، یادآور یک اقتصاد دستوری نیست.

اهمیت نسبی روابط افقی و عمودی نمی‌تواند به سادگی بر حسب این که کدام یک سلطه دارند ارزیابی شود. مدل من بر اساس مبادله بازار است که به معنی آن است که در رابطه با استفاده از ظرفیت موجود، روابط افقی حاکم‌اند، اما بر بنیاد عمل نیروهای بازار قرار ندارند که به معنی آن است که در رابطه با تغییر در ظرفیت روابط عمومی غالب هستند. یک روش تفکر در این باره بر حسب حقوق مالکیت است- مدل بر اساس مفهوم مالکیت اجتماعی قرار دارد، که به عنوان مالکیت به وسیله مجموعه طرف‌های ذی‌نفع در استفاده از سرمایه‌هاست. مالکیت اجتماعی داری‌ها که دربردارنده ظرفیت موجود شرکت‌هاست به‌وسیله‌ی نمایندگان منافع گوناگون در هیات مدیره شرکت‌ها اعمال می‌گردد. مالکیت اجتماعی سرمایه اجتماعی درگیر در



تصمیمات سرمایه‌گذاری در یک بخش به وسیله مجموعه‌ی گسترده‌تر نمایندگی‌های منافع در تشکل هماهنگی بر پایه مشورت و توافق آن بخش اعمال می‌گردد.

البته درست است که در مدل من سرمایه‌گذاری اصلی به وسیله‌ی کمیسیون برنامه‌ریزی تصمیم‌گیری می‌شود. با این حال این کار بر اساس یک برنامه استراتژیک که به‌طور دموکراتیک به‌دست آمده و از طریق یک فرآیند سیاسی انجام می‌شود، و با ممکن ساختن قدرت خرید برای تشکل هماهنگی مربوطه، اعتبار پیدا می‌کند، به عنوان نمونه یک صنعت جدید باشد، این تشکل باید از نو ساخته شود. آنگاه منافع افراد دارای نماینده در تشکل هماهنگی بر پایه مشورت و توافق تصمیم می‌گیرند، و اگر لازم باشد با رای اکثریت، که چگونه سرمایه‌گذاری مورد نیاز باید بین شرکت‌های موجود یا جدید توزیع شود، و این شرکت‌ها در فرآیند تصمیم‌گیری مشارکت می‌ورزند.

از آن جا که تصمیمات نهایتاً با رای اکثریت اتخاذ می‌شوند، روشن است که فرض من این نیست که دموکراسی مشارکتی به معنای آن است که همیشه توافق وجود دارد. معهداً، انتظار دارم که فرآیند تصمیم‌گیری که تمام طرف‌های ذی‌نفع در آن مشارکت داشته باشند به درک بیش‌تری از منافع متفاوت موجود می‌انجامد و موجد پویایی به سمت توافق و هم‌گرایی می‌شود. البته این‌که مردم می‌خواهند مشارکت کنند یا نه موضوعی است که انتظارات درباره آن متفاوت است. دیدگاه من این است که میزان مشارکت مطلوب احتمالاً با میزان برابری قدرت اقتصادی و اجتماعی و تکامل فردی افزایش می‌یابد. اگر این انتظار غلط از آب درآید، در عین حال که توانایی عملکرد مدل من را تحت تاثیر قرار نمی‌دهد، هدف انتقالی و تقویت‌کننده آن، و بنابراین جهت‌گیری آن را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد.

### (۳) نوآوری

نهایتاً توانایی مدل در پرداختن به نیازهای نوآوری باید مورد بررسی قرار گیرد، که کم اهمیت هم نیست، چرا که بحث بروس و لاسکی ناظر بر این است که به ویژه کارکرد نوجویی شرکت‌ها مستلزم مالکیت خصوصی است. در مدل من پیشنهاد برای نوآوری به عنوان چیزی برخاسته از موسسات تحقیقاتی، تشکل‌های هماهنگی بر پایه مشورت و توافق، شرکت‌های موجود و افراد ترسیم می‌گردد. پیشنهادات برای نوآوری‌های اساسی به کمیسیون‌های برنامه‌ریزی در تمام سطوح ارایه می‌گردند، و برای نوآوری‌های جزئی به تشکل‌های هماهنگی بر پایه مشورت و توافق، که هر دو نهاد دارای منابع جداگانه برای تامین مالی نوآوری‌ها هستند. با این وجود، در عین حال که ساختار نهادی که از طریق آن تصمیمات درباره نوآوری اتخاذ می‌شوند در مدل اولیه تعبیه شده بود، مسئله تشویق به نوآوری به قدر کافی مورد بحث قرار نگرفته بود.

فشارهای درونی و بیرونی بر شرکت‌ها وجود دارد که آن‌ها را به ارایه و به کارگیری نوآوری وا می‌دارد. مشتریان و کارگران شرکت در هیات مدیره نمایندگی دارند و آن‌ها از انگیزه ارتقای نوآوری در جهت منافع‌شان برخوردار خواهند بود. شرکت‌ها برای جذب مشتری از طریق طراحی محصولات و کاهش هزینه رقابت دارند، بدیهی است که شرکت‌های موفق و نوآور سهم بیش‌تری از سرمایه‌گذاری تخصیص یافته به وسیله تشکل‌های هماهنگی بر پایه مشورت و توافق را دریافت می‌کنند، اگرچه در زمینه‌ای از یک طیف وسیع از ملاحظات گسترده برآمده از نمایندگان منافع دیگر. فقدان اسرار بازرگانی، حضور نمایندگان شرکت‌ها در هیات‌های مدیره یک دیگر و مشارکت شرکت‌ها در تشکل هماهنگی بر پایه مشورت و توافق خودشان، انتشار سریع نوآوری‌های موفق را تسهیل می‌سازد.

## References

1. Albert, M.,
2. R. Hahnel Albert, M. and R. Hahnel. 1991a. *Looking Forward*. Boston: South End Press. Albert, M. and R. Hahnel. 1991b. *The Political Economy of Participatory Economics*. Princeton: Princeton University Press.
3. Blackburn, R. Blackburn, R. 1991. *Fin de Siecle: Socialism after the Crash*. *New Left Review* 185, January-February: 5-66.
4. Breitenbach, H.,
5. T. Burden,
6. D. Coates Breitenbach, H. , T. Burden and D. Coates. 1990. *Features of a Viable Socialism*. Hemel Hempstead: Harvester Wheatsheaf.
7. Brus, W. Brus, W. 1972. *The Market in a Socialist Economy*. London: Routledge and Kegan Paul.
8. Brus, W.,
9. K. Laski Brus, W. and K. Laski. 1989. *From Marx to the Market*. Oxford: Clarendon Press.
10. Devine, P. Devine, P. 1988. *Democracy and Economic Planning*. Cambridge: Polity Press.
11. Elson, D. Elson, D. 1988. *Market Socialism or Socialization of the Market?* *New Left Review* 172, November-December: 3-44.
12. Estrin, S. Estrin, S. 1989a. *Review of Democracy and Economic Planning*. *Manchester School* LVII(3): 296-298.
13. Estrin, S.,
14. J. Le Grand,
15. S. Estrin Estrin, S. 1989b. *Workers' Co-operatives: Their Merits and their Limitations*. In, *Market Socialism*. J. Le Grand and S. Estrin (eds), pp. 165-192. Oxford: Clarendon Press.
16. Estrin, S.,
17. D. Winter,
18. J. Le Grand,
19. S. Estrin Estrin, S. and D. Winter. 1989. *Planning in a Market Socialist Economy*. In, *Market Socialism*, J. Le Grand and S. Estrin (eds). pp. 100-138. Oxford: Clarendon Press.
20. Hare, P. Hare, P. 1989. *Review of Democracy and Economic Planning*. *Times Higher Education Supplement*, 17 February, p. 22.
21. Kornai, J. Kornai, J. 1986. *The Hungarian Economic Reform Process: Visions, Hopes and Reality*. *Journal of Economic Literature* XXIV(4): 1687-1737.
22. Kornai, J. Kornai, J. 1990. *The Road to a Free Economy*. New York: W.W. Norton.
23. Lange, O.,
24. B. Lippincott Lange, O. 1938. *On the Economic Theory of Socialism*. In *On the Economic Theory of Socialism*. B. Lippincott (ed.) pp.57-143. Minneapolis: University of Minnesota Press.
25. Mandel, E. Mandel, E. 1986. *In Defence of Socialist Planning*. *New Left Review* 159, September-October: 5-37.
26. Miller, D. Miller, D. 1989. *Market, State and Community*. Oxford: Clarendon Press.
27. Nove, A. Nove, A. 1983. *The Economics of Feasible Socialism*. London: Allen & Unwin.
28. Nove, A. Nove, A. 1991 *The Economics of Feasible Socialism Revisited*. 2nd edn. London: Harper Collins.

با این وجود احتمال دارد که نرخ نوآوری و نوع خلاقیت به کار گرفته شده تحت تاثیر تصمیمات هماهنگی بر پایه مشورت و توافق باشد. در حالی که عملکرد ضعیف اقتصادهای برنامه‌ریزی دستوری از نظر نوآوری یکی از دلایل اصلی سقوط آنان بود، نوآوری زیاد در اقتصادهای سرمایه‌داری در بهترین حالت صرفاً اتلاف منابع و در بدترین حالت به طور قطع از نظر اجتماعی مضر است. برنامه‌ریزی مشارکتی از طریق هماهنگی بر پایه مشورت و توافق امکان‌آرایی نوآوری تحت کنترل اجتماعی آگاهانه را فراهم می‌آورد و با این کار شرایطی برای دستیابی به یک رابطه پایدارتر بین اقتصاد و محیط زیست را می‌آفریند.

## نتیجه:

نتیجه‌گیری من این است که هژمونی کنونی مدل‌های سوسیالیسم بازار در بحث اقتصاد سوسیالیستی بی‌اساس است. مدل "مناسب" سوسیالیسم بازار مستلزم رفتار نیروهای بازار به عنوان وسایل اصلی اختصاص منابع است، و این با اهداف سوسیالیستی سازگاری ندارد. تلاش‌ها برای ادعای امتیاز کارآیی برای مدل‌های سوسیالیسم بازار که مبادله بازار را در مدل تعبیه کرده اما به طور جدی رفتار نیروهای بازار را محدود می‌کنند متناقض و در جهت بدی اتوپیایی هستند. مدل‌های برنامه‌ریزی مشارکتی وجود دارد که، اگرچه در جهت مثبت اتوپیایی‌اند، اما پیچیده‌تر از بعضی از مدل‌های سوسیالیستی بازار مورد بحث نیستند، و بر خلاف آن‌ها، منسجم و خوب پرورده شده‌اند. آن‌ها در عین حال آینده‌نگر و انتقالی‌اند و بنابراین از توانایی مشارکت در تجدید حیات پروژه سوسیالیستی برخوردار اند.

این مقاله از مجله مروری بر اقتصاد سیاسی رادیکال جلد ۲۴ شماره ۳ سال ۱۹۹۲ به فارسی برگردانده شده است.

انسانی و رهایی بیش‌تر هم‌خوانی داشته باشد که به طور تاریخی با هدف سوسیالیستی در پیوند قرار دارند.

با این حال بحران اعتماد نسبت به امکان سوسیالیسم، تنها به سبب تجربه‌ی شوروی و فقدان یک نمونه از سوسیالیسم در عمل نیست. این بحران در عین حال ناشی از فقدان یک مدل تئوریک قانع‌کننده از چگونگی سازمان‌دهی یک جامعه سوسیالیستی و به ویژه یک اقتصاد سوسیالیستی است که در درازمدت به طور جدی‌تری مطرح است. نظرات مهم نسبت به نیازمندی‌های چنین مدلی می‌تواند از بررسی در باره‌ی بحث محاسبه اقتصادی به دست آید که در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ انجام گرفت و در دهه‌ی ۱۹۸۰ بازنگری شده است. از آن هنگام بحث بر سر این بود که آیا محاسبه‌ی اقتصادی منطقی سرمایه‌داری؛ تحت سوسیالیسم - مالکیت دولتی وسایل تولید - امکان‌پذیر است؟ پیش‌کسوتان اصلی این بحث در یک سو اقتصاددانان مکتب اتریش بودند، که این امکان را مردود می‌شمردند، و در سوی دیگر اقتصاددانان سوسیالیست قرار داشتند و برجسته‌تر از همه اسکار لانگه که آن را عملی می‌دانستند. تا همین اواخر بحث محاسبه اساساً به عنوان بخشی از تاریخ تفکر اقتصادی به شمار می‌آمد که پیوند اندکی با مسائل ساخت یک اقتصاد سوسیالیستی به طور اخص داشت. با این حال در دهه‌ی ۱۹۸۰ شرایط شروع به تغییر کرد. از یک طرف آگاهی رشدیابنده از مشکلات سیستماتیک مدل شوروی، به علاقه دوباره به سوسیالیسم و ظهور مکتب مدرن سوسیالیسم بازار انجامید، که در مدل لانگه ریشه داشت. اکنون این موضوع به الگوی غالب بدل شده است و کار بر روی اقتصادهای سوسیالیستی در درون آن جریان دارد (۱). از طرف دیگر یک مکتب نئو اتریشی مدرن، روایت استاندارد از بحث محاسبه را زیر سؤال برد. این مکتب استدلال می‌کند که روایت استاندارد بر یک بدفهمی از چالش اتریشی اولیه (۲) بنا شده است و این که یک درک

### نوسازی سوسیالیستی:

### درس‌هایی از بحث "محاسبه"

پت دوین و فکرت آدامن

البرز دماوندی

بحران اعتمادی که امروزه گریبان سوسیالیست‌ها را گرفته است علل گوناگونی دارد. جدی‌ترین دلیل بلاواسطه‌ی بحران، شکست تاریخی مدل شوروی و به همراه آن تجزیه کشورهای تحت حوزه‌ی نفوذ شوروی یکی پس از دیگری و تلاش‌های شتابان برگزیدگان حاکم در این کشورها برای بازیافت یا آفرینش شکلی از سرمایه‌داری است. در کوتاه مدت، این تجربه تمام سوسیالیست‌ها حتی کسانی را که مدت‌ها به نام خود سوسیالیسم از مدل شوروی انتقاد کرده بودند در موضع تدافعی قرار داده است. می‌توان انتظار داشت که با گذشت زمان و نمایان شدن واقعیات سرمایه‌داری جهانی "واقعاً موجود" این حالت سپری گردد. در حقیقت حذف مدل شوروی به عنوان سوسیالیسم "واقعاً موجود" از صحنه‌ی تاریخ، فضا را برای ظهور انواع جایگزین غیرستم‌گرانه از سوسیالیسم آماده نموده است، بدیل‌هایی که با ارزش‌های آزادی

صحیح از موضع اطریشی نهایتاً هرگونه امکان یک سیستم اقتصادی کارآمد که بر مالکیت خصوصی و بازار استوار نباشد و - صد البته سوسیالیسم بازار مدرن - (۲) را مردود می‌شمارد.

این مقاله درس‌هایی را از بحث محاسبه، چه از مباحثات اولیه و چه از حیات دوباره اخیر آن استخراج می‌کند، و با هدف نوسازی سوسیالیسم به نگارش درآمده است. بخش نخست بر آن است که کلیه مباحثات پیش کسوتان اصلی در بحث اولیه مسئله دارند، چرا که اساساً در یک چهارچوب نئوکلاسیک ایستا قرار دارند. این موضوع با یک بررسی از کار موريس داب پرورده می‌شود. نقش عمدتاً نادیده انگاشته شده او در بحث، این بود که برای نخستین بار محدودیت‌های این چهارچوب را نشان داد. در کنار آن، تحلیلی هم از مباحث مکتب نئو اطریشی انجام می‌گیرد، که رویکردش به موضوع بسیار متفاوت است. ما بر آنیم که داب سهم مهمی در روشن کردن محدودیت‌های مدل تمرکززدا و تقدیس شده لانگه داشت. لانگه نتوانست به عدم قطعیت غیرقابل اجتنابی پی برد که با تصمیم‌گیری جدا از هم همراه است، به ویژه در پیوند با سرمایه‌گذاری، یعنی جنبه‌ای که داب از مباحثاتش در دفاع از برنامه‌ریزی متمرکز بر آن تاکید می‌ورزید.

از طرف دیگر نگرش اصلی نئو اطریشی‌ها قرار دارد که برای دانش نانوخته اهمیت قائل می‌شوند. این مساله در موضع اطریشی‌های اولیه هم به طور ضمنی وجود داشت. دومین بخش مقاله، کل موضع‌گیری‌های داب و نئو اطریشی‌ها را ارزیابی می‌کند. ما می‌گوییم که دفاع نئو اطریشی‌ها از سرمایه‌داری به عنوان تنها راه کارآمد بسیج دانش نانوخته نمی‌تواند به‌طور رضایت‌بخشی با بینش‌های داب در ارتباط با ناکارآمدی تصمیم‌گیری جدا از هم مواجه شود. با این وجود تحلیل داب اهمیت دانش نانوخته را به رسمیت نمی‌شناسد، و بنابراین دفاع او از برنامه‌ریزی متمرکز با این روش قانع‌کننده

نیست. مقاله با این بحث خاتمه می‌یابد که یک فرآیند برنامه‌ریزی مشارکتی، هم بسیج اجتماعی دانش نانوخته و هم هم‌آهنگی از پیش - تصمیمات اصلی مربوط به هم را ممکن می‌سازد - در حقیقت تصمیماتی که هر یک شرط ضروری برای دیگری به شمار می‌رود.

### بخش اول:

#### دو شکست تحلیلی در مباحثه "نئوکلاسیک" تاریخی

اگرچه امکان محاسبه‌ی اقتصادی منطقی تحت لوای سوسیالیسم در ابتدا از سوی "دو اقتصاددان برجسته‌ی اطریشی" میزس و هایک، مورد چالش قرار گرفت. اما در وهله‌ی نخست توسط اقتصاددانان سوسیالیست که در چهارچوب نئوکلاسیک عمل می‌کردند، برگرفته شده است. این سوسیالیست‌های نئوکلاسیک چالش مذکور را در غیاب بازارهای واقعی وسایل تولید، به عنوان نفی امکان رسیدن به تعادل ایستای بهینه پاره‌تو<sup>۱</sup> تعبیر نمودند. بنابراین آن‌ها در پی آن بودند که نشان دهند که چگونه می‌توان بدون وجود چنین بازارهایی به تعادل دست یافت. روایت استاندارد مباحثه، این تعبیر نئوکلاسیک از موضوع مورد بحث را می‌پذیرد و نتیجه می‌گیرد که سوسیالیست‌ها در نشان دادن این امر موفق بودند که محاسبه‌ی اقتصادی منطقی در یک اقتصاد مبتنی بر مالکیت دولتی بر وسایل تولید امکان‌پذیر است. (۴)

چالش اولیه‌ی میزس به سمت یک مدل سوسیالیسم بدون پول جهت‌گیری کرده بود که در آن اختصاص همه وسایل تولید به صورت متمرکز تصمیم‌گیری می‌شد. او استدلال می‌کرد که بدون قیمت برای وسایل تولید، راهی برای محاسبه‌ی هزینه‌ها

<sup>۱</sup> بهینه پاره‌تو نوعی توزیع منابع اقتصادی است که پارتو اقتصاددان ایتالیایی وضع کرده و به موجب آن تغییر در تخصیص منابع برای بهبود وضع یک عامل اقتصادی بدون بدتر شدن وضع عامل دیگر امکان‌پذیر نیست. فرهنگ علوم اقتصادی - منوچهر فرهنگ ص ۸۶۳.

موجود نیست و بنابراین راهی برای اختصاص منطقی منابع کمیاب مابین استفاده‌های متنوع وجود ندارد (۵). این موضوعی بود که در مباحثه بعدی مطرح شد، ابتدا با راه‌حل‌های متمرکز و سپس نامتمرکز، که به عنوان پاسخ‌هایی به چالش میزس مطرح شدند؛ با این وجود، میزس هم استدلال می‌کرد که مسئله محاسبه‌ی اقتصادی نه در یک حالت ایستا، بلکه موضوعی است که تنها در شرایط تغییر و عدم قطعیت مطرح می‌گردد: "مسئله محاسبه‌ی اقتصادی، مسئله اقتصاد در حالت پویا است، نه مسئله اقتصاد در حالت ایستا" (۶). این بحث است که عمدتاً در مباحثه‌ی تاریخی نادیده انگاشته شده و به وسیله نئوطاویزی‌های جدید به عنوان نقطه نظر مرکزی آن‌ها در نظر گرفته می‌شود.

راه‌حل‌های متمرکز نسبت به مسئله‌ی محاسبه‌ی اقتصادی منطقی و اساساً تکامل تحلیل‌های والراس (Walras) بودند، که در آن‌ها یک تعادل عمومی از طریق اقدام یا میانجی یک دلال حراج تخیلی به دست می‌آید. معادلات هم‌زمان که زیربنای تحلیل والراسی را تشکیل می‌دهند، از نظر تئوریک می‌توانند بدون نیاز به یک فرآیند تعاملی، مستقیماً حل شوند، مشروط بر آن‌که داده‌ها در مورد توابع تولیدی و تابع (های) فایده-ی مربوطه معلوم باشند. این موضوع قبلاً و با استفاده از تکنیک‌های ریاضی پاره‌تو به وسیله بارون نشان داده شده بود - پاره‌تو نشان داد که "وزارت تولید" دقیقاً به همان تعادل‌های حاشیه‌ای می‌رسد که یک اقتصاد کاملاً رقابتی می‌رسد. (۷)

هم پاره‌تو و هم بارون بر این حقیقت پای فشردند که اگرچه از نظر تحلیلی حل کردن سیستم‌های‌شان ممکن است، اما از نظر عملی به سبب فائق نیامدن بر مشکلات اطلاعاتی و محاسباتی، این کار امکان‌پذیر نیست. با این حال و علی‌رغم این موضوع روایت استاندارد از مباحثه، بحث عملی بر علیه سوسیالیسم را فراتر از همه به هایدنسبست می‌دهد. این موضوع حقیقتاً تعجب‌آور نیست، چرا که هایدنسبست به پیشینیان

خود اهمیت به مراتب بیش‌تری برای این بحث قائل شد که مسائل جمع‌آوری و تحلیل اطلاعات فائق آمدنی نیستند (۸). در واقع تاکید او بر مسائل عملی بود، که طرفداران نئوکلاسیک امکان محاسبه‌ی منطقی تحت لوای سوسیالیسم را به این نتیجه‌گیری رهنمون ساخت که موضع هایدنسبست، یک عقب‌نشینی است. ادعای میزس و مخالفت او در باره ناممکن بودن به لحاظ تئوریک قوی‌تر از ادعای ناممکن بودن به لحاظ عملی، محسوب می‌گردد.

سوسیالیست‌های نئوکلاسیک با استفاده از توسعه‌ی مدل‌های غیرمتمرکز شده که بر مبنای جمع‌آوری اطلاعات و محاسبه تقاضاهای رسیده به هیات برنامه‌ریزی مرکزی از حیث اقتصادی عملی می‌نمود، به ادعای ناممکن بودن به لحاظ عملی محاسبه‌ی منطقی تحت لوای سوسیالیسم، پاسخ دادند. بهترین و مشهورترین مدل متعلق به لانگه است که شاید نطفه سوسیالیسم بازار باشد (۹). در برنامه‌ی کار ترجیحی لانگه، هیات برنامه‌ریزی مرکزی جای دلال حراج والراس را می‌گیرد. دست‌مزدها و قیمت‌های کالاهای مصرفی در بازار واقعی تعیین می‌شوند، اما قیمت وسایل تولید توسط هیات برنامه‌ریزی مرکزی اعلام می‌گردد. مدیران شرکت‌ها و بخش‌های دولتی، قیمت‌ها (بر مبنای بازار و اعلام شده توسط هیات برنامه‌ریزی مرکزی) را به عنوان پارامترهایی در نظر می‌گیرند که از دو قاعده پیروی می‌کنند. کمینه کردن هزینه‌ها و تنظیم قیمت‌ها برابر با هزینه‌ی مرزی، شرکت‌ها به استخدام کار و فروش کالاهای مصرفی در بازارهای واقعی می‌پردازند و وسایل تولید را بین خودشان در بازارهای صوری (مصنوعی) خرید و فروش می‌کنند. هیات برنامه‌ریزی مرکزی و تغییرات در ذخیره‌ی وسایل تولید را تحت مراقبت قرار داده و قیمت‌ها را مطابق با آن تعدیل می‌کنند و این فرآیند هم‌آهنگی بعدی تا زمان رسیدن به یک مجموعه تعادلی از قیمت‌ها ادامه می‌یابد. ادعا می‌شود که بدین ترتیب، محاسبه‌ی اقتصادی منطقی در

نتیجه‌ی اختصاص بهینه منابع پاره‌تو، تحت شرایط مالکیت دولتی وسایل تولید، امکان‌پذیر می‌شود، درست همان‌گونه که تحت شرایط مالکیت خصوصی ممکن بود. البته بسیاری جنبه‌های اضافی در مدل لانگه وجود دارند، و مسائل بسیاری نیز در پیوند با آن‌ها، که در آن میان مسئله انگیزه‌ی مدیریت، و به تبع آن، نیاز به این‌که هیأت برنامه‌ریزی مرکزی تبعیت شرکت‌ها از قانون را کنترل کند، که چندان دارای اهمیت نیستند. با این وجود روایت استاندارد از مباحثه این است که مدل لانگه و پالایش‌های بعدی، بحث را به نفع امکان محاسبه سوسیالیستی منطقی تثبیت نمود.

ما اکنون می‌دانیم که این تعبیر تنها می‌تواند در چهارچوب تعادل ایستای پارادایم نئوکلاسیک جای گیرد و این را مرهون مکتب نئوآطریشی مدرن هستیم. در پارادایم نئوکلاسیک دو منبع قطعی نقص دانش نادیده انگاشته شده و اطلاعات، داده شده فرض می‌شوند. به نظر می‌رسد که داب و اطریشی‌ها این تحلیل نئوکلاسیک را به چالش کشیده‌اند، اما نقش اصلی داب به طور عمده نادیده گرفته می‌شود و موضع اطریشی‌ها به قدر کافی روشن نشده تا اهمیت کامل آن درک گردد.

هنگام مقایسه سرمایه‌داری و سوسیالیسم ملاحظه می‌کنیم که "تباین ذاتی بین اقتصادی است که در آن تصمیمات گوناگونی که تولید را به قاعده در می‌آورند، هر یک در ناآگاهی از تمام دیگر تصمیمات اتخاذ می‌گردد و یا اقتصادی که در آن چنین تصمیماتی هماهنگ و یکپارچه شده‌اند" (۱۰). نقش اصلی او در بحث محاسبه‌ی اقتصادی، طرح این استدلال بود که لانگه و دیگر شرکت‌کنندگان اصلی در جبهه سوسیالیستی با محدود کردن تمرکز بر روی مسائل روابط جامعه، از درک جوهر سوسیالیسم غافل مانده‌اند، و این مسئله آن‌ها را از درک این نکته باز داشت که موضوع مرکزی اقتصاد در پیوند با سوسیالیسم، اساساً مسائل تولید و چگونگی برخورد

پویا با آن‌ها است. داب روش دنباله‌روی از کار بازار رقابتی را رد کرد و در عوض به نفع برنامه‌ریزی استدلال نمود.

بحث‌های داب در باره‌ی امتیازات برنامه‌ریزی را می‌توان به صورت زیر خلاصه کرد. اولاً هنگامی که تصمیم‌گیری‌ها جدا از هم هستند، آن‌گونه که ضرورتاً در مکانیسم بازار اتفاق می‌افتد، توقعاتی که این تصمیمات بر مبنای آن‌ها استوارند، بر زمینه‌ای از عدم قطعیت بنا می‌شوند. این عدم قطعیت در یک اقتصاد مبتنی بر واحدهای جدا از هم غیر قابل اجتناب است، اما می‌توان با برنامه‌ریزی بر آن غلبه کرد. در یک اقتصاد بازار، عدم تعادل را تنها بعد از وقوع آن می‌توان تصحیح کرد. این تصحیح تنها از طریق مکانیسم‌های نوسان به دست می‌آید که خود با عدم قطعیت ذاتی در تولید برای بازاری مشروط گشته است که ضرورتاً هر تصمیم مستقلی، نسبت به دیگر تصمیمات مربوطه، "نابینا" است (۱۱). در مقابل برنامه‌ریزی اقتصادی شامل تلاش برای اتخاذ تصمیمات مربوط به هم به طریقی هماهنگ و قبل از اختصاص منابع است. آن‌گونه که داب مطرح می‌کند، (۱۲) "امتیاز یک اقتصاد برنامه‌ریزی شده فی نفسه شامل برطرف کردن عدم قطعیت‌های ذاتی در یک بازار با تصمیمات مجزا و مستقل است، در غیر این صورت هیچ برتری ندارد" (۱۳). داب در پاسخ به بحث لرنر مبنی بر این که با یک میزان معینی پیش‌بینی، یک اقتصاد مبتنی بر واحدهای جدا از هم و یک اقتصاد برنامه‌ریزی شده به منابع یکسان می‌رسند. (۱۴) پاسخ داد: "صحبت از این که یک اقتصاد رقابتی به همین نتایج می‌رسد، چنان‌چه میزانی از پیش‌بینی در آن باشد، نادیده انگاشتن این حقیقت است که طبیعت ذاتی آن دست نیافتن به همین میزان از پیش‌بینی است." (۱۵)

امتیاز دوم هماهنگی از پیش و برنامه‌ریزی شده در دیدگاه داب، در پیوند با تلاش‌های خارجی در تولید و مصرف آشکار می‌گردد. از آن‌جا که تصمیمات درهم

تنیده قبل از به اجرا درآمدن، هماهنگ می‌گردند. به حساب آوردن آثار اجتماعی گسترده‌تر تولید امکان‌پذیر خواهد بود که از محاسبات تعادلی واحدهای تصمیم‌گیر جدا از هم فراتر می‌رود. این آثار اجتماعی نه تنها شامل این امر می‌گردد که توسعه‌ی یک صنعت یا بخش، امکانات توسعه دیگر بخش‌ها را به همراه دارد، بلکه از آثار خارجی توسعه‌ی زیربنایی صنایع نوپا نیز برخوردار است. داب هم‌چنین پرسش برنامه‌ریزی در پیوند با مصرف را مطرح می‌کند تا در میان دیگر مسائل، موضوعات کالاهای عمومی و خروجی‌های مصرفی را نیز مورد بررسی قرار دهد.

سوماً، تنها از طریق برنامه‌ریزی است که چیزهایی که در یک زمینه‌ی ایستا به عنوان "داده‌ها" مطرح شده، می‌توانند در یک چهارچوب پویا به "متغیرها" بدل گردند. در میان تصمیماتی که داب در این مقوله گنجانده، تصمیمات در باره نرخ سرمایه‌گذاری، توزیع سرمایه‌گذاری بین صنایع کالاهای سرمایه‌ای "مصرفی" انتخاب تکنیک‌ها، توزیع محلی سرمایه‌گذاری، نرخ‌های مربوطه رشد حمل و نقل به سوخت و نیروی برق، و کشاورزی در رابطه با صنعت، نرخ ارائه محصولات جدید و مشخصات آن‌ها، و میزان استاندارد کردن یا تنوع در تولید بود که اقتصاد در هر مرحله تکامل خود احساس می‌کند که از عهده‌شان برمی‌آید (۱۶). به طور خلاصه، تحلیل نقائص ضروری دانش که با فرآیند بازار همراه است، زیربنای دعوی داب برای برنامه‌ریزی تولید و مصرف می‌باشد. داب در بررسی ۱۹۵۳ خود از بحث محاسبه می‌نویسد:

"کارکرد اصلی برنامه‌ریزی به عنوان یک مکانیسم اقتصادی آن است که وسیله‌ای برای جایگزینی هماهنگی پیشین عناصر تشکیل‌دهنده در یک طرح توسعه، یعنی قبل از آن که تصمیمات در عمل و اقدامات عملی تجسم یابند، به جای هماهنگی پسینی است که سیستم قیمت‌گذاری غیرمتمرکز طراحی فراهم می‌کند. این کار از طریق

تاثیر "تجدید نظر" نوسان قیمت انجام می‌شود که نتیجه نهایی و عموماً با تاخیر تصمیمات قبلی است، و در تغییرات درون‌داد یا برون‌داد موثر هستند." (۱۷)

#### دیدگاه نئو اطریشی‌ها:

در این جا عدم توافق یا حداقل اختلاف در تاکید وجود دارد که آیا نئو اطریشی‌های مدرن نظیر میزس و هایک، مسئول این واقعیت بودند؛ یا مخالفان سوسیالیست‌شان از بحث محاسبه اقتصادی، چالش آن‌ها را در چهارچوب نئو کلاسیک تفسیر نموده‌اند. لایو شارح اصلی تفسیر تجدیدنظرانه از بحث، استدلال می‌کند که جنبه‌های آموزشی و کشفی مکانیسم بازار، یعنی عیار تحلیل‌های نئو اطریشی مدرن و جنبه‌هایی که بیش از همه، موضع اطریشی را از نئو کلاسیک متمایز می‌سازد، در آثار اولیه میزس و هایک موجود بودند.

از دیگر سو، کیرزنر معتقد است که موضع اساسی اطریشی از طریق بحث محاسبه-ی اقتصادی تکامل یافت و تنها در آثار بعدی میزس و هایک در دهه‌ی ۱۹۴۰ و به یک تحلیل کامل و منسجم تبدیل شد. در واقع کیرزنر استدلال می‌کند که نه میزس و نه هایک در دهه‌ی ۱۹۳۰ نمی‌دانستند که تا چه میزان وسیعی مفاهیم اطریشی با مفاهیم مکتب نئو کلاسیک متفاوتند. او از نوشته میزس در سال ۱۹۲۳ نقل می‌کند که: "مکاتب اطریشی و انگلو آمریکایی و مکتب لوزان... تنها در شیوه‌ی بیان یک ایده‌ی اساسی تفاوت دارند و ... بیش‌تر از جهت اصطلاح‌ها و ویژگی‌های بازار تقسیم می‌شوند تا به وسیله آموزش‌های‌شان" (۱۷). با این وجود در حالی که ممکن است در مورد میزانی که نوشته‌های اطریشی دهه‌ی ۱۹۲۰ تغییرات بعدی را پیش‌بینی کرده‌اند، تفاوت‌هایی موجود باشد، تفاهم گسترده‌ای در میان نئو اطریشی‌های مدرن در باره‌ی جنبه‌های متمایز تحلیلی فعلی‌شان وجود دارد. ضعف اساسی مکتب نئو کلاسیک به عنوان این

فرض در نظر گرفته می‌شود که اطلاعات و قیمت‌ها و هزینه‌ها به طور عینی امری داده شده‌اند. در عوض نئوپارشی‌ها استدلال می‌کنند که دانش ذاتاً ذهنی است و تنها می‌تواند در جریان رقابت کشف گردد، و نتیجه می‌گیرند که این دانش نانوشته و ضمنی، نه می‌تواند عینی و مدون شود و نه این که انتقال یابد.

این طرز تلقی اطریشی از ذهن‌باوری، ناشی از محیط دائماً در حال دگرگونی و پویایی تفاوت‌ها، و غیرقابل پیش‌بینی بودن ذاتی فعالیت بشری است، که مفهومی بسیار وسیع‌تر از رویکرد نئوکلاسیکی دارد، و ذهن‌باوری را به تئوری قیمت محدود می‌سازد.

بر طبق نظر مکتب اطریشی، مسئله اقتصادی آن‌گونه که مکتب نئوکلاسیک معتقد است، اختصاص منابع محدود بین درخواست‌های نامحدود نیست، بلکه مسئله این است که چگونه دانش پراکنده و جزئی می‌تواند به طور اجتماعی بسیج گردد. در این زمینه، کارکرد فرآیند بازار از ایجاد هماهنگی با استفاده از دانش پراکنده و فعالیت شرکت‌ها که در شرایط مطمئن فعالیت می‌کنند، از جمله روش‌های تکمیلی درک همین واقعیت اند. مکانیزم بازار با روش انتخاب کارآمد از ناکارآمد، بر مبنای چگونگی پاسخ به اطلاعات دریافتی در باره فرصت‌های بالقوه سودآور، و دادن پاداش به پاسخ خوب، مفهوم‌بندی می‌شود. نکته‌ی حیاتی این است که کارکرد مکانیزم بازار، در دستیابی به تعادل، انتقال اطلاعات و ایجاد انگیزه‌ها است. انتقال دانش یک فعالیت منفعلانه نیست. رقابت، بسیج دانش در باره روش‌های کارآمدتر، استفاده از عوامل تولید را برمی‌انگیزد. بنابراین از نقطه نظر مکتب اطریشی، فعالیت شرکت‌های رقیب، و تخصیص دوباره منابع برای تامین شرایط دائماً در حال تغییر، مهم‌ترین ویژگی حیات اقتصادی است. همان‌گونه که باری مطرح می‌کند، رقابت و شرکت‌های سرمایه‌گذاری چگونگی حرکت یک اقتصاد در طول زمان را بیان می‌کنند، این که چگونه از طریق

یک فرآیند تکاملی سازگار، دانشی پراکنده به گونه‌ای که نظمی ایجاد کند، هماهنگ می‌شود. (۲۰)

موضع اطریشی مدرن به روشنی توسط لایو جمع‌بندی شده است. او "سه کارکرد مفهومی بازار" محاسبه، انگیزه و کشف را تعیین می‌کند. دو کارکرد اول، هم به وسیله‌ی اطریشی‌ها و هم نئوکلاسیک‌ها مورد شناسایی قرار گرفته‌اند، اما برای اطریشی‌ها "آن‌چه که برای شناخت کارکرد (بازار) حیاتی است، آن است که این فرآیند، بستر کشفی را فراهم می‌آورد که ذاتاً نمی‌تواند از مرکز هدایت گردد، بلکه به یک تعامل ارتباطی دو طرفه بین شرکت‌کنندگان بستگی دارد." (۲۱)

این فرآیند کشف، حیاتی است چرا که "نوعی آگاهی اجتماعی تولید می‌کند که به آگاهی فردی شرکت‌کنندگان سیستم بستگی داشته، اما از آن فراتر می‌رود" (۲۲). در نتیجه‌ی این تحلیل، آن‌گونه که کیرزنر مطرح می‌کند:

به جای داوری سیاست‌ها یا ترتیبات نهادی، برحسب الگوی منبع - اختصاص (در مقایسه با الگوی بهینه‌ی فرضی)، که آن‌ها در پی ایجادش هستند، ما اکنون می‌توانیم امکان قضاوت روی آن‌ها را بر حسب توانایی‌شان در ارتقای کشف درک کنیم. (۲۳)

برای جمع‌بندی بحث تا این‌جا می‌توان گفت که دو ناتوانی تحلیلی در راه‌حل سوسیالیست‌های نئوکلاسیک نسبت به مسئله محاسبه اقتصادی منطقی تشخیص داده شد: نخست، ناتوانی در مواجهه با عدم قطعیت ناشی از بی‌اطلاعی از تصمیمات یک‌دیگر، که تصمیم‌گیران جدا از هم در واحدها با آن دست به‌گریبان اند (همان‌طور که توسط داب خاطر نشان شد)؛ و دوم، ناتوانی در مواجهه با عدم قطعیت ذاتی در طبیعت ذهنی مفهوم دانش، که تنها می‌تواند به وسیله یک فرآیند تعامل اجتماعی بین افراد آشکار گردد (همان‌گونه که به وسیله‌ی اطریشی‌ها مطرح شد). با این وجود پاسخ‌های داب و اطریشی‌ها به این ناتوانی‌های مطرح شده، کاملاً متضاد است. داب بر



آن شد که با جایگزینی فرآیند بازار به وسیله‌ی هماهنگی برنامه‌ریزی شده پیشین، عدم قطعیتی را که ضرورتاً با تصمیم‌گیری جدا از هم همراه است برطرف نماید، و فرض می‌کند که اطلاعات مربوط را می‌توان به طور متمرکز گردآوری و به این یا آن روش پردازش نمود. در مقابل اطریشی‌ها پافشاری می‌کنند که تنها فرآیند بازار، بر مبنای فعالیت شرکت‌های رقابتی منفرد می‌تواند پتانسیل دانش نانوشته پراکنده را کشف و بسیج نماید. آن‌ها می‌پذیرند که هماهنگی پسین مکانیسم بازار مستلزم ناکارآمدی‌هایی به واسطه‌ی اشتباهات است، اما استدلال می‌کنند که این موضوع در ذات واقعیت اقتصادی وجود دارد. آن گونه که کیرزتر می‌گوید:

تشریح فرآیند رقابت به عنوان هدر دادن منابع از آن جهت که اشتباهات را تنها پس از وقوع تصحیح می‌کند مانند نسبت دادن بیماری به دارویی است که آن را درمان می‌کند، یا حتی مقصر دانستن عمل تشخیص بیماری در ایجاد بیماری‌ای که در دست تشخیص است. (۲۴)

#### قسمت دوم :

#### ره آورد دو دیدگاه - برنامه‌ریزی دموکراتیک مشارکتی

هم دیدگاه‌های داب و هم اطریشی‌های (مدرن) پُر قدرت اند. با پذیرش خطر ساده‌سازی بیش از اندازه، می‌توان گفت که در یک سطح تکنیکی، دیدگاه داب مسئله اساسی سیستم سرمایه‌داری (۲۵) را مشخص می‌کند، حال آن‌که دیدگاه اطریشی‌ها مسئله اساسی سیستم در برنامه‌ریزی هدایت اداری متمرکز را آشکار می‌سازد. با این وجود جانبداری داب از برنامه‌ریزی متمرکز نمی‌تواند با دیدگاه اطریشی‌ها مقابله کند، و طرفداری اطریشی‌ها هم از بازار سرمایه‌داری قادر نیست با دیدگاه داب رودررو گردد. برنامه‌ریزی دموکراتیک مشارکتی (برخلاف سوسیالیسم بازار) روشی برای ترکیب این دو دیدگاه پیشنهاد می‌کند. (۲۶)

#### بت دوین و فکرت آدامن

آلترناتیو برنامه‌ریزی مشارکتی در پی ترکیب برنامه‌ریزی با کاربرد استادانه‌ی دانش نانوشته است. در اولین نگاه، چنین وظیفه‌ای به نظر ناممکن می‌رسد. از نظر داب، برنامه‌ریزی مستلزم ایجاد محدودیت‌هایی بر استقلال شرکت‌ها است و بنابراین ظاهراً برای عوامل اقتصادی فضایی فراهم نمی‌کند که فعالانه در فرآیندهای تصمیم‌گیری شرکت کنند تا دانش نانوشته‌شان کشف و به کارگرفته شود. روشی که مطابق آن اطریشی‌ها فرآیند کشف و به کارگیری را درک می‌کنند، برنامه‌ریزی را به طور کلی مردود می‌شمارد. با این وجود تضاد از آن‌جا برمی‌خیزد که در هیچ یک از این زمینه‌ها، نهادهایی برای تسهیل مشارکت وجود ندارد. بر عکس، افراد از یک سو در معرض نیروی قهری فرمان‌های اداری در مکانیسم سلسله‌مراتبی، و از سوی دیگر تحت فشار نیروهای بازار قرار دارند که ذاتاً نتایج غیرقابل پیش‌بینی و ناخواسته به بار می‌آورند.

برنامه‌ریزی مشارکتی و دموکراتیک به عنوان فرآیندی فرض می‌شود که در آن ارزش‌ها و علائق افراد در تمام جنبه‌های زندگی‌شان تعامل دارند و از طریق توافق و همکاری، یک‌دیگر را شکل می‌دهند. این فرآیند باعث می‌گردد که دانش نانوشته کشف و به کارگرفته شود، و تصمیمات اقتصادی آگاهانه بر مبنای این دانش، برنامه‌ریزی و هماهنگ گردد. با این حال برای آن‌که یک فرآیند برنامه‌ریزی مشارکتی امکان‌پذیر باشد، دو پیش‌نیاز را می‌توان در نظر گرفت.

نخست، مردم باید به مواد و منابع انسانی که برای شرکت واقعی‌شان در فرآیند اجتماعی لازم است، دسترسی داشته باشند. این موضوع یک تناقض برجسته در موضع اطریشی‌ها را پُر رنگ می‌سازد. اطریشی‌ها ضمن آن‌که به درستی بر اهمیت جهانی دانش نانوشته پای می‌فشرند، هم‌چنین بر این نکته نیز تاکید دارند که چنین دانشی تنها می‌تواند به وسیله شرکت‌های در حال رقابت در یک فرآیند بازار مبتنی بر

مالکیت خصوصی کشف گردد. این کار ضرورتاً دانش نانوشته بالقوه خارج از شرکت‌های سرمایه‌داری را از فرآیند اجتماعی کشف و بسیج، مجزا می‌کند. در سطح شرکت، می‌توان با اشکال متنوعی از مشارکت کارکنان بر این مشکل غلبه کرد. اتخاذ چنین روشی اگر چه صحیح است، اما دانش ضمنی افراد خارج از شرکت را به حساب نمی‌آورد. در نتیجه اگر معیار کیرزنر برای قضاوت در مورد ترتیبات نهادی "توانایی‌شان در ارتقای کشف" اختیار گردد، در وهله‌ی اول به نظر می‌رسد که فرآیندهای بازار مبتنی بر مالکیت خصوصی از نظر اجتماعی ناکارآمد هستند. یک مجموعه از ترتیبات نهادی که دسترسی به منابع مورد نیاز برای مشارکت در فرآیند اجتماعی کشف را تعمیم دهد، نه تنها دموکراتیک‌تر و عادلانه‌تر، بلکه کارآمدتر نیز می‌باشد.

دومین پیش نیاز برای برنامه‌ریزی مشارکتی این است که تصمیم‌گیری در کلیه سطوح از طریق یک فرآیند مشارکتی انجام شود که مستلزم مداخله‌ی تمام کسانی است که تحت تاثیر این تصمیم قرار دارند. البته این موضوع شدیداً با موضع اطریشی در تباین قرار دارد که بر مبنای آن مشارکت به سطوح جزئی محدود می‌گردد. برای اطریشی‌ها، این یک مسئله انتخاب نیست، بلکه یک حقیقت ضروری زندگی است. آن طوری که هایک می‌گوید:

نکته اصلی مورد تاکید این است که کشاکش بین طرفداران نظم بشری گسترده خودانگیخته که به وسیله بازار رقابتی ایجاد می‌گردد، و کسانی که طالب یک ترتیب سنجیده از تعامل انسانی است، با استفاده از اقتدار مرکزی بر منابع در دسترس که مبتنی بر فرمان‌های اجتماعی هستند، ناشی از یک خطای واقعی از طرف گروه اخیر است و آن این که دانش در باره این منابع چگونه است و چطور می‌تواند تولید گردد.<sup>۲۷</sup> با این حال بیان این که فرآیندهای اجتماعی کشف تنها می‌تواند به شکل رفتار رقابتی در بازار مبتنی بر مالکیت خصوصی باشد، صرفاً یک ادعا است. برنامه‌ریزی

مشارکتی در هر سطحی از تصمیم‌گیری، از طریق یک فرآیند تعامل اجتماعی بین کسانی که تحت تاثیر آن قرار دارند، امکان کشف و ایجاد شفافیت در مورد دانش ما از منافع، امکانات، و همبستگی‌های قبلاً بیان نشده را فراهم می‌کند. دقیقاً این امکان است که یک تحرک اجتماعی عمومی‌تر از دانش نانوشته را فراهم می‌آورد نسبت به آن چه که اطریشی‌ها در نظر داشتند، تا با هماهنگی پیشینی تصمیمات همبسته اصلی ترکیب گردد که داب به عنوان جوهر برنامه‌ریزی در نظر می‌گرفت. در عین حال برنامه‌ریزی مشارکتی، برخلاف مفهوم داب از برنامه‌ریزی، در برابر این انتقاد اطریشی آسیب‌پذیر نیست که برنامه‌ریزی مرکزی بر بدفهمی از طبیعت نانوشته دانش استوار شده است.

دو پیش‌نیاز برنامه‌ریزی مشارکتی می‌توانند به وسیله مفهوم مالکیت اجتماعی به هم مربوط گردند.<sup>(۲۸)</sup> مالکیت اجتماعی نه مالکیت خصوصی است و نه مالکیت دولتی، بلکه مالکیت کسانی است که با استفاده از دارایی مربوطه تحت تاثیر قرار می‌گیرند. اصل زیربنایی مفهوم مالکیت اجتماعی آن است که حق تصمیم‌گیری در باره استفاده از دارایی‌ها باید در اختیار کسانی باشد که تحت تاثیر این تصمیمات قرار می‌گیرند. افرادی که به وسیله این تصمیمات بر سر دارایی‌ها، تحت تاثیر قرار می‌گیرند بسته به دارایی‌های مربوطه و نوع تصمیمات مورد نظر متفاوت خواهند بود. بنابراین مجموعه افرادی که تحت تاثیر استفاده از دارایی‌های یک شرکت منفرد قرار می‌گیرند از مجموعه افرادی کم‌تر است که تحت تاثیر مجموعه به هم وابسته‌ای از تصمیمات سرمایه‌گذاری در صنعتی قرار می‌گیرند که آن شرکت به آن تعلق دارد. مالکیت اجتماعی در سطح شرکت، که مجموعه‌ای از افراد را که در تصمیم‌گیری‌های شرکت سهیم هستند تعریف می‌کند، با مالکیت اجتماعی در سطح آن صنعت، که مجموعه وسیع‌تری از افراد شرکت‌کننده را در بر می‌گیرد متفاوت خواهد بود. به

همین سان برنامه‌ریزی مشارکتی در سطح یک اقتصاد ملی، مستلزم مالکیت اجتماعی و تصمیم‌گیری توسط تمام کسانی است که تحت تاثیر تصمیمات متخذه در این سطح قرار دارند (یا نمایندگان‌شان).

چندین مدل که مشارکت و درجات متفاوتی از برنامه‌ریزی را با هم ترکیب می‌کنند اخیراً مطرح شده‌اند.<sup>(۲۹)</sup> یک موضوع مکرر در بحث این مدل‌ها، مسئله توانایی‌شان در برخورد با ابتکار است، که روی دیگر سکه‌ی این ادعا است که مشارکت تعمیم‌یافته، به تحرک اجتماعی کارآمدتر دانش نانوخته نسبت به نتیجه‌ی ناشی از فعالیت شرکت‌های خصوصی می‌انجامد که محبوب‌ترین‌ها است. انگیزه‌ی ابتکار در درون یک ساختار نهادی مشارکتی ممکن در جای دیگر مورد بررسی قرار گرفته است.<sup>(۳۰)</sup> با این حال در متن این نوشته، اهمیت یک فرآیند برای کشف دانش نانوخته و کیفی افراد در باره این‌که چگونه در نقش‌های متنوع‌شان - به عنوان تولیدکنندگان، مصرف‌کنندگان، شهروندان، اعضای مجامع مختلف - تحت تاثیر ابتکار قرار می‌گیرند، نمی‌تواند بیش از این مورد تاکید قرار گیرد. چنین دانشی در ترکیب با دانش علمی موجود در باره محتمل‌ترین تاثیر ابتکار بر محیط، احتمالاً درونداد ضروری فرآیند توافق بر سر یک رابطه قابل تحمل‌تر بین اقتصاد و محیط زیست است.

فضای روشنفکری عصر پست مدرن ما، امکان عمل انسانی منطقی و هدفمند را کاهش می‌دهد. برنامه‌ریزی با طرح‌های بزرگی که به خطا رفته‌اند، همراه گشته، و این قابل درک است. تجربه به هوش آورنده آزمایش شوروی، قضاوت‌هایک در باره سوسیالیسم به عنوان "خودبینی مرگبار" و حمایت او از یک "نظم انسانی گسترده خودانگیخته" را تقویت کرده است. سوسیالیست‌ها باید این چالش را جدی بگیرند.<sup>(۳۱)</sup> با این حال ما تصور نمی‌کنیم که این یک چالش برطرف نشدنی باشد. کلید هر آینده‌ای که سوسیالیسم داشته باشد احتمالاً در مفهوم دموکراسی مشارکتی یافت

می‌گردد. در پیوند با یک اقتصاد سوسیالیستی این مفهوم امکان می‌دهد که نگرش اطریشی نسبت به طبیعت دانش را با برنامه‌ریزی سازگار نمود. این موضوع نه تنها باور بنیادی سوسیالیست‌ها به توانایی توده‌ها در ایجاد یک جامعه خودگردان از موضوعات خودانگیخته را نفی نکرده، بلکه آن را تقویت می‌کند.

21. Lavoie, "Computation, Incentives and Discovery," p. 74.
22. *Ibid.*, p. 78.
23. Kirzner, "The Economic Calculation Debate...", p. 13.
24. I. Kirzner, *Competition and Entrepreneurship* (Chicago: University of Chicago Press, 1973), p. 232.
25. And also of market socialism; See P. Devine, "Market Socialism or Participatory Planning?" *Review of Radical Political Economics* (1992).
26. F. Adaman, "A Critical Evaluation of the Economic Calculation Debate with Special Reference to Maurice Dobb's Contribution," (unpublished Ph.D. thesis, Faculty of Economic and Social Sciences, University of Manchester, 1993).
27. F. von Hayek, *The Fatal Conceit: The Errors of Socialism*, edited by W. Bartley (London: Routledge, 1988), p. 7.
28. P. Devine, *Democracy and Economic Planning* (Cambridge: Polity Press, 1988).
29. M. Albert and R. Hahnel, *The Political Economy of Participatory Economics* (Princeton: Princeton University Press, 1991); Devine, *Democracy and Economic Planning*; D. Elson, "Market Socialism or Socialization of the Market," *New U:ft Review* 172 (1988).
30. Devine, "Market Socialism or Participatory Planning?"
31. Hayek, *The Fatal Conceit*. ...

## Notes

1. A. Nove, *The Economics of Feasible Socialism* (London: Allen & Unwin, 1983); J. Le Grand and S. Estrin (008.), *Market Socialism* (Oxford: Clarendon, 1989); P. Bardhan and J. Roemer, "Market Socialism: A Case For Rejuvenation," *Journal of Economic Perspectives* (1992).
2. W. Keizer, "Recent Reinterpretations of the Socialist Calculation Debate," *Journal of Economic Studies* (1989); D. Lavoie, "A Critique of the Standard Account of the Socialist Calculation Debate," *Journal of Libertarian Studies* (1981); K. Vaughn, "Economic Calculation under Socialism," *Economic Inquiry* (1980).
3. D. Lavoie, "Computation, Incentives and Discovery," in J. Prybyla (ed.), *Privatising and Marketising Socialism*, Annals of the American Academy of Political and Social Science (London: Sage, 1990).
4. A. Bergson, "Socialism," in H. Ellis, *A Survey of Contemporary Economics* (New York: Blakiston, 1948); Lavoie, "A Critique of the Standard Account..."; D. Lavoie, *Rivalry and Central Planning* (Cambridge: Cambridge University Press, 1985).
5. L. von Mises, "Economic Calculation in the Socialist Commonwealth," [orig. 1920] in F. von Hayek, *Collectivist Economic Planning* (London: Routledge, 1935).
6. L. von Mises, *Socialism* (New York: Jonathan Cape, 1936), p. 139.
7. E. Barone, "The Ministry of Production in the Collectivist State," [orig. 1908] in Hayek *Collectivist Economic Planning*.
8. F. von Hayek, "The Present State of the Debate," in *idem*, *Collectivist Economic Planning*.
9. O. Lange, "On the Economic Theory of Socialism," in B. Lippincott (ed.), *On the Economic Theory of Socialism* (Minneapolis: University of Minnesota Press, 1938).
10. M. Dobb, *Political Economy and Capitalism* (London: Routledge, 1937).
11. M. Dobb, "Economists and the Economics of Socialism," [orig. 1939] in *idem*, *On Economic Theory and Socialism* (London: Routledge, 1955).
12. M. Dobb, "Review" [of B. Brutzkus, *Economic Planning in Soviet Russia* (London: Routledge, 1935); and Hayek, *Collectivist Economic Planning*], *Economic Journal* (1935), p. 535.
13. *Ibid.*
14. A. Lerner, "Economic Theory and Socialist Economy," *Review of Economic Studies* (1934).
15. M. Dobb, "Economic Theory and Socialist Economy: A Reply," *Review of Economic Studies* (1935), p. 150.
16. M. Dobb, "A Review of the Discussion Concerning Economic Calculation in a Socialist Economy," in *idem*, *On Economic Theory and Socialism*, pp. 77 et seq.
17. *Ibid.*, p. 76.
18. Lavoie, *Rivalry and Central Planning*.
19. L. von Mises, *Epistemological Problems of Economics* (1933), p. 214, cited in I. Kirzner, "The Economic Calculation Debate: Lessons for Austrians," *Review of Austrian Economics* (1988), p. 9.
20. N. Barry, "The 'Austrian' Perspective," in D. Whynes (ed.), *What Is Political Economy?* (Oxford: Blackwell, 1984).

## مقدمه

بحث محاسبه‌ی اقتصادی در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ از این قرار بود که آیا در یک سیستم اقتصاد سوسیالیستی، که هم‌چون مالکیت دولتی بر وسایل تولید تعریف می‌شد، می‌توان از محاسبه‌ی اقتصادی منطقی سخن گفت؟ دو جناح اصلی بحث، یکی اقتصاددانان مکتب اتریشی بودند، که این امکان را نفی می‌کردند، و دیگری اقتصاددانانی که در یک چارچوب نئوکلاسیک کار می‌کردند، و مدعی بودند که این کار امکان‌پذیر است. روایت استاندارد بحث این است که جناح سوسیالیست برنده شد، هر چند که برای حدود ۲۰ سال بعد از مقاله‌ی جمع‌بندی برگسن (۱۹۴۸)، این بحث صرفاً به عنوان بخشی از تاریخ تفکر اقتصادی در نظر گرفته می‌شد و پیوند چندانی به بحث حاضر درباره سوسیالیسم نداشت. با این حال در دهه‌ی ۱۹۸۰، بحث حیاتی دوباره یافت. مکتب اتریشی مدرن، روایت استاندارد را زیر سؤال برد و استدلال کرد که این روایت بر یک بدفهمی از چالش اتریشی اولیه استوار بوده، و یک درک صحیح از موضع اتریشی، در نهایت امکان یک سیستم اقتصادی را مردود می‌شمارد که بر پایه‌ی مالکیت خصوصی و نیروهای بازار قرار ندارد. این چالش دوباره نسبت به امکان سوسیالیسم، یکی از عواملی بود که در تجدید حیات فعالیت بر روی مدل‌های اقتصاد سوسیالیستی، در دهه‌ی گذشته سهم معینی داشت. با این وجود، هر چند که بخشی از این کار به بحث محاسبه برمی‌گشت (مانند کاکشات و کنترل، ۱۹۹۳)، اما از نظر ما تا به حال به طور موثر به نقد [موضع اقتصاددانان] اتریشی مدرن برخورد نشده و بی پاسخ مانده است. این مقاله پاسخی روشن به چالش اتریشی مدرن است. بخش دو به طور خلاصه روایت استاندارد را طرح می‌کند و به ارزیابی این ادعا می‌پردازد که اگر بحث در یک چارچوب نئوکلاسیک تفسیر گردد، در آن صورت سوسیالیسم بازار

<sup>1</sup> - (کیرزنر در بوهم، ص ۹۸، ۱۹۹۲).

بحث محاسبه‌ی اقتصادی:<sup>#</sup>

## درس‌هایی برای سوسیالیست‌ها

پات دوین و فکرت آدامن

برگردان: ا. دماوندی

این مقاله، مباحث زیر را جمع‌بندی می‌کند: روایت استاندارد از بحث محاسبه‌ی اقتصادی، تفسیر دوباره‌ی مکتب اتریشی مدرن از اهمیت مرکزی دانش نانوشته و مساله‌ی کشف، نادیده گرفته شدن یک جریان سوم در بحث تاریخی، که همانا پافشاری داب بر عدم اطمینان همراه با تصمیم‌گیری‌های جزئی و لزوم برنامه‌ریزی پیشینی بود. سپس استخراج درس‌هایی از این بحث برای سوسیالیست‌ها و ملاحظه‌ی یک پاسخ از طرفداران سوسیالیسم بازار ممکن به چالش اقتصاددانان اتریشی مدرن. مقاله با ترسیم خطوط کلی یک مدل برنامه‌ریزی مشارکتی به پایان می‌رسد که دیدگاه اتریشی مدرن نسبت به اهمیت دانش نانوشته را با پافشاری داب بر هماهنگی پیشینی، با یک‌دیگر ترکیب می‌کند.

"ما بعضی وقت‌ها، به طنز می‌گوئیم که در انتظار اولین سوسیالیست اتریشی هستیم که به ظهور برسد، زیرا از نظر منطقی تصور چنین ترکیبی غیرممکن نیست!"<sup>۱</sup>

<sup>#</sup> Cambridge Journal of Economics 1996: no20/523-537.

نئوکلاسیک پیروز میدان بوده است. آنگاه به تجدید حیات [موضع اقتصاددانان] اطریشی در دهه‌ی ۱۹۸۰ می‌پردازد، و تأکیدش بر کشف و فعالیت‌های سرمایه‌گذارانه، و ادعای‌اش مبنی بر این‌که چنین فعالیتی ضرورتاً باید بر مبنای مالکیت خصوصی باشد. و همین مسأله است که زیربنای چالش اطریشی بازسازی شده نسبت به امکان سوسیالیسم را تشکیل می‌دهد. در حالی که سوسیالیسم بازار نئوکلاسیک توانست با موفقیت، چالش اطریشی اولیه را رد کند که در رابطه با محاسبه‌ی منطقی و انگیزه‌ها، در یک چارچوب نئوکلاسیک تفسیر می‌شد، معهداً به عنوان پاسخی به چالش اطریشی مدرن نامناسب است که بر جنبه‌های یادگیری و کشف در فرآیند بازار استوار شده است. علاوه بر نقش‌هایی که بازار سوسیالیستی نئوکلاسیک و اطریشی در بحث اولیه دارا بودند، یک مسیر سوم هم وجود داشت، و آن نقش موريس داب در این بحث بود، که در بخش سه مورد بررسی قرار می‌گیرد. داب مدعی بود که مدل‌های غیرمتمرکز سوسیالیست‌های نئوکلاسیک، جوهر سوسیالیسم را درک نکرده‌اند، چون برنامه‌ریزی را در نظر نمی‌گیرند. او بر عدم تعیین غیر قابل اجتنابی که با تصمیم‌گیری‌های جدا از هم همراه است، به ویژه در رابطه با سرمایه‌گذاری، تأکید می‌ورزید، و استدلال می‌کرد که مدل‌های سوسیالیستی نئوکلاسیک به اندازه‌ی اقتصاد سرمایه‌داری، نسبت به اشکالات هماهنگی پسینی در برابر هماهنگی پیشینی تصمیمات سرمایه‌گذاری، آسیب پذیر هستند. با این حال سهم داب نسبت به بحث اصلی، حاشیه‌ای بود و نیروی استدلال او به خاطر همراهی‌اش با برنامه‌ریزی متمرکز شوروی، تضعیف گردید.

بخش چهار درس‌هایی را از بحث محاسبه، برای سوسیالیست‌ها اخذ می‌کند، که هم بحث تاریخی و هم حیات دوباره آن را در بر می‌گیرد. این بخش می‌گوید که اگر چه در تحلیل [موضع اقتصاددانان] اطریشی مدرن بر درستی به اهمیت دانش نانوخته،

تأکید شود، اما طرفداری آن از سرمایه‌داری به عنوان تنها راه کارآمد بسیج چنین دانشی، نمی‌تواند به طور قانع کننده از پس دیدگاه‌های داب در رابطه با ناکارآمدی تصمیم‌گیری جدا از هم واحدهای تولیدی برآید. در عین حال داب هم قادر به تشخیص اهمیت دانش نانوخته نیست، و این ناتوانی، تعلق خاطر او به برنامه‌ریزی متمرکز را غیر قابل توجیه می‌سازد.

کیرزنر در نقل قولی که در ابتدای مقاله آمد اشاره می‌کند که یک سوسیالیست بازار اطریشی در نظر یک سوسیالیست نئوکلاسیک چگونه ظاهر می‌شود. این پاسخ "سوسیالیست بازار اطریشی" فرضی، به چالش [دیدگاه اقتصاددانان] اطریشی مدرن، در بخش پنج مورد ملاحظه قرار گرفته و در دو زمینه مردود دانسته می‌شود. اولاً این موضع در پی آن است که بر مبنای مالکیت دولتی و توسط کارفرمایانی که در متن نیروهای بازار فعال شده‌اند، سرمایه‌داری را تقلید کند، غافل از آن که شرایط لازم برای نیل به این هدف، عملاً حفظ مالکیت صوری دولتی را مصنوعی و زائد می‌سازد. دوماً و از نقطه نظر ما مهم‌تر، تمامی رویکردهای [اقتصاددانان] اطریشی در ذات خود قادر نیستند به مسایل مطرح شده توسط داب پاسخ گویند.

بخش شش پاسخ صریح ماست به چالش [دیدگاه اقتصاددانان] اطریشی مدرن یعنی مدلی از برنامه‌ریزی مشارکتی. در این بخش ما این نقطه‌نظر را به چالش فرا می‌خوانیم که کشف دانش نانوخته تنها از طریق فعالیت سرمایه‌گذارانه در فرآیند بازار ممکن است و استدلال می‌کنیم که برنامه‌ریزی مشارکتی، فرآیند کشف و تحرک دانش نانوخته پراکنده را به طرز کارآمدتر ارتقا می‌بخشد. سپس پیش‌نیازهای برنامه‌ریزی مشارکتی و طرح کلی یک چارچوب نهادی را مطرح می‌کنیم که از طریق آن فرآیند مشارکت بر مبنای مشورت می‌تواند به پیش برده شود. در بخش هفت نتیجه‌گیری ما این است که در نظر گرفتن برنامه‌ریزی آمرانه و متمرکز و نیروهای بازار به عنوان تنها

راه‌های هماهنگ کردن فعالیت اقتصادی، اشتباه است. دیدگاه اطریشی نسبت به دانش و دیدگاه داب نسبت به طبیعت نیروهای بازار، در ترکیب با یکدیگر، به یک فرآیند هم‌کاری برای پیشبرد کشف دست می‌یابد که نسبت به فرآیندهای جبری یا رقابتی برتری دارد.

#### ۲- روایت استاندارد و پاسخ اطریشی مدرن

بر طبق روایت استاندارد، آن‌گونه که لایو (۱۹۸۵) در تحقیق جامع‌اش نشان می‌دهد، اولین مرحله‌ی بحث حول چالش میزس (۱۹۲۰) می‌چرخید دایر بر این که از نظر تئوریک، محاسبه‌ی اقتصادی منطقی تحت مالکیت عمومی غیرممکن است. با این وجود بعداً معلوم شد که این چالش در گذشته به وسیله بارون (۱۹۰۸) رد شده است. او نشان داد که میزس یا از کار بارون بی اطلاع بوده و یا آن را نادیده گرفته است. مرحله‌ی دوم بحث در تفسیر استاندارد، به صورت عقب نشینی هایک (۱۹۳۵) به خط دفاعی دوم و به صورت ارایه‌ی ایرادات عملی نسبت به مسائل محاسباتی و اطلاعاتی موجود در حل معادلات هم‌زمان بارون، مطرح گردید. سومین مرحله با نام لانگه (۱۹۳۸) سکه خورده است که به طور قطعی این ادعا را به کناری می‌افکند که محاسبه‌ی اقتصادی تحت مالکیت عمومی به لحاظ عملی ناممکن است. او این کار را با ایجاد یک مدل سوسیالیستی بازار غیرمتمرکز در یک چارچوب والراسی انجام داد. مدل پیش‌تاز لانگه از آن زمان به بعد دستخوش تعدیل‌ها و تنظیماتی شده، به طوری که هم اکنون طیف وسیعی از روش‌های غیرمتمرکز وجود دارد، که در تامین نیازهای اطلاعاتی‌شان، روش‌های محاسباتی، و کارآیی عملی متفاوت اند. در این مدل‌ها با استفاده از یک روش تکرار، قیمت‌ها یا کمیت‌ها تعدیل می‌شوند، یا مجموعه‌ی تولیدات شرکت‌ها تخمین زده می‌شود، و این کارها در یک مکانیزم بازار مصنوعی انجام می‌گیرند. در تمام این مدل‌ها نشان داده می‌شود که خاصیت کارآمدی (بهینه

پاره‌تو) اقتصاد سرمایه‌داری نئوکلاسیک، از نظر تئوریک تکرار می‌شود. (نگاه کنید مثلاً به هور ویکز ۱۹۷۴ و هورا ۱۹۸۷) با این وجود مدل‌های اولیه با مسائل سازمانی فراشرکتی برخورد نمی‌کردند، چرا که شرکت‌ها به عنوان "جعبه‌های سیاه" در نظر گرفته می‌شدند. با تامین درون‌داد، برون‌داد به دست می‌آید، بدون در نظر گرفتن "طفره رفتن از کار" یا هزینه‌های مراقبت و اجرای قرارداد. مدل‌های جدیدتر با تشخیص این‌که طفره رفتن از کار، می‌تواند تا حدی با نظارت برطرف شود و مسائل "مدیر- کارگزار" هنگامی بروز می‌کند که شرکت به وسیله یک هیات مدیره و نه خود صاحب (صاحبان) ذینفع اداره می‌گردد، می‌توانند تا حدودی با نظارت و تدابیر تشویقی برطرف شوند، در پی غلبه بر این مفهوم‌سازی ساده‌انگارانه برآمده‌اند. با این حال توجه به این مطلب مهم است که این مسایل از نظر ساختاری یکسان هستند، چه مالک دفتر برنامه‌ریزی در یک سیستم سوسیالیستی باشد، یا سهام‌داران شرکت در یک سیستم سرمایه‌داری- با فرض وجود این تقارن بین یک اقتصاد سرمایه‌داری شرکتی نئوکلاسیک و یک اقتصاد سوسیالیستی نئوکلاسیک- هر مکانیزم طراحی شده برای برخورد با مسائل ناشی از رابطه مدیر- کارگزار، به مدیران هر دو سیستم همان قدرت (یا عدم قدرت) را اعطا می‌کند که کارگزار را وا می‌دارد که مطابق تئوری بازی‌ها نقش بازی کند. (نگاه کنید به مثلاً برگسون ۱۹۸۷، پارک وای لوی ۱۹۸۶ و رادنر ۱۹۸۶)

و در این جا این پرسش باقی می‌ماند که آیا دفاتر برنامه‌ریزی به اندازه‌ی سهام‌داران در طراحی و اجرای چنین تدابیری دارای انگیزه هستند. یافته‌های تئوری بازار سهام و سرمایه نشان می‌دهد این استدلال که مالکیت خصوصی دارای کارآمدی درونی است، و این کارآمدی در حالت مالکیت عمومی وجود ندارد از پشتیبانی تئوریک قانع‌کننده‌ای برخوردار نیست. گرچه هر رای‌دهنده در کنترل فعال بر برنامه‌ریزی با

مشکل روبه‌رو می‌شود، اما سهام‌داران پراکنده هم نسبت به نظارت فعال بر مدیریت بی‌تفاوت می‌شوند. هر چند نظامی که به وسیله بازار سرمایه در یک سیستم سرمایه‌داری اعمال می‌گردد، در یک اقتصاد سوسیالیستی غایب است، شواهد و قراین نشان می‌دهد که بازارهای سرمایه‌داری ناکارآمد هستند. یک پاسخ به این موضوع، ایجاد نهادهای میانجی برای کنترل بر مدیران از طرف سهام‌داران بوده است، اما این روش در یک اقتصاد سوسیالیستی هم امکان‌پذیر است. (نگاه کنید مثلاً به ناما ۱۹۷۷، اشتیگ‌لیتز ۱۹۸۵، باردهان و رومر ۱۹۹۲)

بنابراین اگر بحث محاسبه به شکلی تفسیر گردد که در یک چهارچوب نئوکلاسیک مطرح می‌شود، سوسیالیسم بازار نئوکلاسیک حقیقتاً باید پیروز این میدان معرفی شود. از نظر تئوریک هیچ مشروعیتی برای این ادعا وجود ندارد که مالکیت خصوصی یک پیش شرط ضروری برای یک سیستم اقتصادی کارآمد است. با این وجود این تفسیر استاندارد قویاً از طرف مخالفان اطریشی دهه‌ی ۱۹۸۰ مورد چالش قرار گرفته است. (نگاه کنید مثلاً به واگن ۱۹۸۰)

لاویو (۱۹۸۵) با قدرت استدلال می‌کند که جنبه‌های کشف و یادگیری سازوکار بازار که مرکز ثقل مکتب اطریشی مدرن هستند، قبلاً در نوشته‌های اولیه هایک و میزس در دهه‌ی ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ مورد بحث قرار گرفته‌اند. معنای این گفته آن است که مکتب اطریشی طی این بحث تاریخی هیچ عقب‌نشینی نداشته است. با این قرائت، مکتب سوسیالیستی نئوکلاسیک دهه‌ی ۱۹۳۰، مفاهیم اساسی اطریشی‌ها را بد فهمیده بود، و با قرار دادن آن‌ها در قالب گفتمان والرایی، عملاً نکته اصلی را درک نکرد. از سوی دیگر کیرزنر اصرار دارد که رویکرد اطریشی را باید در پرتو بحث محاسبه فهمید، و این‌که تبلور آن تنها بعد از دهه‌ی ۱۹۳۰ آشکار شد. نظر او این است که میزس و همین‌طور هایک در نوشته‌های اولیه‌اش به روشنی موضع و تمایزشان را در برابر موضع

نئوکلاسیک‌ها مفهوم‌بندی نکرده بودند، به همین دلیل به مخالفان خود امکان داده بودند که موضع مکتب اطریشی را به عنوان چالشی بر اساس مسایل محاسبه‌ای و به درجات کمتر انگیزشی، تفسیر کنند، مطابق نظر کیرزنر، پاسخ نئوکلاسیک‌ها مبتنی بر این تفسیر (مثلاً راه‌حل‌های غیرمتمرکز نوع لانگه‌ای) بعدها منجر به آن شد که اقتصاددانان اطریشی برای روشن کردن تحلیل خود جنبه‌های پویای بازارها را به عنوان فرآیندهای کشف و آموزش تشریح کنند.

هر یک از این روایات مربوط به بحث محاسبه تاریخی را که بپذیریم، جملگی در یک مورد اشتراک نظر دارند و آن این‌که تحلیل اقتصاددانان اطریشی مدرن نه بر چگونگی اختصاص منابع محدود جهت استفاده‌های متفاوت در میان درخواست‌های نامحدود، بلکه بر خود فرآیند بازار متمرکز است، یعنی بر روش‌هایی که طی آن‌ها، دانش نانوشته، پراکنده و جزئی درباره یک دنیای اقتصادی که پیوسته در حال دگرگونی است، به طور اجتماعی و از طریق فعالیت‌های کارفرمایانه رقیب، بسیج می‌گردد. بنابراین پیوند روش - هدف در زندگی اقتصادی در مکتب اطریشی نه مساله‌ای از قبل موجود، بلکه در نتیجه کنش خلاق انسان است - "سفر اکتشافی به ناشناخته‌ها". (هایک، ۱۹۴۵، ص ۱۰۱)

در درون فرآیندهای کشف و یادگیری، دیدگاه اطریشی بر نقش حیاتی کارفرمایان تاکید می‌ورزد. کارفرما در دیدگاه میزس-کیرزنر با کشف و بهره‌برداری از چیزی که دیگران به آن توجه نکرده‌اند، نقش متعادل‌کننده را دارد، حال آن‌که کارفرما در دیدگاه شومپیتر با نوآوری در روش‌های نوین تولید، نقش بر هم زنده‌ی تعادل را ایفا می‌کند (شومپیتر ۱۹۴۲، میزس ۱۹۴۰ و ۱۹۶۳، کیرزنر ۱۹۷۳).<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> در این جا ما خط سنتی میزس، کیرزنر، شومپیتر را در برابر رویکرد آنارکو-اطریشی لاخمان دنبال می‌کنیم برای بحث اخیر ما نگاه کنید به بوهم ۱۹۹۲ و وان ۱۹۹۲.



همان‌گونه که بسیاری از مفسران متوجه شده‌اند (نگاه کنید مثلاً به باری ۱۹۸۴) در دیدگاه اطریشی، مفاهیم کارفرمایی و رقابت جایگزین مفهوم نئوکلاسیک دلال حراج والرسی می‌شود که قیمت‌ها را تنظیم می‌کند و عوامل اقتصادی به روش خودکار به آن پاسخ می‌دهند.<sup>۲</sup>

زیربنای این اختلاف یک تفاوت بنیادین در درک طبیعت اطلاعات است. اطریشی‌ها اصرار دارند که دانش نمی‌تواند عینیت یابد، مدون شود و منتقل گردد، بلکه باید اساساً در جریان فعالیت سرمایه‌گذاری در فرآیند بازار کشف گردد. تنها در جریان و فرآیند بازار است که دانش کشف می‌شود و شرکت‌کننده می‌تواند از محدوده‌های عمل خود فراتر رود آن‌گونه که لایو مطرح می‌کند "مانند مکالمه شفاهی، گفتگوی بازار به بده -بستان مشخص یک تعامل بستگی دارد، یک فرآیند خلاقانه از تعامل که در آن دانشی که آشکار می‌شود، فروزون‌تر از دانش هر شرکت‌کننده است". (لایو ۱۹۹۰ ص ۷۸)

این نقطه نظرات معرفت‌شناسانه مرزهای بسیار مشخص‌تری بین دیدگاه‌های اقتصاددانان اطریشی و نئوکلاسیک ترسیم می‌نماید. بنابراین در حالی که سوسیالیسم بازار نئوکلاسیک با موفقیت به چالش اطریشی اولیه در یک چارچوب نئوکلاسیکی پاسخ داده، به عنوان پاسخی به چالش اقتصاددانان اطریشی مدرن نامربوط است که اساساً برای دانش نانوشته اهمیت مرکزی قایل است و جنبه‌های کشف و یادگیری را در متن فرآیندهای بازار امکان‌پذیر می‌داند. یک پاسخ ممکن به چالش اطریشی مدرن طراحی مدل سوسیالیسم اطریشی است که کیرزرنر به طور ضمنی می‌گوید که باید در انتظار آن بود. بیش‌تر اطریشی‌ها با چنین پروژه‌ای مخالفت خواهند کرد. اساس مخالفت‌شان هم این است که نهادهای اقتصادی بازار ضرورتاً بر حقوق مالکیت

خصوصی استوارند. با این حال، از آن‌جا که ادبیات نئوکلاسیک درباره تئوری سهام و سرمایه که در بالا نقل گردید، معتقد است که نمی‌توان به طور قانع‌کننده بین مالکیت خصوصی و انگیزه‌های بازار پیوندی ضروری برقرار کرد، وجود چنین پیوندی به وسیله اقتصاددانان اطریشی هم نشان داده نشده است، بنابراین پروژه‌ی سوسیالیسم بازار اطریشی را نمی‌توان از پیش رد شده دانست. با این حال قبل از بحث درباره این امکان، موضع داب یعنی جناح سوم بحث ارایه خواهد شد.

### ۳- نقش موریس داب در بحث محاسبه‌ی اقتصادی

نقش حیاتی داب در محاسبه‌ی اقتصادی، پافشاری بر این موضوع بود که تعریف سوسیالیسم هم‌چون یک سیستم اقتصادی را نباید به تفسیر وضعیت مالکیت قانونی وسایل تولید محدود کرد، بلکه باید برنامه‌ریزی اقتصادی را هم در آن گنجانده و استدلال می‌کرد که اقتصاددانان نئوکلاسیک جناح سوسیالیست، شیفته‌ی موضوع ایستای توزیع منابع داده شده بین استفاده‌های متنوع هستند و توجه چندانی به موضوعات پویا ندارند.<sup>۱</sup> گسترش تحلیل از جنبه‌ی ایستا به جنبه‌ی پویا در دیدگاه داب از اهمیت بالایی برخوردار است. او می‌گوید زمانی که ملاحظات پویا به حساب آورده شوند "یک اقتصاد بازار بر پایه‌ی واحدهای جدا از هم ذاتاً نزدیک‌بین است" و این نزدیک‌بینی از افق باریک دید یک شرکت برمی‌خیزد که ضرورتاً به خاطر "عدم اطمینان از این‌که کهکشان متغیر اقتصاد در مقطعی از آینده احتمالاً چگونه خواهد بود" ایجاد شده است. (داب ۱۹۶۹، ص ۱۴۸) مطابق نظر داب تنها برنامه‌ریزی می‌تواند بر این نزدیک‌بینی فائق آید. از دید او برنامه‌ریزی تولید دارای مزایای سه‌گانه است. نخست در جایی که پیوند درونی نزدیک بین بخش‌ها و صنایع مختلف وجود دارد،

<sup>۲</sup> اگرچه اطریشی‌ها عمدتاً در باره‌ی مدل‌های نئوکلاسیک جدید که مسئله مدیر-کارگزار را مطرح کرده‌اند بحث نمی‌کنند اما دیدگاه آن‌ها این مدل‌ها را نیز عمدتاً نامناسب می‌داند زیرا این مدل‌ها براساس دانش تعیین‌پذیر استوارند هرچند که این دانش به شکل نامتقارن توزیع شده است.

<sup>۱</sup> (داب ۱۰۶۹a، b، ۱۹۶۰، ۱۹۶۳، ۱۹۳۷، ۱۹۳۵، ۱۹۳۵ هم‌چنین به آدامن ۱۹۹۳).

همهانگ کردن تصمیمات، قبل از به اجرا درآمدن بسیار ساده‌تر از بعد از آن است. به همین ترتیب برنامه‌ریزی می‌تواند آثار اجتماعی تولید را به شکلی وسیع‌تر که فراتر از محاسبات خصوصی واحدهای تصمیم‌گیری جدا از هم است تحت پوشش قرار دهد. داب این آثار وسیع‌تر را در کنار موارد دیگر به صورت اثر توسعه یک صنعت یا بخش بر امکانات دیگر قسمت‌ها، عرضه و تقاضای به هم پیوسته، بخش‌های زیربنایی، صنایع نوپا، و عدم تقسیم اساسی تجهیزات سرمایه‌ای می‌داند.

دوم با برنامه‌ریزی امکان غلبه بر مساله عدم اطمینان فراهم می‌شود که ذاتی تولید در بازاری است که در آن هر تصمیم مستقل در رابطه با دیگر تصمیمات، ضرورتاً تا حدودی "کور" است. (داب ۱۹۳۵، ص ۵۳۵) و بنابراین تاخیرات زمانی در تعدیل بازار را به حداقل می‌رساند. بدین ترتیب داب اشاره می‌کند که نتایج هماهنگی پسینی به ویژه در رابطه با تصمیمات سرمایه‌گذاری شدید هستند.

"اولا سرمایه‌ی ثابت در پی تبلور کار و منابع در اشکال بادوام است به طوری که وقتی این کار انجام شد، فرآیند "بازنگری" تصمیمات اولیه در اثر تغییرات پیش‌آمده در قیمت‌های بازار، تنها در فواصل زمانی قابل ملاحظه اعمال می‌شود، دوماً از آن رو که سرمایه‌ی جاری با تغییر ظرفیت تولید و استخدام می‌تواند تاثیر زیادی بر بازار قیمت‌ها داشته باشد" (۱۹۶۰، ص ۶)

بنابراین او نتیجه می‌گیرد که اتخاذ تصمیمات مربوط به فعالیت‌های اقتصادی کلان به شکلی هماهنگ پیش از هرگونه توزیع منابع، احتمالاً بر وقوع نوسانات و تگناها غلبه می‌کند و بنابراین کارآیی اقتصادی را افزایش می‌دهد.

سوم، "واحدهایی" که در یک مسئله‌ی ایستا به صورت اعداد نوشته می‌شوند، با استفاده از برنامه‌ریزی می‌توانند در یک چارچوب پویا به "متغیرها" بدل شوند. در میان این تصمیمات داب از این موارد نام می‌برد: نرخ سرمایه‌گذاری، توزیع سرمایه

بین کالاهای سرمایه‌ای و کالاهای مصرفی، انتخاب تکنیک‌ها، توزیع منطقه‌ای سرمایه‌گذاری، نرخ‌های مربوط به رشد حمل و نقل، سوخت و انرژی، کشاورزی در ارتباط با صنعت، نرخ مصرفی تولیدات جدید و ویژگی‌هاشان، و میزان استاندارد یا تنوع تولید که اقتصاد در هر مرحله از توسعه توانایی انجام آن را در خود می‌بیند (داب ۱۹۵۳، ص ۷۷). در عین حال داب لزوم برنامه‌ریزی در مصرف به منظور پرداختن به مواردی از قبیل نیازهای جمعی، اقتصادهای مصرفی خارجی و مکمل‌ها در تقاضاهای مصرف را نشان می‌دهد. به طور خلاصه داب معتقد است که برنامه‌ریزی تولید و مصرف، امکان غلبه بر نقائص دانش را که ضرورتاً با فرآیند بازار همراه است فراهم می‌آورد. استدلال داب در طی بحث از این قرار بود. او اصرار داشت که لزوم برنامه‌ریزی در رابطه با مدل‌های تکراری مکتب سوسیالیسم بازار نئوکلاسیک، که بر اساس تقلید کار یک اقتصاد سرمایه‌داری بنا می‌گردند، همان قدر معتبر است که در رابطه با خود اقتصاد سرمایه‌داری.

ما برای تحلیل داب از نظر درک سیستم اقتصادی سرمایه‌داری و خواص یک مدل برنامه‌ریزی سوسیالیستی اهمیت بسیار قائلیم. با این وجود باید به خاطر داشت که نظر داب درباره‌ی دانش، ذاتاً با مکتب نئوکلاسیک یکسان است. او در این استدلال که با برنامه‌ریزی و هماهنگی پیشینی می‌توان بر ناپایداریهای بازار غلبه کرد، ناپایداری‌هایی که همراه با تصمیم‌گیری‌های جدا از هم همراه هستند و در قلب عمل نیروهای بازار نهفته است، فرض را بر این اساس استوار کرده است که پیوندها و وابستگی‌های درونی اصلی به طور عینی قابل شناخت هستند. بنابراین او نتوانست دیدگاه اطریشی نسبت به طبیعت ذهنی و نهانی دانش را به حساب آورد.

## ۴-درس هایی از بحث محاسبه‌ی اقتصادی

طبیعت ایستای نظرات نئوکلاسیکی در بحث محاسبه هم به وسیله‌ی اطریشی‌های مدرن و هم داب، گرچه از زاویه‌های متفاوت، مورد انتقاد قرار گرفته است. از آنجایی که شکل سازمان غیرمتمرکز و غیرهماهنگ اقتصاد بازار به طرزی غیر قابل اجتناب نقائصی را در دانش ایجاد می‌کند، داب بر مطلوب بودن فعالیت اقتصادی هماهنگ از طریق برنامه‌ریزی پیشین تاکید می‌ورزد. با این حال او این نقص‌ها را دارای طبیعتی تکنیکی می‌پنداشت و استدلال می‌کرد که آن‌ها می‌توانند به سادگی توسط دفتر برنامه‌ریزی اصلاح گردند. بنابراین او دیدگاه اطریشی در مورد طبیعت نانوشته دانش و فرآیندهای کشف و یادگیری را به حساب نیاورد!<sup>1</sup>

از سوی دیگر مطابق با دیدگاه اطریشی، مسئله‌ی دشوار در محاسبه‌ی اقتصادی این حقیقت است که دانش پراکنده تنها به صورت نانوشته موجود است. و در انتظار آن است که توسط شرکت‌کنندگان فعال رقیب کشف گردد که از یک‌دیگر پیشی می‌جویند و محصولات و فرآیندهای تولیدی جدید می‌آفرینند. هنگامی که دعاوی مورد نظر داب مطرح می‌گردد، مکتب اطریشی انکار نمی‌کند که هماهنگی پسینی سازوکار بازار این نتایج را به بار می‌آورد، بلکه استدلال می‌کند که این نتایج در ذات واقعیت اقتصادی نهفته است. همان‌گونه که کیرزرن بیان کرد: "توصیف فرآیند رقابتی به عنوان کاری بیهوده که اشتباهات را تنها پس از وقوع اصلاح می‌کند به این می‌ماند که بیماری را به داروئی که آن را مداوا می‌کند نسبت دهیم و یا حتی فرآیند تشخیص بیماری را در ایجاد آن مقصر بدانیم".

## بت دوین و فکرت آدامن

بنابراین در جریان بحث، هم داب و هم مکتب اطریشی تقریباً تماماً درگیر نقد مکتب سوسیالیسم نئوکلاسیک بودند و از قرار معلوم اصلاً به دیدگاه‌های مربوط به یک‌دیگر توجه نداشتند (به استثنای یک بحث اولیه بین هایک ۱۹۳۵a و داب ۱۹۳۵b). چیزی که از این ارزیابی نمودار می‌شود آن است که ما دو منبع نقص دانش را معین کرده‌ایم. نخست طبیعت نانوشته دانش پراکنده نه آن‌گونه که مکتب اطریشی مطرح می‌کند، و نتیجه می‌گیرد که این دانش نمی‌تواند انتقال یافته و تعیین پذیرد و یا مدون شود، و دوم شکل غیرمتمرکز و غیرهماهنگ یک اقتصاد بازار (واقعی یا مصنوعی)، که داب را به حمایت از برنامه‌ریزی مرکزی به منظور جایگزینی پسینی با پیشینی سوق داد<sup>1</sup> (Adaman, 1993).

رویکرد اطریشی هر دو منبع نقص دانش را باز می‌شناسد، اما لزوم برخورد با نوع دوم نقص را نمی‌پذیرد. از نظر این مکتب، هماهنگی پیشینی فعالیت اقتصادی غیرممکن است. زیرا برنامه‌ریزی به عنوان روشی برای کنترل و هماهنگ کردن فعالیت‌های سرمایه‌گذاری، ضرورتاً فقدان استقلال عوامل و در نتیجه فقدان پتانسیل لازم برای کشف و به کار بستن دانش نانوشته را به بار می‌آورد. با این وجود، اگرچه تحلیل اطریشی‌ها به درستی بر اهمیت دانش نانوشته تاکید می‌ورزد، جانبداری آن‌ها از سرمایه‌داری به عنوان تنها راه کارآمد بسیج چنین دانشی قادر نیست به آرای داب در مورد ناکارآمدی‌های تصمیم‌گیری جدا از هم پاسخ دهد. از دیگر سو، داب در عین پافشاری بر نیاز به برخورد با نتایج تصمیم‌گیری جزئی‌نگر، اهمیت دانش نانوشته را درک نمی‌کند و این ضعف، جانبداری او از برنامه‌ریزی متمرکز را غیر قابل دفاع می‌سازد.

<sup>1</sup> - مکتب نئوکلاسیک از دهه ۱۹۶۰ به بعد مدل‌های درازمدتی را تدوین کرد که بسیاری از مواردی را که توسط داب طرح شده بود در خود جای داده است (هل ۱۹۷۳) آن‌ها در موضع معرفت‌شناسانه‌ی نئوکلاسیکی با داب سهمیم بودند یعنی در این زمینه که دانش تعیین‌پذیر و قابل انتقال است.

<sup>1</sup> منظور ما از نقص دانش در این‌جا توزیع نامتقارن دانش به طور عینی موجود نیست، بلکه وضعیتی است که در آن دانش بیرون آمده از یک عمل مفروض، تنها می‌تواند در جریان انجام عمل کشف گردد

از نظر ما، سوسیالیست‌ها از بحث محاسبه این درس را می‌آموزند که باید توجه خود را بر امکان ترکیب برنامه‌ریزی با مقوله دانش نانوشته معطوف ساخت. در متن این امکان ما با این پرسش آغاز می‌کنیم که آیا سوسیالیسم بازار اطریشی عملی است و اگر هست، آیا پیوند دیدگاه‌های داب و اطریشی‌ها مطلوب است.

#### ۵- سوسیالیسم اطریشی ممکن ولی آیا مطلوب؟

آیا کشاکش ادعایی موجود در چارچوب موضع اقتصاددانان اطریشی بین مالکیت دولتی و سرمایه‌گذاری، می‌تواند حل شود. یا این‌که این دو مفهوم در آن چارچوب ذاتاً با یکدیگر متناقض‌اند؟ یک تلاش اولیه برای قرار دادن "کارفرمای سوسیالیست" به جای "مدیریت سوسیالیست" در مدل لیسکا است که از طریق مزایده، واحدهای تولیدی دولتی را در اختیار کارفرمایان خصوصی می‌گذارد. اگر چه کسی نمی‌تواند مالکیت واحدهای تولیدی را به خود اختصاص دهد، چرا که هم وسایل تولید موجود و هم سرمایه‌گذاری جدید در دست دولت قرار دارد، اما پیشنهاددهنده‌ی بالاترین قیمت می‌تواند کنترل آن را به دست گرفته و از آن برای کسب بیش‌ترین موفقیت‌های سودآور ممکن، استفاده کند. در حالتی که پیشنهاد بالاتری ارائه شود، سرمایه‌گذار مشغول کار، یا باید ارزش‌گذاری بالاتر را بپذیرد و یا آن را به پیشنهاددهنده‌ی جدید واگذار کند. تاکید لیسکا بر "دارای‌های انسانی" سرمایه‌گذاران است که در نهایت به عنوان یک افزوده‌ی به جا مانده نمودار می‌گردد که به سرمایه‌گذار تعلق دارد. بنابراین مدل او را می‌توان به عنوان طرحی برای استفاده‌ی سرمایه‌دارانه از واحدهای تولیدی تحت مالکیت دولتی دید.

مدل لیسکا ظاهراً تنها استفاده‌ی بهتر از واحدهای تولیدی موجود، بدون توجه به مسئله‌ی ابتکار و سرمایه‌گذاری جدید است. در عین حال بروس و لاسکی یک رویکرد

اطریشی پرورش یافته‌تر را اتخاذ کرده‌اند که در انتقادشان از مدل لانگه آشکار می‌گردد:

"تئوری نئوکلاسیکی و در نتیجه [مدل لانگه]، از مکانیسم یا دلال حراج به عنوان یک تعمیم انتزاعی مشروع از یک فرآیند واقعی استفاده می‌کند که در اقتصاد بازار اتفاق می‌افتد. با این وجود، مدل والرایی، تصویر مرکزی حقیقی سیستم سرمایه‌داری، یعنی سرمایه‌دار و مفهوم دقیق کلمه را نادیده می‌انگارد. در مدل والرایی، سرمایه‌گذارانی به صورت رسمی وجود دارند. اما آن‌ها مانند آدم‌های ماشینی رفتار می‌کنند به این معنا که با استفاده از اطلاعات داده شده، هزینه‌ها را کاهش و یا سود را افزایش می‌دهند. رفتار آن‌ها مثل رفتار بهینه‌سازان ناب است که در چارچوب رقابت انحصاری و غیر فعال کار می‌کنند در حالی که سطح‌شان تا حد تنظیم واکنش موقعیت‌ها براساس یک تفسیر برون‌داد تنزل کرده‌است. (bruce and laski,1989,p.57)

بروس و لاسکی در مدل خود از "سوسیالیسم بازار مناسب" با موضوع ابتکار و سرمایه‌گذاری جدید به طور مستقیم رو در رو شده‌اند. آن‌ها به دنبال ترکیب "شکلی از مالکیت دولتی" با "استقلال کامل شرکت‌ها و سرمایه‌گذاری حقیقی" از طریق معرفی بازار سرمایه در کنار بازارهای محصول و کار هستند. این خط استدلال در ظاهر چیزی را که کیرزور در انتظارش بود فراهم می‌کند، زیرا لزوم "فعالیت سرمایه‌گذاری به صراحت مورد شناسایی قرار گرفته و سازوکارهایی برای نیل به آن در یک محیط مالکیت عمومی، در یک مدل ارائه می‌شود. بنابراین هر چند که هنوز هیچ کس عنوان "سوسیالیست اطریشی" را بر خود ننهاده است، اما از نظر منطقی مانعی برای استفاده از قضایای بنیادین اطریشی در طراحی یک اقتصاد مبتنی بر مالکیت عمومی وجود ندارد. با این حال شرایطی که برای نیل به این مقصود باید تامین گردد حفظ حق مالکیت دولتی رسمی را مصنوعی و زاید می‌سازد و تعجبی ندارد که خود

بروس و لاسکی هم در انتها این سؤال را مطرح کرده‌اند که اصولاً در چنین مدلی چرا مالکیت دولتی داشته باشیم. بنابراین در حالی که این مدل از نظر منطقی می‌تواند مطرح شود، اما سئوالاتی از قبیل این‌که آیا از نظر اقتصادی انسجام دارد بی پاسخ باقی می‌ماند.

به علاوه حتی اگر بپذیریم که این رویکرد، یعنی این‌که فرآیندهای یادگیری و کشف (و بنابراین استفاده از دانش نانوشته) می‌تواند با مالکیت عمومی ترکیب شوند، چالش‌های اطریشی مدرن دایر بر این‌که سوسیالیسم منطقیاً غیرممکن است، را مردود ساخته است، باز هم سؤال مطلوبیت باقی می‌ماند. رویکرد سوسیالیست بازار اطریشی کپی کردن سرمایه‌داری با اتکا به دارایی‌های تحت مالکیت دولتی است که به وسیله‌ی کارفرمایان در بطن نیروهای بازار فعال می‌شوند. با این وجود نمی‌تواند به موارد مطرح شده توسط داب پاسخ گوید و در نتیجه از عهده‌ی آزمایش مطلوبیت، بر نمی‌آید، آزمایشی که با ترکیب دیدگاه‌های اطریشی و داب تعریف می‌گردد. از سوی دیگر بخش زیر با برپا کردن چارچوب یک سازمان اقتصادی که در آن دو دیدگاه به طرز کارآمد با یکدیگر ترکیب می‌گردند و در آن مسئله‌ی کشف و بسیج اجتماعی دانش پراکنده به شکلی کارآمدتر از سرمایه‌داری اطریشی یا سوسیالیسم بازار اطریشی ارتقاء یابد تلاش می‌کند تا پاسخ صریحی به چالش اطریشی مدرن بدهد<sup>1</sup>

#### ۶- برنامه‌ریزی مشارکتی

دیدگاه داب نسبت به نقص ضروری دانش که با تصمیم‌گیری جزئی‌نگر واحدهای تولیدی همراه است و دیدگاه اطریشی نسبت به طبیعت نانوشته‌ی دانش هر دو پُر قدرت‌اند. در یک سطح تکنیکی، داب مسئله‌ی اساسی نظام سرمایه‌داری (و همچنین سوسیالیسم بازار) را مشخص می‌کند، در حالی که اطریشی‌ها مسئله‌ی اساسی در نظام برنامه‌ریزی آمرانه - اداری متمرکز (و همچنین سوسیالیسم بازار نئوکلاسیک) را تشخیص می‌دهند. با این وجود جانبداری داب از برنامه‌ریزی متمرکز قادر نیست به دیدگاه اطریشی‌ها پاسخ دهد. در برابر، جانبداری اطریشی‌ها از بازار سرمایه‌داری هم نمی‌تواند به دیدگاه داب پاسخ دهد. برنامه‌ریزی دموکراتیک مشارکتی (برخلاف سوسیالیسم بازار) روشی را برای ترکیب دو دیدگاه پیشنهاد می‌کند.

مکتب اطریشی تشخیص می‌دهد که نقائص دانش راه می‌بایست در دانش نانوشته و هماهنگی پسینی جستجو کرد. این مکتب فرآیندهای بازار را تشخیص داده که به وسیله‌ی سرمایه‌داران فعال می‌شوند و به عنوان راهی که از طریق آن دانش نانوشته کشف و بسیج می‌گردد، اما معتقد است که هماهنگی پسینی و مسائل برخاسته از آن باید پذیرفته شوند، زیرا هماهنگی برنامه‌ریزی شده‌ی پیشینی غیرممکن است. داب پی می‌برد که نقص دانش، ناشی از هماهنگی پسینی است و استدلال می‌کند که با هماهنگی برنامه‌ریزی شده‌ی پیشینی می‌توان بر آن فائق آمد؛ با این وجود او درک نمی‌کند که طبیعت دانش نانوشته در مدل او از برنامه‌ریزی، بر اساس فرض نئوکلاسیکی اطلاعات موجود استوار است.

آلترناتیو برنامه‌ریزی مشارکتی در پی ترکیب برنامه‌ریزی با کاربرد دانش نانوشته است. در اولین نگاه چنین کاری به نظر غیرممکن می‌آید. در نظر داب برنامه‌ریزی مستلزم محدودیت‌هایی بر استقلال شرکت‌هاست و بنابراین امکانی برای عوامل

<sup>1</sup> مدل‌های دیگری از برنامه‌ریزی مشارکتی مطرح شده‌اند (مثلاً آلبرت و هانل) اما هیچ یک از آن‌ها به طور مناسب به اقتصاد اطریشی مبتنی بر طبیعت ذهنی و نانوشته دانش و استدلال داب نسبت به هماهنگی پیشین سرمایه‌گذاری پاسخ نداده‌اند.

اقتصادی باقی نمی‌گذارد تا به منظور کشف و کاربرد دانش نانوشته‌شان فعالانه در فرآیندهای تصمیم‌گیری شرکت کنند. با این وجود روش درک اطریشی‌ها از فرآیند کشف و کاربرد، به طور قاطع برنامه‌ریزی را به کنار می‌نهد. با این حال تناقض از آن‌جا ناشی می‌شود که در هیچ یک از این محیط‌ها، نهادهایی وجود ندارد که مشارکت را تسهیل کنند. در عوض، افراد از یک سو در معرض یک نیروی قهری قرار دارند که دستورات اداری را از یک سازوکار برنامه‌ریزی سازماندهی شده و سلسله مراتبی ابلاغ می‌کند و از سوی دیگر در معرض نیروهای بازار با نتایج ذاتا غیرقابل پیش‌بینی و ناخواسته. برنامه‌ریزی مشارکتی دموکراتیک به عنوان فرآیندی تجسم می‌یابد که در آن ارزش‌ها و علائق افراد در تمام جنبه‌های زندگی‌شان تعامل داشته و یک‌دیگر را از طریق توافق و همکاری شکل می‌دهند. در جریان این فرآیند، دانش نانوشته کشف و به کار گرفته می‌شود، و براساس این دانش، تصمیمات اقتصادی، به طور آگاهانه برنامه‌ریزی و هماهنگ می‌گردند. معینا قبل از ارائه طرح کلی یک مدل برنامه‌ریزی مشارکتی، به دو پیش‌نیاز باید توجه کرد.

نخست اگر مشارکت در فرآیند اجتماعی کشف بخواهد واقعی باشد، افراد باید به فرصت‌ها و منابع مادی و انسانی دسترسی لازم را داشته باشند. این موضوع یک تناقض برجسته در موضع اطریشی‌ها را روشن می‌سازد. آن‌ها در ضمن تأکید بر اهمیت فرآیند دانش نانوشته پافشاری می‌کنند که چنین دانشی تنها می‌تواند به وسیله رقابت سرمایه‌گذاران در فرآیند بازاری بر اساس مالکیت خصوصی کشف گردد. این کار به طور قطع باعث می‌شود که دانش نانوشته غیرسرمایه‌داران از فرآیند کشف و بسیج اجتماعی دور بماند. در نتیجه اگر معیار کیرزنر برای سنجش میزان کارایی ترتیبات نهادی به کار برده‌شود (یعنی توانایی‌شان در ارتقای کشف)، بدیهی است که فرآیندهای بازار که بر پایه‌ی مالکیت خصوصی استوارند از نظر اجتماعی

ناکارآمد خواهند بود. یک مجموعه از ترتیبات نهادی که دسترسی به فرایند اجتماعی کشف را عمومی کند، نه تنها دموکراتیک‌تر و عادلانه‌تر، بلکه کارآمدتر نیز به شمار می‌رود.

توضیح منطقی این موضوع از این قرار است: یک تفسیر از موضع اطریشی آن است که هر کسی از امکانات و فرصت‌های جدید آگاه باشد و در عمل کشف کند که برداشت‌ها و انتظارات‌اش تحقق می‌یابد یک سرمایه‌گذار است. با این تفسیر می‌توان کارگران شرکت‌کننده در فعالیت‌های درونی یک شرکت را هم در زمره سرمایه‌گذاران به حساب آورد. با این وجود هم نقد تاریخی و هم نقد مدرن اطریشی از مواضع تئوریک سوسیالیسم، همگی بر پایه‌ی پذیرش این قضیه قرار دارند که مالکیت دولتی و فرایندهای بازار با یک‌دیگر ناسازگارند، اما اطریشی‌های مدرن به این نتیجه‌گیری می‌رسند که فقدان مالکیت خصوصی، کشف از طریق شرکت سرمایه‌گذاران در "گفتگوی بازار" را به امری غیرممکن بدل می‌سازد. بر اساس این تفسیر دوم سرمایه‌گذاری به عنوان مشارکت فعال شرکت‌های تحت مالکیت خصوصی و مستقل از یک‌دیگر در فرآیند بازار تعریف می‌گردد و سرمایه‌گذاران کسانی هستند که این شرکت‌ها را کنترل کرده تصمیم می‌گیرند که آن‌ها را چگونه در این فرآیند شرکت دهند. چون شرکت‌های سرمایه‌گذاری یا به وسیله مالکانی که مدیر شرکت هستند اداره می‌شود یا به وسیله هیات مدیره شرکت، بنابراین دستیابی به فرآیند کشف به شدت محدود می‌گردد.

دومین پیش‌شرط برنامه‌ریزی مشارکتی آن است که تصمیم‌گیری در تمام سطوح از طریق یک فرآیند مشارکت صورت می‌گیرد که مستلزم شرکت تمام کسانی است که تحت تاثیر تصمیم قرار دارند این موضوع کاملا با موضع اطریشی تباین دارد، که در آن

مشارکت تنها به سطوح کوچک محدود می‌گردد. از نظر اطریشی‌ها این نه یک انتخاب، بلکه حقیقت ضروری زندگی است. آن گونه که هایک می‌گوید:

"نکته‌ی اصلی مورد تاکید آن است که کشاکش بین طرفداران نظم انسانی گسترده خودانگیخته که به وسیله‌ی بازار رقابتی آفریده می‌شود از یک سو، و کسانی که در زمینه‌ی منابع در دسترس خواهان یک ترتیبات سنجیده از تعاملات انسانی یا استفاده از اقتدار متمرکز هستند که بر یک پایه‌ی جمعی قرار گرفته است، از سوی دیگر، ناشی از یک خطای عینی توسط گروه اخیر در بهره‌ی چگونگی دانش ما از این منابع، و چگونگی تولید این دانش است." (هایک، ۱۹۸۸، ص ۷)

با این وجود بیان این که فرآیندهای اجتماعی کشف تنها می‌توانند شکل رفتار رقابتی در بازارهایی بر اساس مالکیت خصوصی را به خود بگیرند، چیزی بیش از یک ادعای صرف نیست. برنامه‌ریزی در هر سطحی از تصمیم‌گیری این امکان را فراهم می‌آورد که دانش مربوطه در زمینه‌ی منافع، امکانات و هم‌پیوندی‌های سابقا مدون نشده، از طریق یک تعامل اجتماعی میان کسانی که تحت تاثیر تصمیم‌گیرهای قرار دارند، کشف و مدون شود.

دقیقا همین امکان است که یک بسیج دانش نهانی اجتماعی‌تر و عمومی‌تر را ممکن می‌سازد به چیزی که اطریشی‌ها تصور می‌کنند، تا با هماهنگی پیشینی تصمیمات هم‌بسته‌ی اساسی، که داب به عنوان جوهره‌ی برنامه‌ریزی در نظر می‌گرفت، با یک‌دیگر ترکیب گردند. در عین حال برنامه‌ریزی مشارکتی بر خلاف مفهوم داب از برنامه‌ریزی، در برابر انتقاد اطریشی دایر بر این که برنامه‌ریزی متمرکز بر اساس بدفهمی از طبیعت نهانی دانش بنا شده است، آسیب‌پذیر نیست. دو پیش‌شرط برنامه‌ریزی مشارکتی می‌توانند به وسیله‌ی مفهوم مالکیت اجتماعی (دوین، ۱۹۸۸) با یک‌دیگر ترکیب شوند. مالکیت اجتماعی نه مالکیت خصوصی است و نه مالکیت دولتی، بلکه مالکیت کسانی

است که در جریان استفاده از دارایی‌های درگیر، تحت تاثیر قرار می‌گیرند. اصل زیربنایی مفهوم مالکیت اجتماعی آن است که حق تصمیم‌گیری در بهره‌ی استفاده از دارایی‌ها، و بنابراین مالکیت دارایی‌ها، باید به کسانی داده شود که تحت تاثیر استفاده از آن‌ها قرار دارند. این افراد بسته به نوع دارایی‌ها متفاوت خواهند بود. بر این مبنا مجموعه افرادی که در اثر استفاده از دارایی‌ها یک شرکت مجزا تحت تاثیر قرار می‌گیرند کمتر از افرادی است که در جریان استفاده از دارایی‌های دیگر در تصمیمات سرمایه‌گذاری هم‌بسته در صنعتی تحت تاثیر هستند که آن شرکت به آن تعلق دارد.

مالکیت اجتماعی در سطح شرکت با تعریف مجموعه افرادی که در تصمیم‌گیری شرکت سهیم هستند، با مالکیت اجتماعی در سطح صنعت متفاوت خواهد بود. در سطح صنعت مجموعه وسیع‌تری از افراد، مشارکت خواهند داشت - به همین قیاس، برنامه‌ریزی مشارکتی در سطح یک اقتصاد ملی، یا اقتصاد جهانی، مستلزم مالکیت اجتماعی و تصمیم‌گیری به وسیله (نمایندگان) کسانی است که تحت تاثیر تصمیمات اتخاذ شده درباره نحوه استفاده از این دارایی‌ها در آن سطح، قرار دارند.

اکنون چهارچوبی کلی برای برنامه‌ریزی مشارکتی بر اساس مالکیت اجتماعی با توجه به فرآیند تصمیم‌گیری در سطوح شرکت و صنعت، مطرح می‌شود. کسانی که تحت تاثیر فعالیت‌های شرکت‌ها قرار دارند عبارتند از: کارگران و مشتریان، جوامع و مناطقی که این شرکت‌ها در آن‌جاها قرار گرفته‌اند، منافع عمومی‌تری که به وسیله کمیسیون برنامه‌ریزی منطقه‌ای، ملی، یا جهانی ارائه می‌شود، که به حوزه جغرافیایی عملیات بستگی دارد، و گروه‌های مبارزاتی که نگران موارد مشخص از قبیل محیط زیست یا فرصت‌های برابر هستند. تمامی این منافع در هیات‌های اداره‌کننده شرکت‌ها که درباره سیاست‌های عمومی ناظر بر استفاده از ظرفیت‌های موجود تصمیم می‌گیرند، نمایندگی خواهند داشت. مسایل مورد بحث آن نوع تصمیماتی درباره

استفاده از ظرفیت‌های موجود را شامل خواهد شد که در حال حاضر به وسیله‌ی هیات‌های شرکت‌های سرمایه‌داری اتخاذ می‌گردد، اما دو تفاوت اصلی بین آن‌ها وجود دارد. اولاً این هیات‌ها، نمایندگان تمام "سهام‌داران" که مالکیت اجتماعی را شکل می‌دهند دربر می‌گیرند و نه تنها مالکان سرمایه را. بنابراین حوزه‌ی منافع و دانش نهانی دربرگرفته شده، وسیع‌تر خواهد بود. دوماً این دانش نهانی از طریق یک فرآیند توافقی در میان تمام طرف‌های ذی نفع، فعال می‌شود و بنابراین مشکلات مدیر-نماینده به حداقل خواهد رسید. پس در سطح شرکت‌ها، مشارکت فراگیر، کشف فراگیر را ارتقا می‌بخشد.

شرکت‌ها، قیمت‌ها را برابر با هزینه متوسط دراز مدت تنظیم می‌کنند، که بر اساس هزینه‌های نیروی کار، هزینه سرمایه و درون‌داد کالاهای تولیدی به طور متمرکز تعیین می‌گردد. این قیمت‌ها مبنایی را تشکیل می‌دهند که بر اساس آن بین شرکت و مشتریان‌اش اعم از شرکت‌های دیگر یا مصرف‌کنندگان، مبادله‌ی بازاری انجام می‌گیرد. در کل منابع تامین جایگزین هم وجود خواهند داشت، به طوری که تقاضا برای برون‌داد یک شرکت، اطلاعات لازم درباره میزان تامین نیازهای مشتریان به وسیله‌ی آن شرکت را فراهم می‌آورد. هیچ تلاشی برای هماهنگی پسینی قراردادهای بین تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان انجام نمی‌گیرد، میزان کار، متناسب با ظرفیت وضعیت دفاتر سفارش و انبار در یک صنعت به طور کلی نشان می‌دهد که آیا ظرفیت مجموع صنعت نیازمند گسترش است یا انقباض. بنابراین نیاز به تغییرات از ظرفیت یک شرکت، در نتیجه‌ی عملکرد آن شرکت نسبت به عملکرد دیگر شرکت‌ها در صنعت و یا در نتیجه عدم تعادل بین عرضه و تقاضای صنعت، مطرح می‌گردد.

در اقتصادهای سرمایه‌داری تغییرات در ظرفیت و ساختار دارایی‌های مولد، نه از طریق مبادله در بازار، بلکه در نتیجه عمل نیروهای بازار به منصف ظهور می‌رسند. این

کار از طریق شرکت‌های منفردی که به شکل جدا از یک دیگر عمل می‌کنند و در پاسخ به برداشت‌های‌شان از فرصت‌های سودآور، و درگیر شدن یا نشدن در سرمایه‌گذاری صورت می‌پذیرد. در دیدگاه نئوکلاسیک این یک پاسخ انفعالی ناب است، در دیدگاه اطریشی فعالیت سرمایه‌گذارانه و فرآیند کشف انسجام درونی دارند. در مدل برنامه‌ریزی مشارکتی ما، نیروهای بازار به وسیله فرآیندی از هماهنگی بر پایه‌ی توافق در میان کسانی جایگزین می‌شود که تحت تاثیر تغییرات در ظرفیت و ساختار دارایی‌های مولد قرار دارند. این عمل در جایی انجام می‌گیرد که می‌توان آن را نهاد هماهنگی بر پایه‌ی توافق نامید، که از نمایندگان سهام‌داران یعنی مالکان اجتماعی، تشکیل شده است، که مجموعه‌ای از منافع تحت تاثیر را بیان می‌کنند. نهاد هماهنگی بر پایه‌ی توافق برای هر صنعت یا بخش شامل این گروه‌هاست: همه شرکت‌های آن صنعت به مشتریان، یعنی سازمان‌های مصرف‌کننده، نهادهای دولتی، یا صنایع مصرفی، صنایع تامین‌کننده. اصلی یا بخش‌هایی از کمیسیون برنامه‌ریزی جهانی، ملی، یا منطقه‌ای که در ارتباط با ابتکار، سرمایه‌گذاری جدید و توزیع منطقه‌ای قرار دارند، و دیگر گروه‌ها با منافع مشروع در مجموعه تصمیمات در دست اتخاذ.

نهادهای هماهنگی بر پایه‌ی توافق مسئول تصمیم‌گیری مواردی هستند: چه تغییراتی در ظرفیت صنعت‌شان مطلوب است، چگونه باید به آن‌ها نائل شد، و چگونه باید با عملکرد متفاوت بین شرکت‌ها در صنعت برخورد کرد. آن‌ها سه نوع اطلاعات کمی در دسترس دارند نخست اطلاعات حساب‌داری درباره عملکرد هر شرکت که با استفاده از ظرفیت موجودشان (یعنی در جریان مبادله‌های بازار) تهیه می‌شود. دوم برآوردهایی از تغییرات مورد انتظار در تقاضاها یا هزینه‌های فعالیت‌های موجود سوم برآوردهایی از تقاضاها و هزینه‌های مورد انتظار مربوط به نوآوری‌های بالقوه از



محصولات فرآیندها. آن‌ها در عین حال دو نوع اطلاعات کیفی در دسترس دارند، که به وسیله‌ی نمایندگان منافع متفاوت شرکت‌کننده در فرایند مشورتی تأمین می‌گردد. اولاً، قضاوت‌ها درباره‌ی دلایل زیربنایی عملکردهای متفاوت شرکت‌ها و دوماً نقطه نظرات افراد تحت تأثیر درباره وضعیت اقتصادی و اجتماعی غالب در جوامع و مناطقی که در آن‌ها می‌توان به سرمایه‌گذاری دست زد یا از آن صرف نظر کرد و نگرانی‌های نمایندگان منافع دیگر.

تمایز حیاتی بین استفاده از ظرفیت موجود و تغییر در ظرفیت به وسیله تقسیم مفهوم بازار به مبادله‌ی بازار (استفاده از ظرفیت موجود) و عمل نیروهای بازار (روش انجام تغییر ظرفیت در سازوکار بازار) نهفته است. مدل برنامه‌ریزی مشارکتی که ما مطرح کرده‌ایم مبادله‌ی بازار را حفظ می‌کند، اما به جای نیروهای بازار فرآیند هماهنگی بر پایه‌ی مشورت را می‌نشانند. بنابراین مسئله "نشست‌های پیش از حد" که اغلب در رابطه با مدل‌های مشارکتی مطرح می‌شود با آن قوتی که می‌توانست درباره‌ی پیشنهاد جایگزینی مبادله‌ی بازار به وسیله‌ی هماهنگی پیشینی توافقی همه‌ی معاملات اعمال گردد، در این جا مطرح نیست<sup>۱</sup>. علاوه بر آن مقدار زمان صرف شده در نشست‌های اقتصادی سرمایه‌داری مدرن را نباید دست کم گرفت.

نورت (۱۹۸۴) اظهار نظر کرده است که در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته در حدود نیمی از GNP (تولید ناخالص ملی) را باید به حساب هزینه‌های قراردادهای نوشت که ناشی از تقسیم کار فزاینده و پیچیدگی سازمان، رشد از خود بیگانگی، رفتار سودجویانه و سیاست‌های وابسته به روابط اجتماعی آنتاگونیستی است. برنامه‌ریزی مشارکتی بر اساس مالکیت اجتماعی این امکان را فراهم می‌کند که تدوین دانش

نابوده و فرآیند کشف با هماهنگی از پیش برنامه‌ریزی شده‌ی تصمیمات سرمایه‌گذاری‌های هم بسته با یکدیگر ترکیب شوند. این جریان در یک محیط نهادی رخ می‌دهد که در آن همکاری و شناسایی منافع مشترک هم بسته و نه رفتار خودخواهانه‌ی فردگرایانه رشد می‌کند.

یک اصل مرکزی این مدل، آزادی اطلاعات است. همه‌ی اطلاعات موجود درباره‌ی شرکت‌ها در دسترس عموم قرار دارد. با فرض وجود نمایندگی بلاواسطه‌ی منافع تحت تأثیر در هیات مدیره‌ی شرکت‌ها و نهادهای هماهنگی مشورتی، سوگیری اطلاعاتی و مسائل مدیر- کارگزار به حداقل خواهد رسید. حساب‌رسی منظم، اطلاعات حسابداری در مورد استفاده‌ی هر شرکت از بخشی از دارایی‌های مولد جامعه را فراهم می‌آورد که در اختیارش قرار داده شده است. فرآیند تصمیم‌گیری با درون‌دادهایی از تمام بخش‌های مورد مشورت کسب اطلاع می‌کند. و در این جریان، دانش نابوده و نامشهود، کشف و بسیج خواهد شد. به عنوان بخشی از این فرآیند، تصمیمات گذشته در پرتو نتایج‌شان ارزیابی می‌شوند، اشتباهات تصحیح خواهد شد، غیرممکن‌ها و امکانات جدید کشف می‌گردند و آموزش جریان می‌یابد. بنابراین در حالی‌که تصمیمات وابسته به هم تا حد ممکن به صورت پیشینی هماهنگ می‌گردند، از طریق فرآیندی از مشورت که کشف و آموزش را قبل از اختصاص منابع میسر می‌سازد، کشف و یادگیری پسینی ارتقای بیش‌تری یافته و به سهم خود اصلاح بعدی در دور بعدی تصمیم‌گیری را فراهم می‌کند. با این وجود این فرآیندهای تصمیم‌گیری پیشینی و پسینی به هم پیوسته بر اساس توافق و همکاری است و نه بر اساس اجبار یا رقابت.

به طور خلاصه با مدل برنامه‌ریزی مشارکتی از طریق هماهنگی بر پایه‌ی مشورت و بر اساس مالکیت اجتماعی می‌توان هم دیدگاه‌های اطریشی و هم نظرات داب را به

<sup>۱</sup> ناتوانی در درک این موضوع است که بلک برن را به انتقادی بر پایه بدفهمی بنیادین از مدل پیشنهادی ما سوق داد. برای پاسخ به انتقاد او نگاه کنید به دویین (۱۹۹۲)

حساب آورد. بدین ترتیب دانش نانوشته کشف و فعال می‌گردد. تصمیمات به‌هم وابسته برنامه‌ریزی و سرمایه‌گذاری تا حد ممکن به شکل پیشینی هماهنگ می‌گردند و مشارکت عمومی این امکان را فراهم می‌آورد که فرآیند کشف به شکلی کارآمدتر از اقتصادهای آمرانه-اداری یا سرمایه‌داری انجام شود.

## ۷- نتیجه‌گیری

ما استدلال کرده‌ایم که اگر سوسیالیسم به عنوان مالکیت دولتی وسایل تولید تعریف شود، هم سوسیالیسم بازار نئوکلاسیک و هم سوسیالیسم بازار اطریشی تحت شرایط معین ممکن هستند. با این حال ما سوسیالیسم بازار نئوکلاسیک را از یک سو به دلیل آسیب‌پذیری در قبال دیدگاه‌های اطریشی، و از سوی دیگر نسبت به نظرات داب در زمینه‌ی نقص دانش مردود دانستیم. ما سوسیالیسم بازار اطریشی را به دلیل ضعف آن در برابر دیدگاه و همین‌طور مدل داب از برنامه‌ریزی متمرکز را به دلیل نقصان آن در برابر دیدگاه اطریشی‌ها رد کرده‌ایم. بالاخره ما برنامه‌ریزی مشارکتی را به عنوان فرآیندی ارائه نمودیم که هر دو دیدگاه را ترکیب می‌کند و دو پیش‌شرط را برای چنین فرآیندی لازم دانستیم و طرح کلی یک مدل ممکن از برنامه‌ریزی مشارکتی را مطرح کرده‌ایم. بنابراین مضمون نوشته ما این است که بحث محاسبه اقتصادی هنوز می‌تواند دیدگاه‌های مهمی برای اندیشیدن درباره امکان یک اقتصاد سوسیالیستی و اگر پاسخ ما به این امکان مثبت باشد، چگونگی سازماندهی آن مطرح کند. فضای فکری عصر پست مدرن ما، امکان عمل انسانی منطقی هدفمند را رد می‌کند. مفهوم برنامه‌ریزی به شکل قابل درکی با طرح‌های بزرگ به خطا رفته عجین شده است. تجربه‌ی به هوش آورنده‌ی آزمایش شوروی و قضاوت‌هایک از سوسیالیسم به عنوان "فریب مرگبار" و جانبداری او از یک "نظم انسانی گسترده و خودانگیخته‌ی" متعادل‌تر را تقویت کرده است. (هایک ۱۹۸۸ص ۷) با این وجود در

صورتی این درس‌ها از بحث محاسبه برای سوسیالیست‌ها بد هستند که به گونه‌ای ارائه گردند که لزوم انتخاب بین "اجبار جمعی" و "خودانگیختگی" را مطرح کند. سوسیالیست‌ها با جذب دیدگاه اطریشی نسبت به طبیعت دانش و ترکیب آن با پافشاری داب در باره‌ی منافع برنامه‌ریزی، می‌توانند اعتقاد زیربنایی‌شان به توانایی انسان در آفرینش یک جامعه‌ی خودگردان از عناصر پویا را بازکشف و بازتقویت کنند. کلید هر آینده‌ای برای سوسیالیسم احتمالاً در ترکیب مفاهیم دموکراسی مشارکتی و برنامه‌ریزی مشارکتی نهفته است.

شرایط سوسیالیسم، مالکیت اجتماعی جایگزین مالکیت خصوصی سرمایه‌داری می‌شود، برنامه‌ریزی اقتصاد سوسیالیستی جای عملکرد نیروهای بازار را می‌گیرد. مالکیت اجتماعی باعث حذف بهره‌کشی می‌شود، برنامه‌ریزی اقتصادی سوسیالیستی این امکان را فراهم می‌آورد تا کنترل اجتماعی آگاهانه‌ی اقتصاد جای هرج و مرج تولید را بگیرد. دو جنبه در عملکرد نیروهای بازار، از طریق تعامل بی‌شمار تصمیمات مجزا بر سر استفاده از مجموعه‌های گسسته منابع مولد جامعه، به هم پیوند زده می‌شوند، و بنابراین، علی‌رغم هر وضعیت حقوقی که داشته باشند، عملاً تحت مالکیت خصوصی‌اند، در حالی که برنامه‌ریزی اقتصادی مستلزم یک مجموعه منحصر به فرد از تصمیمات هماهنگ درباره استفاده از منابع مولد جامعه به عنوان یک کل است، که ضرورتاً نافی مالکیت خصوصی و تصمیم‌گیری جزئی‌نگر می‌باشد.<sup>۲</sup>

این مدل مارکسیستی کلاسیک که به عنوان برنامه‌ریزی متمرکز برای تمام تصمیمات تولید تفسیر می‌گردد، با تجربه شوروی از اعتبار افتاده است. در عین حال حیات دوباره بحث محاسبه‌ی اقتصادی سوسیالیستی در دهه‌ی ۱۹۸۰ که ابتدا در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ مطرح شده بود، زمینه‌های نظری برای طرح این دیدگاه را فراهم آورد که برنامه‌ریزی متمرکز، و در واقع هر نوع برنامه‌ریزی اقتصادی در سطح جامعه، ذاتاً ناکارآمد و به بیان دقیق‌تر غیر ممکن است. امروزه هر مدل اقتصاد سوسیالیستی نه تنها تجربه شوروی را باید به حساب آورد، بلکه حتی مهم‌تر از آن باید بتواند به موارد نظری طرح شد در بحث مجدد محاسبه پاسخ دهد.<sup>۳</sup> این موارد نظری در رابطه

### درباره‌ی تئوری اقتصادی سوسیالیسم<sup>۱</sup>

پات دوین و فکرت آدامن

برگردان: ا. دماوندی

انقلابات سیاسی ۹۱-۱۹۸۹ در اروپای مرکزی و شرقی و اتحاد شوروی سابق، لحظه تاریخی جدیدی را پیش آورده که در آن آینده پروژه سوسیالیستی به زیر سؤال رفته است! تمام انواع سوسیالیست‌ها حتی کسانی که مدت‌ها اصطلاح "سوسیالیسم واقعا موجود" را به عنوان توصیف قابل قبول تجربه شوروی و اروپای شرقی رد می‌کردند، اکنون تحت تاثیر فقدان عمیق اعتماد و افول چشم‌اندازها قرار گرفته‌اند. دلیل اساسی این فقدان اعتماد هم‌زمانی این مقطع تاریخی با بحران عمیق در تئوری سوسیالیستی، و به ویژه تئوری اقتصاد سوسیالیستی است.<sup>۱</sup>

مدل مارکسیستی کلاسیک اقتصاد سوسیالیستی را می‌توان بر حسب تضاد بین سرمایه‌داری و سوسیالیسم در دو جنبه مالکیت و سازوکار هماهنگی تعریف کرد. در

<sup>۱</sup> New Left Review.no 221.

<sup>۱</sup> - برای یک نظر اولیه، نگاه کنید به:

R. Blackburn, "Fin de Sicle; socialism After the crash", NLR 185, January- February 1991.pp.5-6.

<sup>۳</sup> - برای بحث‌های تکمیلی در مورد بحث این مقاله، نگاه کنید به:

<sup>۲</sup> - برای یک نمونه مدرن از این بحث که مالکیت خصوصی و نیروهای بازار همراه هم هستند، نگاه کنید به:

J. Kornai, "The Affinity Between Ownership Forms and Goordination mechanisms: The Common Experience of Reform in Socialist countries", Journal of Economic Perspectives, 1990.

با کارآیی و یا امکان سوسیالیسم، بخشی از فضای نظری عمومی تری است که با خیزش راست نئولیبرال همراه گشته، مطلوبیت هر شکل از عمل جمعی را به چالش می‌کشد و برتری "نظم خودانگیخته" بر اقدام آگاهانه اجتماعی را تقدیس می‌نماید.<sup>۴</sup>

#### بحث محاسبه اقتصادی سوسیالیستی

بحث درباره امکان محاسبه اقتصادی سوسیالیستی در یک سیستم اقتصاد سوسیالیستی، که در آن وسایل تولید تحت مالکیت عمومی قراردارند، به طور اساسی در ۱۹۰۸ توسط بارون آغاز شد، طی دهه‌ی ۱۹۲۰ در ادبیات آلمان اوج گرفت، و در دهه ۱۹۳۰ در ادبیات انگلیس تداوم یافت. سپس در دهه‌ی ۱۹۴۰، یعنی بعد از مقاله‌ی جمع‌بندی برگسن در سال ۱۹۴۸<sup>۵</sup>، به کلی محو شد. دو طرف اصلی بحث در یک سو اقتصاددانان مکتب اطریشی بودند که امکان محاسبه منطقی تحت سوسیالیسم را رد می‌کردند، و در سوی دیگر اقتصاددانان سوسیالیست قرار داشتند که با استدلال در چهارچوب گفتمان نئوکلاسیکی، به دفاع از چنین امکانی برخاسته بودند. زیربنای بحث نه تنها نظرات متفاوت درباره مطلوبیت سرمایه‌داری و سوسیالیسم، بلکه رویکردهای متفاوت معرفت‌شناسانه و روش‌شناسانه بود. با این حال تفاوت در رویکردها در آن زمان عمدتاً پوشیده بود و چنان‌که استدلال شده است، مواضع متمایز

---

P. Devine, *Democracy and Economic planning*, Cambridge 1988; F. Adaman, *A critical Evaluation of the Economic Calculation Debate with special Reference to Maurice Dobbs Contribution*, republiche phd thesis, university of Manchester 1992, R. devine "Market socialism or participatory planning?" *Review of Radical political Economics*, 1992, F. Adaman and p. Devine, "socialist Renewal: lessons from the calculation Debate, *L studies in political Economy*, 1994" F. Adaman and p. Devine "the Economic Calculation Debate: lesson for socialists", *Cambridge Journal of Economics*, 1996.

4 - نگاه کنید به:

F. Huek, "the fatal conceit", London 1988, p.7

<sup>5</sup>-E.Barone, "The Ministry of Proroduction in the Collectivist State", in F.Hayek, ed., *collectivist Economic Planning*, London 1935; A. Bergson, *socialism*, in H.Ellis, ed., *A survey of Contemporary Economics*, New York 1948.

اقتصاددانان اطریشی تنها به عنوان نتیجه خود بحث و بازتاب پی‌آمد آن تبلور یافت.<sup>۶</sup> در گفتمان نئوکلاسیکی، دانش به عنوان یک عینیت مفهوم‌بندی می‌شود، و امکانات، هزینه‌ها و درآمدهای تولید، محدوده‌های عینی قابل شناختی را تشکیل می‌دهند که معلوم هستند، و عوامل اقتصادی بر اساس آن‌ها تصمیمات بیشینه‌ساز را اتخاذ می‌کنند. در برابر این رویکرد، مکتب اطریشی دانش را به عنوان چیزی ذهنی مفهوم‌بندی می‌کند. دانش ذهنی- یا ناآشکار- نه تنها برای اهداف تصمیم‌گیری، دانسته فرض نمی‌شود، بلکه باید در جریان عمل و از طریق فعالیت سرمایه‌گذاری رقابتی در بازار، کشف گردد. تاکید بر مرکزی بودن فرآیند "کشف"، سنگ محک مکتب اطریشی و مبنای احیای بحث امکان محاسبه‌ی عقلانی تحت سوسیالیسم است که طی دهه‌های ۱۹۸۰ مطرح شد. پایه و اساس ادعای اقتصاددانان اطریشی مدرن این است که ناممکنی یک سیستم اقتصادی سوسیالیستی عقلانی، نه تنها از نظر تاریخی، که مهم‌تر از آن، از جنبه نظری به اثبات رسیده است. در جریان بحث، نقش بازار در امکان محاسبه‌ی اقتصادی عقلانی، در سه بخش مورد مناقشه قرار گرفت: محاسبه، انگیزه و کشف. میزس در ۱۹۲۰ استدلال می‌کرد که محاسبه تنها در سیستم بازار آزاد براساس مالکیت خصوصی، جایی که ارزش مبادله‌ی همه کالاها و خدمات، تعیین و اطلاعات مورد نیاز برای تصمیم‌گیری به شکل قیمت‌ها به کارگزاران اقتصادی داده می‌شود، امکان‌پذیر است،<sup>۷</sup> بعدها معلوم شد که بارون قبلاً نشان داده بود که یک اقتصاد سوسیالیستی قادر است بر اساس توابع تولید و سود، که رفتار به هم وابسته کارگزاران اقتصادی را در سیستم تشریح می‌کنند، می‌تواند به همین سطح از کارآیی

<sup>6</sup> -Kirzner, "The Economic Calculation Debate: Lessons for Austrians", *Review of Austrian Economics*, 1988. -Kirzner, "The Economic Calculation Debate: Lessons for Austrians", *Review of Austrian Economics*, 1988.

<sup>7</sup> - L.Mises, "Economic Calculation in the Socialist Commonwealth", 1920, in Hayek, *Collectivist Economic Planning*.

همتای سرمایه‌داری‌اش دست یابد، و بدین ترتیب استدلال میزس را مردود اعلام کرده بود.<sup>۸</sup> پاسخ هایک در ۱۹۲۵ به این موضوع، از نظر تاریخی به صورت این استدلال تفسیر شده است که اگر چه راه‌حل تحلیل بارون در تئوری قابل درک است، اما در عمل ممکن نیست، چرا که هم دستیابی به مقدار اطلاعاتی که باید به طور متمرکز جمع‌آوری شود و هم میزان محاسبه‌ی مورد نیاز برای حل معادلات هم‌زمان، غیرممکن است.<sup>۹</sup> لانگه با ارائه مدل جنینی سوسیالیسم بازار و به هم نزدیک کردن مدل‌های غیرمتمرکز، به استدلال هایک پاسخ داد.<sup>۱۰</sup> در این مدل، دفتر برنامه‌ریزی مرکزی، یک مجموعه اولیه از قیمت‌ها را برای کالاهای تولیدی اعلام می‌کند، مدیران شرکت‌های تحت مالکیت دولتی این قیمت‌های داده شده را (به عنوان پارامترهایی) در نظر می‌گیرند و از قاعده تلاش برای کمینه کردن هزینه‌ها پیروی می‌کنند و قیمت‌ها را برابر با هزینه‌های مرزی تعیین می‌کنند. شرکت‌ها با هدف بهینه‌سازی سود، نیروی کار کارگران را به کار می‌گیرند، کالاها را بر اساس تقاضای بهینه به مشتریان می‌فروشند، و کالاهای تولیدی را با یک‌دیگر خرید و فروش می‌کنند. بر پایه-ی اطلاعات شرکت‌ها در مورد افزایش یا کاهش در انبار کالاهای تولیدی، که بازتاب افزایش عرضه یا تقاضاست، دفتر برنامه‌ریزی مجموعه‌ی جدیدی از قیمت‌های کالاهای تولیدی را اعلام، و این فرآیند در مسیر یک سری تعاملات، تا زمان برابری عرضه و تقاضا برای تمام کالاها ادامه می‌یابد.<sup>۱۱</sup> مدل لانگه بازار واقعی برای کار و کالاهای

<sup>۸</sup>-Barone, 'The Ministry of Production in the Collectivist State'.

<sup>۹</sup>-F.Hayek, 'The Nature and History of the Problem' and the Present State of the Dabate', in Hayek, Collectivist Economic Planning.

<sup>۱۰</sup> - O.Lange, 'On the Economic Theory of Socialism'.

<sup>۱۱</sup> - این حقیقت که قیمت‌ها بر اساس تغییرات در سطوح انبارهای واقعی تغییر می‌کنند به معنی آن است که اقتصاد به صورت پسینی هماهنگ می‌شود و می‌تواند ناکارآمدی‌هایی را که در متن نئوکلاسیکی به بار آورد. ارو و هورویچ بعدها با طراحی یک سازوکار هماهنگی پیشینی که در آن مبادله اطلاعات بین دفتر برنامه‌ریزی و شرکت‌ها، قبل از اجرای برنامه انجام می‌شود، مدل لانگه را اصلاح کردند. نگاه کنید به:

مصرفی و "بازار مصنوعی" برای کالاهای تولیدی را با یک‌دیگر ترکیب می‌کند. چون دولت مالک وسایل تولید است، درآمد کسب نشده‌ای وجود ندارد و "سودها" به وسیله‌ی دولت و بر اساس معیارهایی توزیع می‌گردد که به شکل دموکراتیک تعیین شده‌اند. این مدل قابلیت اختصاص سرمایه‌داری ایده‌آل نئوکلاسیکی و کاملاً رقابتی را با توزیع درآمد سوسیالیستی در هم ادغام می‌کند.

اگرچه در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ بحث بیش‌تر درباره مسئله‌ی محاسبه بود، در عین حال بحث انگیزه نیز وجود داشت. هایک با تاکید بر روابط بین مالکیت، انگیزه‌ها و کارآیی اقتصادی به مدل لانگه پاسخ داد.<sup>۱۲</sup> با این وجود استدلال‌های او اثری را که احتمالاً در انتظارش بود به بار نیاوردند و تا اوایل دهه‌ی ۱۹۴۰ "روایت استاندارد" بحث این بود که مکتب سوسیالیستی نئوکلاسیکی در پاسخ به چالش اطریشی موفق بوده و امکان واقعی اقتصاد سوسیالیستی منطقی، تثبیت شده است.

#### مشکل مالک- کارگزار

وضعیت تا دهه‌ی ۱۹۸۰ به همین سان ادامه داشت تا این که تفسیر اطریشی مدرن از بحث، به چالش کشیدن روایت استاندارد را آغاز کرد. به علاوه گفتمان نئوکلاسیکی درباره به اصطلاح مسئله "مالک- کارگزار" در این زمان نیز طرح شده بود، که اگر چه صریحاً به مدل‌های سوسیالیسم مربوط نمی‌شود، اما برای برخورد با مسئله تشوق انگیزه بر روی طرح‌های مدرن سوسیالیسم بازار، مبنایی را فراهم آورده است. یک "کارگزار" شخصی است که منافع "مالک" را در ازای دریافت پاداش نمایندگی می‌کند. کارگزار می‌تواند مدیر و سرمایه‌دار، سهام‌دار یا دولت باشد، اگرچه به بیان

K. Arrow and L. Hurwicz, "Decentralization and computation in resource Allocation", 1960, in Arrow and Hurwicz, eds, studies in resource Allocation, Cambridge 1977.

<sup>۱۲</sup>-F.Hayek, 'Economics and Knowledg', 1937.

دقیق‌تر خود دولت، کارگزار سرمایه‌دار خود یعنی "جامعه" است. در یک محیط اطلاعات نامتقارن، که سرمایه‌داران در جریان تمام اطلاعات در دسترس کارگزاران قرار ندارند، مشکل نظارت برمی‌خیزد. سرمایه‌داران نمی‌توانند بگویند که آیا کارگزاران‌شان از طرف آن‌ها با حداکثر کارایی ممکن کار می‌کنند یا نه، کارگزاران ممکن است از این عدم اطمینان بهره ببرند و بیشتر منافع خودشان را تعقیب کنند، تا منافع سرمایه‌داران را.

مشکل مالک-کارگزار در برابر تمام مدل‌های سوسیالیستی غیرمتمرکز نئوکلاسیکی به آسانی آشکار می‌گردد. از آن‌جا که مرکز نمی‌تواند بر کار شرکت سوسیالیستی با دقت نظارت کند، وقوع مشکلات انگیزه‌ای دور از انتظار نیست. بنابراین مسئله برای مرکز، پیدا کردن یک طرح قرارداد بهینه بین خود و شرکت است، یعنی ایجاد یک محیط پارامتری که شرکت به عنوان قرض دریافت می‌کند، به طوری که بتواند با بهینه‌سازی منافع خود، در عین حال در جهت نیل به کارایی اجتماعی بهینه نیز سهیم گردد، بدین ترتیب شرکت در عمل در این راستا تشویق می‌شود. باید توجه داشت که این رابطه مالک-کارگزار هم برای اقتصادهای سوسیالیستی و هم اقتصادهای سرمایه‌داری شرکت‌ها یکسان است. مسئله‌ای که مالک سوسیالیست-مرکز- باید به آن بپردازد، از نظر ساختاری مانند مسئله‌ای است که رو در روی مالک سرمایه‌دار - سهام‌دار - قرار دارد. این مسئله عبارت است از ایجاد انگیزه در کارگزاران به شکلی که در جهت تامین منافع مالکان سرمایه به درستی عمل کنند. اکنون ادبیات مفصلی درباره طراحی سازوکارهای "تشویقی - تطبیقی" وجود دارد که کم و بیش به این هدف نایل می‌شوند.<sup>۱۳</sup>

با این حال هر چند که مسئله از نظر ساختاری یکسان است، این سؤال کماکان باقی می‌ماند که آیا مرکز به همان اندازه‌ی سهام‌داران برای طراحی و اجرای سازوکارهای تشویقی - تطبیقی انگیزه دارد. همان طور که در بالا گفته شد، به بیان دقیق مالکان سوسیالیستی واقعی، افراد تشکیل‌دهنده‌ی جامعه مورد بحث هستند. استدلال شده است که افراد جداگانه جامعه، فاقد دانش نظارت بر مرکز هستند، به علاوه آن‌ها از انگیزه‌ی کسب چنین دانشی برخوردار نیستند چون تلاش لازمه، از هر جهت فراتر از تغییری است که هر عمل انفرادی می‌تواند انجام دهد، و بنابراین فراتر از نفعی است که به دست می‌آید. پس افراد "شانه‌خالی" می‌کنند، و هر کس کار را بر عهده دیگری می‌گذارد، و در نتیجه نظارت موثری وجود نخواهد داشت.

با این حال اقتصاددانان مکتب نئوکلاسیک، این مسئله را نیز در چارچوب سرمایه‌داری شرکتی مورد بررسی قرار داده‌اند. اگرچه در متن سوسیالیسم بازار، این نظر ممکن است درست باشد که رای‌دهندگان منفرد، بیش‌تر به شانه‌خالی کردن از زیر بار مسئولیت تمایل دارند، تا به نظارت فعال بر مرکز، اما نتایج به دست آمده از نظریه بازار سرمایه‌داری نشان می‌دهد که سهام‌داران در یک شرکت سهامی سرمایه‌داری نیز همین گونه عمل می‌کنند. سهام‌دارانی که کسرهای بی‌اهمیتی از کل سهام یک شرکت را دارا هستند، انگیزه چندانی برای نظارت بر عملکرد آن ندارند. همان طور که استیگلیتز خاطر نشان می‌کند، "رای هوشمندانه همیشه مستلزم کسب اطلاعات به منظور تشخیص کارایی یک مدیر و ارزیابی تیم‌های جایگزین است که طبعاً بار مالی داشته و سود چندانی (برای سهام‌دار خرد) به بار نمی‌آورد."<sup>۱۴</sup>

<sup>14</sup> - مثلاً نگاه کنید به:

J. Stiglitz, 'Credit Markets and the Control of Capital', *Journal of Money, Credit and Banking*, 1985, P.136.  
J. Ledyard, "Incentive compatibility", *The new palgrave: A dictionary of Economics*, London 1987.

<sup>13</sup> - مثلاً نگاه کنید به:

J. Ledyard, "Incentive compatibility", *The new palgrave: A dictionary of Economics*, London 1987.

بنابراین شهروندان و سهامداران به یکسان از انگیزه‌ی نظارت بر کارگزاران‌شان تهی هستند. یک پاسخ برای این مشکل در اقتصاد سرمایه‌داری آن است که نهادهای مالی واسطه، با نظارت بر مدیران از طرف سهامداران، در این میان نقش مثبتی ایفا کنند. موسسات مالی می‌توانند بر عملکرد مدیریتی نظارت کنند و در نشست‌های سهامداران یا در جریان انتقال مسئولیت‌ها دخالت نمایند، اگرچه شواهد تجربی نشان می‌دهند که بازار کنترل شرکت‌ها، از کارایی بسیار دور است.<sup>۱۵</sup> با این وجود اگر نظارت موسسات مالی در اقتصاد سرمایه‌داری ممکن باشد، به همان اندازه ایجاد موسسات واسطه هم‌تا در یک اقتصاد سوسیالیستی بازار هم ممکن خواهد بود.<sup>۱۶</sup> بنابراین در درون گفتمان نئوکلاسیکی، تا آن جا که به اقتصاد سرمایه‌داری شرکتی مربوط می‌گردد، هیچ حمایت نظری قانع‌کننده‌ای به نفع این استدلال وجود ندارد که گویا مالکیت خصوصی در برخورد با مشکل مالک-کارگزار از یک کارآمدی ذاتی برخوردار است، که مالکیت عمومی فاقد آن می‌باشد. در ارتباط با محاسبه و انگیزه، سوسیالیسم بازار نئوکلاسیکی حداقل از دید نظری به اندازه‌ی سرمایه‌داری شرکتی نئوکلاسیک کارآمد است.

## کشف سرمایه‌دارانه

با این حال چالش اصلی نسبت به امکان سوسیالیسم منطقی از طرف میزس و هایک، دو عضو برجسته مکتب اطریشی، مطرح شد و نه از طرف مکتب نئوکلاسیکی. اگر چه در جریان بحث تاریخی، این دو بر مسائل محاسبه و انگیزه تاکید داشتند، اما ویژگی تعیین‌کننده مکتب اطریشی، مفهوم ذهنی‌اش از دانش، و پی‌آمد آن یعنی محوریت فرآیند کشف از طریق فعالیت سرمایه‌گذاری است. در حالی که لایوو مدعی شده است که جنبه‌ی کشف در فرآیند بازار به طور ضمنی در نوشته‌های دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ میزس و هایک وجود داشته است<sup>۱۷</sup>، کاربرد و بیان کامل فرآیند کشف، و چالشی که این موضوع نسبت به امکان سوسیالیسم مطرح می‌کند، با احیای این بحث توسط مکتب اطریشی مدرن در دهه‌ی ۱۹۸۰، صورت پذیرفت.

مطابق نظر مکتب اطریشی در تبلور کنونی‌اش، مسئله اقتصادی، برخلاف چیزی که که مکتب نئوکلاسیکی مطرح می‌کند، صرفاً سؤال چگونگی اختصاص منابع کمیاب با استفاده‌های متنوع، در میان تقاضاهای نامحدود نیست، بلکه مسئله این است که چگونه می‌توان دانش ذهنی، یا نهانی را که ضرورتاً جزء جزء و پراکنده است، به شکل اجتماعی بسیج کرد. هایک استدلال اطریشی درباره ناممکنی یک تحلیل عینی از اطلاعات داده شده را به صورت زیر بیان می‌دارد:

"ویژگی خاص مسئله‌ی نظم اقتصادی منطقی به طور دقیق با این حقیقت معین می‌شود که دانش ما از شرایط، شرایطی که باید مورد استفاده قرار گیرد، هرگز به شکل متمرکز یا منسجم موجود نیست، بلکه تنها به صورت ذرات پراکنده ناقص و غالباً متناقضی وجود دارد که همه افراد جدا از یک‌دیگر دارا هستند.<sup>۱۸</sup> پاسخ اطریشی

<sup>17</sup> -D.Lavoie, *Rivalry and Central Planning*, Cambridge 1985.

<sup>18</sup> -F.Kayek, 'The Uses of Knowledge in Society', 1945, in Hayek, *Individualism and Economic Order*, p.77; emphasis added.

<sup>15</sup> - مثلاً نگاه کنید به:

F. Scherer, "corporate take overs: The Efficiency Arguments", *Journal of Economic perspectives*, 1988.

<sup>16</sup> - نگاه کنید به:

P. Bardham and J. Roemer, "market socialism: A case for Rejuvenation", *Journal of Economic perspectives*, 1992.

این نکته در ادامه بیش‌تر مورد بحث قرار می‌گیرد.

این است که بسیج هماهنگ این دانش ناقص و متناقض از طریق رفتار سرمایه‌گذاران، به منصف ظهور می‌رسد که در یک فرآیند بازار با یکدیگر رقابت کرده، چیزهای ممکن و ناممکن را کشف می‌کنند.<sup>۱۹</sup> بنابراین در سیستم اطریشی پیوند روش- نتیجه در زندگی اقتصادی از پیش تعیین نمی‌شود، بلکه موضوع عمل خلاق شرکت‌کنندگان در بازار است. بدین ترتیب مسئله اقتصادی نه به عنوان چگونگی بهینه‌سازی استفاده از منابع موجود، بلکه در چگونگی بهینه‌سازی استفاده از دانش، تجسم می‌یابد.

اگرچه طبیعت دانش نانوشته و فرآیند کشف و یادگیری برای تمام اعضای مکتب اطریشی امری مرکزی محسوب می‌شود، نظرات‌شان بر حسب میزان تاکید بر این موضوع متفاوت می‌گردد. همان‌گونه که مک‌نالتی خاطر نشان ساخته است، در حالی که شرکت سرمایه‌داری به روایت میزسی- کرسنتی فرصت‌هایی را در حوزه‌ی موجود فعالیت‌های اقتصادی کشف و مورد بهره‌برداری قرار می‌دهد که دیگران به آن توجه نکرده‌اند، بنابراین نقش یک موازنه‌گر را ایفا می‌کند، شرکت سرمایه‌داری به روایت شومپیتری با استفاده از ابتکار، نقش یک برهم زننده موازنه از طریق توقف مجموعه فعالیت‌ها و آفرینش فعالیت‌های جدید را ایفا می‌نماید. در فرآیند بازار هر دو نوع شرکت یکدیگر را تکمیل می‌کنند- یکی تغییر ایجاد می‌کند و دیگری به آن پاسخ می‌دهد.<sup>۲۰</sup>

کارکردهای محاسبه و انگیزه (یا تشویق)، سازوکارهای بازار هم برای مکتب نئوکلاسیک و هم مکتب اطریشی هستند. با این حال کارکرد کشف و یادگیری، وجه

مشخصه‌ی مکتب اطریشی است. فرآیند کشف که از طریق بازار شناخته می‌شود مانند فرآیند سخن گفتن انسان به صورت یک فرآیند ذاتا اجتماعی دیده می‌شود:

"گفتگوی بازار مانند مکالمه شفاهی، به تعامل داد و ستدها بستگی دارد، یعنی یک فرآیند آفرینش تعاملی که دانشی که در جریان آن بیرون می‌آید، فراتر از دانش هر یک از شرکت‌کنندگان است... رقابت نه به عنوان یک طرز تلقی روان‌شناسانه، بلکه به عنوان فرآیند یادگیری خلاق بین اذهان دیده می‌شود... بنابراین یک فرآیند ارتباطی دوسویه وجود دارد که نوعی آگاهی اجتماعی تولید می‌کند که بر مبنای آگاهی‌های فردی شرکت‌کنندگان در سیستم است، اما از آن‌ها فراتر می‌رود."<sup>۲۱</sup>

راز مکتب اطریشی همین کارکرد کشف و یادگیری فرآیند بازار است، که موضع آن را از دیدگاه نئوکلاسیکی به شدت دور می‌کند. همین نظر زیرساخت دیدگاه مکتب اطریشی را تشکیل می‌دهد که معتقد است سوسیالیسم بازار نئوکلاسیک، مانند برنامه‌ریزی مرکزی نئوکلاسیک، غیرممکن و یا غیر عقلانی است. این دیدگاه مدعی است که کشف و بسیج کارآمد دانش نانوشته ضرورتاً پراکنده، باید بر فرآیندی از بازار مالکیت خصوصی وسایل تولید استوار باشد. لایو استدلال می‌کند سرمایه‌گذاران با انگیزه‌ی خصوصی، تلاش‌های‌شان را برای کسب سود بالقوه جهت می‌دهند، و در جریان این فعالیت، از دانش پراکنده‌شان برای کشف فرصت‌های جدید بهره می‌گیرند: "نقش اولیه سود نه ایجاد انگیزه در افراد برای انجام کار درست، بلکه آن است که از طریق خود این فرآیند تعامل، رفتار درست می‌تواند کشف شود."<sup>۲۲</sup> مالکیت خصوصی نه تنها برانگیزنده‌ی تلاش، بلکه مهم‌تر از آن، شرط ضروری کشف است.

<sup>19</sup> - برای یک بررسی عمومی نگاه کنید به:

A. Schaud, free market morality : The political Economy of the Austrian school, London 1989.

<sup>20</sup> - P. Mc Nulty "competition: Austrian conception", in the New palagrowe

توجه داشته باشید که از بسیاری جهات، شومپیتر را نمی‌توان به عنوان عضوی از مکتب اطریشی به حساب آورد.

<sup>21</sup>-D. Lavioe "Computation Incentives and Discovery".

<sup>22</sup> - همان صفحه ۷۸، تاکیدات از ماست.



اکنون اگرچه مخالفت معرفت‌شناسانه اطریشی با گفتمان نئوکلاسیک، و در نتیجه با سوسیالیسم نئوکلاسیک را می‌توان قانع‌کننده فرض کرد، با این حال این ادعا اساسی‌تر آن‌ها که تمام اشکال سوسیالیسم، به خودی خود ناکارآمد هستند، به هیچ‌وجه ثابت نمی‌شود. برای پذیرش این ادعا استدلال کورنای در مورد "پیوند" بین مالکیت خصوصی و فرآیند بازار باید مورد ملاحظه قرار گیرد.<sup>۲۳</sup>

این ادعا که کشف و یادگیری تنها از طریق فرآیند بازار انجام می‌گیرد و این‌که این فرآیند مستلزم مالکیت خصوصی است، در صورتی که صحیح باشد، یک نفی قانع‌کننده امکان هر شکلی از سوسیالیسم بازار است. با این حال حتی با پذیرش این استدلال هم ادعای اقتصاددانان اطریشی دایر بر برتری سرمایه‌داری، تنها در صورتی می‌تواند به جا باشد که شرکت‌های سرمایه‌داری خصوصی، سرمایه خودشان را مورد استفاده قرار دهند و یا سرمایه‌ای را برای خود قرض کنند. مورد سرمایه‌داری شرکتی مدرن که در آن مسئله‌ی رابطه‌ی بین مالکان سرمایه به صورت سهام‌داران و فعالیت شرکت، مطرح می‌گردد، به طور گسترده‌ای از طرف اطریشی‌ها مورد بی‌توجهی قرار گرفته است.<sup>۲۴</sup> این موضوع جا را برای ساختن مدل‌هایی از آن‌چه که می‌تواند "سوسیالیسم بازار اطریشی" نام نهاده شود، باز می‌گذارد. این مدل‌ها سرمایه‌گذاری و بازار سرمایه را با یک‌دیگر ترکیب کرده و بدین طریق در پی آنند که به مسئله کشف پاسخ دهند.

فعلیت بحث سوسیالیسم هر مدلی از یک اقتصاد سوسیالیستی باید به مسائل محاسبه، انگیزه و کشف بپردازد. مدل شوروی از برنامه‌ریزی متمرکز اداری-دستوری، در نهایت، تحت هر عنوانی، شکست خورده است.

در گفتمان نئوکلاسیکی، این موضوع کاملاً مسجل شد که با مسائل مربوط به محاسبه و انگیزه تحت مالکیت دولتی می‌توان حداقل با همان کارآیی برخورد کرد که در مورد شرکت‌هایی با مالکیت خصوصی صورت می‌گیرد. همان‌طور که دیدیم در گفتمان اطریشی تمرکز بر انگیزه و به ویژه کشف قرار دارد. از نقطه نظر ما، انتقاد اطریشی از گفتمان نئوکلاسیکی، و به همراه آن از سوسیالیسم بازار نئوکلاسیکی - یک برنامه‌ریزی متمرکز نئوکلاسیکی دستوری - به جا و ویران‌گر است. فرآیند بازار در سرمایه‌داری نئوکلاسیکی ذاتاً استعاره‌ای برای ایجاد امکان تحلیل حالات موازنه و خصوصیات ثابت آن‌هاست. گفتمان نئوکلاسیکی در درک چگونگی عمل فرآیند بازار سرمایه‌داری به طور اخص و فرآیندهای بازار به طور کلی، هیچ نقشی ایفا نمی‌کند.

در برابر، مکتب اطریشی یک دیدگاه‌های عینی نسبت به عمل نیروهای بازار سرمایه‌داری واقعی در شرایط دانش ناقص، عدم قطعیت، تغییر دائمی، عدم توازن محلی و یک فرآیند بی‌انتهای کشف را ارائه می‌کند. هر مدلی از اقتصاد سوسیالیستی باید بتواند به چالش اطریشی پاسخ دهد، که اکنون با وزنه‌ی تجربه تاریخی سنگین‌تر هم شده است. از دید آن‌ها سوسیالیسم - شامل مدل‌ها و جوامع واقعی مدعی آن - نمی‌تواند بسیج اجتماعی کارآمدی از دانش پراکنده، ذهنی، ناقص و متناقض را هماهنگ کند که به صورت فردی تجربه و نگاه‌داری می‌شود. با این وجود هر چند که دیدگاه اطریشی مصرانه بر این اعتقاد پای می‌فشارد، به هیچ وجه کامل نیست. وابستگی ایدئولوژیک مکتب اطریشی به مالکیت خصوصی و نیروهای بازار، این دیدگاه

<sup>23</sup> -Kornai" The Affinity Between Ownership Forms and Coordination Mechanisms".

<sup>24</sup> - توجه داشته باشید که "بی‌توجهی گسترده" نباید به معنی "دست نیافتنی" تفسیر شود. حتی اطریشی‌های اولیه نیز مسئله سرمایه‌داری شرکتی را تشخیص می‌دادند اما صرفاً با بحث این‌که انگیزه سود سهام‌داران تا حدودی تضمین می‌کند که "سرمایه‌گذاری شرکتی" به نفع سهام‌داران عمل خواهد کرد، از کنار آن رد می‌شدند. همان‌گونه که در بالا روشن شد. در بحث مشکل مالک - کارگزار، این فرض بسیار بی‌خاصیتی است.

را به سوی نادیده گرفتن یک نیروی سوم، هر چند ضعیف، شرکت کننده در بحث تاریخی محاسبه اقتصادی سوسیالیستی، یعنی داب، سوق داده است.

داب پی گیرانه معتقد بود که برنامه ریزی اقتصادی در مفهوم یک هماهنگی پیشینی بین سرمایه گذاری های اصلی مرتبط با یکدیگر، یک ویژگی تعیین کننده اقتصاد سوسیالیستی است که با مالکیت خصوصی در تضاد قرار دارد.<sup>۲۵</sup> انتقاد او از مدل های غیرمتمرکز سوسیالیست های بازار نئوکلاسیک بر این مبنا قرار داشت که آن ها صرفاً در پی تقلید سرمایه داری نئوکلاسیکی هستند و نه در جستجوی توسعه یک سیستم کیفی جدید. با این حال، دیگر شرکت کنندگان در بحث عمدتاً نظر او را نادیده گرفتند.

استدلال داب این بود که اقتصاددانان کلاسیک سوسیالیست، که سوسیالیسم را تنها در مفهوم چگونگی مالکیت قانونی وسایل تولید تعریف کرده اند، گرفتار موضوع اختصاص یک مقدار محدود از منابع کمیاب برای استفاده های متنوع هستند. آن ها دقت خود را حول شرایط پیرامونی توازن پایدار صرف می کنند و توجه چندانی به مسائل هماهنگی و روش های رشد درازمدت ندارند. داب به لزوم پرداختن به مسئله کمیابی و ضرورت رسیدن به یک ارزش گذاری نسبی از آلترناتیوها به منظور بهینه سازی استفاده از منابع کمیاب اقتصادی اعتقاد نداشت. او از مدل های غیر متمرکز نوع لانگه به خاطر اتکای شان به سازوکار بازار انتقاد می کرد. بنا به استدلال او "کسانی که آرزوی ازدواج کلکتیویسم با هرج و مرج بازار را در سر می پروراند، ناچارند وانمود کنند که فرزند این جفت نامتجانس، تنها صفات خوب هر یک از والدین را به ارث خواهد برد".<sup>۲۶</sup> از نظر داب تفاوت بنیادین بین یک اقتصاد بازار سرمایه داری و یک سیستم سوسیالیستی در توانایی برنامه ریزی برای فعالیت اقتصادی است. همان گونه

که او خاطر نشان می کند، "بین اقتصادی که در آن تصمیمات گوناگونی که بر تولید حاکم اند هر یک در ناآگاهی از تمام تصمیمات دیگر اتخاذ می گردند، با اقتصادی که در آن چنین تصمیماتی هماهنگ و یکپارچه می شوند، تباین ذاتی وجود دارد".<sup>۲۷</sup>

#### ناپایداری و هدر رفتن در اقتصاد بازار

داب مدعی بود که برنامه ریزی اقتصادی غلبه بر دو مانع اصلی سازوکار بازار- ناپایداری و سلطه ی عوامل بیرونی- را ممکن می سازد. به اعتقاد او عدم توازن در اقتصاد بازار تنها پس از وقوع اصلاح می گردد، در نتیجه ناملایمات اقتصادی ذاتی اند و منابع به هدر می روند. حال آن که با برنامه ریزی اقتصادی، تصمیمات و به ویژه تصمیمات مربوط به سرمایه گذاری های اصلی به هم پیوسته، قبل از اختصاص منابع هماهنگ می شوند. از نظر داب این هماهنگی پیشینی از دو مجموعه امتیازات برخوردار است. اولاً در یک اقتصاد بدون برنامه، توازن بازار "تنها از طریق سازوکار تلاطم به دست می آید که خود این تلاطم با عدم قطعیت ذاتی در تولید برای بازاری همراه می گردد که هر تصمیم مستقلاً در آن ضرورتاً تا حدودی نسبت به تصمیمات مربوط دیگر "کور" است.<sup>۲۸</sup> برنامه ریزی امکان می دهد که بر عدم قطعیت های ناشی از سرشت تصمیمات جزئی نگر واحدها غلبه کرد و دوماً برنامه ریزی امکان می دهد تا عوامل بیرونی به صورتی روشن به حساب آورده شوند، و تصمیمات به هم پیوسته از جمله تصمیمات زیربنایی، قبل از به اجرا درآمدن با یکدیگر هماهنگ گردند. داب استدلال می کرد که "داده ها" در یک مسئله ایستا را می توان با برنامه ریزی، در نهایت به "متغیرها" در یک چهارچوب پویا بدل کرد. بنابراین امکان تصمیم گیری اجتماعی

<sup>27</sup> - همان جا ص ۲۷۴.

<sup>28</sup> - M.Dobb, Economic Theory and Socialist Economy.,

<sup>25</sup> - M.Dobb, Economic Theory and the Problems of a Socialist Economy.,

<sup>26</sup> - M.Dobb, Political Economic and Capitalism, London 1937.

آگاهانه، نه تنها درباره تمام نرخ سرمایه‌گذاری، بلکه در رابطه با توزیع سرمایه‌گذاری بین صنایع کالاهای سرمایه‌ای و صنایع کالاهای مصرفی، انتخاب روش‌ها، توزیع منطقه‌ای سرمایه‌گذاری و غیره فراهم می‌آید.

ما در جریان بحث تاریخی دیدیم که هم اطریشی‌ها و هم داب، گر چه با دیدگاه‌های متفاوت، از مکتب بازار سوسیالیستی نئوکلاسیک انتقاد کردند. از نظر داب، شکل سازمان جزئی‌نگر در اقتصاد بازار به ناگزیر نقائصی در دانش پدید می‌آورد. با این وجود او بدون این‌که به دیدگاه اطریشی مدرن در ارتباط با فرآیند کشف و یادگیری بپردازد که از طریق آن دانش نانوشته به طور اجتماعی بسیج می‌شود، استدلال می‌کرد که این نقائص را می‌توان به وسیله یک مرکز برنامه‌ریزی بر طرف کرد. مکتب اطریشی بر عکس معتقد است که فرآیند کشف و یادگیری به نحو ضروری به فعالیت سرمایه‌گذاران در بازار نیاز دارد. اطریشی‌ها می‌پذیرند که شکل سازمانی جزئی‌نگر سازوکار بازار، پدید آورنده نقائصی در دانش است، اما مدعی‌اند که به قول کیرزنر، "توصیف فرآیند رقابت به عنوان هدر رفتن منابع، از آن جهت که اشتباهات را تنها پس از وقوع اصلاح می‌کند، به آن می‌ماند که مرضی را به دارویی که آن را درمان می‌کند نسبت دهیم، یا حتی مراحل تشخیص را در وقوع بیماری مقصر بدانیم."<sup>29</sup>

امروزه بحث محاسبه اقتصادی سوسیالیستی، به سبب مسائل نظری‌ای که بر می‌انگیزد، با آرمان سوسیالیسم در پیوند قرار گرفته است. یک راه شناسایی مسائل نظری، این است که به هنگام بررسی سیستم‌های اقتصادی، دو گونه نقص در دانسته‌ها را به حساب آوریم. یکی از آن‌ها که بر آمده از طبیعت نهانی دانش پراکنده‌اند، و دیگر آن‌هایی که از شکل سازمانی جزئی‌نگر و سازوکار بازار بر می‌خیزند.

<sup>29</sup> -Kirzner, 'The Economic Calculation Debate: Lessons for Austrians', Review of Austrian Economics, 1988. -Kirzner, 'The Economic Calculation Debate: Lessons for Austrians', Review of Austrian Economics, 1988.

در برخورد با این دو گونه نقص در دانش، سه رویکرد متفاوت را می‌توان تشخیص داد. مکتب نئو کلاسیک هر دو منبع نقص را نادیده می‌انگارد.<sup>30</sup> مکتب اطریشی وجود هر دو گونه را می‌پذیرد، اما استدلال می‌کند که کشف و بسیج دانش نهانی از طریق فرآیند بازار، نیازمند فعالیت مستقل عوامل اقتصادی است، که هر تلاشی در جهت هماهنگی پیشینی مانع برخورد با گونه‌ی دوم این نقص می‌شود. بالاخره داب طرفدار هماهنگی پیشینی فعالیت اقتصادی برای برخورد با نقص ذاتی دانش در فرآیند بازار است، اما قادر نیست طبیعت نهانی اطلاعات را تشخیص دهد.

بررسی ما تاکنون نشان می‌دهد که مدل‌های اقتصاد سوسیالیستی را باید بر اساس رویکردشان نسبت به این دو موضوع ارزیابی کرد: ۱- توانایی در برخورد با مقولات محاسبه، انگیزه و کشف، و ۲- روش پرداختن به نقائص دانش بر آمده از طبیعت نهانی دانش و تصمیم‌گیری جزئی‌نگر در سازوکار بازار. ما اگر با این فرض شروع کنیم که

<sup>30</sup> -در این جا باید دقت کرد. رویکرد نئوکلاسیکی از فرض کتابی اطلاعات کامل که به صورت برابر در دسترس همه قرار دارد، فراتر رفته است. تحلیل نئوکلاسیک مدرن بیش‌تر مربوط به شرایطی است که در آن اطلاعات به صورت متقارن توزیع می‌شود. اطلاعات به صورت کالایی درک می‌گردد که می‌تواند با صرف هزینه به دست آید. هزینه‌ای که افراد مایلند برای کسب مقدار معینی از اطلاعات پرداخت کنند، بستگی به رضایتی دارد که برای‌شان به بار می‌آورد. در دید نخست، این رویکرد به نظر پاسخی به انتقاد مکتب اطریشی است. با این حال یک فرد چگونه می‌تواند میزان رضایت به دست آمده از یک مقدار معین اطلاعات را بداند؟ او تنها زمانی می‌تواند به این موضوع پی ببرد که خود اطلاعات به صورت عینی موجود باشد و از قبل آن را بداند. با این وجود، مسئله واقعی مطرح شده توسط مکتب اطریشی، چگونگی کسب اطلاعات از قبل موجود نیست، بلکه چگونگی کشف دانش نهانی است که از پیش نسبت به آن آگاهی نداریم. بنابراین مفهوم نئوکلاسیکی اطلاعات به طور متقارن توزیع شده، مقوله‌ای است متفاوت با دانش نهانی اطریشی، اولی دانش عینی است، دومی موضوع یک فرآیند کشف و فراگیری. نگاه کنید به:

S. Loannides, The market, competition and democracy, A critique of Neo - Austrian Economics, Hants. 1992.

سوسیالیسم نیازمند نوعی از مالکیت غیرسرمایه‌داری است، می‌توانیم سه دیدگاه معاصر رقیب را تشخیص دهیم:

مدل‌هایی از سوسیالیسم بازار که دربردارنده بازارهای واقعی، و نه مصنوعی‌اند؛ مدل‌های مبتنی بر محاسبه‌ی مستقیم و بدون بازار واقعی؛ و یک مدل برنامه‌ریزی مشارکتی که در آن ترکیبی از مبادله بازار واقعی و هماهنگی پیشینی سرمایه‌گذاری‌های اساسی، از طریق یک فرآیند تصمیم‌گیری مشارکتی، جایگزین نیروهای بازار می‌شود.

#### رقبای معاصر: سوسیالیسم بازار

مدل‌های معاصر سوسیالیسم بازار بر پایه شرکت‌های دولتی، یا شرکت‌هایی تحت مالکیت نهادهای متنوع غیردولتی اما غیرخصوصی، و یا تعاونی‌های کارگری قرار دارد. این شرکت‌ها در بازارهای واقعی محصولات و گاهی هم در بازارهای واقعی سرمایه‌ فعالیت می‌کنند. آن‌ها در پی آنند که کارآیی ذاتی ادعایی در بازارها را با برابری درآمدی ترکیب کنند که با ارزش‌های سوسیالیستی سازگار باشد. ارزیابی ما از این مدل‌ها بر اساس کارآمدی آن‌ها در استفاده از بازار سرمایه‌ی موجود، توانایی در اختصاص سرمایه‌گذاری، و میزان توانایی‌شان در به حساب آوردن ملاحظات وسیع‌تر اجتماعی، متمرکز است. تحت هر یک از این مقولات و با توجه به مفروضات معرفت‌شناسانه و روش‌شناسانه آن‌ها، مابین دیدگاه‌هایی که طبیعتاً در حوزه نئوکلاسیک قرار می‌گیرند و دیدگاه‌هایی که در گفتمان اطریشی جای دارند، تمایز قائل خواهیم شد. به عنوان یک قاعده کلی، مدل‌هایی که به طور ضمنی یا صریح، نیاز به کشف از طریق فعالیت سرمایه‌گذاری را مطرح می‌کنند، می‌توانند به عنوان

#### پت دوین و فکرت آدامن

سوسیالیسم بازار اطریشی و گروهی که این نظر را ندارند، به عنوان سوسیالیسم بازار نئو کلاسیک دسته‌بندی شوند.<sup>31</sup>

#### کارآیی در استفاده از بازار سرمایه موجود

بحث ما در این‌جا هم در مورد محاسبه و هم در مورد انگیزه و طبعاً مقوله مرتبط با آن یعنی مسئله مالک - کارگزار است. مدل نووه از "سوسیالیسم ممکن" شاید مشهورترین مدل سوسیالیسم بازار پس از لانگه باشد، که یک اقتصاد تغییر آرام را تصویر می‌کند؛ شرکت‌ها با ظرفیت موجودشان به نیازهای بازار پاسخ می‌دهند، و یک سیاست افزایش تدریجی سرمایه‌گذاری را با استفاده از سود به دست آمده یا اعتبارات بانکی در پیش می‌گیرند، تا خود را با تقاضا و فن‌آوری به آرامی در حال تغییر، هماهنگ کنند.<sup>32</sup> قیمت‌ها در بازار رقابتی، پایه‌ای برای محاسبه‌ی عقلانی فراهم می‌آوردند، و بازارهای رقابتی انگیزه‌ای برای کارآیی. این مدل بدون شک در گفتمان نئوکلاسیک جای می‌گیرد، چرا که بر تنظیمات حاشیه‌ای متمرکز است، بی آن‌که نقشی برای سرمایه‌گذاری یا کشف قائل شود. تغییرات و سرمایه‌گذاری‌های اصلی، و نه حاشیه‌ای، در کنار تنظیم رفتار شرکت‌ها، توسط دولت انجام می‌شود، هر چند از چگونگی انجام این کار و محل کسب دانش لازم برای این تصمیم‌گیری‌ها هیچ حرفی در میان نیست. بنابراین، نه مشکل مالک - کارگزار مورد بحث قرار می‌گیرد و نه چالش

<sup>31</sup> - هیچ یک از مدل‌هایی که ما به عنوان اطریشی مشخص می‌کنیم، واقعا خود را اطریشی نمی‌خوانند. طبقه‌بندی ما بر اساس میزان پای‌بندی آن‌ها به موضوعات کشف و سرمایه‌گذاری و طراحی فرآیندهای نهادی برای برخورد با آن‌هاست.

<sup>32</sup> - A.Nove, *The Economics of Feasible Socialism*, london 1983.

نظری اطریشی. به علاوه، درس‌های تجربه تاریخی، بر آمده از تلاش عملی در زمینه انواع سوسیالیسم بازار، عمدتاً نادیده گرفته می‌شود.<sup>۳۳</sup>

کار بیش‌تر روی سوسیالیسم بازار از زمان نووه به بعد، که از طرف باردهان و رومر صورت گرفته که به "مدل‌های نسل پنجم"<sup>۳۴</sup> معروف اند، و در یک چهارچوب نئوکلاسیک به تحلیل خصوصیات کارآمدی در اقتصادهای متشکل از شرکت‌های غیرخصوصی می‌پردازند، شرکت‌هایی که در پی کسب حداکثر سود هستند. یک جنبه‌ی متمایز مدل‌های این نسل، پذیرش مشکل مالک-کارگزار به عنوان یک، و یا شاید تنها مشکل مرکزی سوسیالیست‌های بازار است، به بیان دیگر طراحی روش‌های

<sup>33</sup> - مربوطترین تجربه تاریخی به "سازوکار اقتصادی جدید" مجارستان تعلق دارد که در ۱۹۶۸ معرفی شد، نگاه کنید به:

**J. Kornai, "The Hungarian Reform process: Visions, Hopes, and Reality", Journal of Economic literature, 1986.**

<sup>34</sup> - **P. Bardham and J. Roemer, "introduction", in P. Bardham and J. Roemer, eds, market socialism, New York 1993, p. 7.**

استیگلیتز اخیراً استدلال کرده است که مدل‌های تعادل عمومی والراسی نئوکلاسیک به شکل ویران‌گری دچار ایراد هستند، که از ناتوانی‌شان در برخورد با شرایط ویژه ناشی از اشکال متنوع نقص اطلاعات برمی‌خیزد و انتظار خود را به مدل‌های سوسیالیسم بازار نوع لانگه تعمیم داده است، نگاه کنید به:

**J. Stiglitz "Market socialism and Neo-classical Economics", in Bardham and Roemer, market socialism.**

رومر با این استدلال که انتقاد استیگلیتز در مورد سوسیالیسم بازار برای نسل پنجم صادق نیست، به او پاسخ داده است نگاه کنید به:

**J. Roemer, "An Anti - Hayekian Manifesto ", NLR 211, pp. 112- 29.**

ما با رومر موافقیم - و در واقع با استیگلیتز، هر چند او با صراحت چیزی را نمی‌گوید، که هر ترتیب نهادی طراحی شده در گفتمان نئوکلاسیک برای برخورد با مسائل برخاسته از نقص دانش، در یک اقتصاد بازار می‌تواند به یکسان بر اقتصاد سرمایه‌داری با مالکیت خصوصی و اقتصاد سوسیالیسم بازار با مالکیت غیرخصوصی تطبیق داده شود. با این حال، این تغییرات در چهارچوب گفتمان نئوکلاسیک، با تحلیل مبادله آزاد بر مبنای رفتار بیشینه‌ساز، به چالش بنیادین اطریشی پاسخ نمی‌دهد که بر اساس موضع معرفت‌شناسانه متمایز آن مکتب قرار دارد. عوامل اقتصادی برای این که بتوانند در رفتار بیشینه‌ساز وارد شوند، باید بدانند که برون‌داد رفتار جایگزین چه خواهد بود و چگونه هر برون‌دادی بر منافع آن‌ها تاثیر خواهد گذارد. اتفاقاً دیدگاه اطریشی امکان تصاحب چنین دانشی را مورد بحث قرار می‌دهد. از دید آن‌ها، دانش باید در جریان عمل کشف شود. نگاه کنید به پانویس ۳۰ و

**Ioannides, the market, competition and democracy.**

متنوعی از اختصاص حقوق مالکیت به شکلی که افراد سودجو و خودخواه به روشی عمل کنند که به استفاده کارآمد از منابع منتهی شود.<sup>۳۵</sup> باید اضافه کرد که در گفتمان نئوکلاسیک، مفهوم کارآیی، همان "کارآیی پاره‌تو" است؛ یک تعریف فنی که به شرایطی اشاره می‌کند که در آن، بر اساس مفروضات کاملاً معین، منافع یک فرد نمی‌تواند بدون کاهش منافع دیگری، افزایش یابد.

امروزه بر جسته‌ترین مدل سوسیالیسم بازار نئوکلاسیک از آن باردهان و رومر است که در آن مسئله توانایی نظارت مالک بر کارگزار به صراحت مورد بررسی قرار می‌گیرد.<sup>۳۶</sup> آن‌ها دو سازوکار پیشنهاد می‌کنند، که هر دو آگاهانه ترتیبات نهادی اصلی مدیران منضبط در سرمایه‌داری، نظارت "بانک - محوری" و یک بازار سرمایه غیرواقعی را تقلید می‌کنند. سازوکار بانک - محوری که با سازمان کی‌رستوی ژاپنی وجوه مشترک زیادی دارد، شامل یک گروه شرکت است که با یک بانک عمومی اصلی هسته آن به شمار می‌رود. شرکت‌های عضو، کمپانی‌های سهامی هستند، که حداقلی از سهام‌شان متعلق به کارکنان شرکت است و بقیه به بانک اصلی گروه، دیگر شرکت‌ها در گروه و اشخاص در خارج از گروه اعم از دیگر شرکت‌ها، صندوق بازنشستگی یا دولت محلی تعلق دارد. بانک اصلی متعلق به دولت، به عنوان سود برنده اصلی، و

<sup>35</sup> - "ظهور مدیر، برنامه‌ریز، و مدیر بانک خودپرست، در بحث نسل پنجم، با این نقطه نظر گره خورده که تنها مدیری که درآمد مالی بالایی به دست می‌آورد، کارگزاران خود را با دقت تحت نظر می‌گیرد."

**Bardham and Roemer, "Introduction", in Market socialism, p. 8.**

<sup>36</sup> - **Bardham and Roemer, "market socialism: A case for Rejuvenation", Bardham, "on Tackling the loft Budget constraint in market socialism", in Bardham and Roemer, Market socialism: Roemer, "can there be socialism After communism? In the some volume, Roemer, A future fur socialism, London 1994.**

هم چنین نگاه کنید به چاپ مخصوص سیاست و جامعه، دسامبر ۱۹۹۴، اگرچه در "مقدمه" بر سوسیالیسم بازار، مولفان به اولین مکتب اطریشی مراجعه می‌کنند، بحث آن‌ها تماماً در چهارچوب نئوکلاسیک است و به طور انحصاری به مسئله محاسبه و انگیزه نمی‌پردازند. هیچ مراجعه‌ای به مکتب اطریشی مدرن یا مسئله کشف نمی‌شود. همین موضوع در باره "آینده‌ای برای سوسیالیسم" رومر، و "مانیفستی علیه هایک" هم صادق است. بنابراین ما اطمینان داریم که مدل‌های رومر به وضوح در مقوله نئوکلاسیکی می‌گنجد.

مؤسسات مالی دیگر است. بنابراین دولت مالک مستقیم شرکتها نیست، بلکه این مالکیت به طور غیرمستقیم و از طریق بانک اصلی و دیگر شرکت‌های گروه اعمال می‌شود.

نظارت اساساً توسط هسته بانک اعمال می‌گردد، اما در عین حال به وسیله‌ی دیگر افراد گروه نیز انجام می‌شود. به طور کلی گروه از نظر فن‌آوری در هم تنیده است، به طوری که بانک اصلی "می‌تواند با هدف نظارت و بررسی وام‌ها و مشارکت برابر در شرکت‌های وابسته، در یک حوزه نسبتاً محدود و دقیقاً تعریف شده تخصیص یابد."<sup>۳۷</sup> این نظارت کارآمد خواهد بود، چرا که هم بانک اصلی و هم دیگر شرکت‌ها در گروه "در مقایسه با سهام‌داران معمولی در یک سیستم بازار محور، منافع بیش‌تر و اطلاعات" درونی افزون‌تری در مورد هر یک از شرکت‌ها دارا هستند [و احتمالاً] قادرند علائم بروز مشکل را آسان‌تر از یک مجموعه بی‌ارتباط سهام‌داران تشخیص داده و بر اساس آن رفتار کنند [و احتمالاً] تمایل بیش‌تری دارند که نقطه‌نظر درازمدت‌تری نسبت به مخاطرات و نوآوری‌ها در پیش گیرند."<sup>۳۸</sup> بنابراین قادرند به طور موثرتری نظارت کنند، اما آیا انگیزه‌ای هم برای این کار دارند؟ این دیدگاه معتقد است که دارند، زیرا همه‌ی شرکت‌های گروه به سبب سهام‌داری‌شان در یک دیگر، از این کار منتفع خواهند شد، و بانک اصلی "اشتیاق دارد که به عنوان نماینده ناظر در یک سیستم نظارت چند جانبه، حیثیت اعتباری خود را نسبت به دیگر بانک‌های اصلی که تعدادشان بسیار محدود است، حفظ کند" و قاعدتاً "نمی‌خواهد اعتبار معنوی خاص خود را نسبت به شرکت وابسته‌اش از دست بدهد."<sup>۳۹</sup>

### مدل‌های جایگزین

دومین سازوکار نظارتی پیشنهادی در بازار سرمایه غیرواقعی، سیستم به اصطلاح "صدفی" است. همه‌ی شهروندان یک مقدار مساوی کوپن دریافت می‌کنند که تنها می‌تواند صرف خرید سهام شرکت‌ها شود که بهای‌شان نه بر حسب پول که بر اساس کوپن یا همان صدف معین شده است. سهام را نمی‌توان با پول خرید و فروش کرد اما می‌توان آن‌ها را با کوپن مبادله کرد. مالکیت بر سهم، با خود قسمتی از سود شرکت را همراه می‌آورد. بنابراین قیمت‌های کوپنی سهام، مانند قیمت‌ها در بازار سهام سرمایه‌داری، در نوسان خواهند بود. سهام شرکت‌هایی که مدیریت ناکارآمدی دارند، که نتیجه‌اش پائین آمدن سود است، به فروش می‌روند و قیمت کوپن‌ها سقوط می‌کند، و بر عکس "بدین ترتیب این بازار سرمایه‌ی غیر واقعی همان علائم یک بازار سهام سرمایه‌داری را ارسال می‌کند."<sup>۴۰</sup>

سیستم بانکی بر اساس این علائم، عمل نظارت را بر عهده می‌گیرد. در این سیستم، سرمایه شرکت‌ها توسط بانک‌های عمومی تامین می‌شود. بازار سرمایه صدفی، با یک منبع سرمایه برابر نیست، بلکه تنها بازاری برای حقوق مالکیت بر سود شرکت‌هاست. اگر قیمت کوپنی سهام یک شرکت سقوط کند، بانک برای بررسی کارکرد مدیریت شرکت برانگیخته می‌شود تا اطمینان پیدا کند که سودآوری شرکت در حدی کارآمد، پا برجاست و می‌تواند بدهی خود را به بانک‌ها بپردازد. به روشنی می‌توان سیستم صدفی را با نظارت درونی سیستم بانک-محوری کی‌رتسو ترکیب کرد و از علائم قیمت‌های کوپنی سهام صدفی برای تاثیرگذاری بر میزان نظارت درونی که توسط بانک اصلی اعمال می‌شود، استفاده نمود. بنابراین "می‌توان سیستمی

<sup>۳۷</sup> - منبع ۳۶.

<sup>۳۸</sup> - همان جا.

<sup>۳۹</sup> - همان جا.

<sup>۴۰</sup> - همان جا.

طراحی کرد که درجات متفاوتی از تاثیر بازار سرمایه بر اختصاص سرمایه و نظارت بر شرکت را تامین کند، و این بسته به نظرمندان در باره کارآمدی بازار سرمایه دارد.<sup>۴۱</sup>

باردهان و رومر تشخیص می‌دهند که در هر دو سیستم، چگونگی رابطه‌ی بین دولت و بانک‌ها به عنوان یک مسئله باقی می‌ماند. از نظر آنان سؤال مرکزی این است که آیا بانک‌ها به قدر کافی از دولت مستقل خواهند بود و می‌توانند بر اساس معیارهای نه سیاسی بلکه اقتصادی رفتار کنند. با این وجود آن‌ها استدلال می‌کنند که مدل‌شان در خارج ساختن شرکت‌ها از دایره نفوذ دولت، بدون اعطای مالکیت خصوصی لجام‌گسیخته به شهروندان منفرد، بسیار موفق است. سهام‌داران بانک اصلی و سهام‌داری درهم تنیده‌ی شرکت‌های عضو یک گروه، چون یک سپر حفاظتی در برابر نفوذ سیاسی در فعالیت‌های شرکت عمل می‌کند. آن بخش از سهام بانک اصلی که متعلق به دیگر بانک‌ها و نهادهای مالی است، علی‌رغم منافع کم، دست دولت را در وارد آوردن فشار بر بانک می‌بندد. با این وجود، باردهان و رومر یک نظم استوار بر قانون اساسی پیشنهاد می‌کنند که شرایطی که دولت بتواند با استفاده از اکثریت سهام خود، در عملیات بانکی دخالت کند را به شدت محدود می‌سازد.

به موازات این مدل‌های مبتنی بر اشکال غیردولتی - غیر خصوصی مالکیت، گروهی از مدل‌ها وجود دارند که بر پایه تعاونی‌های کارگران یا شرکت‌هایی با مدیریت کار قرار گرفته‌اند. تحلیل اولیه نئوکلاسیک از شرکت‌های تحت مدیریت کارگران، نمایان‌گر چندین ناکارآمدی بر آمده از این فرض بود که کارگران در پی بهینه‌سازی درآمد هر کارگر هستند، حال آن که سرمایه‌داران، سود را بهینه می‌کنند.<sup>۴۲</sup> مدل‌های معاصر در

<sup>41</sup> - آینده‌ای برای سوسیالیسم، رومر ص ۸۱.

<sup>42</sup> - دو ناکارآمدی اساسی مشخص شده، یکی کاهش در برون‌داد کوتاه مدت در پاسخ به یک افزایش قیمت و دیگری میزان پایین خوش‌بینی در گسترش سرمایه است. برای بررسی جامع‌تر، نگاه کنید به:

**J. Bonin and L. putter man , Economics of cooperation and the labor – Managed Economy, New York 1987.**

این سنت، در پی آن بوده‌اند که راه‌های غلبه بر این ناکارآمدی‌ها را پیدا کنند. سرتل نشان داده است که اگر بازاری با حقوق عضویت معرفی شود، رفتار یک شرکت با مدیریت کارگری و مدیریت سرمایه‌داری، در تمام حالات یکسان خواهد بود.<sup>۴۳</sup> فلوری مدلی را بر اساس دموکراسی محل کار پیشنهاد می‌کند که در آن سرمایه‌گذاری خارجی غیرمستقیم - به وسیله‌ی پس‌اندازهای خانگی و از طریق سیستم بانکی - می‌تواند ناکارآمدی‌های سنتی را بیش‌تر بر طرف کند.<sup>۴۴</sup> وایسکوف مدلی را می‌پرواند که در آن شرکت‌های خودگردان کارگری، با استفاده از روش‌هایی از جمله فروش سهام قابل مبادله‌ی فاقد حق رای، به نهادهای خودگردان مستقل، درآمد کسب می‌کنند. او سپس خصوصیات کارآیی مدل را بررسی و نتیجه می‌گیرد که:

"با خطوط متنوع انتقادی، می‌توان به روشی برخورد کرد که قدرت استدلال آن‌ها برای اثبات ناکارآمدی مدل من از سوسیالیسم بازار را تا حد زیادی از بین برد. منظور من این نیست که این مدل (با معیارهای کارآیی متداول)، دقیقاً به کارآمدی یک مدل سرمایه‌داری است. با این وجود در برابر تمام ضعف‌های باقی‌مانده در زمینه کارآیی، باید نه فقط سهم آن در تحقق... اهداف سوسیالیستی... که امتیازات کارآمدی معین آن را قرار داد.<sup>۴۵</sup>"

نتیجه‌گیری وایسکوف در بردارنده‌ی جوهره‌ی رویکرد نئوکلاسیک به سوسیالیسم بازار است - تحلیلی از اختصاص متفاوت حقوق مالکیت بر حسب میزان رفتار

<sup>43</sup> - دو ناکارآمدی اساسی مشخص شده، یکی کاهش در برون‌داد کوتاه مدت در پاسخ به یک افزایش قیمت و دیگری میزان پایین خوش‌بینی در گسترش سرمایه است. برای بررسی جامع‌تر، نگاه کنید به:

**J. Bonin and L. putter man , Economics of cooperation and the labor – Managed Economy, New York 1987.**

<sup>44</sup> - همان‌جا.

<sup>45</sup> - T. Weiss Kopf, "A Democratic Enterprise-Based Market socialism", in Bardham and Roemer, market socialism p. 134;

"معیارهای سنتی کارآیی" به معنی خوش‌بینی پاره‌تو است که در بالا توضیح داده شد.

فرصت طلبانه و سودجویانه‌ی فردی. رفتاری که به توافقات مبادله‌ای منتهی می‌شود همان کارآیی پاره‌تو هستند. برخورد سوسیالیست‌های بازار نئوکلاسیک به مسائل محاسبه و انگیزه در پیوند با استفاده‌ی کارآیی پاره‌تو از بازار سرمایه موجود، در حوزه‌ی تعاریف خودشان، کم و بیش موفقیت‌آمیز بوده است، اما پرداختن به مسئله کشف را حتی آغاز هم نکرده‌اند، و اصولاً معلوم نیست که هرگز توانایی این کار را داشته باشند.

با این وجود، لیسکا در چیزی که می‌تواند به عنوان مدلی از سوسیالیسم بازار اطریشی در نظر گرفته شود، در پرتو استفاده از ظرفیت موجود، و با قرار دادن "مدیر سوسیالیست" به جای "کارفرمای سوسیالیست"، در پی پرداختن به مسئله کشف است. مدل لیسکا، واگذاری واحدهای ملکی و تولیدی دولتی به کارفرمای خصوصی، از طریق یک فرآیند رقابت مزایده‌ای را شامل می‌شود.<sup>۴۶</sup> دولت مالک وسایل تولید موجود است و در باره سرمایه‌گذاری تصمیم می‌گیرد، اما بالاترین پیشنهاددهنده، بر پایه‌ی انتظارات اولیه و دانشی که در جریان فعالیت کشف می‌شود، چگونگی به کارگیری وسایل تولید موجود را تعیین می‌کند. هنگامی که مدت واگذاری پایان یافت، فرآیند مزایده تکرار می‌شود و سرمایه‌گذار عامل، یا باید یک بار دیگر بالاترین قیمت را بپردازد و یا آن بخش را به کس دیگری که قیمت بالاتری پیشنهاد کرده، واگذار نماید. در این‌جا تاکید بر "داری‌های انسانی" کارفرمایان است که در نهایت به عنوان مازاد باقی مانده‌ای که به آن‌ها تعلق دارد، بر جا می‌ماند. بدین ترتیب، این مدل را می‌توان به عنوان تلاشی در جهت تضمین کاربرد کارفرمایانه‌ی واحدهای دولتی برای گرایش به بیشینه‌سازی، تفسیر کرد.

#### کارآیی در اختصاص سرمایه

با وجود این، اگر چه مدل لیسکا با مسئله کشف در متن استفاده از ظرفیت موجود برخورد می‌کند، کشف واقعی به عنوان یک مسئله بنیادی در پیوند با تصمیمات سرمایه‌گذاری، تنها می‌تواند در یک زمینه‌ی تغییر و عدم قطعیت صورت گیرد. از این رو مدل‌های نئوکلاسیک سوسیالیسم بازار، که تحت نفوذ تحلیل‌هایی بر اساس خصوصیات کارآیی شرایط تعادل در وضعیت قطعی یا تعادل ناقطعی (ریسک) قرار دارند، قادر نیستند به چالش اطریشی مدرن در رابطه با مسئله‌ی انگیزه و کشف، و نه تنها محاسبه و انگیزه، پاسخ دهند.<sup>۴۷</sup> بیش‌تر مدل‌های نئوکلاسیک سوسیالیسم بازار به سادگی تصور می‌کنند که آن الگوی سرمایه‌گذاری کارآمد است که به وسیله‌ی نیروهای بازار کاملاً رقابتی فراهم می‌آید، و در پی یافتن راه‌هایی هستند که بتوان به این الگو در یک اقتصاد متشکل از شرکت‌های غیرخصوصی دست یافت.

با این وجود برخی مدل‌های سوسیالیستی بازار وجود دارند که تلاش می‌کنند به روشنی با مسائل سرمایه‌گذاری و کشف، در یک زمینه‌ی پویای عدم قطعیت برخورد کنند، و در نتیجه می‌توان به آن‌ها به عنوان مدل‌های سوسیالیسم بازار اطریشی نگریست. مدل بروس و لاسکی که آن را "سوسیالیسم بازار مناسب" می‌نامند، در جستجوی ترکیب "مالکیت دولتی به این یا آن شکل" با "استقلال کامل شرکت‌ها و کارفرمای واقعی" است. این کار با استفاده از یک بازار سرمایه واقعی، همراه با بازارهای

<sup>47</sup> - مرسوم این است که بین قطعیت، ریسک و عدم قطعیت تمایز قابل شد. ریسک حالتی است که در آن همه برون‌دادهای ممکن و احتمالات و نوع‌شان شناخته شده‌اند. این کار محاسبه یک "ارزش مورد انتظار" به صورت رشته عملیاتی که بدین ترتیب می‌توانند بیشینه شوند، و گویی معین هستند، را ممکن می‌سازد. در برابر، عدم قطعیت حالتی است که در آن‌ها تمام برون‌دادهای ممکن و نه احتمالات و نوع‌شان شناخته شده‌اند. ما چیزی نمی‌دانیم و باید تصمیم بگیریم که مطابق با آن چگونه عمل کنیم.

<sup>46</sup> - See j.Bbarsony, Tidor Liska, s Concept of socialist Entrepreneurship.



محصول و کار واقعی صورت می‌پذیرد.<sup>۴۸</sup> با این وجود شرایط لازم برای نیل به این هدف، که نوعی بازسازی موثر سرمایه‌داری است، در حقیقت اعمال مالکیت دولتی رسمی را مصنوعی و زاید می‌سازد. خود بروس و لاسکی هم نتیجه می‌گیرند که "منطق خالص سازوکار بازار کاملاً پویا، نشان می‌دهد که ظاهراً سرمایه‌گذار غیردولتی (خصوصی) طبیعی‌ترین مولفه در بخش شرکت‌های سرمایه‌گذاری است."<sup>۴۹</sup>

استرین اقتصادی را تصویر می‌کند که در آن تعاونی‌های کارگری خود-مدیر، سرمایه را از شرکت‌های مادر، که با یک دیگر در رقابت گسترده‌ای هستند، وام می‌گیرند. این شرکت‌ها در تلاش‌اند تا حداکثر سود را کسب کنند و سهام‌شان به دولت و همان شرکت‌های خود - مدیر تعلق دارد. او استدلال می‌کند که نیروی کار موجود در شرکت‌های خود - مدیر، باید مخاطرات تولید را تحمل کرده، هر مازاد به جا مانده‌ای را دریافت کند، در حالی که شرکت‌های مادر، باید کارکردهای سرمایه‌دارانه‌ی نوآوری، تحقیق و توسعه، و بررسی بازار را به پیش برند. شرکت‌های مادر با تاسیس و بستن شرکت‌های دختر، سرمایه‌ی اجتماعی را اداره می‌کنند که در مواردی ممکن است این کار مخالف خواست کارگران آن باشد.<sup>۵۰</sup>

شوایکارت مدلی از "دموکراسی اقتصادی" را پیشنهاد می‌کند که بر اساس واحدهای تولیدی تحت مدیریت کارگران، بازارهای کالاهای تولیدی و مصرفی، و سرمایه‌گذاری با کنترل اجتماعی، قرار دارد. شرکت‌ها با یکدیگر رقابت می‌کنند و برای تامین منابع مالی به منظور سرمایه‌گذاری در موقعیت‌های جدید، به بانک‌های عمومی منطقه تقاضای خود را ارائه می‌دهند. شوایکارت مدعی است که "دموکراسی اقتصادی" چیزی را که "کارفرمایان سوسیالیست"، یعنی افراد یا تعاونی‌های مایل به

<sup>48</sup>- و. بروس و ک. لاسکی "از مارکس تا بازار"، آکسفورد ۱۹۸۹ ص.ص ۱۰۵ و ۱۳۲.

<sup>49</sup>- و. بروس و ک. لاسکی "از مارکس تا بازار"، آکسفورد ۱۹۸۹ ص.ص ۱۰۵ و ۱۳۲.

<sup>50</sup>- منبع ۴۵.

نوآوری، برای پذیرش مخاطرات و به امید تولید کالاها و خدمات جدید یا ارائه روش‌های نوین برای تولیدات قدیمی، به آن نیاز واقعی دارند، در اختیارشان قرار می‌دهد.<sup>۵۱</sup>

چیزی که در تمام این مدل‌های سوسیالیسم بازار اطریشی مشترک است، بیش‌ترین تلاش ممکن در تقلید نهادهای سرمایه‌داری بر اساس اشکال متفاوت مالکیت غیرسرمایه‌داری است. هر چه به این هدف نزدیک‌تر شوند، و در نتیجه فرآیندی برای کشف و بسیج دانش نهانی فراهم کنند، از مسیر توانایی در برخورد با نقص این دانش دورتر خواهند شد، نقصی که به سبب تصمیم‌گیری جزئی نگر، از طبیعت رفتار خود نیروهای بازار بر می‌خیزد، سرچشمه می‌گیرد.

#### ملاحظات گسترده‌تر سوسیالیستی

مدل‌های سوسیالیسم بازار، با وجود اتخاذ روش‌های متفاوت، همگی بر کارآیی نیروهای بازار تاکید دارند. آن‌ها مدعی‌اند که برتری‌شان در مقایسه با سرمایه‌داری، اساساً در توزیع برابرتر درآمد نهفته است که مالکیت غیر خصوصی امکان آن را فراهم می‌کند. با این حال، بعضی از سوسیالیست‌های بازار تأیید می‌کنند که رفتار نیروهای بازار با سه مسئله هماهنگی، برون‌گرایی و ریسک‌گریزی مشخص می‌شود. بدین ترتیب آن‌ها به دنبال ایجاد نهادها و اتخاذ روش‌هایی در مدل‌های پیشنهادی خود هستند که ملاحظات اجتماعی وسیع‌تری را در برداشته، تا زیرسطله‌ی رفتار بی‌قاعده‌ی نیروهای بازار رقابتی قرار نگیرند.<sup>۵۲</sup>

یک مدل نئوکلاسیک جدید به وسیله اورتونو- اوتین، رومر و سیلواستر، روش‌های متنوعی از اجرای یک الگوی سیاسی معین در سرمایه‌گذاری را بررسی می‌کند که با

<sup>51</sup>- دیوید شوایکارت، "دموکراسی اقتصادی"، علم و جامعه ص ۲۸.

<sup>52</sup> - See, for instance, j. Romer, The Possibility of Market Socialism

استفاده از نرخ‌های مالیات و سود متفاوت در بخش‌های مختلف عمل می‌کند.<sup>۵۳</sup> آن‌ها مدلی از یک تعادل کلی را طراحی می‌کنند که در آن مرکز، الگوهای سرمایه‌گذاری از پیش تعیین‌شده‌ای را چه از طریق دستورات مستقیم و چه از طریق "برنامه‌ریزی غیرمستقیم" اعمال می‌کند و بدین وسیله علائم پارامتری بازار را فراهم می‌آورد که شرکت‌های بهینه‌ساز سود با مالکیت عمومی به این علائم پاسخ می‌دهند.<sup>۵۴</sup> با این حال، نکته حیاتی در این مدل آن است که "مسئولان عمومی، اطلاعات کاملی در باره فن‌آوری شرکت‌ها دارند،" بنابراین انتقاد اقتصاددانان اطریشی از مفروضات معرفت‌شناسانه در زیرساخت گفتمان نئوکلاسیک، به تمام معنا در این جا صادق است.<sup>۵۵</sup>

سوسیالیسم بازار اطریشی در تلاش است تا با در نظر گرفتن ملاحظات اجتماعی وسیع‌تر، در برابر رفتار نیروهای بازار رقابتی تسلیم نشود. استرین و وینتر، در متن مدل استرین از شرکت‌های خود-مدیر و شرکت‌های بهینه‌ساز مادر، طرفدار برنامه‌ریزی خبری هستند تا نقائص دانش بر آمده از هماهنگی پسینی تصمیمات جزئی نگر در رفتار نیروهای بازار را کاهش دهند. شوایکارت پیشنهاد می‌کند که تمام نرخ سرمایه‌گذاری باید به شکلی دموکراتیک و از طریق فرآیندی سیاسی، با بانک‌های عمومی منطقه‌ای تصمیم‌گیری شود و سپس بر اساس اولویت‌های اجتماعی مورد

<sup>53</sup> -J. Roemer 'Investment Planning in market Socialism.

<sup>54</sup> - این در واقع همان سیستمی است که مورد حمایت بروس در مدل اولیه‌اش از "سوسیالیسم بازار" قرار گرفت. نگاه کنید:

w. Brus, *The market in a socialist Economy*, London 1972

<sup>55</sup> -J. Roemer and J. Silvestre, *Investment policy and market socialism* " , in Bardham and Roemer, *market socialism*, p. 109.

این فصل خلاصه‌ای است از تمام مدل نگاه کنید به:

Orturo – Ortin, Roemer, and Silvestre , "Investment planning in market socialism".

توافق، سهمی از منابع سرمایه‌گذاری موجود به آن اختصاص یابد. شرکت‌های تحت مدیریت کارگران برای کسب این منابع سرمایه‌گذاری رقابت می‌کنند و بانک‌ها بر پایه‌ی چشم‌انداز سوددهی، منابع را به آن‌ها اختصاص می‌دهند، هر چند که دیگر معیارهای تعیین شده سیاسی را نیز به حساب می‌آورند.<sup>۵۶</sup>

یک مدل مشابه هم توسط السون پیشنهاد شده که در پی "دموکراتیزه کردن بازار در چهارچوب برنامه‌ریزی استراتژیک است."<sup>۵۷</sup> او استدلال می‌کند که فرآیند بازار تنها پس از تصمیم‌گیری واحدهای منفرد است که اجازه واکنش جمعی را به ما می‌دهد، بنابراین تعقیب اهداف فردی را به بهای همکاری درازمدت ترغیب می‌کند، در نتیجه بازار باید دگرگون، یا "اجتماعی" شود. این کار توسط نهادهای کنترل و قانون‌گذاری دموکراتیک انجام می‌شود. در مدل او، شرکت‌ها تحت مالکیت عمومی‌اند، و در هیات مدیره خود، نمایندگانی از مصرف‌کنندگان و جماعت محلی شرکت دارند، اما از نظر داخلی خود-مدیر هستند، یک "تنظیم‌کننده‌ی شرکت‌های عمومی"، کارکردهای بازار سرمایه را اجرا می‌کند و قیمت‌ها از طریق گفتگوی بین شرکت‌ها و "کمیسون‌های قیمت و دستمزد" تعیین می‌کردند. بر پایه نظر السون، این تنظیم، طبیعت متخاصم روابط اجتماعی بین خریداران و فروشندگان را دگرگون می‌سازد و فرآیند شکل‌گیری قیمت را بیش‌تر به صورت اجتماعی و نه فردی جاری می‌کند. به

<sup>56</sup> - نگاه کنید به:

S. Estrin and D. Winter, "planning in a market socialist economy " , in le Grand and Estrin, *market socialism and schweickart*, "Economic democracy".

میلر هم مدلی را پیشنهاد کرد که در پی به حساب آوردن ملاحظات اجتماعی وسیع‌تر، اساساً به همان روش شوایکارت است. در این مدل تعاونی‌های کارگری، سرمایه را از آژانس‌های سرمایه‌گذاری به دست می‌آورند که سودآوری مورد نظر را در برابر استخدام، محیط زیست و دیگر نیازهای جامعه، تعدیل می‌کند. نگاه کنید به

D. Miller, *market , state, and cumunity*, Oxford 1989

<sup>57</sup> - D.Elson, 'Market Socialism or the Socialization of the Market?', NLR 172.

علاوه، با آفرینش "شبکه‌های خریدار-فروشنده" و به منظور تسهیل تبادل اطلاعات و تقویت افشای اطلاعات، کارآیی سیستم بالاتر می‌رود.

#### تناقضات حل نشده در سوسیالیسم بازار

در مورد نظریه‌ی اقتصادی سوسیالیسم کار بیش‌تر و مدرن صرف طراحی انواع متنوع سوسیالیسم بازار شده است. با این حال، پیوستگی پروژه‌ی سوسیالیسم بازار، چه از طرف کسانی که معتقدند سرمایه‌داری ذاتاً کارآمدتر است، و چه توسط کسانی که سوسیالیسم را ضرورتاً مستلزم برنامه‌ریزی اقتصادی می‌دانند، به زیر سؤال رفته است. هدف سوسیالیست‌های بازار، ترکیب برابری، با کارآیی، در کنار به حساب آوردن ملاحظات اجتماعی وسیع‌تری است که در بالا به آن‌ها اشاره شد. با این وجود مشکلات حل نشده، و در واقع غیر قابل حلی، در پروژه سوسیالیسم بازار وجود دارد.

در مدل سوسیالیستی بازار، اشکال متنوعی از مالکیت غیر خصوصی جایگزین مالکیت خصوصی می‌شود تا به کیفیتی بالاتر، نسبت به سرمایه‌داری دست یابیم. برای اجتناب از ناکارآمدی‌های برآمده از برنامه‌ریزی مرکزی-اداری، یا دخالت سیاسی دولت، شرکت‌ها باید کم و بیش خودمختار باشند. بدین ترتیب در مدل‌های متفاوت سوسیالیسم بازار، تصمیمات شرکت‌های غیر خصوصی که اقتصاد را می‌سازند، به وسیله‌ی نیروهای بازار به درجات مختلف هماهنگ می‌شود. با این حال، برای آن که خواص کارآیی ادعایی موجود در نیروهای بازار به طور کامل تحقق یابد، شرکت‌ها باید هر چه بیش‌تر خودمختار باشند. بنابراین منطق سوسیالیسم بازار به طور غیر قابل اجتنابی در جهت سوسیالیسم بازار اطریشی، یعنی "سوسیالیسم بازار مناسب" بروس و لاسکی قرار دارد. با این وجود سازوکار گسترده نیروهای بازار، موفقیت یا شکست در اثر رقابت، مولد نابرابری است. این موضوع، به علاوه ملاحظات اجتماعی وسیع‌تری که

#### بت دوین و فکرت آدامن

سوسیالیست‌های بازار تمایل دارند آن‌ها را به حساب آورند، فشارهایی برای محدود کردن خودمختاری شرکت‌ها و بنابراین حوزه‌ی عمل نیروهای بازار، ایجاد می‌نماید. به نوبه‌ی خود این محدودیت‌ها نسبت به خودمختاری شرکت، همان ناکارآمدی‌هایی را بازتولید می‌کند که پروژه سوسیالیسم بازار در صدد غلبه بر آن‌ها بود.<sup>58</sup>

علاوه بر این مسائل، یا تناقضات، ملاحظات دیگری نیز در دل پروژه‌ی سوسیالیسم بازار وجود دارد که باعث می‌شود بعضی از سوسیالیست‌ها، اساساً خود مفهوم سوسیالیسم بازار را رد کنند. اولاً پافشاری داب مبنی بر این که تصمیم‌گیری‌های جزئی‌نگر توسط شرکت‌های خودمختار که نیروهای بازار از درون آن‌ها عمل می‌کنند، ضرورتاً نقائصی در دانش تولید می‌کند که به "هرج و مرج تولید" می‌انجامد. استدلال می‌شود که می‌توان با هماهنگی پیشینی برنامه‌ریزی شده‌ی تصمیمات به هم پیوسته، بر این مشکل غلبه کرد، اما نه به وسیله برنامه‌ریزی خبری مورد حمایت استرین و وینتر، و البته السون، هر چند که او صراحتاً مطرح نمی‌کند.<sup>59</sup> از آن جا که در پایان، شرکت‌های درگیر در برنامه‌ریزی خبری، خودمختار باقی مانده و جزئی‌نگر رفتار می‌کنند، خود برنامه‌ریزی خبری نمی‌تواند بر هرج و مرج تولید غلبه کند که در طبیعت رفتار نیروهای بازار وجود دارد. دوماً، بسیاری از سوسیالیست‌ها این فرض رفتاری سوسیالیسم بازار را که افراد قاعدتاً خودخواه اند و فرصت‌طلبانه در محدوده‌ی

58 - کورنای توجه ما را ضرورتاً به همان بحث در نظراتش درباره فعالیت‌های سازوکار اقتصادی جدید مجارستانی جلب می‌کند. نگاه کنید به:

J. Karnai, "The Dilemmas of a socialist economy: The Hungarian Experiment", Cambridge Journal of economics, 1980.

59 - السون در گفتگوی خصوصی در نهایت پذیرفته است که شرکت‌ها در مدل او کاملاً خودمختارند و تصمیمات خود را می‌گیرند. بنابراین مجموعه پیچیده نهادهای طراحی شده برای تسهیل مبادله‌ای اطلاعات را می‌توان به عنوان شکل تکامل یافته برنامه‌ریزی خبری تصور کرد. برای یک بحث دقیق درباره مدل السون، نگاه کنید به دوین:

Market socialism or participatory planning.

منافع محدود شخصی خود رفتار می‌کنند، مردود دانسته در برابر آن استدلال می‌کنند که رفتار افراد به وسیله نهادهای اجتماعی شکل می‌گیرد و بنابراین برنامه‌ریزی اقتصادی سوسیالیستی باید رفتار تعاونی را تشویق کند، نه این که روابط اجتماعی رقابتی متخاصم را افزایش دهد. بالاخره این که نیروهای بازار به جای آن که مشارکت ما در فرآیندی از تعیین فردی و اجتماعی را ارتقا بخشند، بیگانگی و بی‌پناهی به بار آورده، ما را در تسخیر نیروهایی خارج از کنترل قرار می‌دهند، که خود کماکان دلیلی مستحکم و پا برجاست.

علی‌رغم وجود این انتقادات به سوسیالیسم بازار، بیش‌تر سوسیالیست‌ها به سبب نبود یک جایگزین رضایت‌بخش، با بی‌میلی به سوسیالیسم بازار به عنوان تنها راه حمایت از هر پروژه سوسیالیستی جامعه می‌نگرند.

با این حال دو رویکرد معاصر دیگر نسبت به تئوری اقتصادی سوسیالیسم وجود دارد که اکنون مورد بحث قرار می‌دهیم: اختصاص مستقیم و برنامه‌ریزی مشارکتی.

#### رقبای معاصر: محاسبه مستقیم

اگر چه لانگه در مدل مشهور ۱۹۲۸ خود از بازارهای غیرواقعی کالاهای سرمایه‌ای به عنوان محاسبه‌گر غیرمتمرکز استفاده کرد، در سال ۱۹۶۷، در مطلبی در باره دست‌نوشته‌های داب، استدلال نمود که کامپیوتر الکترونیک مدرن می‌تواند جایگزین بازار شود.<sup>۶۰</sup> از نظر لانگه این تاییدی بود بر این که مدل سوسیالیسم بازار او، با تکامل تکنیکی و نظری پس از آن جایگزین شده است. دو مدل برجسته‌تر محاسبه مستقیم، مدل کاکشات و کاترل و مدل آلبرت و هائل هستند.

#### بت دوین و فکرت آدامن

کاکشات و کاترل تمام امکانات فن‌آوری کامپیوتر را در خدمت به دیدگاه کلاسیک اختصاص مستقیم منابع مولد جامعه، مطابق با مجموعه‌ای از اهداف و اولویت‌هایی به کار می‌گیرند که به شکل دموکراتیک تعیین شده‌اند. آن‌ها مستقیماً با استدلال ظاهراً جامع‌الک‌نوه رو در رو می‌شوند که مدعی است که محاسبه‌ی مورد نیاز در حل یک سیستم درون‌داد-برون‌داد برای یک اقتصاد پیچیده‌ی مدرن، غیر ممکن است.<sup>۶۱</sup>

مطابق با محاسبات آن‌ها، در اقتصادی شامل یک میلیون محصول مجزا، کامپیوتری که قادر باشد حدود ۲۰۰ میلیون عملیات در ثانیه را انجام دهد، و از روش استاندارد حل معادلات هم‌زمان استفاده کند، ۱۶۰۰۰ سال وقت لازم دارد تا ارزش کار هر محصول را محاسبه کند. بر عکس، با استفاده از رویکرد تقریب پیش‌رونده، پاسخی با ۴ رقم اعشار دقت، در عرض چند دقیقه به دست می‌آید- و کامپیوترهای مدرن حتی سریع‌تر هم هستند.<sup>۶۲</sup>

بدین ترتیب کاکشات و کاترل یک الگوریتم غیرمتمرکز برای محاسبه و تجدیدنظر (مستقیم و غیرمستقیم) در محتوای کار هر محصول طراحی کردند. آن‌ها طرفدار یک شبه بازارند که در آن تفاوت بین محتوای کار محاسبه شده برای هر محصول و کاری که افراد آماده‌اند برای مبادله با آن محصول بدهند، اطلاعاتی در اختیار برنامه‌ریزان قرار می‌دهد که بر اساس آن بتوانند دستورات تولید را برای تولیدکنندگان تعدیل کنند. با این وجود اطلاعاتی که برنامه‌ریزان مرکزی، برای انجام این کار نیاز خواهند داشت، "فهرست تمام محصولات در حال تولید... به روز شدن منظم فن‌آوری به کار رفته در هر فرآیند تولید... موجودی انبار در دسترس از هر نوع مواد خام و هر مدل ماشین" را شامل می‌شود؛ به علاوه، "بر اساس یک ارزیابی مرکزی از فن‌آوری‌های

<sup>61</sup> - منبع ۳۲.

<sup>62</sup> - کاکشات و کاترل "به سوی یک سوسیالیسم جدید".

<sup>60</sup> - O.Lange, 'The computer and the Market'.

گوناگون تولید، سیستم برنامه‌ریزی چگونگی استفاده از هر فن‌آوری را انتخاب می‌کند.<sup>۶۳</sup> بدین ترتیب مدل کاکشات و کاترل، استدلال عدم‌امکان محاسبه‌ی مستقیم، که شالوده‌ی طرفداری نووه از سوسیالیسم بازار به عنوان تنها سوسیالیسم "ممکن" را تشکیل می‌دهد، به روش کارآمد کنار می‌زند، هر چند این کار بر پایه مفروضات معرفت‌شناسی نئوکلاسیک انجام می‌گیرد و در هیچ کجا با موارد کشف و سرمایه‌گذاری برخورد نمی‌شود.

آلبرت و هائل مدل خود تحت عنوان "اقتصادهای مشارکتی" را با این پرسش آغاز می‌کنند:

"چرا کارگران در شرکت‌ها و صنایع مختلف، و مصرف‌کنندگان در مناطق و نواحی متفاوت، نباید بتوانند تلاش‌های مشترک خود را به شکلی آگاهانه، دموکراتیک و کارآمد، هماهنگ کنند؟ در مسیر یک برنامه‌ریزی اجتماعی تعاملی که در آن کارگران و مصرف‌کنندگان، فعالیت‌های خود را در پرتو اطلاعات صحیح در باره این که چه چیز کارآمد و چه چیز منصفانه است، پیشنهاد داده و مورد تجدید نظر قرار می‌دهند، چه چیز ناممکنی وجود دارد؟"<sup>۶۴</sup> رویکرد آن‌ها بر اساس یک فعالیت برنامه‌ریزی تعاملی غیرمتمرکز قرار دارد که از طریق آن، شوراهای کارگران و شوراهای مصرف‌کنندگان به تعادل می‌رسند. شوراهای کارگران از طریق عملیات رای‌گیری دموکراتیک تصمیم‌گیری می‌کنند و بر اساس "مجموعه‌های متوازن شغلی" سازمان می‌یابند، که در آن افراد در یک دوره زمانی معقول در یک سری از وظایف گردش می‌کنند، تا ترکیبی از انواع متفاوت کار، متناسب با نیازهای کلی جامعه را انجام دهند. از شوراهای انتظار می‌رود که کارکردهای مفید اعضا را بیشینه کرده، شرایط عینی فعالیت اعضا و

این محدودیت را که سهم‌شان در برون‌داد باید از هزینه‌های اجتماعی لازم برای تولید آن فراتر رود را به حساب آورند. به همین سان از شوراهای مصرف‌کنندگان، که در آن افراد تقاضاهای مصرفی خود برای کالاهای فردی و عمومی را بیان می‌کنند، خواسته می‌شود که پیشنهادهای سبد مصرف خود را با هدف بهینه‌سازی کارکردهای مفید اعضا، طراحی کرده، آن را در چهارچوب یک بودجه‌بندی محدود سازند.

فرآیند اختصاص، شامل شوراهای مصرف‌کنندگان و کارگران است. این شوراهای قبل از شروع به کار، فعالیت‌های خود را پیشنهاد کرده، مورد بررسی قرار می‌دهند. این کار از طریق یک سازوکار از علائم قیمتی انجام می‌گیرد که در آن، قیمت‌ها به روش خودکار مطابق با فزونی عرضه یا تقاضا، تعدیل می‌گردند. بدین ترتیب، این مدل اقدام تعاملی لانگه - در نوع پیشینی و نه پسینی آن - را با دو بُعد جدید تقلید می‌کند. مدعی است که فرآیند تصمیم‌گیری مشارکتی را با ایجاد شوراهای کارگران و مصرف‌کنندگان که فعالیت‌های خود را پیشنهاد و مورد بررسی قرار می‌دهند، تضمین می‌کند؛ و این که هدف آن داشتن روابط تولید غیر سلسله‌مراتبی است که تساوی و مشارکت را از طریق نهاد "مجموعه‌های متوازن شغلی" ارتقا می‌بخشد.

تمرکز آلبرت و هائل بر استفاده از ظرفیت موجود به روشی است که هم کارایی و هم ملاحظات اجتماعی وسیع‌تر را به حساب آورده، اما در باره سرمایه‌گذاری بحث نمی‌کند.<sup>۶۵</sup>

مدل کاکشات و کاترل رسماً سرمایه‌گذاری را در بر می‌گیرد، اما تنها بر اساس مفروضات نئوکلاسیک از یک دانش کامل از تمام کارکردهای تولید. هیچ یک از این

<sup>65</sup> - این موضوع مطمئناً درباره مدل رسمی‌شان صدق می‌کند، که در

**The political economy of participatory Economics**

ارایه شده است. در نتیجه مشهور آن‌ها، نشانه‌هایی وجود دارد دال بر این که چگونه می‌توان به تصمیمات سرمایه‌گذاری نزدیک شد، اما نشانه‌ها بسیار ابتدایی هستند: نگاه کنید به:

**M. Albert and R. Hahnel, Looking for ward, Boston 1991.**

<sup>63</sup> - همان‌جا ص ۱۲۷ و ۱۳۱.

<sup>64</sup> - مایکل آلبرت و رابین هائل "اقتصاد سیاسی اقتصادهای مشارکتی".

مدل‌ها به روشنی با مسائل کشف و سرمایه‌گذاری برخورد نمی‌کنند. به علاوه، از جنبه‌ی سیاسی هر دوی آن‌ها دموکراسی نمایندگی در عرصه سیاسی را به نفع اشکال متنوع رای‌دهی مستقیم و فراندوم رد می‌کنند، بدون این که هیچ ابتکاری در زمینه تعامل و توافق اجتماعی رو در رو ارائه کنند.

بدین ترتیب مدل‌های محاسبه‌ی مستقیم می‌توانند با مسئله‌ی تکنیکی محاسبه برخورد کنند، اما نه با مسئله‌ی عملی کشف که اقتصادهای واقعی با آن رودررو هستند. آن‌ها در چهارچوب گفتمان معرفت‌شناسی نو کلاسیک قرار می‌گیرند که در آن، دانش به طور عینی داده شده، فرض می‌شود و به آسانی قابل تبدیل و انتقال است. آن‌ها در اساس قادرند با نقص دانش، بر آمده از تصمیم‌گیری جزئی‌نگر برخورد کنند، اما از برخورد با نقائص مطروحه در گفتمان معرفت‌شناسی اطریشی دایر بر طبیعت نهانی دانش و ضرورت کشف آن از طریق یک فرآیند بسیج اجتماعی، ناتوانند.

#### رقبای معاصر: برنامه‌ریزی مشارکتی

مدل‌های سوسیالیسم بازار و محاسبه‌ی مستقیم، هر گاه از پیوستگی درونی برخوردار باشند، طبیعتاً در ساختار گفتمان نئوکلاسیکی مطرح می‌شوند. مدل‌های اطریشی سوسیالیسم بازار هم، همان طور که دیده‌ایم، ناپیوسته‌اند و یا در اساس در جهت بازسازی مالکیت خصوصی سرمایه‌داری هستند. به علاوه مکتب اطریشی امکان برخورد با نقائص دانش، بر آمده از تصمیم‌گیری جزئی‌نگر را از پایه مردود می‌داند.

مولفان حاضر طرفدار سیستمی از برنامه‌ریزی مشارکتی هستند، که سومین رقیب معاصر در بحث تئوری اقتصادی سوسیالیسم به شمار می‌رود. به نظر ما یک تغییر گفتمان مورد نیاز است. تغییری که به اتکای آن بتوان تعاملات اقتصادی برای غلبه بر دو منبع نقض دانش را مفهوم‌بندی کرد که در بحث محاسبه اقتصادی سوسیالیستی

#### پت دوین و فکرت آدامن

مطرح شده است. سیستم برنامه‌ریزی مشارکتی مورد نظر، سیستمی است که در آن ارزش‌های افراد و جماعت‌ها با هم در تعامل‌اند و از طریق یک فرآیند همکاری و مذاکره به یک دیگر شکل می‌دهند و ما مدعی هستیم که چنین فرآیندی ما را قادر می‌سازد تا فارغ از تهدید و اجبار دولت یا نیروهای بازار، دانش نهانی را آشکار کرده، زندگی اقتصادی را به طور آگاهانه کنترل و هماهنگ کنیم. بدین ترتیب می‌توان از معمای غیرقابل حل نووه فراتر رفت که گویی تنها دو بُعد وجود دارند: "ارتباطات افقی (بازار)، و ارتباطات عمودی (سلسله مراتبی) چه بُعد دیگری می‌تواند وجود داشته باشد؟"<sup>۶۶</sup>

پیش‌فرض اساسی تغییر در گفتمان، که زیرساخت مدل برنامه‌ریزی مشارکتی را تشکیل می‌دهد، نیازمند توجه دقیق است. اطریشی‌ها مدعی‌اند که تنها سرمایه‌گذارانی که در باره‌ی استفاده از سرمایه خصوصی تصمیم می‌گیرند، به دانش نهانی دسترسی داشته، و در عین حال از انگیزه‌ی مورد نیاز برای انجام عملی برخوردارند که به کشف منتهی شود. رویکرد برنامه‌ریزی مشارکتی مدعی است که همه افراد برای دسترسی به دانش نهانی، می‌توانند این دانش را کشف و مورد استفاده قرار دهند، مشروط به این که ظرفیت تحلیل و ارزیابی نتایج تصمیمات به آن‌ها داده شود. بدین ترتیب مشارکت عمومی در تصمیم‌گیری، بسیج اجتماعی دانش نهانی کلیه افراد جامعه را امکان‌پذیر می‌سازد، نه این که فرآیند کشف را به محدوده‌ی کوچک منحصر سازد کسانی که در یک اقتصاد سرمایه‌داری به سرمایه خصوصی دسترسی دارند.

<sup>۶۶</sup> - منبع ۳۲.

اگر چه طرح اشکال مشارکتی سازمان اقتصادی، دارای یک تاریخ طولانی است، ارائه یک مدل اقتصادی سوسیالیستی بر اساس برنامه‌ریزی مشارکتی، نسبتاً جدید است.<sup>۶۷</sup> دوین، یکی از مولفان حاضر، مدلی را طرح می‌کند که نشان‌گر اساس یک سازمان اقتصادی به صورت فرآیندی از "همه‌نگی بر پایه‌ی توافق" بین نمایندگان و کسانی است که تحت تاثیر تصمیمات اتخاذ شده قرار دارند، و با بحث و مشارکت بین طرف‌های ذینفع، آگاهی می‌یابند.<sup>۶۸</sup> در مدل دوین، تمایز بین "مبادله‌ی بازار و نیروهای بازار" از اهمیت حیاتی برخوردار است!

"مبادله‌ی بازار مستلزم مبادلاتی بین خریداران و فروشندگان است، و چیزی که مبادله می‌شود یا کالاهای موجود (در انبار) یا کالاها و خدماتی است که به وسیله شرکت‌ها و با استفاده از ظرفیت موجودشان، تولید شده است. نیروهای بازار به فرآیندی اشاره می‌کند که در آن از طریق تعامل تصمیمات مستقل از یکدیگر در باره سرمایه‌گذاری و عدم سرمایه‌گذاری، تغییراتی در اختصاص زیربنایی منابع، اندازه نسبی صنایع مختلف، و توزیع جغرافیایی فعالیت‌های اقتصادی، ایجاد می‌شود، و همه‌نگی به شکل پسینی صورت می‌گیرد."<sup>۶۹</sup>

<sup>67</sup> - با این حال نباید این جمله را به این صورت تفسیر کرد که تا همین اواخر تلاش‌هایی برای مدل‌سازی اقتصادی مشارکتی اساساً وجود نداشته است. جنبش سوسیالیسم صنفی دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰، که طرفدار خودگرانی نه تنها در محل کار، که بر اساس اتحادیه‌ها سازمان‌دهی شده است، بلکه در تمام جامعه بودند، مطمئناً می‌تواند به عنوان یک تلاش پیش‌تاز مهم به شمار آید، نگاه کنید به:

G.D.H. Cole, *Guild Socialism Restated*, London 1920.

یک خط مشابه استدلالی هم به وسیله پولانی طراحی شده است، برای بحث در این زمینه نگاه کنید به:

P.Rosner, "Karl Polanyi on socialist Accountancy", in K. Polanyi - Levitt, ed. *The life and work of Karl Polanyi*, Montreal 1990 .

<sup>68</sup> - پات دوین "دموکراسی و برنامه‌ریزی اقتصادی".

<sup>69</sup> - پات دوین "سوسیالیسم بازار یا برنامه‌ریزی مشارکتی".

فرآیند همه‌نگی بر پایه‌ی توافق، فرآیندی است که در آن اطلاعات مربوط به سودآوری فعالیت‌های مختلف که در جریان مبادله بازار به دست می‌آید، رد نشده، بلکه به روش تعاونی و همه‌نگ، در پیوند با دیگر اطلاعات کمی و کیفی، مورد استفاده قرار می‌گیرد، تا در باره الگوی سرمایه‌گذاری تصمیم‌گیری شود. بدین ترتیب، مبادله‌ی بازار، همه‌نگ‌کننده استفاده از ظرفیت مولد موجود است، اما تغییرات در ساختار ظرفیت مولد به صورت پیشینی و توسط کسانی که تحت تاثیر آن قرار دارند، مورد توافق قرار گرفته و همه‌نگ می‌گردد. بنابراین:

"این مدل، بدون اتکا به نیروهای بازار، برنامه‌ریزی را با عدم تمرکز ترکیب می‌کند. اختصاص کامل منابع در سطح جامعه به طور کلی برنامه‌ریزی می‌شود. سرمایه‌گذاری اصلی به صورت متمرکز همه‌نگ می‌شود، اما بر اساس غیرمتمرکز اجرا می‌گردد. واحدهای تولیدی می‌دانند که با ظرفیت موجود چه چیزی تولید کنند تا تقاضاهای معین جامعه به طور کلی و فرد تامین شود. تغییر در ظرفیت واحدهای تولید، در نهادهای همه‌نگی بر پایه‌ی توافق و توسط کسانی که تحت تاثیر این تغییر قرار دارد، تصمیم‌گیری می‌شود. منافع جامعه در هر مورد به وسیله‌ی منافع عمومی و مشخص هر گروه ذینفع، تعریف می‌شود. واحدهای تولیدی تحت نظارت عمومی قرار دارند و جامعه آن‌ها را به عمل کارآمد تشویق می‌کند. از آن جا که افراد در تمام سطوح در تصمیم‌گیری مشارکت دارند، قاعدتاً خود را ملزم به اجرای موثر این تصمیمات می‌دانند."<sup>۷۰</sup> دوین مالکیت اجتماعی را به عنوان مالکیت کسانی تعریف می‌کند که با استفاده از دارایی مورد بحث، تحت تاثیر قرار می‌گیرند. بدین ترتیب، در این مدل، شرکت‌ها تحت مالکیت کارکنان، مشتریان، تأمین‌کنندگان مواد اولیه و جوامع و مناطقی هستند که در آن حوزه قرار دارند. منافع عمومی‌تر به وسیله کمیسیون

<sup>70</sup> - منبع ۶۸.

برنامه‌ریزی محلی، ملی یا جهانی، بسته به گستره‌ی جغرافیایی فعالیت، و گروه‌های ذی‌نفع نظیر طرفداران محیط زیست یا هواداران برابری حقوق و فرصت‌ها، نمایندگی می‌شود.<sup>۷۱</sup>

قیمت‌ها برابر با هزینه‌ی متوسط درازمدت تعیین می‌شود، و بر اساس هزینه‌های کار، هزینه‌ی درون‌دادهای خریداری شده و هزینه‌ی سرمایه که از طرف مرکز تعیین می‌شود، قرار دارند. شرکت‌ها برای جلب مشتری رقابت می‌کنند و بنابراین در مبادله بازار درگیر می‌شوند و اطلاعاتی در باره میزان اثربخشی دارایی‌های‌شان تولید می‌کنند: "هیچ تلاشی در جهت هماهنگی پیشینی مبادلات بین تولیدکنندگان و استفاده‌کنندگان صورت نمی‌گیرد. میزان ظرفیت در کار، و وضعیت فهرست‌های سفارشات و موجودی‌ها در یک صنعت به طور کلی، نشان می‌دهد که آیا ظرفیت آن صنعت نیازمند گسترش یا انقباض است. بنابراین، نیاز به تغییر در ظرفیت یک شرکت به صورت نتیجه کارکردش نسبت به دیگر شرکت‌ها در صنعت و یا در نتیجه عدم توازن بین عرضه و تقاضا در آن صنعت، آشکار می‌گردد."<sup>۷۲</sup>

تغییر در ظرفیت به وسیله نهادهای هماهنگی بر پایه‌ی توافق، متشکل از نمایندگان مالکان اجتماعی آن صنعت، تصمیم‌گیری می‌شود. این مالکان عبارتند از: شرکت‌های دیگر در آن صنعت، صنایع اصلی تامین‌کننده و مشتریان به کمیسیون برنامه‌ریزی محلی، ملی یا جهانی مربوطه؛ و دیگر گروه‌ها با منافع مشروع در مجموعه‌ی تصمیمات مورد بحث. نهادهای هماهنگی بر پایه‌ی توافق "سه نوع اطلاعات کمی را در دسترس خود دارند: اول اطلاعات حسابداری در باره عملکرد هر شرکت که با استفاده از ظرفیت موجود (یعنی در جریان مبادله‌ی بازار) فراهم آمده

<sup>71</sup> - تولید محلی خرد بر اساس خوداشغالی، به روشنی نیازمند ترتیبات مختلف است، نگاه کنید به همان ص ۳۰-۲۲۹.

<sup>72</sup> - آدامان و دوین "بحث محاسبه‌ی اقتصادی".

است؛ دوم برآوردهایی از تغییرات مورد انتظار در تقاضا یا هزینه‌ها در ارتباط با فعالیت‌های موجود؛ سوم برآوردهایی از تقاضاها و هزینه‌های مورد انتظار در ارتباط با محصول بالقوه یا نوآوری در فرآیند. آن‌ها در عین حال به دو نوع اطلاعات کیفی نیز دسترسی دارند که توسط نمایندگان منافع متفاوت شرکت‌کننده در فرآیند توافق، تامین می‌شود: اول، قضاوت در باره دلایل اساسی هر تغییر عملکرد شرکت؛ دوم نظرات کسانی که تحت تاثیر شرایط اقتصادی و اجتماعی حاکم در جوامع و مناطقی قرار دارند که سرمایه‌گذاری ممکن است در آن جاها صورت گیرد، اولویت‌های توزیع محلی که از طریق یک فرآیند سیاسی دموکراتیک مورد توافق قرار گرفته، و دل‌مشغولی‌های نمایندگان دیگر منابع.<sup>۷۳</sup>

مدل دوین از برنامه‌ریزی مشارکتی، مبادله بازار و نه نیروهای بازار را وارد می‌کند. از آن جا که استفاده از ظرفیت موجود به وسیله شرکت‌های درگیر در مبادله‌ی بازار، بر یک اساس غیرمتمرکز تصمیم‌گیری می‌شود، خطر بورکراسی به حداقل می‌رسد.<sup>۷۴</sup> تصمیمات سرمایه‌گذاری مستقل به وسیله نمایندگان افرادی اتخاذ می‌شود که تحت تاثیر این تصمیمات قرار می‌گیرند. تصمیمات در حوزه جهانی، مانند آن چه که به بازار توزیع بین‌المللی، الگوی جهانی فعالیت اقتصادی، یا فعالیت‌هایی با نتایج زیست محیطی جهانی مربوط می‌شوند، در سطح بین‌المللی مورد توافق قرار می‌گیرد. با این وجود، برای تضمین این‌که تصمیمات در محلی‌ترین سطح، در انسجام با مشارکت نمایندگان تمام منافع اصلی تحت تاثیر، قرار دارد، اصل تابعیت به طور کلی

<sup>73</sup> - همان جا.

<sup>74</sup> -

#### "Fin di Siecle: socialism after the crash"

ناتوانی در درک تمایز بین مبادله بازار و نیروهای بازار بود که بلک‌برن را به این نتیجه رساند تا انتقادی بر پایه یک بدفهمی بنیادین از مدل پیشنهاد شده، ارایه کند. برای جزئیات پاسخ به انتقاد بلک‌برن، نگاه کنید به:

Devine, "market socialism or participatory planning?"



اعمال می‌گردد. از آن جا که فرآیند توافق، پیوسته است، افراد درگیر، دانش نهانی خود را کسب می‌کنند و پی می‌برند که چه چیز ممکن و چه چیز ناممکن بوده، و بنابراین توانایی ارزیابی و یاد گرفتن از تصمیمات گذشته خود را پیدا می‌کنند. بنابراین "در حالی که تصمیمات به هم وابسته تا حد ممکن به صورت پیشینی هماهنگ می‌شوند، در جریان فرآیندی از توافق که کشف و یادگیری را قبل از به کار گرفتن منابع ممکن می‌سازد، عمل به کشف و یادگیری پسینی می‌انجامد که اصلاح در دور بعدی تصمیم‌گیری را در پی دارد. با این حال، این فرآیندهای به هم بسته تصمیم‌گیری پیشینی و پسینی، بیش‌تر بر اساس توافق و همکاری است تا بر اساس اجبار یا رقابت."<sup>۷۵</sup>

به طور خلاصه، مدل دوین با تأکید بر جنبه‌ی پویای مشارکت، بیش‌ترین اهمیت را برای توافق و تعامل قرار می‌دهد. این مدل با تشخیص این که افراد علائق متمایزی دارند که باید بتوانند آن‌ها را به روشنی بیان کرده و در زمینه‌ای که شناسایی و احترام به منافع دیگران را تشویق کند، در مورد آن مباحثه کنند، در پی ارتقای همکاری و بازشناسی منافع عمومی به هم وابسته است.

#### نتایج:

تاریخ قرن بیستم و تجربه تلاش‌های نظری برای ساختن یا شبیه‌سازی سیستم‌های اقتصادی سوسیالیستی، غنی اما آشکارا ناامیدکننده بوده است. ما تلاش کردیم نتایجی از این تجربه اخذ کنیم تا بحث معاصر تئوری اقتصادی سوسیالیسم را تقویت کنیم. مدل‌های یک اقتصاد سوسیالیستی باید بتوانند با مسائل محاسبه، انگیزه و کشف برخورد کنند؛ این مدل‌ها باید به نقائص دانش بپردازند که از طبیعت نهانی آن و

تصمیم‌گیری جزئی‌نگر نیروهای بازار سرچشمه می‌گیرند. سه رقیب معاصر در این تلاش عبارتند از سوسیالیسم بازار، محاسبه مستقیم و برنامه‌ریزی مشارکتی. مدل‌های سوسیالیسم بازار بر دو نوع‌اند: نئو کلاسیک و اطریشی. مدل‌های نئو کلاسیک اساساً ایستا بوده و به موضوعات انگیزه و نظارت می‌پردازند. آن‌ها قادرند با مسایل محاسبه و انگیزه برخورد کنند، اما نه با مسایل کشف و سرمایه‌گذاری. مدل‌هایی کمی که در باره سرمایه‌گذاری بحث می‌کنند، قطعیت یا یک تعادل قطعی را فرض می‌گیرند. مدل‌های نئو کلاسیک، طبیعت نهانی دانش را تشخیص نمی‌دهند و قادر نیستند با عدم قطعیت برخورد کنند. آن‌ها به سان خود گفتمان نئو کلاسیکی در کل، نمی‌توانند در باره روش‌هایی واقعی فعالیت اقتصادهای بازار سرمایه‌داری و یا بازار سوسیالیستی چیزی به ما بگویند.

مدل‌های اطریشی سوسیالیسم بازار در پی برخورد با مسائل کشف و سرمایه‌گذاری، علاوه بر مسایل محاسبه و انگیزه هستند. با این حال، آن‌ها یا دچار عدم انسجام‌اند و یا تقلیدی آن چنان نزدیک از سرمایه‌داری ارایه می‌کنند که عملاً بر اساس مالکیت خصوصی قرار می‌گیرند. به علاوه، در حالی که ممکن است بتوانند با مسئله بسیج دانش نهانی برخورد کنند، اما بنا به تعریف از برخورد با نقائص دانش همراه با تصمیم‌گیری جزئی‌نگر ناتوان هستند. بنابراین نمی‌توانند برنامه‌ریزی اقتصادی را در مفهوم هماهنگی پیشین سرمایه‌گذاری‌های اساسی به هم پیوسته در مدل خود جای دهند.

مدل‌های محاسبه مستقیم قادرند با استفاده از کامپیوترهای مدرن که گردآوری اطلاعات فنی و پردازش دلیل‌ها را ترتیب می‌دهند، رسماً با مسئله محاسبه برخورد کنند. با این حال این مدل‌ها در برخورد با موارد دانش نهانی، کشف و سرمایه‌گذاری کاملاً ناتوان هستند. برای برخورد با سرمایه‌گذاری، آن‌ها باید دانش قطعی یا معادل

<sup>75</sup> - منبع ۷۲.

آن را فرض بگیرند و بنابراین چهارچوب تحلیلی‌شان ضرورتاً در گفتمان نئوکلاسیک جای می‌گیرد.

اگر این ارزیابی صحیح باشد، برنامه‌ریزی مشارکتی نویدبخش‌ترین جهت‌گیری برای کار آینده در زمینه تئوری اقتصادی سوسیالیسم است. این مدل می‌تواند از طریق اطلاعات کمی ایجاد شده در مبادله‌ی بازار واقعی و اطلاعات کیفی به دست آمده از کسانی که به تصمیمات نزدیک‌ترند، و بیش از همه تحت تاثیر آن‌ها قرار دارند، با مسئله محاسبه برخورد کند. از آن جا که سرمایه‌گذاری اساسی بر پایه‌ی تصمیمات جزئی‌نگر اتخاذ نمی‌شود، می‌تواند به طور پیشینی هماهنگ گردد. در عین حال طبیعت نهانی دانش بازشناخته می‌شود. یک فرآیند اجتماعی کشف و بسیج از طریق مشارکت عمومی و هماهنگی بر پایه‌ی توافق در قلب برنامه‌ریزی مشارکتی قرار دارد. بدین ترتیب می‌توان با نقائص دانش، بر آمده از طبیعت نهانی آن و تصمیم‌گیری جزئی‌نگر، برخورد کرد. در میان هر سه رقیب، این تنها برنامه‌ریزی مشارکتی است که قادر به انجام این کار است.

پس چرا سوسیالیسم بازار در بحث‌های اقتصادهای سوسیالیستی این قدر غالب است؟ یک توضیح تجربه برنامه‌ریزان متمرکز مدل شورایی است. توضیح دیگر جذابیت گفتمان نئوکلاسیکی و نیروی روشنفکری سرمایه‌گذاری شده در آن است که مشخص‌کننده بیش‌تر اقتصاددانان، حتی اقتصاددانان سوسیالیست است. با این حال یک دلیل سوم هم وجود دارد که شاید از همه گفتنی‌تر باشد.

مدل‌های محاسبه مستقیم و برنامه‌ریزی مشارکتی بر اساس این فرض سنتی سوسیالیستی قرار دارند که افراد قادرند تشخیص دهند که منافع‌شان با منافع دیگران در هم تنیده است و باید نه تنها برای خود که برای صلاح عمومی نگران باشند. سوسیالیست‌های بازار ایمان خود را به این فرض از دست داده‌اند. در واقع بسیار آن را خطرناک می‌پندارند، و به صورت اعتقاد به کمال انسانی تفسیر می‌کنند، با این استنباط که ممکن است برای مشروعیت بخشیدن به

مهندسی اجتماعی به کار رود. بنابراین سوسیالیست‌های بازار مدل‌های خود را برای برخورد با مسائل انگیزه و نظارت، بر اساس پیش زمینه‌ای از رفتار فرصت‌طلبانه و منفعت‌جویانه‌ی "مدیر، برنامه‌ریز و رئیس خودخواه بانک" طراحی می‌کنند.<sup>۷۶</sup>

بر عکس، طرفداری ما از برنامه‌ریزی مشارکتی یا فشاری بر این نکته است که سوسیالیسم باید یک برپایی دگرگون‌ساز داشته باشد. به علاوه احتمالاً حق با مارکس بود وقتی انتظار داشت که سوسیالیسم بر اساس بالاترین سطح تکاملی ایجاد می‌گردد که سرمایه‌داری به آن دست می‌یابد. ما امروز می‌توانیم این موضوع را نه تنها در مورد سطح بهره‌وری کار، بلکه هم‌چنین در مورد سطح مشارکت در سازمان‌دهی خود در نهادهای جامعه مدنی، و در فرآیندهای دموکراتیک مشارکتی تفسیر کنیم. این است که تکامل به سوی سیاست‌ها و اقتصادهای مشارکتی مستلزم محو تقسیم کار اجتماعی و انتقال جامعه از جامعه‌ای که چه بر اساس مالکیت خصوصی و چه بر پایه‌ی موقعیت‌های نهادی، تحت سلطه‌ی یک طبقه حاکم قرار دارد، به سمت جامعه‌ای خودمختار است، با مردمی که در جریان زندگی، سهم عادلانه خود را از اداره امور، هم در سطح خرد و هم در سطح کلان، بر عهده می‌گیرند<sup>۷۷</sup> تعجبی ندارد که نظریه اقتصادی سوسیالیسم به طور جدایی‌ناپذیر با نظریه سیاسی سوسیالیسم در پیوند است.

76- منبع ۵۲.

77- منبع ۷۰.

علاوه رابطه‌ی بین موفقیت کارفرما (در هر شکل از تعریف)، و انواع سازمان‌دهی اقتصادی چه در سطح خرد و چه در سطح کلان به ندرت مورد پرسش قرار گرفته است. استثنای اصلی مکتب اتریشی است که در این مورد بر این امر اصرار دارد که فعالیت کارفرمایی، به وجود مالکیت خصوصی هم‌چون شرط ضروری خود نیاز دارد. این مقاله تلاش می‌کند که رابطه‌ی بین کارفرمایی و نوع سازمان‌دهی اقتصادی را مورد تحلیل قرار دهد، با تاکید ویژه در مورد الزامات اشکال مشارکتی سازمان‌دهی، تا بین موقعیت کارفرمایانه، مولد و غیر مولد موازنه ایجاد کند.

مغله‌ی کانتیلون (۱۷۵۵) در باره‌ی عدم قطعیت به عنوان اولین مقدمه بر اصطلاح کارفرمایی در نظریه اقتصادی به طور وسیع مورد تفسیر قرار گرفته است (کاسون ۱۹۹۰، هبرت و لینک ۱۹۸۸). اما برای اولین بار یک نقش تحلیلی مجزا برای کارفرمایی، توسط ژان باتیست سه به کار گرفته شد که بین درآمد حاصله از فعالیت سازمان‌دهی تولیدی و سهم مالکیت سرمایه تفاوت قایل شد. این دیدگاه بعدها توسط مارژینالیست‌های اواخر قرن نوزدهم تدوین شد که اهمیت کارکرد گردهم‌آوری منابع لازم برای تولید به انضمام سرمایه را معرفی کرد، عواملی که آن‌ها را به نقش کارفرما هدایت می‌کرد (مارشال ۱۹۲۰، منگر ۱۹۷۱). اما ظرایف بعدی در مکتب نئوکلاسیک که تئوری تعادل عام والراسی را هم‌چون هسته‌ی تحلیلی خود در نظر می‌گرفت، واگذاری این نقش به کارفرما را منسوخ کرد. به عنوان یک یادداشت تاریخی این نکته طنزآمیز است که گرچه مدل والراسی، کارفرما را از نظریه کلاسیک حذف می‌کند، معهذاً خود وجود کارفرما را به عنوان یک مقوله‌ی مستقل می‌پذیرد.

گرچه کارفرمایی از نظریه کلاسیک رخت برپست، ولی برای مکتب اتریشی مدرن و در آثار اولیه‌ی شومپتر نقش مرکزی ایفا می‌کرد که کارش در این مورد به نوعی مکمل نظریات مکتب اتریشی تلقی می‌شود. کانون توجه تحلیل مکتب اتریشی خود روند بازار

## بازبینی نظریه‌ی کارفرمایی:

### یک رویکر از منظر سوسیالیسم مشارکتی

پات دوین

ح. آزاد

#### مقدمه:

اصطلاح کارفرمایی در نظریه‌ی اقتصادی تقریباً به فعالیت‌های نوآورانه و ایجاد توازن با بازار اشاره دارد که توسط افراد یا شرکت‌ها در شرایط عدم قطعیت انجام می‌شود. وانگهی یک درکی ضمنی و صریح وجود دارد که این فعالیت‌ها می‌تواند توسط معیاری از پیش "مولد" یا "غیرمولد" ارزیابی شود. بامول (۱۹۹۳) بین کارفرمایی "مولد" و "غیرمولد" و مخرب تمایز قایل می‌شود، برحسب این که فعالیت اقتصادی افزایش، کاهش یا بازتوزیع بازده‌ی خالص داشته باشد. اما می‌توان از تعریف بامول برحسب معیارهای متعارف در باره‌ی بازده خالص، با وارد کردن ملاحظات اجتماعی وسیع‌تر فراتر رفت. یک سیستم ارزشی که بر اهمیت کیفیت زندگی پایدار، جماعت‌های محلی قابل زیست، ثبات اجتماعی تاکید می‌کند و برابری را در نظر می‌گیرد قادر است انواع گوناگون فعالیت کارفرمایی و نوآوری را مورد ارزیابی قرار دهد؛ اما بسیار متفاوت از سیستم ارزشی که به سادگی افزایش بازده خالص را مدنظر دارد.

گرچه مفهوم کارفرمایی در تمام ادبیات اقتصادی یافت می‌شود، اما غالب نظریات اقتصادی در واقع نمی‌توانند در مدل‌های خود جایگاه مناسبی برای آن قایل شوند. به

است، که در آن "دانش نانوشته" ضرورتاً غیرمتمرکز است و درباره‌ی محیطی که پیوسته در حال تغییر است، از طریق فعالیت‌های کارفرمایی در سطح اجتماعی بسیج می‌شود. بنابراین کارکردهای اساسی کارفرمایی برای اتریشی‌ها چارچوب موجود شبکه‌ی وسیله‌ها- هدف‌ها را تغییر می‌دهد و نوآوری را مطرح می‌کند. در مقابل، دیدگاه نئوکلاسیک چارچوب وسیله‌ها-هدف‌ها را ثابت می‌گیرد و صرفاً با مشکلات بهینه‌سازی در چارچوب موانع هم‌چون امری داده شده عمل می‌کند. بنابراین در نظریه‌ی نئو کلاسیک همان طور که کیرزner (۱۹۸۰، ص ۶) به درستی اشاره می‌کند: "تصمیم‌گیری درست به معنای غیرکارفرمایی یعنی محاسبه‌ی درست؛ و "تصمیم-گیری خطا معادل است با اشتباه در محاسبه". گرچه مکتب نئوکلاسیک از تصور ساده‌ی یک محیط اقتصادی دور می‌شود که در آن عدم قطعیت‌ها و اطلاعات غیرمتقارن در نظر گرفته نمی‌شوند، رویکرد معرفتی این نظریه امکان یک تحلیل مناسب از تغییر را به طور قطعی حذف می‌کند. لانگ‌لوا (۱۹۹۴، ص ۱۱۸) اشاره می‌کند در حالی که تاکید مکتب نئوکلاسیک بر عدم قطعیت "پارامتری" است، "فقدان دانش کامل از پیش موجود درباره‌ی ارزش‌هایی متغیر ویژه در درون ساختار یک مشکل معین، خود بعداً به دست می‌آید، تاکید مکتب اتریشی بر عدم قطعیت ساختاری است، "فقدان دانش کامل از طرف عامل اقتصادی درباره‌ی ساختار مشکل اقتصادی که با آن روبه‌رو می‌شود. در نتیجه برای مکتب اتریشی جوهر کارفرمایی در چیزی نهفته است که لانگ لوا آن را "بیرون رفتن از چارچوب معرفتی موجود" می‌نامد. کارفرما به روایت میزس- کیرزner نسبت به فرصت‌های قبلاً ناشناخته آگاه است و هم‌چون داور عمل می‌کند. اما کارفرما و نوآوری به روایت شومپیتر چارچوب موجود را تغییر می‌دهد.

مکتب نئوکلاسیک و مکتب اتریشی درباره‌ی این پرسش بحثی ارائه نکرده‌اند که چگونه کارفرما در بستر انواع گوناگون ساختار تشکیلاتی هم در سطح خرد و هم در سطح کل قرار می‌گیرد. بنابراین رابطه‌ی بین اشکال سازمانی و موفقیت کارفرمایی تدوین نشده است. ناتوانی مکتب نئوکلاسیک برای بررسی فعالیت‌های کارفرمایی در چارچوب بهینه‌ساز وسیله - هدف نسبتاً در تحلیل اخیر ساختارهای اداری تشکیلاتی تکامل و تدوام پیدا نمی‌کند، به خصوص از نظر کاهش هزینه‌ی معاملات یا تنظیم انطباق عامل اصلی با انگیزه. مکتب اتریشی نقش کارفرمایی را به افراد واگذار می‌کند و به علت ذهن‌گرایی‌اش هیچ‌گاه یک نظریه‌ی منطبق با واحد اقتصادی تدوین نمی‌کند. توجه این مکتب بر جنبه‌های پویایی روند بازار به عنوان یک نظم خودبه‌خودی متمرکز شده است، نه مطالعه‌ی ساختارهای طرح شده از جمله در واحد اقتصادی. گرچه شومپیتر در اثر متاخر خود بر بخش تحقیق و توسعه شرکت‌های بزرگ در توضیح نوآوری تاکید کرده است، اما این امر به زیان نظریه‌پردازی روند نوآوری به عنوان امری معمولی و قابل پیش‌بینی تمام شده است؛ و بدین ترتیب عدم قطعیت و کشف، برای دیدگاه مکتب اتریشی عنصری اساسی تلقی می‌شود کم اهمیت جلوه داده، و به طور موثر نقش کارفرما کنار گذاشته می‌شود.

البته ادبیات وسیعی در مورد تغییرات فنی و نوآوری وجود دارد، اما این مطالعات درباره‌ی مسایل فنی و نوآوری تغییر می‌کند، چرا که این روندها در بستر یک شبکه‌ی پیچیده از شرکت‌ها و نهادهای دیگر قرار دارد و رابطه‌ی بین این روندها و نظریه‌های موجود مبتنی بر فعالیت کارفرمایی منفرد به ندرت مورد توجه قرار می‌گیرد. اخیراً نظریه‌ی کارآیی واحد تولیدی تدوین شده است که توجه را به ویژگی‌های دانش نانوشته و اجتماعی در درون یک شرکت جلب می‌کند و بر روش‌هایی تاکید می‌کند که در آن دانش به وجود می‌آید و بسیج می‌شود. به نظر می‌رسد نظریه‌ی کارآیی یک

چارچوب امیدبخشی برای احیای مفهوم کارفرمایی فراهم سازد با قرار دادن فعالیت کارفرمایی در شرکت و نهادهای مربوطه و در نظر گرفتن آن به عنوان یک روند اجتماعی و جمعی.

هدف این مقاله روشن کردن رابطه‌ی بین موفقیت کارفرما و انواع گوناگون سازمان-دهی است. در بخش دو، ما به طور انتقادی شیوه‌ای را مرور می‌کنیم که نئوکلاسیک‌ها و اتریشی‌ها و طرفداران کارآیی برای کارفرمایی در نظر می‌گیرند. ما نشان می‌دهیم که اولاً در نظریه نئوکلاسیک نقشی برای کارفرما وجود ندارد و نمی‌تواند وجود داشته باشد. سپس رویکرد مکتب اتریشی را معرفی می‌کنیم و تحلیل‌های میزس-کیرزور و شومپتر جوان را در برابر هم قرار می‌دهیم و به چشم‌انداز مکتب کارآیی می‌پردازیم. در بخش سوم ما این دیدگاه‌ها را ارزیابی می‌کنیم و سپس نتایج ممکن در نظام اقتصاد مشارکتی را بر کارفرمایی و نوآوری مورد بررسی قرار می‌دهیم. در ادامه‌ی نظرات دوین (۱۹۸۸) ما نظام اقتصاد مشارکتی را تعریف می‌کنیم که به عنوان روندی که در آن ارزش‌ها و منافع مردم در تمام سطوح زندگی‌شان بر یک دیگر تاثیر متقابل دارند و در فرایندی از تصمیم‌گیری که از طریق واحد تولیدی به یک دیگر شکل می‌بخشند. در ادامه بحث می‌کنیم که مشارکت دو بُعد دارد: درون واحد تولیدی، بیرون از واحد. اولی مربوط به الزامات مشارکت عمومی در چارچوب واحد تولیدی برای بسیج دانش نانوشته در پیوند با روندی است که طی آن فعالیت‌های کارفرمایانه بالقوه‌ای انجام می‌گیرد که باید توسط واحد تولیدی به عهده گرفته شود، ظهور کند و انتخاب فعالیت‌هایی که عملاً باید تعقیب شود. واحد تولید مشارکتی از واحد تولید در سرمایه‌داری یا مدل برنامه‌ریزی آمرانه متمایز است، چون این نظام‌های اخیر هر دو به درجات مختلف از تامین مشارکت عمومی بازمانده‌اند. بنابراین آن‌ها مانع بسیج بعضی از دانش نانوشته می‌شوند و از این رو چشم‌انداز مشخص کردن فعالیت‌های کارفرمایی بالقوه را

محدود می‌کنند. همین طور دامنه‌ی طیف ارزش‌ها و منافع درگیر مربوط به تصمیم‌گیری که باید دنبال گردد. بُعد دوم مربوط به الزامات مشارکت عمومی خارج از واحد تولید است برای روندها و معیارهایی که تعیین می‌کنند که کدام نتیجه کارفرمایانه یا نوآورانه واحد تولیدی موفقیت‌آمیز است و بر اساس تعریف مورد توافق آن چه که از نظر اجتماعی مولد به شمار می‌رود می‌بایست مورد گزینش قرار گیرد. ملاحظات پایانی در بخش چهارم مورد بررسی قرار می‌گیرد...

#### کارفرمایی در بستر سوسیالیسم مشارکتی

##### ارزیابی از ادبیات مربوط به کارفرمایی:

الزامات این ادبیات برای رابطه‌ی بین فعالیت کارفرمایی و نوع سازماندهی اقتصادی چیست؟ فرض پایه‌ای این ادبیات این است که فعالیت کارفرمایی تحت نظام سرمایه-داری مبتنی بر مالکیت خصوصی شکوفا می‌شود، گرچه این امر به ندرت بیان صریح پیدا می‌کند. معهذاً علت وجودی مالکیت خصوصی، برای شکوفایی فعالیت کارفرمایی هیچ گاه نظریه‌پردازی نشده است. البته مکتب اتریشی پیوسته ادعا می‌کند که مالکیت اجتماعی با بسیج اطلاعات نانوشته از طریق فعالیت کارفرمایی ناسازگار است، همان طور که در بحث محاسبه سوسیالیستی مطرح شده است. اما استدلال و نقد مکتب اتریشی در این بحث مکاتب برنامه‌ریزی مرکزی و سوسیالیسم بازاری نئوکلاسیک را در بر می‌گیرد که هر دو بر مالکیت دولتی استوار اند. هر چند که با نقد سوسیالیسم نئوکلاسیک توافق داریم به نظر ما همان طور که در جای دیگر خاطر نشان کردیم، ادعای مکتب اتریشی مبنی بر این که نقد آن‌ها ضرورتاً برای هر شکلی از سوسیالیسم صادق است، ادعایی است که هرگز از حیث نظری امری ثابت شده نیست (آدامن و دوین ۱۹۹۶).

یک فرض ضمنی و ثانویه در این ادبیات این است که فعالیت کارفرمایی به طور عام از لحاظ اجتماعی بارآور است، به سبب رابطه‌ی بین نظام سرمایه‌داری و فعالیت‌های کارفرمایی غیرمولدی که صرفاً از لحاظ اقدام درآمدافزا انجام می‌شود. در هیچ یک از این مکاتب امکان انحراف در یک نظام سرمایه‌داری استوار بر مالکیت خصوصی در جهت فعالیت کارفرمایی غیرمولد در نظر گرفته نشده است.

ما در این جا موضوعات اصلی ادبیات مربوط به کارفرمایی را که در بخش دوم مورد بررسی قرار گرفت خلاصه می‌کنیم و پیوند آن‌ها را با انواع گوناگون سازمان‌دهی اقتصادی در نظر می‌گیریم.

چهار نقش کارفرمایی احتمالاً مکمل را می‌توان از یک دیگر تشخیص داد:

۱- فعالیت متعادل کننده افراد آگاه به دنبال کسب منفعت خصوصی به عنوان جوهر شیوه‌ی کارکرد روند بازار.

۲- رفتار نوآورانه‌ی افرادی با جسارت برای تغییر ناگهانی در تحول اقتصادی.

۳- تصمیم‌گیری در شرایط غیرقطعی.

۴- اعمال توانایی فردی یا جمعی در استقرار روابط جدید بین وسیله-هدف در شرایط غیرقطعی با نتیجه‌ی نامشخص.

در جریان این بحث ۵ اصل و موضوعات تکرارشونده‌ای خود را نشان داده‌اند. اول خصلت نانوشتی بخش اعظم دانش مربوط به فعالیت کارفرمایی هم به وسیله‌ی مکتب اتریشی و هم مکتب کارآیی و لیاقت به رسمیت شناخته شد. دوم برای دیدگاه کارآیی و لیاقت این امر جنبه‌ی مرکزی دارد که دانش نانوشتی هم در رابطه با افراد و هم در رابطه با سازمان‌هایی ظهور می‌کند و این که چنین دانشی نه تنها نانوشتی، بلکه هم‌چنین اجتماعی و مستقل از راهی نیست که طی می‌شود. سوم عموماً پذیرفته شده که دانش نانوشتی طی روندی اجتماعی به وجود می‌آید، بسیج می‌شود و مفصل‌بندی

می‌گردد - رقابت فردی طی روند بازار برای مکتب اتریشی و برای مکتب کارآیی روندهای درونی در چارچوب شرکت به واسطه‌ی عملکردهای متداول و گفتمانی. چهارم در ادبیات مربوط به کارفرمایی یک تمایز روشن بین کارفرما و سرمایه‌دار وجود دارد، در حالی که در ادبیات کارآیی و لیاقت موضوع به ندرت به صراحت مورد بحث قرار گرفته است. البته به طور ضمنی یا صریح پذیرفته شده که فعالیت کارفرمایی به دسترسی به سرمایه نیاز دارد، اما این که چرا این امر به مالکیت خصوصی وابسته است مورد بحث قرار نگرفته است.

سرانجام در مورد انگیزه‌ی فعالیت کارفرمایی پرسشی وجود دارد که غالباً صراحت نیافته است. تحلیل میزسی-کیرزنری از این پیش‌فرض عزیمت می‌کند که چون دانش لازم و عمل موثر نانوشتی است و صرفاً از طریق آزمون - خطا کشف می‌شود، از این رو تمام فعالیت‌های بشری از یک عنصر کارفرمایی برخوردارند. اما تحلیل مکتب اتریشی برای زیرمجموعه‌ای از کارفرمایان امتیازی قایل می‌شود، کارفرمایانی که به سرمایه دسترسی دارند و - به طور انحصاری یا مقدماتی- از انگیزه‌ای برای شرکت در روند بازار با چشم‌انداز سودهای خصوصی برخوردارند. و این امر برای اشکال کارفرمایی در متن نهادی نظام اقتصادی سرمایه‌داری فرضی معقول است، اما امری ضروری به شمار نمی‌رود. کارفرمایی شومپیتری در حالی که ممکن است به ثروت‌های کلانی دست یابد، اما بیش‌تر توسط نیاز برای دستیابی به هدف برانگیخته می‌شود. در حالی که در دیدگاه کارآیی آن چه که انگیزه‌ی عاملان را تشکیل می‌دهد در مجموعه‌ی گفتمانی که شالوده‌ی شرکت است تحلیل نشده باقی می‌ماند. شایسته توجه است که این پنج موضوع در ادبیات اخیر در مورد نوآوری و تغییر فنی موجود است، هر چند که عمدتاً چنین تغییری را از لحاظ فعالیت کارفرمایی در این نوشته‌ها به روشنی مورد بحث قرار نمی‌دهند (دوین در اثری که نوشته خواهد شد و مت‌کالتر ۱۹۹۵).

دیدگاه‌های اتریشی و کارآیی به روشنی و به طور ضمنی یک چارچوب نهادی سرمایه-داری را در نظر می‌گیرند با واحدهای اقتصادی که تحت مالکیت خصوصی هستند و علیه یک دیگر رقابت می‌کنند. منابع از طریق عملکرد نیروهای بازار مطابق با کشف فرصت‌های استفاده نشده یا گزینش نوآوری ترجیحی توزیع می‌شوند. همان طور که معیار در این مورد هدف تحقق یافته یا قابل انتظار است. به طور ضمنی یا روشن پذیرفته می‌شود که در درون شرکت گروه نظارتی وجود دارد، یعنی مالک-مدیر، یا مدیریت از طرف مالکان که از مسئولیت و قدرت تصمیم‌گیری‌های استراتژیک برخوردار است.

البته بحث اشکال مختلف سازمان‌دهی درونی شرکت فراوان اند که کمابیش به وسیله-ی هر دو عامل تعیین می‌شود. این فراوانی مرهون درجه‌ی آشنایی اقتصاددانان به خصلت نانوشته و وابسته به مسیر اطلاعات و عملکردهای گفتمانی است که آن را انجام داده و بسیج و مفصل‌بندی می‌کنند. اما در تمام این اشکال، مالکان و مدیرانی که از طرف آن‌ها به کار گمارده شده‌اند تصمیم می‌گیرند که کی و چگونه سایر کارکنان واحد اقتصادی در تصمیم‌گیری شرکت کنند. انگیزه‌ی ذهنی مالکان هر چه باشد سودآوری اما معیار نهایی بقا و موفقیت به شمار می‌رود. از این رو تخصیص درونی منابع به فعالیت‌های بالقوه کارفرمایانه و نوآورانه، و تعریف فعالیت‌های مولد و غیرمولد در سطح خرد به وسیله‌ی سودآوری قابل انتظار تعیین می‌شود.

ما به این نتیجه می‌رسیم که از این ارزیابی نسبت به فعالیت کارفرمایی و نوآورانه به یک متن سازمانی نیاز دارد که در آن:

۱- ایجاد، بسیج و مفصل‌بندی دانش نانوشته، اجتماعی و وابسته به روش کار تسهیل می‌شود که به نظر ما مشارکت در عملکردهای گفتمانی و روندهای تصمیم‌گیری در واحد تولید است.

۲- که شامل:

الف- معیارهای حک شده در روال‌های رشدیابنده در واحد تولید برای توزیع درونی بین فعالیت‌های بالقوه کارفرمایی

ب- سازوکارهای گزینشی مطابق با معیارهای اجتماعا مورد قبول، بازدهی واحد تولید را، از حیث مولد و غیر مولد بودن انتخاب می‌کند.

ج- روندهایی که سرمایه را برای فعالیت‌های کارفرمایی و نوآورانه آینده مطابق با این معیارها توزیع می‌کند.

د- روندهای بازخوردی که نتیجه‌ی سازوکارهای گزینشی در (ب) و روندهای توزیعی را در (ج) و اصلاح روش‌های مرسوم را در (الف) ممکن می‌سازد.

در حالی که به روشنی یک نظام اقتصادی سرمایه‌داری چنین متنی را به وجود می‌آورد، مشارکت محدودی که ضرورتاً از مالکیت خصوصی نتیجه می‌شود و معیار یک جانبه سودآوری که روندهایی را از (الف) تا (د) جان می‌بخشد؛ گواهی بر این امر است که یک سیستم اقتصاد مشارکتی مبتنی بر مالکیت اجتماعی، در کمک به رفاه بشری در مقایسه با آن از برتری برخوردار است.

#### چشم‌انداز جدید: کارفرمایی مشارکتی

ما پیش‌تر یک نظام اقتصادی مشارکتی را تعریف کرده‌ایم (دویین ۱۹۸۸) که شامل شبکه به هم پیوسته‌ای از مناسبات اجتماعی است که از طریق مجموعه‌ای از نهادهای به هم پیوسته میانجی می‌شود که در آن‌ها ارزش‌ها و منابع مردم از جنبه‌های مختلف زندگی‌شان متقابلاً در یک دیگر تاثیر می‌گذارند و یک دیگر را در یک روند گفتمانی ناظر بر تصمیم‌گیری از طریق مشاوره و همکاری تقویت می‌کنند. با توجه به تاکید این مقاله بر کارفرمایی، مشارکت در دو سطح درون شرکت و بیرون از شرکت مورد

بحث قرار می‌گیرد- در درون شرکت که دانش نانوشته به وجود می‌آید بسیج و مفصل‌بندی می‌شود؛ و خارج از شرکت که بازدهی فعالیت‌های کارفرمایانه شرکت ارزیابی می‌شود و توزیع و دستیابی به سرمایه لازم برای به کار افتادن در فعالیت‌های کارفرمایی آینده تعیین می‌شود.

مشارکت عمومی ممکن است به عنوان مداخله‌ی مستقیم یا غیرمستقیم در کارکرد اجتماعی برپایه‌ی مساوی تمام کسانی تامین شود که یا در درون‌داد مربوطه سهم دارند و یا منفعت مشروع در نتیجه‌ی آن؛ یعنی تمام کسانی که توسط این فعالیت تحت تاثیر قرار می‌گیرند. با توجه به فعالیت اقتصادی شکل نهادی منطبق با مشارکت عمومی مالکیت اجتماعی است، مالکیت به وسیله‌ی کسانی که در استفاده از دارایی-های مربوط به فعالیت مورد پرسش از منفعتی برخوردار اند. مالکیت اجتماعی تعریف شده به نحو روشنی با مفهوم سهام‌داری شباهت دارند، سهام‌داری کسانی که در درون یا بیرون سازمان قرار دارند و از منفعت خاصی در فعالیت‌های آن برخوردار اند. هر دو مفهوم برای تعیین منفعت اصلی یا گروه‌های سهام‌دار، پایه نمایندگی و راه‌های انتخاب نمایندگی به معیارهایی نیاز دارد. شکل نهادی که از طریق آن مالکان اجتماعی در سطوح مختلف می‌توانند تعیین شوند ممکن است در حد ارگان‌هایی در بریتانیای کبیر باشند که چارچوب گروه‌های انتخاباتی را تنظیم می‌کنند. همان‌طور نیز چارچوب‌ها با تراکم جمعیت و هویت‌های محلی تغییر می‌کنند، مالکان اجتماعی با تغییر فعالیت کسانی تغییر خواهد کرد که از آن متاثر می‌شوند.

چون اکنون امری شناخته شده است که دانش طیفی را در بر می‌گیرد که از دانش نانوشته و نهفته تا دانش آشکار را شامل می‌شود و تمام دانش‌ها به نسبت‌های متفاوت ترکیبی از هر دو به شمار می‌روند. می‌توان استدلال کرد که مالکیت اجتماعی و مشارکت عمومی دستیابی به آن را ممکن می‌سازد، احتمالاً شکل موثرتری از

سازماندهی را برای بسیج اجتماعی دانش نسبت به مالکیت خصوصی و دولتی فراهم می‌کند(آدامن و دوین ۱۹۹۷ و ۱۹۹۷). به علاوه چون مالکیت اجتماعی شامل تمام کسانی است که منفعتی در استفاده از دارایی‌های مربوطه دارند معیاری که در تصمیم‌گیری برای توزیع این دارایی‌ها بین بدیل‌های مختلف به کار می‌رود طی یک روند گفت‌وگویی و تعامل همکارانه به دست می‌آید. روندی که در آن، مردمی که جماعت مربوطه را تشکیل می‌دهند، در این درک مشترک سهیم اند و روند مشاوره بین منافع مختلف را آشکارتر و آسان‌تر می‌سازد. (توسکاس ۱۹۹۶، ص ۲۲). برای ارزیابی ادعای ما که نظام اقتصاد مشارکتی در بسیج دانش از نظام سرمایه‌داری کارآتر است می‌توان به معیارهای وسیع‌تری ارجاع داد که نسبت به سودآوری برای تخصیص منابع به کار گرفته می‌شود. ما در آغاز خصوصیات اصلی چنین نظامی را به طور خلاصه توضیح می‌دهیم.

از تعریف مالکیت اجتماعی نتیجه می‌شود که مالکان اجتماعی مطابق با خصلت فعالیت اقتصادی مورد نظر تفاوت دارد. مدل مشارکتی که ما از آن دفاع می‌کنیم بر تمایز بین مبادله‌ی بازاری و نیروهای بازار انگشت می‌گذارد. مبادلات بازار شامل استفاده از ظرفیت‌های موجود است- خرید و فروش آن چه که با استفاده از دارایی-های موجود واحدهای تولیدی می‌تواند تولید شود. نیروهای بازار روندی است که طی آن تغییر در ساختار ظرفیت‌ها در جوامع سرمایه‌داری به وقوع می‌پیوندد. سرمایه-گذاری و سرمایه‌برداری توسط همه واحدهای سرمایه‌داری به طور جداگانه انجام می‌گیرد. نتیجه به مجموعه‌ی تاثیر این تصمیم‌های جداگانه بستگی دارد که به طور پسینی هماهنگ می‌شود. در یک نظام مبتنی بر مالکیت اجتماعی، مبادله‌ی بازار ادامه پیدا می‌کند، اما شرکت یا واحدهای تولیدی تحت مالکیت کسانی خواهند بود که تحت تاثیر فعالیت آن شرکت‌ها قرار می‌گیرند. یک روند هماهنگی بر پایه‌ی



مشورت جایگزین نیروهای بازار می‌شود، تا مالکان اجتماعی در این سطح یا به سخن دیگر کسانی که از فعالیت‌ها متأثر می‌شوند بر سر یک مجموعه‌ای متناسب و هماهنگ از سرمایه‌گذاری و سرمایه‌برداری توافق می‌کنند که از پیش هماهنگ شده است. از این رو تصمیم مالکان اجتماعی برای سرمایه‌گذاری، مجموعه‌ای وسیع‌تری از منافع را در نظر می‌گیرد تا مالکان اجتماعی نسبت به دارایی‌های موجود (۲۱)

در سطح شرکت هم کسانی که در آن کار می‌کنند و هم کسانی که خارج از آن منفعتی در فعالیت‌های آن دارند، مالکان اجتماعی را تشکیل می‌دهند. نمایندگان دفتر اداره‌کنندگان، منافع درونی و بیرونی، مشارکت عام، هدف‌های استراتژیک و نظارت مدیران اصلی شرکت و طرز عمل آن را تعیین می‌کنند. چه مدیریت اصلی، توسط نیروی کار مبتنی بر اصل خودمدیریتی کارگران تعیین شود یا یک دفتر مسالهای ثانویه به شمار می‌رود، چون مفهوم مشارکت عام به هر دو طریق قابل تفسیر است. روند ایجاد، بسیج و مفصل‌بندی دانش نانوشته، به طور اجتماعی و وابسته به روش کار به فعالیت‌های نوآورانه و بالقوه کارفرمایانه در درون شرکت بستگی دارد و در یک متن مشارکتی انجام می‌گیرد. بازدهی فعالیت نوآورانه و کارفرمایانه شرکت برای فروش در بازار ارائه می‌شود. چون دانش و کارایی شرکت وابسته به روش و طرز عمل شرکت است، هر شرکتی منحصر به فرد است. بنابراین روندهای درونی هر شرکت منحصر به فرد، فرآورده‌های گوناگونی ایجاد می‌کند چه کالاهای نهایی و چه کالاهای حد واسط که برای فروش عرضه می‌شود. در روند مبادلات بازار گزینش انجام می‌گیرد و اطلاعات به دست می‌آید به شکل درجه‌ی بهره‌برداری از ظرفیت‌ها و سودآوری نسبی برحسب این که استفاده کنندگان از محصول چه چیزی را ترجیح می‌دهند.

پس چه اتفاقی می‌افتد؟ در یک نظام اقتصاد سرمایه‌داری، نیروهای بازار علی‌رغم ناقض بودن شان به طور عام، سرمایه را بین شرکت‌های مختلف که سودآورترین اند یا انتظار می‌رود که باشند توزیع می‌کند. سایر شرکت‌ها تلاش می‌کنند از این امر تقلید کنند. نوآوری به طور تدریجی انجام می‌گیرد، انتشار می‌یابد و گاه به گاه نوآوری‌های جدید غیرتدریجی و فن‌آوری‌هایی ظهور می‌کند که کاربرد عمومی دارند. نظر شومپیتر در مورد "تخریب سازنده" گاهی به شکل ورشکستگی شرکت‌ها یا ادغام به پیش می‌رود. ولی عموماً به شکل محصولات و فن‌آوری و واحدهای جدیدی که جایگزین قدیمی‌ها می‌شوند، و غالباً همراه با یک تجدید توزیع جغرافیایی هم در درون یک کشور و هم به شکل جهانی. آن چه که درباره عملکرد نیروهای بازار روشن است جایی برای مشارکت عمومی باقی نمی‌گذارد، در واقع برای هر گونه مشارکت واقعی در تعیین توزیع و بازتوزیع کلی فعالیت اقتصادی به جای این که روند تغییر اقتصادی آگاهانه مطابق با دانش نانوشته و صریح مردم شکل بگیرد، یعنی مردمی که تحت تاثیر این تغییر قرار می‌گیرند، نتیجه چیزی خواهد بود برخلاف خواست مردم. البته برای دیدگاه اتریشی این ایجاد نظم خودجوش، جذابیت روند واقعی بازار به شمار می‌رود. اما در متن عینی مشارکت عمومی، یک مدل برنامه‌ریزی دموکراتیک از طریق هماهنگی بر پایه مشورت در برابر عملکرد نیروهای بازار بدیلی فراهم می‌سازد به عنوان یک روند گزینش آگاهانه بازده نوآورانه و کارفرمایانه شرکت و تخصیص سرمایه برای فعالیت‌های نوآورانه و کارفرمایانه آینده مطابق با معیارهای مشترکا پذیرفته شده.

روند هماهنگی بر پایه مشورت از طریق مجموعه به هم پیوسته‌ی نهادهایی که فراتر از شرکت و در سطوح مختلف به وجود می‌آیند مثلاً سطح صنعت، شاخه، محلی، مناطق ملی و ملت، مناطق بین‌المللی و جهانی در نظر گرفته می‌شود. ترکیب مالکان

اجتماعی در هر سطح در واقع تخصیص سطوح مختلف به خصلت فعالیت اقتصادی مربوطه وابسته است و انتظار می‌رود که با تغییر تکنولوژی و تغییر بازار تغییر کند، نظیر تعیین دایمی مرزهایی که در نظریه‌های اخیر شرکت و مطابق با تغییرهای ارزش‌های اجتماعی و اولویت‌ها مورد بحث قرار گرفت؛ مثلاً به نفع تولید محلی و کمتر جهانی. نتیجه‌ی این مشاوره، تخصیص سرمایه مطابق یک برنامه‌ی هماهنگ شده‌ی سرمایه‌گذاری خواهد بود که نتایج کارآیی مولد پیدا شده و توانایی‌های کارفرمایی را برای محله‌های مربوطه و قضاوت مالکان اجتماعی در مورد اولویت‌های فعالیت‌های نوآورانه و کارفرمایانه به طور متوازن در نظر می‌گیرد.

#### ارزیابی کارفرمایی مشارکتی

به نظر می‌رسد این متن سازمانی هم کارآیی و هم شاخص‌هایی را که پیش‌تر ذکر شده در بر می‌گیرد. نظر ما این است که اولاً روند بسیج دانش چه نهفته و چه آشکار احتمالاً در یک نظام مشارکتی مبتنی بر مالکیت اجتماعی موثرتر از نظامی است که شرکت‌های سرمایه‌داری با مالکیت خصوصی است. دوم معیارهایی که برای تخصیص منابع درونی شرکت و گزینش فعالیت‌های نوآورانه و کارفرمایانه شرکت به کار می‌رود می‌تواند مجموعه‌ی وسیع‌تری از مسایل اجتماعی را در نظر بگیرد تا یک شاخص مسلط سودآوری قابل انتظار را.

مکتب اتریشی ادعا می‌کند که روند بازار، موثرین و در واقع تنها راه بسیج دانش اجتماعی است و این روند به مالکیت خصوصی متکی است. چون ما در ابتدای بخش قبلی گفتیم که ضرورت مالکیت خصوصی بیشتر ادعا شده و هرگز نظریه‌پردازی نشده در این جا به مساله روند بازار می‌پردازیم. استدلال اتریشی دانش نانوشته بر

#### پت دوین و فکرت آدامن

پایه‌ی کارفرمایی منفرد است که تنها از خود فرد نتیجه می‌شود که می‌تواند درستی قضاوت خود را با درگیری در رقابت بازاری کشف کند.

ارزیابی ما از ادبیات مربوط به کارفرمایی به این نتیجه‌گیری ختم می‌شود که "دانش نانوشته در رابطه با افراد و سازمان‌ها به وجود می‌آید و چنین دانشی نه تنها نانوشته بلکه اجتماعی و مبتنی بر روش کار است". بنابراین آن مشخصه‌های از شرکت حایز اهمیت اند که در نظر بگیرند کارآیی با چه دانشی در شرکت به وجود می‌آید و بسیج می‌شود. شرکت تحت مالکیت اجتماعی یک جماعت دربرگیرنده و مشارکتی‌تر از شرکت سرمایه‌داری است و می‌تواند پایه‌ی معرفتی گسترده‌تری از دانش نانوشته تمامی مالکان اجتماعی را مورد استفاده قرار دهد، یعنی بیش از کارفرمای منفرد اتریشی یا مدیر برجسته شرکت سرمایه‌داری و یا شرکت دولتی. عنصر اصلی در این آزمایش و خطا، با در نظر گرفتن عدم قطعیت ذاتی همراه با فعالیت نوآورانه و کارفرمایانه و این که درستی قضاوت‌ها در رقابت بین شرکت‌ها و در حین مبادله‌ی بازاری به دست می‌آید.

احتمالاً نوآوری و کارفرمایی، چه افراد یا شرکت‌های موجود به سرمایه نیاز دارند. نهادهای خارج از شرکت تحت مالکیت اجتماعی در مدل‌هایی که سرمایه را بین شرکت‌ها توزیع می‌کند جماعت‌های دربرگیرنده و مشارکتی‌تر اند تا نهادهای سرمایه‌داری با پایه‌ی معرفتی وسیع‌تر. این نهادها به دو شکل از دانش به عنوان مبنای تصمیم‌گیری خود دسترسی دارند. دانشی که در ادبیات مربوط به نوآوری و کارفرمایی مفهوم‌بندی شده است - چه آشکار و چه نانوشته. دانش آشکار شامل داده‌های مربوط به شرکت در مورد میزان استفاده از ظرفیت و سودآوری است و گزینش‌های انتخاب شده به وسیله استفاده‌کننده‌های احتمالی را منعکس می‌کند، هنگامی که در مورد بازده شرکت‌های مختلف در جریان مبادله بازار دست به گزینش می‌زند. دانش نهفته

در روند مشاوره در چارچوب نهادهای مالی که تحت مالکیت اجتماعی قرار دارند بسیج می‌شوند. نمایندگان مالکان اجتماعی تلاش می‌کنند که دلایل مربوط به برنامه‌های مختلف اجرایی را ارزیابی و مفصل‌بندی کنند، روش‌هایی که طی آن واکنش‌های بدیل نسبت به اجراهای متفاوت تحت تاثیر قرار می‌گیرند، خصوصیات برنامه‌ی نوآوری پیشنهاد می‌شود و احتمال موفقیت‌های آینده سنجیده می‌شود.

همان طور هم روندهای تصمیم‌گیری شرکت که شامل دانش نانوشته اجتماعی است در پرتو تجربه بازبینی می‌شود. شرکت به عنوان یک سازمان به شکل آموزشی متجلی می‌شود. در مورد نهادهای مالی نیز مساله همین طور است، چه تحت مالکیت خصوصی باشد چه تحت مالکیت اجتماعی. تفاوت در این است که نهادهای مالی اجتماعی مثل شرکت‌های اجتماعی می‌توانند از مجموعه اطلاعاتی وسیع‌تری جهت تصمیم‌گیری‌شان استفاده کنند. به نظر ما این دلیل اصلی است که چرا یک نظام هماهنگی بر پایه مشورت مزیت‌های روشنی نسبت بر نیروهای بازار دارد وقتی که بخواهد به عنوان یک سازوکار گزینشی توزیعی یا تکاملی عمل کند. این مدل از کارآیی بیش‌تری برخوردار است چون شرکت و نهادهای مالی می‌توانند از دانش تمامی کسانی استفاده کنند که در فعالیت‌های مولد و نوآورانه شرکت دارند. انتخاب فعالیت‌های آینده که برای آن سرمایه فراهم می‌شود، بر پایه‌ی مجموعه معیارهای وسیع‌تری انجام می‌گیرد تا یک معیار مبتنی بر سودآوری خصوصی. این معیار مورد توافق و اجرای کسانی که تحت تاثیر نتایج این فعالیت‌ها قرار می‌گیرند و توسط اجبار نیروهای بازار تحمیل نمی‌شود یا توسط اقتدار دولت یا هر عامل دیگری که از طرف به اصطلاح منافع عمومی شناخته شده از بالا صادر شود.

این تفاوت می‌تواند در متن قضاوتی روشن شود که چه میزان از منابع محدود اجتماعی به برنامه‌های نوآورانه مشابه تخصیص داده شده است. اگر برنامه‌های موازی

بسیاری تامین مالی گردد، نتیجه آن اسراف دوباره و غیرلازم خواهد بود. اگر تعداد کمی از آن‌ها مورد موافقت قرار بگیرد، خصلت ضرورتا تجربی فعالیت نوآورانه در شرایط عدم قطعیت رادیکال عقیم خواهند ماند. داس کوپتا و ماسکین (۱۹۸۷) که در چارچوب یک بازی نظری نئوکلاسیک تحقیق می‌کنند این نتیجه را اعلام می‌کنند که رقابت سرمایه‌داری به ناکارآیی اجتماعی منجر می‌شود چون منابع بسیاری به برنامه‌ی موازی تخصیص داده می‌شود. متز کالتز (۱۹۹۷) از منظر روش تکاملی استدلال می‌کند که پروژه‌های موازی، بخش لازم رقابت فنی به عنوان یک روند آزمایش و خطا برای کشف و گزینش به شمار می‌رود.

هر چند که ما با متز کالتز توافق داریم که عدم قطعیت ذاتی در نوآوری، برنامه‌های موازی را ضروری می‌سازد و منابع تخصیص داده شده به نوآوری در اقتصادهای سرمایه‌داری صرفا به علت عدم قطعیت نیست، بلکه در نتیجه‌ی رقابت چندین شرکت محدود نیز هست. از نقطه نظری، ممکن است منابع تخصیص داده شده به نوآوری در فرآیند مشاوره در دموکراسی مشارکتی بیش از چه حد ارزیابی شود. هماهنگی بر پایه مشورت مبتنی بر مالکیت اجتماعی پیوند رقابت با همکاری را ممکن می‌سازد، با این که خطر احتمالی عدم قطعیت ریشه‌ای به طور جمعی تحمل می‌شود، نتیجه‌ی فعالیت نوآورانه ناشی از معرفت عمومی نه خصوصی و تصمیم در مورد این که چه میزانی از منابع به فعالیت‌های ذاتا نامعین تخصیص داده شود، توسط جماعت انجام می‌گیرد که منافع و خطرات ناشی از آن را می‌پذیرند.

گرچه در مورد فعالیت نوآوری کارفرمایانه عنصر غیرقابل حذف عدم قطعیت ریشه‌ای نسبتا زیاد است یک امتیاز بیش‌تر هماهنگی بر پایه مشورت این است که بعضی اشکال در مورد عدم قطعیت موجود در نظام اقتصادی سرمایه‌داری می‌تواند به شکل قابل ملاحظه‌ای از طریق هماهنگی آگاهانه فعالیت‌های متقابل به هم پیوسته کاهش

یابد. همان طور که دمزتس (ص ۲۷، ۱۹۹۷) در تفسیر پیشرفت‌های اخیر در نظریه نئو کلاسیک مشاهده کرده است، "تاکید در این تلاش‌ها به نادیده گرفتن دشواری‌های اطلاعاتی منجر شده است که روابط عامل را در نظر نمی‌گیرد. این‌ها با برنامه‌ریزی در جهانی همراه است که در آن آینده تا حد زیادی نامعین است و مشکلات انتخاب محصول، سرمایه‌گذاری و سیاست‌های بازاریابی و دامنه‌ی عملیات را در بر می‌گیرد".

گرچه تفسیر دمزتس در متن برنامه‌ریزی در پیوند با شرکت‌های خصوصی وابسته به یک دیگر است مالکیت اجتماعی، هماهنگی فعالیت‌های متقابل وابسته‌ی شرکت‌ها را از طریق مشاوره و همکاری ممکن‌تر می‌سازد. در واقع روند هماهنگی بر پایه مشورت ترکیب تنظیم پیشینی همراه با برنامه‌ریزی اقتصادی به طور کلاسیک (داب ۱۹۵۵، ۱۹۶۰) و تنظیم پسینی با نیروهای بازار و دست‌نمیری را امکان‌پذیر می‌سازد. نهادهای خارج از شرکت، سرمایه را مطابق با معیارهایی که خود تدوین کرده‌اند با در نظر گرفتن وابستگی‌های متقابل شناخته شده توزیع می‌کند، اما این سازمان‌های از روش کار انتخاب شده یاد می‌گیرند می‌توانند معیارهایی مورد استفاده و بهبود توانایی‌های خود را در حین استفاده از آن‌ها بازبینی کنند (آدامان و دوین ۱۹۹۷)

این بحث در مورد چشم‌انداز جدید درباره کارفرمایی یعنی کارفرمایی مشارکتی، هم شرکت را در بر می‌گیرد که به عنوان نهادی در چارچوب آن فعالیت‌های کارفرمایی به بازدهی نوآورانه منجر می‌شود، و هم روند نهادهای خارج از شرکت را که بین شرکت-ها گزینش انجام می‌دهد و سرمایه را مطابق فعالیت‌های کارفرمایانه‌ی آینده توزیع می‌کند. این چشم‌انداز یک روند تکاملی دارد مبتنی بر آزمایش-خطا و انتخاب که به طور کامل عدم قطعیت ذاتی همراه با فعالیت نوآورانه و کارفرمایانه را در نظر می‌گیرد. ما تلاش کردیم که روش‌های دستیابی به مشارکت عام و امتیازهای مشارکت عام را در هر دو بخش روند تکاملی مورد بررسی قرار دهیم. به نظر ما تاکید بر این نکته

حایز اهمیت است که روندهای شرکتی و فراشرکتی به طور تفکیک‌ناپذیری به هم وابسته‌اند. مشارکت صرفاً در سطح شرکت، با گزینش و تخصیص منابع به عنوان تنها معیار برای تصمیم‌گیری که به نیروهای بازار واگذار شده الزاماً تابع جبر سودآوری قابل انتظار است. این خطایی است که سوسیالیسم بازار مرتکب آن می‌شود (آدامان و دوین ۱۹۹۶، ۱۹۹۷ و دوین ۱۹۹۲).

عنصر مرکزی نظام کارفرمایابی مشارکتی ما مفهومی است در مورد تصمیم‌گیری طی یک روند هماهنگی بر پایه مشورت توسط کسانی که از نتیجه آن متأثر می‌شوند، یعنی مالکان اجتماعی. هر چند نوآوری در این جا از الگوهای موجود گسست می‌کند، اما تاثیر متفاوتی بر گروه‌بندی‌های مختلف برجای خواهد گذاشت. آیا این غیر محتمل است که کسانی که تحت تاثیر معکوس نوآوری‌های بالقوه قرار می‌گیرند بخواهند مانع گروه اول شوند و بدین ترتیب یک انحراف محافظه‌کارانه در نظام به وجود بیاورند؟ یا به طور عام‌تر، اگر مشاوره نتواند به توافق بی‌انجامد تکلیف چه خواهد شد؟ به علاوه امکان ندارد که عدم توازن قدرت بعضی گروه‌ها را که شاید قوی‌تر و سازمان‌یافته‌تر اند قادر سازد که منافع خود را بر دیگران تحمیل کنند؟ این‌ها مشکلات واقعی هستند که ما در جای دیگری تلاش کرده‌ایم به آن‌ها پاسخ گوئیم. (دوین ۱۹۸۸، و آدامان و دوین ۲۰۰۱)

به طور خلاصه ما نشان دادیم که مالکان اجتماعی باید در اندام‌های تصمیم‌گیری به نسبتی که تحت تاثیر قرار می‌گیرند نمایندگی داشته باشند و راه‌هایی را برای شکل‌گیری نمایندگی پیشنهاد کردیم. ما اعتقاد داریم که یک روند هماهنگی بر پایه مشورت برای ایجاد توافق از پویایی برخوردار است، چون مردم را تشویق می‌کند که از منافع دیگران و منافع خویش آگاه باشند. گرچه ما نسبت به تصمیم‌گیری توافقی نظر مساعدی داریم اما اگر توافق نتواند به تصمیم‌گیری بیانجامد باید از طریق روند رای-

گیری صوری به آن دست یابیم. ما نسبت به این حقیقت آگاهی داریم که منابع شخصی در دسترس مردم هنگام مشارکت در زندگی اجتماعی متفاوت است و توسط تجربه، در دوران زندگی شکل می‌گیرد. و به همین دلیل ما الغای تقسیم کار اجتماعی (نه کارکردی) را مطرح کردیم. چون هرکس به اشکال گوناگون تجربه‌ی خودتکاملی لازم برای مشارکت واقعی نه صوری نیاز دارد. ما در حین آگاهی به این دشواری‌ها، به مشکلات وسیع‌تر و بی‌عدالتی‌ها در جوامع سرمایه‌داری نیز واقف ایم که از توزیع نابرابر قدرت ناشی می‌شود و این که اختلاف منافع از طریق جایگاه ممتاز مالکان حقوقی سرمایه و جبر نیروهای بازار تعیین می‌گردد.

این امر کماکان مساله‌برانگیز باقی می‌ماند. در چارچوب یک نظام اقتصادی سرمایه‌داری شاید غیر معقول نباشد که فرض کنیم مردم در حیات اقتصادی خود مقدم‌تا بر اساس منفعت مالی عمل می‌کنند. مجموعه‌ی اساسی از آثار تجربی و نظری وجود دارد که حتی در اقتصادهای سرمایه‌داری انگیزه‌ی انسانی نمی‌تواند به یک جنبه‌ی مالی تقلیل داده شود (مراجعه کنید به بولز، هاجسن ۱۹۹۸، مارگولینر ۱۹۸۲، سن ۱۹۷۷، سولو ۱۹۹۴). به علاوه انگیزه‌ی نفع مالی به هیچ وجه محرک اولیه در رابطه با فعالیت کارفرمایانه در شرکت سرمایه‌دارانه نیست. تمایل برای رسیدن به هدف، جامعه عمل پوشاندن به اهداف و آرزوهای شخصی، حتی مفهوم تلاش برای رسیدن به اهداف نوین‌تر (خلیل ۱۹۹۷) می‌توانند دلایل کافی برای انگیزه را فراهم کنند. البته دسترسی به سرمایه، وسایلی برای اشتغال به فعالیت‌های کارفرمایانه و بنابراین فرصت برای دستیابی یا خودتحقق از این فعالیت‌ها مطابق معیار سود تعیین می‌شود و بنابراین در نوع فعالیت کارفرمایانه انحرافی به وجود می‌آید. همان طور که مشاهده کردیم بامول نشان داد که تخصیص تلاش‌های کارفرمایانه بین فعالیت‌های متفاوت به ساختار پاداش‌دهی وابسته به این فعالیت بستگی دارد. در یک نظام اقتصادی مبتنی

بر مالکیت اجتماعی، مشارکت عام و هماهنگی بر پایه مشورت با یک نظام پاداشی که ساختاری متناسب با آن دارد تمایل رسیدن به هدف و خودتحقق در جهت این فعالیت‌ها هدایت می‌شود. فعالیت‌های جماعت‌های تحت تاثیر، براساس معیارهایی که خود تعیین کرده‌اند فعالیت‌هایی را اجتماعاً مولد ارزیابی می‌کنند. به علاوه انگیزه‌هایی که با سود مالی شخصی همراه نیست و در نظام‌های اقتصادی سرمایه‌داری نیز وجود دارد، که احتمالاً در نظام اقتصاد مشارکتی به میزان وسیع‌تری تقویت می‌شود. سرانجام مشارکت در مقیاس عام، چارچوب رفتار و جامعه اخلاقی به وجود می‌آورد که در آن مسئولیت و حساب پس دادن به دیگران بخشی از پیش‌فرض‌های عموماً پذیرفته شده را تشکیل می‌دهند که بر اساس آن مردم در حیات اجتماعی و اقتصادی دخالت می‌کنند.

#### نتیجه:

ما نشان دادیم فعالیت نوآورانه و کارفرمایانه فی نفسه در یک نظام اقتصادی مشارکتی بر اساس مالکیت اجتماعی و هماهنگی بر پایه مشورت هدف نیست، هدف تامین مشارکت موثرتر در رفاه انسانی و فراتر از نظام اقتصاد سرمایه‌داری بر پایه مالکیت خصوصی است. معیار موفقیت توسط منافع چندگانه تعریف می‌شود که جامعه مورد نظر را تشکیل می‌دهند، و فعالیت کارفرمایانه در بستر فعالیت‌های کسانی انجام می‌گیرد که از آن متاثر می‌شوند. درباره الگوهای مشارکتی در سطوح مختلف تجربیات بسیاری کسب شده و تحقیقات بسیاری انجام گرفته است. این اطلاعات اخیراً در سطح خرد انجام گرفت (لوین و تاپسون ۱۹۹۰، وینتر و مارنس ۱۹۹۰) و تجربیات قبلی در سطح کلان را نیز نباید فراموش کرد (کورچ و دور ۱۹۹۰، شیمیتز و لمبروخ ۱۹۷۹). این تحقیقات به یک معنا خصلت آزمایش روابط متقابل بین همکاری مشارکتی

و مشارکت را در تعریف معیارهای موفقیت نشان می‌دهد. به نظر ما آن چه که در این دیدگاه‌ها وجود ندارد شناسایی روشن این مساله بوده است مشارکت در سطح خرد و کلان باید به عنوان اجزای یک روند واحد مشارکت برای تحقق توان کامل آن‌ها در نظر گرفته شوند. تحقیقات بیش‌تر این مباحث یک دستور کار غنی برای تحقیقات آینده را تشکیل می‌دهد.

مادام که اطمینان به امکان پایه‌ریزی بدیل اقتصادی علیه سرمایه‌داری دوباره به وجود نیاید، چشم‌انداز احیاء جنبش سوسیالیستی در جنبش‌های مقاومت که اجتناب‌ناپذیر و رو به گسترش‌اند بسیار ضعیف است. عنوان این نوشته را بر همین مبنا "پایه‌ریزی نظری سوسیالیسم" گذاشته‌ایم. با این همه بحث سازماندهی اقتصاد سوسیالیستی که به کندی هم پیش می‌رود تحت تاثیر مدل‌های سوسیالیسم بازار قرار گرفته است. درست است که در سال‌های اخیر له و علیه سوسیالیسم بازار بحث در گرفته است، اما پیرامون مدل‌های گوناگون سوسیالیسم غیربازاری چندان بحث منظمی در کار نبوده است. به همین دلیل موضوع این سمپوزیوم را "بدیل‌های سرمایه‌داری و دست نامرئی" انتخاب کردیم.

شرکت‌کنندگان در این سمپوزیوم به سوسیالیسم مشارکتی دموکراتیک متعهدند. در بین همه یا پاره‌ای از آن‌ها نکات مورد توافق بسیار است. اما اختلافاتی نیز بر سر جزئیات یا اصول و ارزش‌های اساسی وجود دارد. به‌منظور شکوفائی بحث و تبادل نظر روال زیر را اتخاذ کرده‌ایم<sup>۱</sup> در پایان هر مقاله دو شرکت‌کننده پیرامون آن اظهار نظر می‌کنند و سپس نویسنده مقاله به آن‌ها پاسخ می‌دهد.<sup>۲</sup> گذشته از تعهد به دموکراسی و مشارکت و البته رد اساسی سوسیالیسم بازار هیچ تلاشی برای ارائه موضع‌گیری‌ای که بر سر آن توافقی

### پی‌ریزی نظری سوسیالیسم:

#### بدیل‌هایی در برابر سرمایه‌داری و دست نامرئی بازار

پت دوین

ح. ریاحی

پیش‌گفتار

شکست شوروی، دست کم در کوتاه مدت ضربه‌ی پیش‌بینی‌ناپذیری به جنبش سوسیالیستی زده است. مخالفان سوسیالیسم آن‌را برهانی قلم‌داد کردند بر این ادعای خود که نه تنها سوسیالیسم امری نالازم است بلکه آن‌را غیرقابل تصور نیز می‌پنداشتند. این امر به اعتماد به نفس سوسیالیست‌ها لطمه وارد کرد از جمله آن‌هایی که زمان طولانی سوسیالیستی بودن نظام شوروی را انکار می‌کردند. بسیاری به این نتیجه رسیدند که تصور جامعه‌یی با کیفیتی متفاوت از سرمایه‌داری توهمی بیش نیست. رواج این نظر در شرایطی که عصر انقلاب بلشویکی پایان گرفته بود، عصری که در آن شوروی تلاش کرد نظام اقتصادی بدیلی به وجود آورد که پایه‌اش بر برنامه‌ریزی مرکزی گذاشته شده بود، پرسش زیر را پیش می‌کشد: اگر برنامه‌ریزی مرکزی شوروی که دست کم شش دهه دوام آورد ممکن نیست، پس چه چیزی ممکن است؟

<sup>۱</sup> - شرکت‌کنندگان در این سمپوزیوم قبلاً در نشستی در کنفرانس محققان سوسیالیست در نیویورک مارس ۱۹۹۹ و برنامه مجله (اقتصاد سیاسی رادیکال) در کنفرانس محققان نقد علوم اجتماعی در بوستون ژانویه ۲۰۰۰ شرکت کرده‌اند.

<sup>۲</sup> - برای اجتناب از تکرار تمام مقالات ذکر شده در یک مقاله یا تفسیر دیگران و یا پاسخ به آن‌ها فهرست منابع در پایان مقاله شرکت‌کننده آمده است.

حاصل شده باشد صورت نگرفته است. امیدواریم این سمپوزیوم به بحث ضروری به عنوان بخشی از بازسازی جنبش سوسیالیستی یاری رساند.  
پت دوین : سردبیر افتخاری

### برنامه‌ریزی مشارکتی

#### بر پایه هماهنگی و مشورت

##### ۱- اصول

مقاله حاضر پیرامون ساختار اقتصاد سوسیالیستی است که در شماره ویژه مجله "علم و جامعه" انتشار می‌یابد. این مقاله تکامل و گسترش مدل اولیه‌ای است که در کتاب "دموکراسی و برنامه‌ریزی اقتصادی"<sup>۱</sup> آمده است. این مقاله بخشی از یک طرح بزرگ‌تر و ادای سهمی است به احیای جنبش در راه سوسیالیسم که در پرتو تکوین مدل برنامه‌ریزی مشارکتی و دموکراتیک تدارک دیده شده است. هدف یک برخورد جدی با تجربه منفی مدل برنامه‌ریزی اداری- دستوری شوروی و هم با دیدگاه‌های پوزیتیویستی مکتب اطریشی است که اخیراً بحث محاسبه سوسیالیستی را مجدداً مورد بررسی قرار داده است.

هدف اصلی مدل برنامه‌ریزی مشارکتی بر پایه هماهنگی و مشورت عبارتست از طراحی ساختار عملی برای نهادها و روندهایی که کارکرد یک جامعه خودگردان را ممکن می‌سازند. درک من از جامعه خودگردان این است که در آن کانون‌های

<sup>۱</sup> (آدامن و دوین ۱۹۹۲-۱۹۹۴-۱۹۹۶-۱۹۹۷-۱۹۹۸ و کتاب در دست چاپ دوین ۲۰۰۲).



گوناگون به طور داوطلبانه جامعه مدنی را بنا کرده و بر دولت و اقتصاد نظارت داشته باشند. معنی جامعه خودگردان در پیوند با اقتصاد این است که نه فقط تولیدکنندگان بلکه همه شهروندان آزادانه با هم مرادده دارند و در باره نحوه استفاده از توانایی تولیدی جامعه تصمیم می‌گیرند؛ بدیهی است که تصمیم‌گیری شهروندان تحت اجبار دولت یا نیروهای بازار قرار ندارد. جامعه خودگردان، جامعه‌ای است که در آن همه کسانی که در فعالیت معینی مشغول به کار هستند و نیز کسانی که تحت تاثیر این فعالیت قرار می‌گیرند به طور مساوی در تصمیم‌گیری‌ها شرکت می‌کنند. جامعه خودگردان اگر بخواهد واقعی باشد نه فرمایشی، ضرورت دارد که همه به طور برابر به منابع جامعه دسترسی داشته باشند تا به توانند به نحو موثر مشارکت کنند. در این جامعه تقسیم طبقاتی بین صاحبان ابزار تولید و آنان که فاقد وسایل تولیدند لغو شده و استثمار و ستم و تقسیم کار اجتماعی یعنی "تضاد بین کار فکری و یدی"<sup>۱</sup> که ریشه در چنین روابطی دارد نیز از بین برده می‌شود.

اگر تمایزی را که مارکس قائل شده تعمیم دهیم، می‌توانیم فعالیت یا کار را به مقوله‌های گوناگون طبقه‌بندی کنیم. من پنج مقوله را پیشنهاد کرده‌ام:

۱. اداره، هدایت و برنامه‌ریزی؛
۲. فعالیت خلاقانه؛
۳. مراقبت و پرورش؛
۴. فعالیت تخصصی؛
۵. فعالیت غیرماهرانه و تکراری.

در چارچوب هر مقوله‌ای طیف وسیع و گوناگون فعالیت‌های کارکردی وجود دارد. چهار مقوله نخست که در آنها رابطه سلطه‌گرانه و اطاعت ناشی از سلسله مراتب قدرت

<sup>۱</sup> (مارکس، ۱۹۷۴ ص ۳۷۴).

اجتماعی در کار نیست، به لحاظ روانی به اشکال گوناگون بارآورد و به تحقق توان‌مندی انسانی یاری می‌رسانند. مقوله پنجم به لحاظ روانی معمولاً غیر بارآور است و کاهش این نوع فعالیت باید به یکی از هدف‌های مهم اجتماعی تبدیل شود.

معنی الغاء تقسیم کار اجتماعی پایان دادن به قشربندی اجتماعی است. این قشربندی زمانی پدید می‌آید که افراد در زندگی خود اساساً فقط در یک مقوله فعالیت دارند یعنی زمانی که بنا به تعریف یا کارگران ماهرند یا ساده یا کارگران خلاق‌اند یا مسئول مراقبت یا اعضاء دم و دستگاهی هستند که جامعه را در کلیه عرصه‌ها هدایت و اداره می‌کنند. این به معنای پایان دادن به کارکرد تقسیم کار نیست. به بیان دقیق‌تر، حداقل انتظار این است که انسان‌ها در طول حیات خود در چارچوب هر مقوله‌ای در فعالیت‌های عملی تخصص پیدا کنند و میزان کار لازم در چارچوب آن مقوله را انجام دهند.<sup>۱</sup>

بنابراین، می‌توان چنین تصور کرد که سوسیالیسم عبارتست از دگرگونی‌های ضروری اجتماعی، در صورتی که مردم بخواهند بر زندگی خود کنترل داشته باشند و بتوانند پیرامون نحوه زندگی خود آگاهانه و موثر تصمیم بگیرند. خودگردانی دارای جنبه عینی و ذهنی است یا شاید هم دقیق‌تر باشد بگوئیم یک جنبه بیرونی و یک جنبه درونی دارد. خودگردانی مستلزم توانایی تصمیم‌گیری موثر پیرامون زندگی بیرونی ما در ساختار جامعه است و همین‌طور مستلزم آنست که ما به عوامل تعیین‌کننده زندگی درونی و ذهنیت خویش، آگاه باشیم و به‌طور جمعی یا فردی ساختار بیرونی زندگی خود را شکل داده تا بتوانیم توان‌مندی‌های انسانی‌مان را به‌طور کامل رشد

<sup>۱</sup> - الغاء تقسیم کار اجتماعی به طرق مختلف به پیشنهاد آلبرت و هائل در خصوص ایجاد "مجموعه وظایف هم‌آهنگ" نزدیک است، هرچند که آن‌ها این امر را در محدوده کارگاه طی یک افق کوتاه مدت و نه به صورت طولانی تصور می‌کنند.

دهیم. جامعه سوسیالیستی به یک سیستم اقتصادی نیاز دارد که خودفعالی و خودپرورشی شهروندان را ارتقاء دهد. مدل برنامه‌ریزی دموکراتیک مشارکتی که در زیر طرح‌ریزی کرده‌ام با این هدف خوانایی دارد. این مدل بر پایه هماهنگی و مشورت استوار است؛ این هماهنگی، هیچ شباهتی به نظم اجباری نیروهای بازار یا هدایت دولت ندارد، و با تعامل آگاهانه مردم با یکدیگر ملازمه دارد. این هماهنگی مردم را تشویق می‌کند تا از منافع صنفی و جانب‌دارانه خود فراتر روند و موقعیت دیگران را در نظر بگیرند. هم‌چنین به گمان من، هماهنگی مشورتی دینامیسمی دارد که با ماهیت الغاء تقسیم اجتماعی کار منطبق است. در حقیقت موفقیت آن احتمالاً به این امر بستگی دارد.

## ۲- مفاهیم پایه‌ای

امروزه ارائه هر مدلی پیرامون سازمان‌دهی اقتصاد سوسیالیستی می‌بایست کار نظری پیرامون ماهیت دانش مربوط به بحث محاسبه سوسیالیستی را مد نظر داشته باشد. هایک به عنوان یکی از مدافعان بازار خودانگیخته در این باره می‌گوید "نکته اصلی در این خصوص تنها این نیست که دانش اصلی مربوط به تصمیم‌گیری اقتصادی به نحوی که "ویژه زمان و مکان" است توزیع شود بلکه چنین دانشی تا حد زیادی نانوشته<sup>۱</sup> و

<sup>۱</sup> - دانش نانوشته، دانش به معنای اخص کلمه نیست شناخت نظری و فنی نیست بلکه شناخت تجربی و عملی است به قول هایک دانش نانوشته "شناخت مردم، شناخت وضعیت محلی و شرایط خاص" است. او خصلت عملی و تجربی و محلی این نوع شناخت را چنین توضیح می‌دهد «ناخدایی که معاشش را با استفاده از کشتی باری و گردش آزاد به دست می‌آورد که اگر فرصت را نمی‌شناخت ممکن بود کشتی‌اش خالی یا نیمه خالی بماند، یا صاحب بنگاه معاملات ملکی که کل دانشش منحصر این است می‌داند چه چیزهایی برای فروش یا اجاره هست، یا دلالتی که از اختلاف قیمت کالاها در دو ناحیه مختلف سود می‌برد همگی کارهای فوق‌العاده مفیدی را براساس شناخت خاصی که از شرایط و لحظات گریز پا دارند انجام می‌دهند شناختی که دیگران ندارند" از نظر هایک همین خصلت گریز، محلی، غیرقابل تدوین، دانش نانوشته است که برنامه مرکزی از آن محروم است و در نتیجه محکوم به شکست است. توضیح مترجم

## پت دوین و فکرت آدامن

حاصل یادگیری عملی فرد یا گروه است. این به معنی آنست که بخش زیادی از دانش نوشته را نمی‌توان مدون کرد و انتقال داد بلکه کسانی که چنین دانشی را در اختیار دارند می‌توانند آن را به کارگیرند<sup>۲</sup> از نظر من اما، دانش نانوشته نه علیه مالکیت اجتماعی بلکه در خدمت آن قرار دارد. بنا به تعریف من، مالکان اجتماعی، کسانی هستند که در استفاده از دارایی‌ها منافع مشخصی دارند و کسانی که تحت تاثیر فعالیت این دارایی‌ها قرار می‌گیرند. مالکیت اجتماعی به نظر من، نه تنها یک اصل سوسیالیستی اساسی است بلکه از مالکیت خصوصی یا دولتی یا مالکیت کارگران کارآمدتر است، چرا که با این نوع مالکیت می‌توانیم از دانش نانوشته همه کسانی استفاده کنیم که در روند مذاکره پیرامون آنچه باید برای پیش‌برد منافع اجتماعی در هر زمینه مشخص انجام داد، دخالت دارند.<sup>۱</sup>

بنابراین، با توجه به این تعریف، مالکان اجتماعی بر حسب حوزه و دامنه فعالیت و یا تصمیمی که گرفته می‌شود متفاوت خواهند بود. بدین ترتیب اصل استقلال در سطوح مشخص به موقع اجرا گذاشته می‌شود: تعریف مالکیت اجتماعی و اتخاذ تصمیم می‌بایستی در سطح محلی و به صورت نامتمرکز باشد به طوری که فقط با آن دسته از مردم که در استفاده از دارایی‌ها ذی‌نفع‌اند و در روند تصمیم‌گیری در پیوند با آن دارایی‌ها شرکت دارند هماهنگ باشد. این به معنی آنست که روند هماهنگی بر پایه

<sup>۱</sup> - یکی از ضعف‌های اساسی تاکید مکتب مدرن اطریشی در نیاز به دانش نانوشته و اینکه این دانش را بازرگانانی که در روند بازار شرکت دارند می‌بایست به لحاظ اجتماعی فراهم آورند، اینست که مشارکت به کسانی که به سرمایه دسترسی دارند محدود می‌شود و بدین ترتیب دانش نانوشته اکثریت مردم را نادیده می‌گیرد.

مشورت می‌بایست در همه سطوح از محلی تا سراسری و بر طبق مشخصات فعالیت مورد نظر اجرا گردد.<sup>۲</sup>

اقتصادهای پویا و مدرن که بر کارکرد تقسیم کار پایه‌گذاری شده‌اند، هم به هماهنگی نیاز دارند و هم قادر به پیش‌بینی آینده هستند. دگرگونی در اندازه و ساختار ظرفیت تولیدی مستلزم سرمایه‌گذاری و سرمایه‌برداری است. یکی از ویژگی‌های اساسی و برجسته مدل‌های سازمان‌دهی اقتصاد سوسیالیستی هماهنگ سازی تصمیم‌گیری‌های مربوط به سرمایه‌گذاری و سرمایه‌برداری است.<sup>۳</sup> در مدل‌های سوسیالیسم بازار هم‌چون نظام سرمایه‌داری چنین تصمیماتی به صورت جدا و مستقل از هم گرفته می‌شود و با عملکرد نیروهای بازار، یا دست نامرئی آدام اسمیت صرفاً در روند بازار هماهنگ می‌شود یعنی آن چیزی که مارکس هرج و مرج تولید نام نهاده است.

تا چندی پیش سوسیالیست‌ها بر این باور بودند که در یک اقتصاد سوسیالیستی سرمایه‌گذاری‌هایی که لازم و ملزوم یکدیگرند می‌بایست از پیش هماهنگ شوند، یعنی به‌مثابه کلیتی یکپارچه پیش از به اجرا درآمدن، برنامه‌ریزی شوند. چنین استدلال می‌شد که این کار جلوی عدم تعین را می‌گیرد، یعنی عدم تعین زمان سرمایه‌گذاری به دلیل بی‌اطلاعی از سرمایه‌گذاری‌های دیگر که هم زمان انجام گرفته و بر حاصل کار اثر می‌گذارند. بر پایه چنین باوری ساختار فعالیت تولیدی به‌منظور رفع نیازهای اجتماعی برنامه‌ریزی می‌شود، تا از عواقب بی‌برنامگی در تصمیم‌گیری‌های جدا و

<sup>۲</sup> - این قضیه را می‌توان در چارچوب درونی کردن "بیرونی‌ها" تصور کرد. اگر فعالیتی که در محلی انجام گرفته اثرات چشم‌گیری بر محل‌های دیگر داشته باشد، در آن صورت آن‌ها می‌بایست در روند تصمیم‌گیری نمایندگی داشته باشند.

<sup>۳</sup> - سرمایه‌برداری برداشتن سرمایه است به خاطر ضایع شدن سرمایه چه به شکل ارادی یا غیرارادی در سرمایه‌گذاری.

مستقل از هم با هدف سودجویی خصوصی اجتناب شود. در شرایطی که هیچ‌کس از فعالیت بی‌برنامه پشتیبانی نمی‌کند، تصور رایج اما این است که تجربه تاریخی برنامه‌ریزی مرکزی - آمرانه نوع شوروی، و پیشرفت‌های نظری در درک ما نسبت به اهمیت دانش نانوخته و عدم قطعیت، همگی برنامه‌ریزی اقتصادی پیشاپیش هم‌آهنگ شده را از اعتبار انداخته است. امروزه نظر غالب اینست که بازار تنها ابزار موثر برای هماهنگ کردن اقتصاد است. بدین ترتیب، اکثریت قاطع سوسیالیست‌هایی که بر مدل‌های اقتصاد سوسیالیستی کار می‌کنند، امروزه از نوعی سوسیالیسم بازار حمایت می‌کنند.<sup>۱</sup>

مدل برنامه‌ریزی مشارکتی من برعکس، دقیقاً بدین منظور طرح‌ریزی شده است که سرمایه‌گذاری را از پیش هماهنگ و از طریق مشورت تعیین می‌کند. این مدل پایه‌اش بر تمایز بین بازار به عنوان محل مبادله و بازار به عنوان نیروی هماهنگ‌کننده گذاشته شده است. مبادله در بازار در برگیرنده فروش یا خرید بازده ظرفیت مولد موجود است. عمل کرد نیروهای بازار روندی است که از طریق تغییرات در ظرفیت‌های تولیدی برآمده از سرمایه‌گذاری و سرمایه‌برداری در سرمایه‌داری (و سوسیالیسم بازار) هماهنگ می‌شوند. مدلی که در زیر طرح کلی آنرا ارائه داده‌ام شامل مبادله بازار هم می‌شود ولی هماهنگی بر پایه مشورت را جای‌گزین نیروهای بازار می‌کند.

### ۳- مدل

پیش‌فرض نظام سیاسی و اقتصادی این مدل دموکراتیک بر پایه ترکیب دموکراسی مستقیم و دموکراسی نمایندگی قرار دارد. الغاء مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و

<sup>۱</sup> - در مورد بحث پیرامون برنامه‌ریزی مشارکتی یا سوسیالیسم بازار، نگاه کنید به دوین سال ۱۹۹۲.

تقسیم اجتماعی کار، شرایط را برای مشارکت همگانی در هر دو نوع تصمیم‌گیری دموکراتیک فراهم می‌سازد. بر خلاف آنچه گاهی اوقات بیان شده است<sup>۱</sup>، این به معنی آن نیست که هر کس در هر نوع تصمیم‌گیری شرکت دارد و وقتی برای هیچ کار دیگری باقی نمی‌ماند، بلکه به معنی آنست که مردم در جریان زندگی خود فرصت پیدا می‌کنند به طور دموکراتیک و مستقیم در تصمیم‌گیری شرکت کنند و با انتخاب نماینده در روند تصمیم‌گیری مداخله کنند.

مردم در جریان روندهای سیاسی و با استفاده کامل از برنامه‌های اقتصادی پیرامون اولویت‌های جامعه برای دوره آینده تصمیم می‌گیرند. این تصمیم مسائلی هم‌چون توازن بین سرمایه‌گذاری اجتماعی و اقتصادی، مصرف اجتماعی و شخصی، توسعه ساختار اصلی زیربنای فرهنگی، محیطی، شهری، حمل و نقل، توزیع جغرافیایی فعالیت اقتصادی، اولویت‌بندی در استفاده از منابع و تحقیق و توسعه و امثال آن را در بر می‌گیرد حاصل این تصمیمات استراتژیک در خدمت توزیع قدرت خرید و هزینه‌های مردم در اقتصاد قرار می‌گیرد.

مالکان اجتماعی بنگاه‌های تولیدی کسانی هستند که تحت تاثیر فعالیت این بنگاه‌ها قرار دارند، این مالکان عبارت‌اند از کارگران بنگاه تولیدی، کارگران بنگاه‌های دیگری که خط تولید مشابهی دارند، عرضه‌کنندگان اصلی کالا و مصرف‌کنندگان (اعضای اتحادیه یا انجمن‌های مصرف‌کننده که سازمان‌دهی مصرف را به عهده دارند)، ساکنان محلات و نواحی که بنگاه تولید در آنجا بنا شده است و گروه‌های اجتماعی تک‌مضمونی که در یک زمینه مثلاً تاثیر بنگاه بر محیط زیست و فرصت‌های برابر فعال‌اند. مالکان اجتماعی در هیات مدیره بنگاه نمایندگی دارند و پیرامون مشی استراتژیک مشورت کرده و تصمیم می‌گیرند که فعالیت‌های نیروی کار را چگونه هدایت کنند.

نیروی کار به لحاظ فعالیت از استقلال برخوردار است، اما تشخیص مالکان اجتماعی بنگاه‌های تولیدی - یعنی گروه‌های دارای منافع مشروع - و تعیین وزن هر گروه در روند تصمیم‌گیری‌ها، موضوعی است که باید در جای خود روشن شود. با این همه این موضوع مختص مدل هماهنگی بر پایه مشورت نیست بلکه در رابطه با هر نهادی که در آن سهام‌داران از طریق انتخاب نمایندگان منافع خود را بیان می‌کنند بروز خواهد کرد.

مزیت مالکیت اجتماعی در مقایسه با بنگاه‌هایی که کارگران مالک آن هستند، اما در چارچوب قانونی عمل می‌کنند و هدف آن حفظ منافع گروه‌های دیگر است، اینست که استفاده از دانش نانوشته برای همه گروه‌های ذینفع را در جریان بحث و بررسی خط مشی و کارکرد بنگاه ممکن می‌سازد. بنگاه‌ها وارد مبادله در بازار می‌شوند، از ظرفیت موجود خود استفاده و به‌طورکلی با دیگر بنگاه‌ها رقابت می‌کنند. میزان بهره‌گیری از ظرفیت بنگاه‌ها اطلاعات لازم را فراهم می‌سازد. این اطلاعات میزان منابع بنگاه و نحوه استفاده مولد از آن را جهت رفع نیازهای اجتماعی مشخص می‌کند. استفاده کمتر از ظرفیت نشان‌دهنده آنست که مصرف‌کنندگان برون‌داده‌های<sup>۱</sup> بنگاه‌های دیگر را ترجیح می‌دهند یا در آن خط تولید ظرفیت مازاد وجود دارد. فعالیت با ظرفیت کامل همراه با سفارش رو به افزایش، نشان‌دهنده عکس آن وضعیت است. با این اطلاعات است که آگاهی از تصمیمات مربوط به تغییر در ظرفیت سرمایه‌گذاری و سرمایه‌برداری حاصل می‌شود. با این وجود، بی‌شبهت به سرمایه‌داری یا سوسیالیسم بازار، چنین تصمیماتی در سطح بنگاه تولیدی گرفته نمی‌شود چرا که مالکان اجتماعی افراد و گروه‌های وسیع‌تر را در بر می‌گیرد. نوع

<sup>۱</sup> (بلاک برن ۱۹۹۱، هوجسن ۱۹۹۷).

<sup>۱</sup> Outputs محصول پایانی از تبدیل داده‌ها به کالاها.

مالکان اجتماعی در سطح سرمایه‌گذاری از آن‌هایی که از ظرفیت موجود استفاده می‌کنند متفاوت‌اند.

در این مدل تصمیمات مربوط به سرمایه‌گذاری را هیات‌هایی می‌گیرند که آن‌ها را هیات‌های هماهنگی مشورتی نامیده‌ام. این هیات‌ها منافع را نمایندگی می‌کنند که حاصل مجموعه تصمیم‌گیری‌های مربوط به سرمایه‌گذاری‌هایی است که در پیوند با یک‌دیگر قرار دارند. در این سطح، مالکان اجتماعی بسته به ماهیت فعالیتی که دارند عبارتند از: همه بنگاه‌های تولیدی آن شاخه یا بخش صنعت، محل‌هایی که بنگاه‌ها در آنجا بنا شده‌اند و کمیسیون‌های برنامه‌ریز منطقه‌ای، ملی و بین‌المللی و همه گروه‌هایی که در ثمرات آن فعالیت‌ها منافع دارند.

هیات‌های هماهنگی مشورتی در تصمیم‌گیری پیرامون سرمایه‌گذاری از دو نوع اطلاعات می‌توانند استفاده کنند، نخست اطلاعات کمی پیرامون حوزه‌های زیر:

الف: عملکرد بنگاه‌های گوناگون

ب: برنامه‌ریزی جدید و تکامل اساسی آن که از اولویت‌های برنامه عمومی اقتصاد برآمده است.

ج: برآورد تاثیر پیشرفت جدید تکنیکی یا گرایش‌های جدید فرهنگی. با این کار می‌توان مشخص کرد که آیا یک بنگاه از دارایی‌هایی که در اختیار دارد استفاده موثر می‌کند یا لازم است مجموعه ظرفیت یک بنگاه را افزایش یا کاهش داد یا بخشی از محصولات تولیدی صنایع را تغییر داد یا حفظ کرد.

دوم اینکه نمایندگان مالکان اجتماعی شرکت‌کننده در روند بحث و بررسی می‌توانند از دانش نانوشته در بحث مورد نظر خود استفاده کنند، مثلاً این که چرا کارکرد بنگاه ظاهراً ناکارآمد است، و بر مبنای این داوری چه راهکاری پیشنهاد می‌کنند و مالکان اجتماعی که این‌ها نمایندگان آن محسوب می‌شوند چگونه از بدیل‌های دیگر

سرمایه‌گذاری و سرمایه‌برداری‌های مورد بررسی اثر می‌پذیرند. بدین ترتیب امکان دارد نمایندگان بنگاه‌ها استدلال کنند که شرایط موقت یا ویژه‌ای موجب افت کارکرد بنگاه‌ها شده است. در عین حال، نمایندگان محلی یا منطقه‌ای استدلال کنند که فرصت‌های کاری در حوزه‌های آن‌ها از حوزه‌های دیگر کم‌تر رضایت بخش بوده است. روند هماهنگی مشورتی روندی است که در آن شرکت کنندگان می‌بایست هم‌ترازان خود را آگاه کنند، که همه شرکت‌کنندگان در حاصل کار منفعت دارند و بخش زیادی هم در فعالیت‌هایی که شرکت دارند از دانش تخصصی برخوردارند. بدین ترتیب خطر درخواست ویژه برای یک بخش از مردم، به حداقل می‌رسد. روند هماهنگی مشورتی شامل بده بستان است و درک ما را نسبت به منافع مشروع دیگران ارتقاء می‌دهد. این روند یک شیوه عملی است که هدفش جمع‌آوری اولویت‌های از پیش موجود نیست بلکه روند دگرگون‌کننده‌ای است که طی آن برداشتها و الویت‌ها تغییر می‌کند. روند دائمی مشورت آن چیزی است که منافع اجتماعی همه را نشان می‌دهد، منافع اجتماعی کسانی که در آن منفعت دارند، البته در پرتو نتایج تصمیمات گذشته و بهترین نتایج در خصوص امکانات آتی در دنیایی نامطمئن و دگرگون شونده.

#### ۴- مسائل

سه مساله به‌عنوان انتقاد از این مدل یا به‌عنوان مسائلی که به تکامل بیشتر نیاز دارند مطرح شده‌اند که لازم است به اختصار بررسی شوند.

الف: قیمت‌ها، دستمزد، سود و اجاره بهای منابع طبیعی.

در مدل من، قیمت‌ها را بنگاه‌ها تعیین می‌کنند. قیمت‌ها مساوی است با هزینه اجتماعی تولید. در سطح اقتصاد به‌طور کلی هزینه تولید عبارت است از درون‌داده‌های

اولیه مورد استفاده یعنی نیروی کار، سرمایه و منابع طبیعی. در سطح بنگاه تولیدی هزینه‌ها شامل هزینه‌های اولیه و برون‌دادهای خریداری شده واسط است.

قیمت درون‌دادهای اولیه یعنی نیروی کار، سرمایه و منابع طبیعی می‌بایست در سطح کل اقتصاد تعیین شود زیرا به‌خاطر تاثیری که بر تصمیمات بنگاه‌ها، هیات‌های هماهنگی مشورتی، مصرف‌کنندگان و هم‌چنین توزیع درآمد می‌گذارند، بر استفاده از نیروی بارآور اجتماعی نیز اثر می‌گذارند.

در آغاز بخش سوم به اولویت‌های اجتماعی و به روندی که طی آن در پیوند با این اولویت‌ها تصمیم گرفته می‌شود، اشاره کردم. این اولویت‌ها چارچوب افزایش میانگین دست‌مزد حقیقی را نشان می‌دهند. افزایش دست‌مزد پولی طبق این معیار و با در نظر گرفتن سطح قیمت‌های جاری تعیین می‌شوند، به علاوه هر نوع تغییری در تفاوت دست‌مزدها که با کارکرد حرفه‌های گوناگون مرتبطاند از جمله مسائلی هستند که توسط نمایندگان نهادهای ذینفع یعنی دولت، اتحادیه‌ها، بنگاه‌های تولیدی و هیات‌های هماهنگی، مورد مشورت قرار می‌گیرند. اگر دست‌یابی به توافق بین این نمایندگان ممکن نباشد، هر گروه بیش از حد طبیعی میزان منابع قبلی خود مطالبه خواهد کرد؛ و این بدان معنی است که اولویت‌های مورد توافق را نمی‌توان کاملاً پیاده کرد.

هزینه سرمایه یا نرخ مطلوب بازده که در اثر استفاده از دارایی ثابت اجتماعی حاصل می‌شود نشان‌دهنده مجموعه اولویت‌هایی است که مورد توافق نمایندگان نیز قرار دارد. تغییرات در نرخ مطلوب بازده نشان‌دهنده نیاز به تولید مازادی است که با بازدهی که برای هزینه‌های اجتماعی و سرمایه‌گذاری اقتصادی برنامه‌ریزی شده معادل است، البته این امر پس از کسر اجاره استفاده از منابع طبیعی حاصل می‌شود. اجاره بهای استفاده از منابع طبیعی که بیش‌تر از هزینه تولید یا مصرف آن‌ها باشد، کم‌یابی نسبی

آن‌ها را نشان می‌دهد. جامعه نرخ مطلوب این کم‌یابی نسبی را در پیوند با استفاده بالقوه از منابع کنونی و در مورد منابع غیر قابل تجدید، تعیین می‌کند.

سپس بنگاه‌ها قیمت‌ها را تعیین می‌کنند؛ قیمت‌ها مساوی است با هزینه درازمدت تولید که بر اساس قیمت درون‌دادهای اولیه تعیین می‌شود. این درون‌دادهای شامل هزینه سرمایه‌ای کل اقتصاد یا نرخ مطلوب بازده و قیمت درون‌دادهای تولید شده‌ای است که مورد استفاده قرار گرفته‌اند. قیمت‌هایی که بدین طریق محاسبه می‌شوند ممکن است بین بنگاه‌ها در یک صنعت واحد یا بخشی از آن بسیار متفاوت باشد. دلیل اختلاف قیمت به ویژگی‌های متفاوت یا سطوح گوناگون کارایی که ناشی از تفاوت‌های عینی یا شیوه‌های کاری درون تولید است بر می‌گردد. بدین ترتیب مشتریان، با ترکیب خاصی از تولید یا قیمتی را که برایشان مناسب است انتخاب می‌کنند و از این طریق بنگاه‌ها در می‌یابند که آیا با ظرفیت کامل یا کم‌تر از نیاز تولید کرده‌اند یا نه.

بنابراین نرخ بازدهی بنگاه‌ها یا برابر است با نرخ مطلوب و یا کم‌تر از آن است. این اطلاعات در بازار مبادله به دست می‌آید و زمانی که هیات‌های هماهنگی مشورتی تخصیص سرمایه‌گذاری اصلی را برنامه‌ریزی می‌کنند در اختیارشان گذاشته می‌شود؛ در بخش ۳ طرح آنرا ارائه دادم. قیمت‌هایی که به طور نسبی مشخص شده‌اند همان طور که در بالا بدان اشاره شد، مسلماً برای برون‌دادهای واسط و هم کالاهای مصرفی معتبرند. قیمت‌هایی که به طور نسبی مشخص شده به اضافه ملاحظات کیفی از قبیل ماهیت تجربه کاری، هم بر گزینش تکنیک و هم بر انتخاب مصرف‌کننده تاثیر می‌گذارد.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> - در خصوص بحث مفصل‌تر پیرامون قیمت‌ها و مسائل مربوطه نگاه کنید به نوشته پت دوین فصل ۸ شماره ۳ و فصل ۱۰ شماره ۲.

بارها به سوسیالیسم به مثابه بدیل سرمایه‌داری انتقاد شده است که فاقد پویایی است. چنین استدلال می‌کنند که نوآوری را نمی‌توان برنامه‌ریزی کرد چرا که نوآوری مستلزم تصمیم‌گیری‌های غیرمتمرکز است به نحوی که کارآفرین بتواند بر پایه دانش نانوشته خود عمل کند تا پی برد چه کاری ممکن و چه کاری ناممکن است. از آنجا که نتیجه نوآوری نامعین است، در این جا بیش‌تر بر روند نوآوری تکیه می‌کنیم که عبارتست از ایجاد و گزینش نوآوری که در نظام سرمایه‌داری از طریق عمل‌کرد نیروهای بازار انجام می‌گیرد. در اقتصادهای سرمایه‌داری منشاء بسیاری از ایده‌ها و نمونه‌های اصلی نوآوری بیرون از بنگاه‌های بزرگ است، در واقع توسعه‌دهنده آن‌ها بنگاه‌های بزرگ یا شرکت‌های کوچکی هستند که به بنگاه‌های بزرگ تبدیل می‌شوند. بنگاه‌ها دانش نانوشته اجتماعی یا کاردانی را بسط می‌دهند، این امر آن‌ها را قادر می‌سازد امکانات جدید نویدبخش خارج از شرکت را شناسایی یا آن‌ها را در شرکت خود به‌وجود آورند. آن‌ها از آن پس، ظرفیت و منابع تکامل پاره‌ای از امکانات و تبدیل آن‌ها را به تولیدات جدید در اختیار دارند و یا بسیاری از آن‌ها را که در این روند غیر کارآمد است کنار می‌گذارند. از آنجا که همه ایده‌ها و طرح‌های پیشنهادی را نمی‌توان تکامل بخشید، ضرورتاً روند گزینشی داخلی در کار است که طی آن طرح‌هایی که به احتمال زیاد سودآورند انتخاب می‌شوند.

سپس این نوآوری‌ها به بازار ارائه می‌شوند و تابع روند رقابت قرار می‌گیرند. نیروهای بازار هر چه بیشتر منابع در اختیار آن شرکت‌هایی قرار می‌دهند که تولیداتشان سودآور است و شرکت‌های ناموفق را از میدان به در می‌کنند. بدین ترتیب معیار گزینش از میان نوآوری‌های بالقوه و بالفعل هم در چارچوب شرکت سرمایه‌داری و هم

در اثر عمل‌کرد نیروهای بازار، سودآوری خواهد بود و میزان سودی که پیش‌بینی می‌شود و احتمالاً تحقق می‌یابد. حاصل این‌که، در عین حال که پاره‌ای نوآوری‌ها در اقتصادهای سرمایه‌داری برای جامعه مفیدند بسیاری از آن‌ها نیز بی‌هوده و مضرند.

مدل هماهنگی بر پایه مشورت هم از این امکان برخوردار است که در بنگاه و یا مابین بنگاه‌ها تنوع ایجاد کند و هم از میان طرح‌های گوناگون نوآوری یکی را انتخاب کند. با این همه معیارهای گزینش باید گسترده‌تر از سودآوری قابل انتظار یا واقعی باشد. افراد، نهادهای پژوهشی و شرکت‌های کوچک ایده‌ها یا طرح‌های پیشنهادی خود را به بنگاه‌ها، هیات‌های هماهنگی بر پایه مشورت و کمیسیون‌های برنامه‌ریز در همه سطوح ارائه می‌دهند؛ بنگاه‌ها در عین حال ایده‌ها و طرح‌های پیشنهادی خود را نیز بسط می‌دهند. کمیسیون‌های برنامه‌ریز می‌توانند هیات‌های هماهنگی مشورتی جدید ایجاد کنند. هیات‌های هماهنگی بر پایه مشورت می‌توانند ایده‌ها را به بنگاه‌های موجود ارائه دهند یا بنگاه‌های جدیدی تاسیس کنند.

سپس بنگاه‌ها طرح‌هایی را انتخاب می‌کنند که مایل‌اند توسعه دهند و از نظر مالکان اجتماعی برای جامعه مفیدند. مسلم است که انتخاب طرح‌ها شامل این مورد هم می‌شوند که اگر تولیدات برای فروش عرضه شوند، آیا باندازه کافی خریده می‌شود تا بنگاه‌ها بتوانند هزینه سرمایه‌هایی را که در تولید به‌کار برده‌اند تامین کنند و به لحاظ اجتماعی نرخ مطلوب بازدهی را متحقق سازند؟ اگر به کارگیری نوآوری سطح موجود تکنیک را حفظ کند، بنگاه‌ها به آن می‌پردازند. اگر نوآوری مستلزم سرمایه‌گذاری اساسی جدید باشد، هیات‌های هماهنگی تلاش می‌کنند خود یا دیگران را متقاعد کنند که تامین مالی آن‌را به‌عهده بگیرند. ایده مناسب دیگر احتمالاً ایجاد یک صندوق مالی به‌منظور سرمایه‌گذاری اجتماعی جدید است به گونه‌ای که افراد، گروه‌ها یا بنگاه‌ها بتوانند برای پی‌گیری ایده‌های خود از آن درخواست مالی کنند.

<sup>۲</sup> منظور از کارآفرینی عامل سازمان‌ده در تولید است.

بدین ترتیب مبادله در بازار به متقاضیان امکان می‌دهد نوآوری مورد نظر خود را انتخاب و خریداری کنند. این امر بر میزان نرخ اجتماعا مطلوب بازده تولید تحقق‌یافته اثر می‌گذارد. این اطلاعات مربوط به نرخ بازدهی، بازنگری تصمیمات گذشته و تصمیم‌گیری در رابطه با سرمایه‌گذاری‌های آتی همه در اختیار هیات‌های هماهنگی گذاشته می‌شود. ما بدین ترتیب چه در مرحله توسعه و چه در مرحله مبادله در بازار مجموعه معیارهای جامع‌تری از معیار محدود سود خصوصی سرمایه‌داری برای تصمیم‌گیری پیرامون نوآوری در اختیار داریم.

بنابراین مدل هماهنگی بر پایه مشورت برای نوآوری کارآفرینانه زمینه لازم را فراهم آورده و به ایجاد تنوع کمک می‌کند. این مدل، گزینش امکانات خلاقه پیشرفت را بر اساس معیارهایی که جامعه تعیین کرده است ممکن می‌سازد، عدم قطعیت ذاتی نوآوری را به رسمیت شناخته و سازوکاری برای تجدید نظر، آموزش و دریافت اطلاعات از مصرف‌کننده فراهم می‌سازد. این مدل از مدل سرمایه‌داری کارآتر است، به این دلیل که می‌تواند از دانش نانوشته هر کسی استفاده کند به‌جای اینکه فقط بر طبقه کارآفرینان که به سرمایه دسترسی دارند متکی باشد. این مدل به‌جای نیروی لجام گسیخته سرمایه‌داری که هر چه بیشتر جهانی می‌شود و مردم هر چه بیشتر احساس می‌کنند که زیر یوغ آن قرار دارند، چشم‌انداز کنترل اجتماعی را در جهت به کارگیری فعالیت‌های خلاقانه عرضه می‌کند.

### ج- دوام‌پذیری:<sup>۱</sup>

مبارزه آتی بشر احتمالا بر سر دغدغه‌های تاریخی برنامه سوسیالیستی، عدالت اجتماعی و اختیارمندی است و بدین نحو فراهم ساختن امکان خودحکومتی و تمرکز بر مفهوم دوام‌پذیری که دغدغه بوم‌شناختی در سال‌های اخیر بوده است.<sup>۲</sup> مسائل بوم‌شناختی شامل تصمیماتی می‌شود که می‌بایست در شرایط نامشخص پیرامون چگونگی بررسی اصل پیش‌گیرانه لازم درقبال فواید و زیان‌های توسعه اتخاذ کرد. این فواید و زیان‌ها به لحاظ بوم‌شناختی بالقوه نجات‌بخش یا مضرند و در نتیجه برای بهزیستی بشر زیان بخش‌اند. اگر قرار است چنین تصمیماتی حقانیت داشته باشند، می‌بایست در پرتو دانش علمی موجود اتخاذ شوند و کسانی تصمیم گیرنده باشند که هر نوع پی‌آمدی بر زندگی آن‌ها اثر می‌گذارد. البته ممکن است تصمیم ما «اشتباه» باشد، اما از آن می‌آموزیم، ولی نمی‌توانیم از تصمیمی بیاموزیم که برنامه‌ریزی آمرانه به ما دیکته می‌کند یا از طرف خطر بزرگ‌تری یعنی از جانب سازمان تجارت جهانی (WTO)، شرکت‌های چند ملیتی و اجبار جهانی نیروهای بازار به ما تحمیل می‌شود.

گرچه مدل هماهنگی بر پایه مشورت بدون استفاده از ادبیات دانش نانوشته و پیش از آنکه بحران زیست محیطی به چنین نحو بارزی خودنمایی کند تکوین یافت، اما برای تجزیه و تحلیل این مسائل بسیار مناسب است. چارچوب اساسی این مدل، چارچوبی است که در آن مالکان اجتماعی، یعنی کسانی که تصمیمات اتخاذ شده بر زندگی آن‌ها اثر می‌گذارد، همان کسانی هم هستند که تصمیم گیرنده‌اند. اقتصاددانان زیست بوم استدلال می‌کنند که نحوه تصمیم‌گیری اهمیت دارد و "عقلانیتی که در روند متبلور می‌شود" یعنی روند "گفتمان دوراندیشانه دموکراتیک" را مطرح

<sup>۱</sup> - در این بخش از کار دانشجوییم، بگوم اوزیاناک، در رشته فوق لیسانس فلسفه به‌طور مفصل استفاده کرده‌ام (اوزیاناک ۲۰۰۰).

<sup>۲</sup> - (گروه مطالعاتی ردگرین Green Red - سال ۱۹۹۵).



می‌کنند.<sup>۱</sup> با این همه اقتصاددانان زیست بوم در باره برنامه‌های سازمانی، توزیع حقوق مالکیت و حق دستیابی به تجارب لازم بحث و بررسی نمی‌کنند؛ در حالی که این مسایل برای خودگستری و تبدیل چنین روندی به واقعیتی کارآیند و مشروع لازم است. اما مدل هماهنگی بر پایه مشورت که بر اساس الغای مالکیت خصوصی و تقسیم کار اجتماعی سرمایه‌دارانه استوار است، به این مسائل اساسی می‌پردازد.

##### ۵- نتیجه‌گیری

در این نوشته طرح کلی مدل برنامه‌ریزی اقتصاد مشارکتی را ارائه داده‌ام. این مدل بر روند هماهنگی بر پایه مشورت استوار است. این مدل را در پیوند با ضعف‌های آشکار مدل برنامه‌ریزی آمرانه شوروی و پاسخ به دعاوی نظریه‌پردازان سرمایه‌داری و سوسیالیست‌های بازار، بسط داده‌ام که برنامه‌ریزی اقتصادی را به چالش طلبیده و آن را امکان‌ناپذیر می‌دانستند. من این مدل را عمدتاً بدیل اجبار دولتی و نیروهای بازار و همین‌طور شیوه فعالیت اقتصادی هماهنگ در یک اقتصاد مدرن و پیچیده می‌دانم. با این همه، این مدل در آغاز بدون اشاره به بحث محاسبه سوسیالیستی، دغدغه‌های زیست محیطی و بدون در نظر گرفتن ابعاد آن در سطح جهانی تکوین یافت، هم چنین در آن به اهمیت عدم قطعیت، نوآوری و کارآفرینی توجه کافی نشده است.<sup>۱</sup> در کار بعدی سعی شده است به مسائل از قلم افتاده پاسخ داده شود و در آن‌ها اثبات شده است که اگر اصول پایه‌ای این مدل مورد استفاده قرار گیرند می‌توانند کاراً و موثر باشند.

دیدگاه اصلی که حاصل کار مجدد مکتب اقتصاددانان اطریشی است و به محاسبه سوسیالیستی مربوط می‌شود عبارت است از اهمیت دانش نانوشته. در ادبیات معاصر پیرامون نوآوری نیز بر این دانش تاکید شده است. روند هماهنگی بر پایه مشورت بر اصل مشارکت همگانی استوار است؛ در این روند دانش نانوشته به نتیجه کار همه مالکان اجتماعی کمک می‌کند و نه هم‌چون نظام سرمایه‌داری، فقط به کسانی که به سرمایه دسترسی دارند. همین‌طور هم روند مشورتی که مالکان اجتماعی در هر سطحی انجام می‌دهند، یک روند گفتمان دوراندیشانه دموکراتیک است، این نکته توسط اقتصاددانان زیست محیطی هم مورد تایید قرار گرفته است.

تفاوت بین استفاده از ظرفیت موجود و تغییراتی که از افزایش در سطح قبلی آن به وجود نیامده‌اند و تمایز بین بنگاه‌ها و هیات‌های هماهنگی مشورتی که آن‌را در مدل ام‌نهادی کرده‌ام، چارچوبی را برای تصمیم‌گیری از طیف محلی تا سراسری فراهم می‌سازد. تصمیم‌گیری منطبق با اصل استقلال برای استفاده از ظرفیت موجود، توسط مالکان اجتماعی بنگاه‌ها در سطح محلی انجام می‌گیرد. تصمیم‌گیری پیرامون دگرگونی در ظرفیت موجود در پائین‌ترین سطح گرفته می‌شود و «درونی شدن» تأثیرات آن تصمیم‌گیری را ممکن می‌سازد. این تصمیمات را مالکان اجتماعی، یعنی کسانی که این تصمیمات بر زندگی آنها اثر می‌گذارد، در همان سطح اتخاذ می‌کنند. در پیوند با تصمیم‌گیری‌های سیاسی نیز ساختار مشابهی هم اکنون وجود دارد. البته این ساختار به‌خاطر رابطه نابرابر قدرت موجود در آن، ساختاری ناکامل است. حوزه‌های حقوقی این ساختار شامل حکومت محلی تا منطقه‌ای، ملی و نهادهای بین‌المللی و سراسری است. در حقیقت، مقررات قابل مقایسه برای تصمیم‌گیری‌های اقتصادی تا حدودی در همه سطوح وجود دارد. چالشی که در میان است اینست که هم سیاست و هم اقتصاد در همه سطوح دموکراتیزه شود، بدین نحو که مالکان

<sup>۱</sup> برای بررسی بیشتر نگاه کنید به اوزیاناک، ۲۰۰۰.

<sup>۱</sup> الک نوو با چالش زیر برخورد می‌کند: "حلقه‌های ارتباطی افقی وجود دارد (بازار) و حلقه‌های عمودی چه ظرفیت دیگری در کار است؟" (نوو ۱۹۸۳ ص ۲۲۶).

اجتماعی برحق یعنی کسانی که تصمیم‌گیری‌ها بر زندگی آن‌ها اثر گذار است جزئی از روند تصمیم‌گیری محسوب شوند. جنبش‌های محلی علیه تعطیل کارگاه‌ها، تظاهرات جهانی علیه پیشنهادات سازمان تجارت جهانی به نفع شرکت‌های چندملیتی بایستی با خواست داشتن نمایندگی در روند تصمیم‌گیری و توزیع مجدد قدرت متناسب با آن تکمیل شود.

سرانجام روند هماهنگی بر پایه مشورت تمایز بین استفاده از ظرفیت موجود تولید و تغییر در ظرفیت و مفهوم مالکیت اجتماعی که در سطوح گوناگون طبق ویژگی‌های فعالیت مورد نظر تعریف می‌شود، همگی چارچوبی غیرمتمرکز و تکثرگرا را فراهم می‌سازد که در آن ابتکار و خلاقیت فردی، فعالیت کارآفرین و نوآوری رشد می‌کنند. این چارچوب هم‌چنین جامعه خودگردان را توانا می‌سازد تا بر انواع نوآوری‌ها کنترل آگاهانه داشته باشد و برخی از آن‌ها را که می‌خواهد تشویق کند.

## منابع:

- "بازسازی سوسیالیستی: درس‌های بحث محاسبه" نشریه مطالعات اقتصاد سیاسی، شماره ۴۳، نوشته آدامن فکرت و پت دوین.
- "بحث محاسبه اقتصادی: درس‌هایی برای سوسیالیست‌ها"، مجله اقتصادی کمبریج، شماره ۲۰، "پیرامون تئوری اقتصادی سوسیالیسم" در مجله نیو لفت ریویو ص ۲۲۱، ۱۹۹۷.
- "برنامه‌ریزی مشارکتی به‌مثابه روند دموکراتیک و سنجیده: پاسخی به نقد هوجسن" در مجله "اقتصاد و جامعه" شماره ۳۰: فصل ۲.
- "بازنگری تئوری کارآفرینی: رویکرد مشارکتی" در مجله "اقتصاد سیاسی".
- "اقتصاد سیاسی سوسیالیسم مشارکتی" آلبرت - مایکل و روبن هائل. ۱۹۹۱.
- "پایان قرن نوشته" روبین بلک برن در مجله نیولفت ریویو شماره ۱۸۵، ۱۹۹۱.
- "به سوی سوسیالیسم جدید" نوشته پال کاک‌شات و الین کترل، ۱۹۹۳.
- "دموکراسی و برنامه‌ریزی اقتصادی" نوشته پت دوین ۱۹۸۸.
- "سوسیالیسم بازار یا برنامه‌ریزی مشارکتی" مجله "اقتصاد سیاسی رادیکال" شماره ۲۴.
- "سوسیالیسم به مثابه تحول اجتماعی": مقالات مربوط به بدیل‌های اجتماعی، مونترآل کانادا.
- "زمینه نهادی فعالیت کارفرمایانه" آدامن فکرت و پت دوین در مجله "اقتصاد و جامعه: پول، سرمایه‌داری و انتقال" مونترآل، کانادا.
- "کاربرد دانش در جامعه" نوشته فردریک فُن هایک در آمریکن اکونومیک ریویو، شماره ۳۵، فصل ۴، (سپتامبر) ص ۵۱۹ و ۳۰.

"سوسیالیسم در مقابل بازارها، نقدی بردو پیشنهاد متاخر" نوشته جفری هوجسن  
مجله "اقتصاد و جامعه". ص ۲۷۴، ۱۹۹۸.

"هماهنگی دموکراتیک: به سوی سوسیالیسم کاراً برای قرن جدید" نوشته دیوید  
لایبمن، ۲۰۰۲، مجله علم و جامعه، شماره ۶۶.

"نقد برنامه گوتا، در انترناسیونال اول و پس از آن" نوشته کارل مارکس.

"اقتصاد سوسیالیسم قابل تحقق | نوشته الک نوو، ۱۹۸۳، لندن.

"عملی ساختن دوام پذیری: تعاریف، متدولوژی‌ها و پی‌آمدها" نوشته بگوم اوزیاناک،  
۲۰۰۰.

"بالاخره چه باید کرد؟" از گروه مطالعاتی ردگرین منچستر، انگلستان.

طریق مشاوره جایگزین می‌شوند اما مبادله‌ی بازاری برای سایر معاملات اقتصادی حفظ می‌شود. آلبرت برنامه‌ریزی مرکزی و سوسیالیسم بازاری را رد می‌کند و برنامه‌ریزی مشارکتی را مورد بحث قرار نمی‌دهد و در عوض مدلی پیشنهاد می‌کند که او آن را اقتصاد مشارکتی یا (پارکون) می‌نامد که ترکیبی است از شکل سوسیالیسم الکترونیکی (هرچند او این اصطلاح را به کار نمی‌برد) بر اساس شکلی از مشارکت. (۱)

پارکون مداخله‌ای است مثبت درباره‌ی جامعه‌ای بعد از سرمایه‌داری. این مدل بر مجموعه ارزش‌هایی استوار است و سعی می‌کند آن‌ها را نهادی کند که به طور وسیعی مورد قبول متفکران ضد سرمایه‌داری قرار دارد هر چند که آن‌ها ضرورتاً به شیوه‌ی آلبرت این ارزش‌ها را تکامل نمی‌بخشند- او برابری، خودمدیریتی، تنوع و همبستگی را پیشنهاد می‌کند در حالی که به عنوان نمونه الکس کالینیکوس عدالت، کارآیی، دموکراسی، پایداری را پیشنهاد می‌کند. (۲) این کتاب با شور و انرژی حیاتی نوشته شده است و چشم‌اندازی خوش‌بینانه از آینده ارائه می‌دهد که در آن مردم به طور انفرادی و تا اندازه‌ای به طور جمعی در اداره‌ی زندگی خود مشارکت می‌کنند، جدا از نابرابری ثروت و قدرت که جزء ذات سرمایه‌داری به شمار می‌رود. پارکون به طور وسیع مورد بحث قرار گرفته و اصلاح شده است و باید آن را جدی گرفت. نه تنها به سبب قدرت بیان آن، بلکه هم‌چنین و شاید عمدتاً به خاطر ضعف‌های آن.

کتاب با طرح ارزش‌هایی شروع می‌شود که آلبرت به آن‌ها اعتقاد دارد و سعی می‌کند از آن‌ها دفاع کند. این ارزش‌ها برای ارزیابی چهار نهاد (مالکیت خصوصی، تقسیم کار سلسله‌مراتبی، برنامه‌ریزی مرکزی و بازار) و چهار نظام اقتصادی (سرمایه‌داری سوسیالیسم بازاری، سوسیالیسم با برنامه‌ریزی مرکزی و آن چه که آلبرت آن را منطقه‌گرایی سبز در هماهنگی با طبیعت مورد استفاده قرار گرفته است. تمامی این نظام‌ها و نهادها از نظر توانایی‌شان در تحقق ارزش‌های مطلوب هنوز کامل نیستند و

### نقد کتاب پارکون:

#### زندگی بعد از سرمایه‌داری اثر مایکل آلبرت

پت دوین

ح. آزاد

جنبش ضدجهانی و ضدسرمایه‌داری با توجه به شکست مدل شوروی و فقدان جایگزین دیگر، در جستجوی بدیلی برای جامعه سرمایه‌داری است. آخرین کتاب مایکل آلبرت پاسخی است به این معضل. در برابر منتقدانی که تدوین چشم‌انداز آینده را آرمان‌گرایی خطرناکی تلقی می‌کنند، او به درستی پاسخ می‌دهد که مدل یک دنیایی بهتر و ممکن برای هدایت عمل کنونی لازم است و بنابراین، این امر مهم است که ما چه مدلی را در مبارزه تبلیغ می‌کنیم.

از زمان سقوط اتحاد شوروی ۲ مدل کاملاً تدوین شده از سازمان‌دهی اقتصادی پس‌سرمایه‌داری ارائه شده است: سوسیالیسم بازاری که در آن شکلی از مالکیت دولتی یا تعاونی جایگزین مالکیت خصوصی می‌شود، اما نیروهای بازار به عنوان سازوکاری عمل می‌کند که در آن فعالیت شرکت‌های مختلف به شکل پسینی هماهنگ می‌شوند. سوسیالیسم الکترونیکی که در آن فن‌آوری اطلاعاتی جدید برای هماهنگ کردن تمام فعالیت‌های قصادی به طور پیشینی تنظیم می‌شود و برنامه‌ریزی مشارکتی که در آن نیروهای بازار به وسیله هماهنگی پیشینی سرمایه‌گذاری عمده و متقابلاً وابسته از

نهادهای اقتصادی مدل منطقه‌گرایی سبز حتی به طور کامل برای داوری ممکن مشخص نشده‌اند.

نهادهای مرکزی مدل اقتصاد مشارکتی با کنار گذاشتن حشو و زواید به این ترتیب خلاصه می‌شوند: خودمدیریتی مشارکتی، مجموعه‌های متوازن شغلی، پرداخت بر اساس کوشش و فداکاری، شوراهای کارگران و مصرف‌کنندگان ادغام شده در متن نهادهای دیگر، و یک روند تخصیص امکانات پی در پی. و سپس تلاشی برای توضیح زندگی روزمره در یک اقتصاد مشارکتی در رابطه با کار، مصرف و پیوند آن‌ها با یک دیگر از طریق تخصیص امکانات صورت می‌گیرد. کتاب با نقدهای اساسی که به این مدل وارد شد و پاسخ‌های مولف به آن پایان می‌یابد.

مدل اقتصادی مشارکتی چگونه عمل می‌کند؟ واحدهای اساسی عبارتند از افراد به عنوان کارگر یا مصرف‌کننده و شورا- شورای کارگران و شورای مصرف‌کنندگان. هر کارخانه‌ای تیم‌های کار متنوع دارد که در شورای کارگران کارخانه گرد هم می‌آیند. شوراهای کارخانه خود جزیی از اعضای شوراهای رده‌ی بالاتری نظیر شوراهای صنعت هستند. مصرف‌کنندگان از طریق خانوار خود به شورای هم‌جواری وابسته اند که به نوبه‌ی خود در شوراهای بالاتر عضویت دارند که در بالاترین مرحله به شورای کل اقتصاد ختم می‌شود. ساختار شبکه‌ای شوراها برای موازنه‌ی عوامل بیرونی تولید و مصرف، مصرف جمعی و کالاهای عمومی طرح‌ریزی شده‌اند. در درون سطوح مختلف شوراهای کارگری و مصرف‌کنندگان تعامل اجتماعی چهره به چهره وجود دارد، اما بین خود شوراهای وجود ندارد.

در هر محل کاری، کار بر اساس مجموعه‌های متوازن شغلی - مرکب از وظایف متفاوت- سازمان‌دهی می‌شوند. وظایف به نسبتی ترکیب می‌شوند که مجموعه‌های شغلی به وجود آمده از نظر مطلوب بودن و غیرمطلوب بودن کار یا تفویض اختیار یا

تکراری بودن کار مساوی اند. اگر توازن بین مطلوب یا غیرمطلوب بودن، اختیار داشتن یا تکراری بودن، بین کارخانه‌های مختلف تفاوتی وجود داشته باشد؛ از طریق این که بخشی از کار خارج از کارگاه اولیه انجام بگیرد جبران می‌شود. چون بین مطلوب بودن و اختیار داشتن تفاوتی وجود ندارد در مجموعه‌های شغلی متفاوت تمایزی وجود ندارد کارگران طبق شدت کار، و طبق قضاوت همکاران‌شان و ساعاتی که کار می‌کنند مزد دریافت می‌کنند. این امر سهم آن‌ها را در مصرف تعیین می‌کند که بین مصرف فردی و جمعی تقسیم می‌شود. آن‌هایی که نمی‌توانند کار کنند سهم میانگین دریافت می‌کنند.

در آغار روند سالانه‌ی برنامه‌ریزی، کارگران در مورد این که در تولید چه جایگاهی را اشغال کنند و به چه میزان کار کنند پیشنهاد ارائه می‌کنند. به علاوه تخمین‌هایی که در مورد درون‌دادهایی ضروری که لازم است از خارج کارخانه آن را دریافت کرد. این پیشنهادهای فردی مورد بحث قرار می‌گیرد و احتمالاً به شکل تعداد محدودی از برنامه‌های محل کار برای شورای کارخانه ارسال می‌شود تا آن‌ها از طریق رای خود تصمیم بگیرند که برای تولید در سال آینده، چه سهمی می‌توانند ادا کنند. برنامه پیشنهادی شده‌ی سالانه به شورای رده‌ی بالاتر احتمالاً مرکب از نمایندگان شورای محل کار ارائه می‌شود که عوامل بیرونی را به شکل تقریبی در نظر می‌گیرد و یک برنامه‌ی پیشنهادی تهیه می‌کنند.

مصرف‌کنندگان در شوراهای هم‌جواری پیشنهاد مصرف سالانه خود را به شورا ارائه می‌کنند اگر مایل باشند حتی بدون نام. پیشنهاد فردی می‌تواند از طرف شورا مورد پرسش قرار گیرد اما تا زمانی که از سهم مصرفی تجاوز نمی‌کند با در نظر گرفتن پس‌انداز و وام‌های پیش آمده در فاصله زمانی تا پایان برنامه قابل رد نیست. شوراهای هم‌جواری، مصرف مجموعه هم‌جواری‌های را مورد بحث قرار می‌دهد با در نظر داشتن

این که این مصرف بر مبنای سرانه از مجموعه‌ی مصرف هم‌جواری تامین می‌شود و بنابراین سهم مصرف فردی را کاهش می‌دهد. یک برنامه‌ی مصرف کلی به شورای مصرف‌کنندگان در رده‌ی بالاتر ارائه می‌شود که باز احتمالاً از نمایندگان شورای مصرف‌کنندگان به وجود آمده است و مساله عوامل بیرونی را به طور تقریب تعیین می‌کند و با در نظر گرفتن اشکال عمومی‌تر مصرف جمعی به یک برنامه‌ی مصرف برای مجموعه اقتصاد در کل می‌رسد.

بنابراین پیشنهادهای برای تولید و مصرف از کارگر و مصرف‌کننده‌ی منفرد سرچشمه می‌گیرد و از مراحل مختلف شوراهای کارگران و مصرف‌کنندگان عبور می‌کند. این پیشنهادهای جمعی برای تولید و مصرف باید در یک موازنه قرار گیرند، روندی که آلبرت به آن تخصیص امکانات اطلاق می‌کند. این امر توسط دفتر تسهیل پی در پی (IFB) انجام می‌گیرد که سه عملکرد اساسی دارد. اول این که مجموعه‌ای از قیمت‌های شاخص را اعلام می‌کند که کارگران و مصرف‌کنندگان چه به صورت فردی و چه از طریق شوراها در مراحل مختلف هنگام تصمیم‌گیری مربوط به تولید و مصرف مورد استفاده قرار می‌دهند. هنگامی که پیشنهادهای جمع‌آوری شد دفتر IFB تمام پیشنهادهای تولید و مصرف کالاها و خدمات مختلف را جمع‌آوری می‌کند- درون- داده‌ها برای تمام روندهای تولید به علاوه کالاهای مصرفی- تا به اصطلاح برابر بودن عرضه و تقاضای پیشنهادی را مورد بررسی قرار دهند. اگر عرضه و تقاضا برای هر کالا و خدمات برابر نبود دفتر IFB مجموعه قیمت‌های شاخص را مورد تجدید نظر قرار می‌دهد و این روند تکرار می‌شود تا این که پیشنهادهای تولید و مصرف به موازنه برسد.

اولین مشکل در مورد مدل پارکون در مرحله تخصیص خود را جلوه‌گر می‌سازد. روند توصیف شده یک روایتی است از تعادل عمومی نئوکلاسیک والراسی که در آن عواملان اقتصادی فردی اعلام می‌کنند که چه سهمی در تولید و چه سهمی در مصرف دارند با

توجه به مجموعه قیمت‌های شاخص اعلام شده توسط شرکت‌های تولید و عرضه-کنندگان کالاهای مصرفی، این شرکت‌ها عرضه‌ها و تقاضاهای پیشنهادی را برای هر کالا و خدمت جمع می‌کنند و اگر در هر بازار فرضی با یک دیگر برابر نبود قیمت‌های اعلام شده را در جهت تسویه بازار تنظیم می‌کند. این روند تکرار می‌شود و موازنه ادامه می‌یابد تا عرضه و تقاضای پیشنهادی در تمام بازارها برابر شود- و تعادل عمومی به دست آید. فعالیت اقتصادی صرفاً در این لحظه انجام می‌گیرد. اعمال پیشنهادی تمام عوامل اقتصادی از پیش هماهنگ می‌شود به طوری که در اصل هنگام عمل دقیقاً با یک دیگر برابر می‌شوند و هر عاملی نقش پیشنهادی خود را در نقشه‌ی کل اقتصاد به انجام می‌رساند.

در پارکون عوامل اقتصادی صرفاً کارگر و مصرف‌کننده‌ی منفرد نیست، بلکه شوراهای کارگران و مصرف‌کنندگان نیز از جمله عامل‌ها به شمار می‌روند و جای شرکت‌های تولید و عرضه‌کننده‌ی کالاهای مصرفی را IFB می‌گیرد. تصمیم‌ها در هر مرحله بر مبنای قیمت‌های اعلام شده گرفته می‌شود و در نتیجه به طور الکترونیکی به سطح بعدی تا دفتر IFB ارتباط پیدا می‌کند که در نهایت مجموعه‌ی بازبینی شده‌ی قیمت-های شاخص را محاسبه می‌کند. با استفاده از کامپیوتر(در واقع IFB چیزی به جز یک رایانه‌ی مرکزی خودکار نیست روند تکرار می‌شود تا عرضه و تقاضای پیشنهادی برای هر کالا و خدمت برابر شود. این مدل شکلی از سوسیالیسم الکترونیکی کلاسیک به شمار می‌رود(گرچه آلبرت اصطلاح سوسیالیسم را به علت این که از لحاظ تاریخی بی اعتبار شده است رد می‌کند). در این کتاب هیچ اشاره‌ای به نقد گسترده‌ی اقتصاد مارکسیستی و غیر راست‌کیش(heterodox) به نظریه نئوکلاسیک (تعادل عمومی) وجود ندارد نه به بحث محاسبه‌ی سوسالیستی و نه نقد مکتب اتریشی به امکان یک روند پی در پی پیشینی که سوسیالیسم الکترونیکی و پارکون بر آن استوار است.

این مباحث اساسی در ادبیات نئوکلاسیک در مورد تعادل عمومی تعریف شده‌اند به عنوان تعادل هم‌زمان در بازار برای هر کالا و خدمت خواهد داشت و اگر به این تقارب دست یابیم پایدار می‌ماند. اگر فعالیت اقتصادی خارج از تعادل اتفاق بیافتد شرایط لازم برای تعادل عمومی در صورت امکان از طریق تنظیم پسینی به طور غیر ممکن محدودکننده خواهد بود. بنابراین اقتصاد نئوکلاسیک به تجربه‌های فکری نوع والرایی می‌رسد که در آن تنظیم پیشینی به شکل پیاپی قبل از فعالیت اقتصادی به وقوع می‌پیوندد و بنابراین فعالیت خارج از تعادل وجود نخواهد داشت. اما در اقتصاد سرمایه‌داری نهادی مشابه شرکت‌های تولید و عرضه‌کنندگان کالاهای مصرفی والرایی وجود ندارد. این نقش به طور طنزآمیز در مدل‌های اقتصاد سوسیالیستی الکترونیکی مثل پارکون، توسط ارگان برنامه‌ریزی مرکزی یا به سخن دیگر IFB اجرا می‌شود.

این جاست که بحث محاسبه‌ی سوسیالیستی درباره امکان تخصیص موثر منابع مولد اجتماعی در سوسیالیسم برای ارزیابی سازوکار تخصیصی پارکون ضرورت می‌یابد.

مرحله‌ی اول بحث در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ انجام گرفت هنگامی که اقتصاددانان مکتب اتریشی میزس و هایک ادعا کردند که تخصیص موثر منابع به لحاظ نظری و عملی در یک اقتصاد سوسیالیستی ناممکن است و اقتصاددانان نئوکلاسیک سوسیالیست تلاش کردند که این ادعا را رد کنند. میزس استدلال می‌کرد که قیمت‌های نسبی، کمبودهای نسبی درون‌داده‌های مختلف را در روند تولید منعکس می‌کند؛ که در واقع آن‌ها برای محاسبه‌ی موثرترین روش تولید برای هر محصول لازم است و این که قیمت‌ها صرفاً بر اساس مالکیت خصوصی وسایل تولید و بازارهای واقعی می‌توانند مشخص شوند. بنابراین سوسیالیسم کاراً از لحاظ نظری امکان‌ناپذیر است. همین طور اشاره می‌شود که نقد میزس قبلاً توسط یک مدل سوسیالیسم قبلی توسط بارون مورد بررسی قرار گرفته است که در آن هیات برنامه‌ریزی مرکزی اطلاعات را درباره تمام

منابع و شیوه‌های تولید موجود در اقتصاد جمع‌آوری می‌کند و این‌ها را در یک سیستم معادلات هم‌زمان وارد می‌کند و برنامه تولید بهینه را با حل این معادلات به دست می‌آورد.

سپس هایک پاسخ داد که گرچه مدل بارون از حیث نظری امکان‌پذیر است، معهدا در عمل جمع‌آوری و محاسبه مرکزی تمام اطلاعات مربوطه غیرممکن است. اسکار لانگه سپس با استدلال عدم امکان [محاسبه] در عمل هایک مخالفت کرد و در عوض یک روند غیرمتمرکز را پیشنهاد کرد که نیاز به تمرکز و جمع‌آوری اطلاعات را به شکل [منطق] اقتصادی در می‌آورد. در این مدل هیات برنامه‌ریزی مرکزی مجموعه‌ای از قیمت‌ها را برای کالاهای تولیدی اعلام می‌کند که شرکت‌های دولتی همراه با تعیین مزدهای واقعی و قیمت‌های کالاهای مصرفی توسط بازار مورد استفاده قرار می‌دهند؛ برای تصمیم‌گیری در مورد این که چه تولید بشود و چه شیوه‌های تولیدی مورد استفاده قرار گیرد. با مشاهده‌ی حرکت ذخایز کالاهای تولیدی، هیات برنامه‌ریزی مرکزی قادر است دریابد که در کجا کالاهای تولید بیش از اندازه تولید شده و در کجا کمتر از اندازه. و در هر دوره، قیمت‌های اعلام شده را در یک میسری تغییر می‌دهد که توسط بازار تصحیح می‌شود. تنظیم در جهت تعادل عمومی به شکل پسینی بعد از انجام فعالیت انجام می‌گیرد؛ محاسبه‌ی اقتصادی در سطح شرکت انجام می‌گیرد و تنها اطلاعاتی که مرکز به جمع‌آوری آن نیاز دارد، همانا تغییرات ذخایر کالایی است.

مرحله‌ی اول بحث محاسبه‌ی سوسیالیستی در پایان دهه‌ی ۳۰ به پایان رسید با عطف توجه به این که مدل لانگه عموماً در بحث به مساله پاسخ داده است. و در دهه‌ی ۸۰ دوره‌ی دوم بحث آغاز شد. با شکست مدل شوروی و برآمد نئولیبرالیسم مدل‌های متعددی از سوسیالیسم بازار ظهور کرد. که تنظیم پسینی را حفظ می‌کردند اما با مدل لانگه این تفاوت را داشتند که تمام قیمت‌ها را از جمله کالاهای تولیدی توسط

بازارهای واقعی تعیین می‌شود. در همان زمان رشد رایانه‌های الکترونیکی امکان پیدایش مدل‌های نئوکلاسیک سوسیالیسم الکترونیک را امکان‌پذیر ساخت چون اکنون به نظر می‌رسد که انتقال تمام اطلاعات مربوطه به یک اداره‌ی مرکزی و محاسبه‌ی مجموعه‌ی قیمت‌های مبتنی بر بازار امکان‌پذیر است، یا به طور مستقیم مثل مدل بارون یا از طریق روند پی در پی پیشینی مثل مورد "پارکون". اما از طرف دیگر پیروان جدید میز و هاید مجدداً این بحث را مورد تجدیدنظر قرار دادند و حمله به عملی بودن سوسیالیسم چه بازاری چه الکترونیکی را از سر گرفتند.

ادعای اصلی مکتب اتریشی مدرن این است که مشکل تصمیم‌گیری در مورد تخصیص منابع مولد جامعه در واقع در بستر در حال تغییر و بنابراین به شکل غیرقطعی ظهور می‌کند- در یک وضعیت ثابت تصمیمی نباید گرفته شود. این با بحث کلاسیک مارکسیستی متناظر است که در یک جامعه سوسیالیستی، برنامه‌ریزی اقتصادی، به معنای هماهنگی پیشینی تصمیم‌گیری‌های اقتصادی که متقابلاً به یک دیگر وابسته- اند. و این آن چیزی است که به گفته‌ی مارکس جانشین "آناژی تولید" می‌شود که به نوبه‌ی خود هماهنگی پسینی است که از طریق عملکرد نیروهای بازار در سرمایه-داری هم‌چنین سوسیالیسم بازار انجام می‌شود. در غیاب تغییر، مشکل هماهنگی ظهور نمی‌کند مساله‌ای که موریس داب همواره بر آن اصرار می‌ورزید که هماهنگی پیشینی سرمایه‌گذاری‌های عمده و به هم وابسته نشان برجسته‌ی برنامه‌ریزی اقتصادی سوسیالیسم است. اما گرچه مکتب اتریشی بر سر عمده بودن تغییر توافق دارند ولی استدلال داب را در مورد برنامه‌ریزی براساس امکان‌ناپذیری رد می‌کنند. آن‌ها ادعا می‌کنند که اطلاعات مربوطه در اصل نمی‌تواند- نه صرفاً در عمل- متمرکز شود، استدلالی که به همان اندازه برای نظریه‌ی تعادل عمومی نئوکلاسیک

والراسی صادق است، و همین طور برای تمامی اشکال سوسیالیسم الکترونیکی از جمله "پارکون".

مبنای این استدلال مشکل دانش نانوخته است- دانشی که نمی‌تواند مفهوم‌بندی و منتفل شود، اما می‌تواند طی تجربه به دست آید و مورد استفاده قرار گیرد و از طریق عمل به کار گرفته شود. تمایز بین دانش صریح که می‌تواند مفهوم‌بندی و صورت‌بندی و انتقال یابد و دانش نانوخته که نمی‌تواند منتقل شود. دانش نانوخته معمولاً به وسیله آگاهی "عملی" در مقابل آگاهی "نظری" مشخص می‌شود. دانش نانوخته براساس آموزش طی عمل است و بنابراین از طریق تجربه به دست می‌آید و توسط کسانی به کار گرفته می‌شود که این تجربه را پشت سر گذاشته‌اند. بنابراین دانش نانوخته‌ی هر شخص به یک معنا منحصر به خود او است. استدلال مکتب مدرن برای عدم تمرکز بر دانش نانوخته استوار است و بنابراین از استدلال قبلی مکتب اتریش برای عدم تمرکز عمیق‌تر می‌شود. استدلال قبلی دانش محلی نسبت به زمان و مکان را برای تصمیم-گیری کاراً لازم می‌داند.

چون تجربه هر شخص منحصر به خود او است پس تنها توسط او و در حین عمل نتیجه‌گیری و مورد استفاده قرار می‌گیرد. ما براساس تجربه‌مان درباره چیزی قضاوت می‌کنیم که فکر می‌کنیم قادر به انجام آن هستیم. اما اگر این شامل نکته جدیدی باشد ما هرگز نمی‌توانیم نسبت به صحت آن مطمئن شویم، مگر آن که آن را به عمل آوریم. ما از طریق تلاش برای انجام کار می‌آموزیم که چه می‌توانیم انجام دهیم و چه عملی را نمی‌توانیم انجام دهیم. حداکثر چیزی که سوسیالیسم الکترونیکی می‌تواند انتظار داشته باشد این است که اطلاعاتی که در روند پی در پی به دست می‌آید می‌تواند منجر به بهترین داروی شود که افراد درباره‌ی آن چه که انجام می‌دهند، اما این قضاوت‌ها به میزانی کم‌تر یا بیش‌تر (فعالیت تولیدی و مصرفی) می‌تواند به اشتباه



منجر شوند. تلاش برای دستیابی به رهنمودی که تمام تصمیم‌گیری‌های تولید و مصرف را قبل از عمل با جزییات آن جمع‌آوری می‌کند و با هم ترکیب می‌سازد به روشنی در مقابل استدلال جدید مکتب اطریشی در مورد دانش نانوشته آسیب‌پذیر است. (۳)

اما فردگرایی روش‌شناسانه مکتب اطریشی به این معناست که آن‌ها برای حل معضل مفهوم دانش نانوشته در تقابل با دانش فردی با دشواری بزرگی روبه‌رو هستند. دانش اجتماعی نانوشته طی تجربه گروه‌های اجتماعی که با هم عمل می‌کنند و در متن هنجارها و عادت‌هایی قرار دارند که طی آن تصمیم می‌گیرند و آن را به اجرا می‌گذارند. این تجربه‌ی اجتماعی است که مبنای استدلال دیرین سوسیالیستی است که عمل موثر یک واحد تولیدی به مشارکت نیروی کار نیاز دارد، همان‌طور که آن‌ها به‌طور جمعی می‌دانند که روند کار چگونه به بهترین شکل عمل کند. این استدلال برای مشارکت می‌تواند تعمیم یابد. با در نظر گرفتن فعالیت‌های درون یک شرکت برای گروه‌های اجتماعی خارج از آن نتایجی به همراه دارد که برای کارگران خود آن می‌تواند کم‌تر صادق باشد. بهترین استفاده از ظرفیت موثر شرکت نیاز دارد که چنین گروه‌هایی همراه با کارگران در تصمیم‌گیری شرکت دخالت کنند. چنین الزاماتی می‌تواند از طریق تعریف مالکیت اجتماعی هم‌چون "مالکیت کسانی است که از کارکرد این شرکت به نسبتی که متاثر می‌شوند".

متأسفانه گرچه آلبرت به‌طور گذرا با مالکیت اجتماعی اشاره می‌کند اما در "پارکون" از این مفهوم سخنی در میان نیست. در واقع در فصل مربوط به مالکیت، کوتاه‌ترین فصل کتاب، او به‌طور آشفته می‌نویسد: "در یک اقتصاد مشارکتی دیگر مالکیت بر وسایل تولید وجود ندارد". (ص ۹۰) این امر به دومین دشواری عمده در این مدل منجر می‌شود - فقدان سیاست یا روندهای سیاسی. علی‌رغم چند اشاره‌ی پراکنده به سیاست

و شهروندان، مردم در "پارکون" یا به‌عنوان کارگر ظاهر می‌شوند یا مصرف‌کننده، نه به‌عنوان شهروند. نهادها و روندهای سیاسی وجود ندارد که از طریق آن شهروندان در باره‌ی ارزش‌هایی به بحث بپردازند که می‌خواهند جامعه‌شان را بر آن بنا کنند، حقوق و مسئولیت همگانی شهروندان، گزینش اولویت‌های اجتماعی که باید در مورد آن تصمیم‌گیری شود. نزدیک‌ترین چیزی که ما را به این مطلب می‌رساند اغلب روندها و تصمیم‌گیری‌های مبهم و نامشخصی است که در وجود شوراهای مصرف‌کننده در سطح اقتصادی قابل مشاهده است. اما این تصمیم‌ها شامل مردمی می‌شود مثل کارگران و مصرف‌کنندگان و البته هم‌چنین شهروندان با درک‌هایی متفاوت از خیر عمومی. این مدل به روشنی مدلی است که هدف‌اش خودم‌دیریتی است نه خودحکومتی.

این تمایز مهم است. شرکت‌ها و هم‌جواری‌ها باید در مورد مسابلی خودمختار باشند که فقط مربوط به آن‌ها می‌شود، آن‌ها باید خودم‌دیر باشند. اما آن‌ها بخشی از یک جامعه وسیع‌تر اند و نقش و جایگاه‌شان در جامعه باید توسط جامعه تعریف شود. مثلاً تاسیس یا تعطیل، گسترش یا انقباض یک شرکت برای هم‌جواری‌ها عواقبی در بر دارد که این شرکت در آن قرار دارد و کارگران در آن زندگی می‌کنند، همان‌طور که برای سایر شرکت‌ها و محله‌های وابسته. بنابراین لازم است این هم‌جواری‌ها و شرکت‌ها در تصمیم‌گیری در باره سرمایه‌گذاری یا سرمایه‌برداری مداخله کنند، همان‌طور که در تداوم آن سایر گروه‌ها باید درگیر شوند که از این تصمیم‌گیری‌ها متاثر می‌شوند. مالکیت اجتماعی به‌عنوان مالکیت کسانی هم تعریف می‌شود که از استفاده‌ی بخشی از دارایی‌های مولد جامعه متاثر می‌شوند، نه تنها کارگران کارخانه را شامل می‌شود، بلکه گروه‌هایی را نیز در بر می‌گیرد که از منافع مشروعی در فعالیت‌های آن برخوردار

اند. تصمیم‌گیری توسط مالکان اجتماعی در هر سطح (شرکت، صنعت، محله، منطقه، اقتصاد ملی یا جهانی) روندی است که به خودحکومتی اقتصادی معنا می‌دهد. حتی در یک جامعه غیراستثماري مبتنی بر دسترسی برابر به منابع و قدرت، مردم به گروه‌بندی‌های متفاوتی تعلق دارند که جنبه‌های متعدد زندگی و علایق‌شان را نشان می‌دهد، و این گروه‌بندی‌ها چشم‌انداز و منافع متعدد دارد. اگر می‌خواهیم از قهر دولتی یا عملکرد نیروهای بازار اجتناب کنیم، آن گاه لازم است چنین اختلافاتی از طریق یک روند مشاوره حل شود. در پیوند با فعالیت اقتصادی دشواری مرکزی تغییر در تخصیص منابع مولد اجتماعی به بهترین شکل مطابق با نیازهای در حال تغییر اجتماعی است. در مواردی که تصمیم‌گیری‌های وابسته و عمده مورد نظر است، مثل الگوهای اصلی سرمایه‌گذاری این به بهترین شکل طی یک روند هماهنگی بر پایه‌ی مشورت انجام می‌گیرد که مالکان اجتماعی را در سطوح متفاوت در بر می‌گیرد. چنین روندی مالکان اجتماعی متفاوت را قادر می‌سازد یاد بگیرند که چون که با هم کار کنند و علایق مشروع یک دیگر را دریابند. و در جریان عمل بسنجند که چگونه با بهترین روش می‌توان خواست‌های هر کس را برآورده کرد. این یک روندی نیست که اولویت از قبل موجود را با هم جمع کند، بلکه یک روند تدبیر دموکراتیک با پویایی درونی برای تغییر در حال تکامل است. یک روند هماهنگی بر پایه‌ی مشورت به مفهوم برنامه‌ریزی اشتراکی معنای واقعی می‌بخشد. اما گرچه در "پارکون" مجدداً اشارات پراکنده‌ای به مشاوره و برنامه‌ریزی مشارکتی وجود دارد، اما این مفاهیم به طور منظم تعقیب و انکشاف نمی‌یابد. کارگران و مصرف‌کنندگان پیشنهادهایی را مطرح می‌کنند، آن گاه در "شوراهای کارگران و مصرف‌کنندگان" در سطوح مختلف به این پیشنهادها رای داده می‌شود. و نتایج به طور الکترونیکی به دفتر آی. اف. بی انتقال می‌یابد. که دو طرف یعنی کارگران و مصرف‌کنندگان را به هم وصل می‌کند. از طریق بازبینی در

قیمت‌های شاخص برای مصرف در مرحله‌ی بعدی. در حالی که در درون شوراها از طریق مباحثه، تعامل اجتماعی وجود دارد، ولی بین شوراهای کارگری و شوراهای مصرف‌کننده هیچ تعامل اجتماعی به شکل مشاوره و مباحثه وجود ندارد. "... ما یک مدل برنامه‌ریزی دموکراتیک پیشنهاد نمی‌کنیم که در آن مردم یا نمایندگان برگزیده-شان در حال بحث و مشاوره‌ی بی پایان رو رد رو، برای هماهنگی تمام فعالیت‌های-شان باشند" (ص ۲۶۰-۲۵۹). برنامه‌ریزی مشارکتی برای آلبرت صرفاً به تعامل الکترونیک نزدیک به میانجی قیمت‌های شاخص بدل می‌شود. علی‌رغم تغییرات جزئی در زبان، پارکون در واقع بازگویی مدلی است که آلبرت و رابین هائل اولین بار در دو اثرشان که در سال ۱۹۹۱ منتشر شد ارائه داده‌اند.

اکنون روشن است که "پارکون" مباحث و دشواری‌های نظری را نادیده می‌گیرد که طی حداقل یک قرن درباره‌ی معماری ممکن اقتصاد بعد از سرمایه‌داری جریان داشته است، مباحث و دشواری‌هایی که توسط تنها آزمون تاریخی یعنی شکست مدل برنامه‌ریزی اقتدارگرا در شوروی، تاکنون از وزنه‌ی تجربی معینی برخوردار بوده است. "پارکون" از بحث جدی در مورد چگونگی هماهنگ کردن سرمایه‌گذاری و همچنین فعالیت مربوط به کارفرمایی و نوآوری سرباز می‌زند که هر دوی آن‌ها اگر قرار باشد مطابق با نیازهای اجتماعی شکل بگیرند به مشارکت و تعامل اجتماعی واقعی نیاز دارند. "پارکون" از موضوع دشوار چگونگی خودحکومتی در یک جامعه‌ی پیچیده، گوناگون و چند لایه احتراز می‌کند و در عوض مبنای خود را جمع زدن اولویت‌های فردی قرار می‌دهد. به طور خلاصه و در پایان این اثر آرمان‌شهرگرا است به جای آن که تخیلی سازنده درباره‌ی یک جهان ممکن در آینده بر پایه‌ی تجربه‌ی تاریخی و رشد و امکانات موجود باشد.

قدرت اصلی دیدگاه آلبرت تاکید او بر مرکزیت مشاوره است، گرچه نه به شکلی که او پیشنهاد می‌کند و اصرار او بر این که مردم باید به طور مساوی در کارهای مختلف که از نظر اجتماع لازم است سهیم باشند، گرچه نه ضرورتاً از طریق مجموعه‌های متوازن شغلی محدود او. یک نقطه قوت دیگر طرح او در مورد این است که پیشنهادهای کارگران و مصرف‌کنندگان درباره‌ی این که گزینه‌ی آن‌ها در مورد تولید و مصرف همراه با ارزیابی‌های کیفی اینترنتی در باره‌ی تولید پیشنهادی برای کارگران و محیط زیست چه عواقبی به همراه دارد و منافع زیان‌های مصرف پیشنهادی چه می‌تواند باشد. اما چارچوب اقتصادی- نظری که مبنای "پارکون" را تشکیل می‌دهد تماماً نئوکلاسیک است از روند تعادل عمومی والراسی تا اشاره او به درآمد نهایی و هزینه‌ها و منافع اجتماعی. و از این رو در برابر انتقاد کوبنده‌ی اقتصاددانان مارکسیست و زیست محیطی به شدت آسیب‌پذیر است.

بنابراین پارکون نظیر نظریه اقتصادی نئوکلاسیک اساساً فردگرا است که با در نظر گرفتن فحوای آنارشیستی جای تعجبی ندارد. تمایز بین خودمدیریتی و خودحکومتی در فعالیت اقتصادی مورد بحث قرار گرفت. اما فعالیت اقتصادی خودحکومتی چیزی جز بخشی از یک جامعه خودحکومتی نیست. برنامه‌ریزی مشارکتی، هماهنگی بر پایه مشورت بین مالکان اجتماعی تنها می‌تواند در متن دموکراسی سیاسی مشارکتی واقعیت پیدا کند که عمیقاً در یک جامعه مدنی پُرنشاط ریشه دارد. از یک سو کثرت-گرایی و تنوع به موثرترین شکل از طریق اتحاد خودحکومتی در جامعه مدنی ابراز می‌شود که در نهادهای اقتصادی اجتماعی و فرهنگی شکل گرفته و به اجرا در می‌آید. از سوی دیگر گزینش بین ارزش‌ها و چشم‌اندازهای رقیب برای زندگی بهتر و اولویت-های اجتماعی مربوط به آن‌ها همراه با تصمیم‌گیری در باره چارچوب حقوقی و تنظیم‌کننده که موضوع سیاست دموکراتیک است و در درون آن جامعه مدنی و

نهادهای اجتماعی و اقتصادی عمل می‌کنند. این روندهای تعامل اجتماعی تعیین-کننده است و نباید از آن‌ها صرف‌نظر کرد.

چرا "پارکون" توجه افکار عمومی چپ را به خود جلب کرد؟ علت ممکن است در سطح ارزش‌ها باشد، یا بیان اصول و آرزوهای عام که تمامی افراد در آن سهیم اند و به جامعه بهتری در آینده اعتقاد دارند. اما هنگامی که ساختار بنیادی "پارکون" را به عنوان یک مدل سازمان‌دهی اقتصاد پسا سرمایه‌داری تحلیل می‌کنیم دشواری‌ها ظهور می‌کند، نه فقط به خاطر این که اثر در متن تجارب تاریخی و نظری غنی بحث‌های گذشته و حال قرار ندارد. این معرفی از توافق با آلبرت آغاز کرد که چشم‌اندازها و مدل‌های یک آینده بهتر حایز اهمیت اند چون می‌توانند به کنش تاکنونی ترنم بخشند. این مرور بر دشواری‌های موجود در "پارکون" تاکید کرد در حین ذکر نقاط قوت آن چون "پارکون" از خوانندگان وسیع برخوردار است و لازم است به طور انتقادی مورد ارزیابی قرار بگیرد. در پایان آن چه که در این مدل غایب است دقیقاً همان چیزی است که نقطه قوت فوروم اجتماعی علیه جهانی شدن و علیه سرمایه-داری است- یعنی کثرت‌گرایی آن، هویت‌های متعدد، اولویت‌ها و چشم‌اندازهای بدیل. البته این جنبش هم‌چنین به انکشاف اصولی برای تفکر درباره نهادها و روندهای جهانی از حیث اجتماعی نیاز دارد. به طریقی که عام‌گرایی را با تنوع و گوناگونی ترکیب کند اما "پارکون" از این نظر کمک اندکی ارائه می‌دهد. بنیاد روش‌شناسی آن یعنی فردگرایی روش‌شناسانه نظرها را از تفکر به چنین مباحث بنیادی منحرف می‌کند.

مجموعه‌ای از مفاهیم ممکن که بتواند جنبه‌های اساسی واقعیت اجتماعی و سیاسی را در بر بگیرد مبنای معرفی این کتاب است: مالکیت اجتماعی، به عنوان مالکیت اجتماعی گروه‌بندی‌های مختلفی که با کاربرد دارایی‌ها و یا متناسب با حدی که تحت

تأثیر آن قرار می‌گیرند، تعریف می‌شود؛ هماهنگی بر پایه‌ی مشورت به عنوان روندی است که طبق آن مالکان اجتماعی برنامه‌های تولیدی و سرمایه‌گذاری برای شرکت یا صنعت‌شان را مورد مشاوره قرار می‌دهند؛ و یک روند سیاسی دموکراتیک که طی آن شهروندان درباره ارزش‌ها و چشم‌اندازهای بدیل در موافقت با ارزش‌ها و مسئولیت‌های عام و گزینش اولویت‌های اجتماعی بر آن مفاهیم نظیر مدل مورد دفاع من مبنی بر برنامه‌ریزی دموکراتیک از طریق هماهنگی بر پایه‌ی مشورت چشم‌اندازی برای تحقق معنای واقعی مفهوم برنامه‌ریزی مشارکتی و خودحکومتی ارائه می‌دهد.

## بخش دوم

### معرفی و بررسی آرای پات دوین

سالار و مانند آن‌ها گرفته می‌شد. اما برنامه‌ریزی سوسیالیستی از جهت دیگری نیز در مقابل سرمایه‌داری قرار می‌گیرد که در آن تخصیص منابع، نتیجه ناخواسته مبارزه رقابتی بین سرمایه‌هایی است که مشترکا اما نه به طور جمعی روند اقتصادی را تحت کنترل دارند. اقتصاد برنامه‌ریزی شده سوسیالیستی دموکراتیک است، اما این گفته به معنای آن نیست که اقتصاد یاد شده همیشه و در همه موارد بر اصل اکثریت متکی باشد. موارد زیادی وجود دارد که روش‌های تصمیم‌گیری دیگری مناسب آن‌ها است: بخشی از مفهوم ذاتی حقوق فردی، تشخیص آن حوزه‌هایی است که افراد باید در آن ساحت بتوانند دیگران را یکسر از مشارکت در تصمیم‌گیری‌هایی کنار گذارند که در وهله‌ی نخست به آن مربوط می‌شود. مثلا همان‌طور که در بخش پیشین دیدیم، یکی از دستاوردهای سرمایه‌داری، به کرسی نشاندن این نظر بوده است که افراد از حق انحصاری انتخاب شغل و نوع حرفه خود برخوردارند (اگرچه سرمایه‌داری نتوانسته است این حق را به یک واقعیت اجتماعی تبدیل کند). گمان می‌کنم یک نظام اقتصادی سوسیالیستی هم به طور کلی این حق را محترم شمرده و عملا و واقعا آن را گسترش خواهد داد. [۱]

برنامه‌ریزی سوسیالیستی برای این که کارآمد و موثر باشد، باید در سطح و در مقیاس بین‌المللی عمل کند. سرمایه‌داری یک نظام جهانی است: تجارب تاریخی فراوانی در دست است که نشان می‌دهد دولت-ملت‌هایی که می‌کوشند با بازار (به قول مارگرت تاچر) در افتند، در معرض مجازات‌های سخت قرار می‌گیرند- فرار سرمایه، شکل‌های دیگر انزوای اقتصادی، براندازی سیاسی، و در نهایت حمله نظامی- که در بهترین حالت آن‌ها را به شدت در مخاطره و تنگنا قرار می‌دهد و در بدترین حالت آن‌ها هم تلاش‌های آنان را برای ساختن جایگزین‌هایی برای نظام حاکم اصولا در هم می‌شکند و نابود می‌کند. [۲] بنابراین چارچوب اقتصادی جایگزین باید در یک مقیاس بین-

### تجسم دنیا‌های دیگر

#### چرا به برنامه‌ریزی نیاز داریم

الکس کالینیکوس

ن. زرافشان

معمولا فکر می‌کنند برنامه‌ریزی سوسیالیستی تفکری است که زمان آن سپری شده است. با این وصف ما امروز بیش از هر زمان دیگر به آن نیاز داریم. به عنوان یک رویکرد کلی و ابتدایی، منظور من از برنامه‌ریزی سوسیالیستی، یک نظام اقتصادی است که در آن تخصیص منابع و استفاده از آن‌ها به طور جمعی و براساس روش‌های تصمیم‌گیری دموکراتیک تعیین شود که ویژگی کانونی آن رعایت اصل اکثریت است. این نظام اقتصادی فرضی، از جهتی در مقابل جوامع طبقاتی پیش از سرمایه‌داری قرار می‌گیرد که اگر چه در آن‌ها هم تخصیص منابع به طور دسته جمعی و از طریق مکانیسم‌هایی که پولانی بر شمرده است- یعنی توزیع مجدد، روابط متقابل، و اقتصاد خانواری- تنظیم می‌شد، اما این مکانیسم‌ها در مجموع غیردموکراتیک بودند و تصمیمات اصلی و تعیین‌کننده به وسیله اشراف زمین‌دار، برده‌داران، سران خانواده پدر

المللی ساخته شود. اما، در هر صورت برنامه‌ریزی برای پرداختن به مسائل جهانی، مورد نیاز شدید و فوری است. مثلاً یکی از مسائل اصلی ناشی از دگرگونی آب و هوا، این است که در حال حاضر هم مزایا و منافع و هم مشکلات و زیان‌هایی که معلول روش بهره‌برداری نظام اقتصادی کنونی از منابع است به شکلی فوق‌العاده نابرابر بین کشورها تقسیم می‌شود. ایالات متحده با ۵ درصد جمعیت جهان، ۲۵ درصد منابع جهان را مصرف می‌کند، در حالی که کشورهای جنوب که مصرف سرانه‌ی آن‌ها از این منابع بسیار کمتر است، به شکل خیلی مستقیم‌تری در معرض تاثیرات منفی افزایش جهانی گرمای هوا قرار دارند که نتیجه‌ی الگوی مصرف کنونی منابع است. کاهش انتشار گازهای گلخانه‌ای به معنای تقلیل انتشار این گازها تا سطح ۵۰ تا ۷۰ درصد کمتر از میزان انتشار آن‌ها در سال ۱۹۹۰ است (که در پروتکل کیوتو، به عنوان شاخص تعیین و مقرر گردیده است) هر گونه اقدام جدی برای کاهش تولید و انتشار این گازها به سازوکارهای قدرتمند جهانی نیاز دارد تا بتوانند راجع به اقداماتی مذاکره و اتخاذ تصمیم و آن تصمیمات را اجرا کنند که برای تغییر جدی و بنیادی تخصیص‌ها و نحوه‌ی استفاده کنونی از منابع طراحی شده باشد که دهه‌های متمادی است حاکم بوده و اجرا می‌شود. اگر این کار برنامه‌ریزی نیست، پس من نمی‌دانم چیست؟

اما ایراد عمده‌ای را که به همین اندیشه برنامه‌ریزی در یک مقیاس جهانی و اقتصاد برنامه‌ریزی شده می‌گیرند، یعنی این که چنین اقتصادی لزوماً باید بسیار متمرکز و همراه با تاثیرات ضمنی زیانباری باشد که این تمرکز چه بر کارایی و چه بر دموکراسی به جا می‌گذارد، از نو مطرح می‌سازد. ایرادی که از لحاظ کارایی بر اقتصاد برنامه‌ای می‌گیرند را هاید در آن‌چه شاید بتوان نقد کلاسیک برنامه‌ریزی نامید، شدیدتر از همه مطرح کرده است. او می‌گوید که بازار، از طریق نوسانات قیمت‌های نسبی، یک مکانیسم بسیار انعطاف‌پذیر و غیرمتمرکز را به وجود می‌آورد که اطلاعاتی را که مورد

نیاز کنش‌گران اقتصادی است به آن‌ها منتقل می‌سازد، تا آن‌ها بتوانند کارآمدترین طرق و وسایل رفع نیازهای فردی خود را بشناسند. در مقابل یک اقتصاد برنامه‌ریزی شده اطلاعات را از پایین به بالا، به مرکز منتقل می‌سازد که همه تصمیمات مهم در آن‌جا گرفته می‌شود. از آن جایی که اطلاعات جمع‌آوری شده در مرکز، بسیار وسیع، پیچیده و متنوع است که باید گوارده شود، نتیجه کار، رشد بیش از حد آن دستگاه، فلج شدن و بروز هرج و مرج در کار آن است. [۳] در این زمینه می‌توان دیدگاه بومی و محلی را هم در نظر داشت که هم در برابر جهانی‌سازی سرمایه‌داری و هم در برابر برنامه‌ریزی سوسیالیستی، بیان‌کننده هواداری از شکل‌های غیرمتمرکز و دموکراتیک همکاری و تعاون اقتصادی است.

در هر دوی این‌ها، یعنی هم در ایراد نولیبرالی و هم در ایراد هواداران دیدگاه بومی و محلی، تلویحا معاملات افقی میان کنش‌گران اقتصادی که بر مبنایی تقریباً برابر با یک دیگر ارتباط حاصل می‌کنند و در مقابل ساختار عمودی بالا و پایینی قرار می‌گیرد که ادعا می‌کنند خصلت ضروری یک اقتصاد برنامه‌ریزی شده است، ترجیح داده می‌شود. مقایسه بازارها با مکالمه از سوی آماریتا سن، تلویحا بازار را به عنوان یک رابطه (یا مجموعه‌ای از روابط) فردی و غیر سلسله‌مراتبی معرفی می‌کند. در جواب، جا دارد دو نکته مطرح شود: نخست این که تفاوت میان سرمایه‌داری واقعا موجود با یک مجموعه معاملات افقی - یعنی یک "جامعه شبکه‌ای" که مدافعان معاصرش آن را می‌ستایند - از زمین تا آسمان است. [۴] تنها مشتی از کنش‌گران خاص و ممتاز اقتصادی - به ویژه آن‌هایی که در آن شبکه‌های واقعی مشارکت و فعالیت دارند که شرکت‌های چند ملیتی و بانک‌های سرمایه‌داری بزرگ را کنترل می‌کند - در شبکه‌ای فعالیت دارند که از دور به روابط افقی و واقعی شباهت دارد. اکثریت مردم گرفتار و درگیر روابط عمودی سلطه و انقیاد و فرمانروایی و فرمانبری هستند. دوم این که اگر چه درست

است که اقتصاد دستوری و دیوان‌سالاری که با "انقلاب استالین" در سال‌های پایانی دهه‌ی ۱۹۲۰ در اتحاد شوروی به وجود آمد، و پس از جنگ جهانی دوم به سایر کشورهای این بلوک هم منتقل شد، شباهت نزدیکی به آن مرکز برنامه‌ریزی به ظاهر همه‌کاره اما در واقع فاقد اختیاری داشت که هایک و پیروان او تصویری از آن ترسیم کرده‌اند، (گرچه نقد نولیبرالی در توضیح این که چرا و چگونه این نظام خاص به وجود آمد چیز بدردخوری ندارد) [۵] اما به هیچ معنا نمی‌توان از این تجربه تاریخی نتیجه‌گیری کرد که هر اقتصاد برنامه‌ریزی شده‌ای لزوماً باید به همین شکل باشد.

امیدهایی که به ایجاد یک جایگزین عملی برای نظام سرمایه‌داری وجود دارد، در یک اقتصاد برنامه‌ای نهفته است که بر روابط غیرمتمرکز افقی میان تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان مبتنی است، نه بر تحمیلات عمودی مرکز. پت دیوین ضمن اظهار نظر درباره دفاع الک نووه از سوسیالیسم بازار می‌نویسد:

چالش نووه را نباید فراموش کرد: "پیوندهای افقی (بازار) وجود دارد، پیوندهای عمودی (سلسله مراتب) هم وجود دارد. دیگر چه ابعادی وجود دارد؟ هیچ بُعد دیگری وجود ندارد - اما پیوندهای عمودی مجبور نیستند به هیچ معنای اقتدارگرایانه‌ای سلسله مراتبی باشند، و پیوندهای افقی مجبور نیستند بر بازار مبتنی باشند، به این معنا که از پیش به وسیله دست نامرئی نیروهای بازار تنظیم و هماهنگ شده باشند. هر دو می‌توانند بر همکاری و هماهنگی حاصل از مذاکره مبتنی باشند. [۶]

دیوین بر این اساس، یک "الگوی برنامه‌ریزی دموکراتیک... طرح می‌کند که در آن، برنامه‌ریزی شکل یک فرایند سیاسی هماهنگی از طریق مذاکره و توافق را پیدا می‌کند با تصمیماتی که مستقیماً یا به طور غیرمستقیم، به وسیله کسانی گرفته می‌شود که خود در معرض آثار و نتایج آن تصمیمات هستند". [۷]

در مورد پارامترهای گسترده اقتصادی - شامل موضوعاتی از قبیل تقسیم اقتصادی منابع بین مصرف فردی و جمعی در مقیاس کلان، سرمایه‌گذاری اجتماعی و اقتصادی، سیاست‌های مربوط به انرژی و حمل و نقل، و الویت‌های زیست محیطی - در سطح ملی و به وسیله مجلس انتخابی نمایندگان بر اساس مجموعه‌ای از طرح‌های گوناگون که می‌توانند جایگزین یکدیگر شوند و به وسیله متخصصین بهینه شده‌اند، تصمیم‌گیری می‌شود. [۸] اما درون این چارچوب، عمده تصمیم‌گیری‌های اقتصادی بر مبنایی غیرمتمرکز صورت خواهد گرفت. قدرت اقتصادی به هیئت‌های هماهنگی توافقی واگذار می‌شود که برای هر واحد تولیدی یا هر بخش تولیدی جداگانه از میان نمایندگان نیروی کار، مصرف‌کنندگان، عرضه‌کنندگان، دستگاه‌های دولتی ذیربط و گروه‌های ذینفع انتخاب می‌شوند.

در الگوی هماهنگی توافقی قیمت‌های نسبی کالاها و خدمات در سطوحی تعیین خواهد شد که به واحدهای تولیدی امکان دهد هزینه‌های خود را جبران، و آن مقدار محصول مازادی هم طبق برنامه برای تامین هزینه سرمایه‌گذاری اختصاص یافته است تولید کنند، و علاوه بر این دو رقم هزینه‌های اجتماعی که ما به ازای منابع طبیعی تجدید شونده و غیر تجدید شونده مصرف شده است، و برای تولید کالاها مورد بحث به جامعه تحمیل شده نیز در آن قیمت‌ها منظور گردد. واحدها یا بخش‌های تولیدی که نتوانند مازاد مورد نیاز را تولید کنند تنها در صورتی اجازه ادامه فعالیت خواهند یافت که هیئت‌های هماهنگی توافقی مربوطه در مورد آن‌ها به این نتیجه رسیده باشند که اگر چه از دیدگاه سودآوری فعالیت آن‌ها اقتصادی نیست، چون از لحاظ اجتماعی و رفاه عمومی فعالیت آن‌ها ضروری است، واگذاری این یارانه به آن‌ها از لحاظ اجتماعی مطلوب است. به این ترتیب "اطلاعات ضروری برای تصمیم‌گیری موثر متمرکز و غیر متمرکز در راستای منافع اجتماعی، بدون توسل به "نیروهای بازار" از

طریق تلفیق دو عامل فراهم می‌آید که یکی تقاضای اجتماعی و قیمت‌های مبتنی بر هزینه و دیگری تصمیم‌گیری بر اساس مصالح و منافع جامعه است.<sup>۱۰</sup> دیوین می‌گوید در نتیجه "هیئت‌های هماهنگی توافقی این امکان را به وجود خواهند آورد که تصمیمات اقتصادی به طور آگاهانه، اما بدون فرماندهی اداری مرکزی، در پرتو وضعیت کلی و کلان حاکم، اما با این حال بر مبنایی که به اندازه کافی غیرمتمرکز باشد با یک دیگر هماهنگ و اتخاذ شوند تا امکان استفاده موثر از شناخت‌ها و آگاهی‌های محلی هم فراهم شود."<sup>۹</sup>

به عقیده دیوین "اصولی که مبنای الگوی هماهنگی توافقی قرار گرفته‌اند" اگر چه به طور تفصیلی برای یک اقتصاد ملی تمهید شده‌اند، "اما می‌توان آن‌ها را در مورد معاملات اقتصاد بین‌المللی هم به کار بست". در واقع با توجه به بحثی که قبلاً کرده‌ام، این که اصول مورد بحث قابلیت کاربرد بین‌المللی داشته باشند امری بسیار مهم و تعیین‌کننده است. بدیهی‌ترین ایراد به این الگو مربوط به مدت زمانی است که باید در روند تصمیم‌گیری صرف شود، به ویژه با توجه به منافع پیچیده‌ای که در گستره‌ی یک کشور کامل یا حتی سراسر کره زمین پخش است که باید در موارد خاصی بین آن‌ها تلفیق و سازش ایجاد کرد. نظر دیوین این است که: "در جوامع مدرن بخش بزرگ و شاید رو به افزایشی که وقت عمومی اجتماعی تا به امروز صرف مدیریت، مذاکره، سازمان‌دهی و راهبری سیستم‌ها می‌شود" اگر چه "بخش بزرگی از این فعالیت‌ها... به رقابت تجاری و مدیریت تضادهای اجتماعی و مقابله با نتایج و پیامدهای از خود بیگانگی انسان‌ها مربوط می‌شود که ناشی از استثمار، ستم و سرکوب، نابرابری، فرادستی و فرودستی می‌باشد، و نتیجه‌گیری می‌کند که:

با هیچ برهان استقرایی و پیش‌داوری نمی‌توان فرض کرد مجموع زمانی که باید صرف راه بردن یک جامعه حاکم بر خود بر اساس هماهنگی توافقی شود، از زمانی بیش‌تر

باشد که در جامعه کنونی صرف مدیریت افراد و اشیاء می‌شود. با این حال مدت زمان کل می‌تواند ترکیب‌های متفاوتی داشته باشد، به صورت‌های متفاوتی تمرکز و تخصیص یابد و البته به شکل‌های متفاوتی بین افراد توزیع گردد.<sup>۱۰</sup> جا دارد که این نکات را با تاکید بیش‌تری تشریح کرده و گسترش آن را در عرصه‌های گوناگون بررسی کنیم: اولاً در نظام فعلی، شمار نسبتاً کوچکی از افراد - مدیران شرکت‌های بزرگ، مسئولین بانک‌های سرمایه‌گذاری و مشاوران گوناگون - اوقات کار روزمره و عادی خود را، در ازای دستمزدهای کلان، صرف برگزاری جلساتی می‌کنند که در عرصه‌های گوناگون بررسی کنیم: اولاً در نظام فعلی، شمار نسبتاً کوچکی از افراد - مدیران شرکت‌های بزرگ، مسئولین بانک‌های سرمایه‌گذاری و مشاوران گوناگون - اوقات کار روزمره و عادی خود را، در ازای دستمزدهای کلان، صرف برگزاری جلساتی می‌کنند که در آن‌ها تصمیماتی گرفته می‌شود که زندگی بیش‌تر مردم روی زمین را شکل می‌دهد. برنامه‌ریزی دموکراتیک از نوعی که در الگوی هماهنگی توافقی دیوین ارائه شده است، با انتقال قدرت تصمیم‌گیری - و بنابراین واگذاری زمان تصمیم‌گیری - به توده‌ی تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان، به این ساختار سلطه و انقیاد، به این ساختار فرمان‌روایی و فرمان‌بری پایان می‌دهد. ثانیاً حتی اگر این ادعا هم درست باشد که این تغییر در چگونگی توزیع اختیار و وقت تصمیم‌گیری منجر به این نتیجه می‌شود که گرفتن تصمیمات بزرگ و عمده اقتصادی زمان بیش‌تری بگیرند، آیا این امر تا این حد مسئله‌ه‌راس‌آوری است؟ یکی از وجوه مشخصه اصلی حرکت مداوم ماشین انباشت سرمایه‌داری، سرعتی است که این ماشین، کورکورانه با آن سرعت به سوی ورشکستگی‌های ناگهانی و فروپاشی مالی، بحران‌های اقتصادی و در زمان بلندتر، به سوی فاجعه زیست محیطی می‌تازد. لازم است ما این حرکت را آرام‌تر کنیم. در نظام اقتصادی کنونی بخش قابل توجهی از



محصولات تولید شده، در نتیجه بی ثباتی‌های اقتصادی و رقابت‌های نظامی تلف می‌شود. از این رو در چنین الگویی با جلوگیری از این اتلاف‌ها، صرف‌جویی بسیار به عمل می‌آید. همچنین با به کارگیری روش‌های محاسبه اقتصادی که هزینه‌های زیست محیطی هم در آن‌ها به شکل معقول و متناسبی منظور شده باشد، در مجموع مزایا و منافع قابل توجهی عاید جامعه خواهد شد که بدون بررسی این صرفه‌جویی‌ها و منافع و مزایا، ممکن نیست بتوان گفت که آیا عمل کردن به الگویی مانند الگوی هماهنگی توافق منجر به افتی در نرخ رشد بلند مدت جامعه خواهد شد یا نه. ثالثاً الگوی دیوین را می‌توان تقویت کرد تا گستره و دامنه مناسب را برای نوآوری به دست آورد، به این ترتیب که منابعی را که می‌توان در سطح محلی، منطقه‌ای، ملی و بین‌المللی کنار گذاشت تا گروه‌های رقیب بتوانند برای به دست آوردن آن‌ها و جلب پشتیبانی برای طرح‌های مورد علاقه خود با یکدیگر رقابت کنند. بانک‌های سرمایه‌گذاری، سرمایه‌داران خطرپذیر، و بازارهای سهام هر روزه این نقش را ایفا می‌کنند، اما این کار را به انگیزه سودهایی که انتظار دارند این‌گونه طرح‌ها عایدشان سازد انجام می‌دهند، نه به خاطر مزایای اجتماعی که می‌توانند به بار آورند.

ارزیابی این مزایای بالقوه و داوری درباره آن‌ها ناگزیر روندی خواهد بود که با بحث و مجادله فراوان همراه است. افراد گوناگون آرزوها، خواسته‌ها، طرح‌ها و آرمان‌های متفاوتی دارند که همیشه نمی‌توان به آسانی آن‌ها را با یکدیگر سازگار و تلفیق کرد، و بنابراین در قبال مسائل و جریان‌های گوناگون به طریقی فکر یا رفتار می‌کنند که رنگ منافع ویژه آن‌ها را دارد. دیوین می‌نویسد: "اصل اجتماعی هرگز به طور کامل شفاف پیدا نیست. اشخاص خودانگیخته و برابر با یکدیگر، باید در همه سطوح تصمیم‌گیری با یک دیگر درآمیزند تا خود را متقاعد سازند که در هر موقعیت خاص و مشخص، چه چیزی به طور تفصیلی منفعت اجتماعی را تشکیل می‌دهد." [۱۱] یک

شرط اساسی برای این که این فرایندها نسبتاً هماهنگ باشند و به توافق، یا دست کم به قبول تصمیم اکثریت از سوی اقلیت، اما بدون رنجش و با رضایت قلبی معقولی منجر شوند، این است که شهروندان به منابعی که برای زندگی به شیوهی منتخب خود، و بر اساس ارزش‌های خود، مورد نیاز آن‌ها است، به طور برابر دسترسی داشته باشند. این امر به آن‌ها امکان خواهد داد که با اتکا بر این امنیت گسترده اقتصادی، در اتخاذ تصمیماتی که ممکن است با بحث‌ها و مجادلات داغی نیز همراه باشد، مشارکت جویند. اما این امنیت اقتصادی هم تنها عامل نیست و علاوه بر آن، این احساس شهروندان که در طرح جسورانه مشترکی درگیر شده‌اند که مزایا و مشکلات آن هر دو به نحو منصفانه‌ای توزیع می‌شود، نیز به آنان انگیزه مشارکت می‌بخشد. به عبارت دیگر صرف برابری و به طور ساده یک اصل هنجاری و دستوری نیست که جامعه سوسیالیستی باید به دنبال تحقق آن باشد، بلکه یکی از شرایط لازم کارکردی برای چنین جامعه‌ای است.

این که تحقق دسترسی برابر به مزایا و منافع مورد بحث چگونه می‌تواند آغاز شود، موضوعی است که در بخش بعدی همین فصل به بحث درباره آن باز خواهیم گشت، اما فعلاً می‌خواهم بر یک جنبه ضمنی و پُر اهمیت دیگر، که در هر الگوی برنامه‌ریزی غیرمتمرکز مانند الگوی دیوین وجود دارد، تأکید ورزم. این درست است که هم کارکرد چنین الگویی به وجود یک جامعه تساوی‌طلب بستگی دارد و هم خود به ایجاد چنین جامعه‌ای کمک می‌کند. اما موضوع فقط همین نیست: این کار مستلزم مالکیت اجتماعی دست‌کم مهم‌ترین منابع تولیدی غیر شخصی هم خواهد بود. فرانسوا شسنه، کلود سرفتی و شارل آندره اودری جنبش ضد سرمایه‌داری را به خاطر پرهیز آن از طرح این مسئله که کدام شکل‌های مالکیت با هدف‌های این جنبش سازگار است، نقد کرده‌اند:

اعمال نظارت اجتماعی و دسته جمعی از سوی "شهروندان" بر شرایط مبادلات تجاری میان مردم، و نیز بر سازمان کار و تامین نیازمندی‌های مبرم اجتماعی، مستلزم این است که در بررسی مسئله شکل‌های مالکیت وسایل تولید، ارتباطات و مبادله دیگر این موضوع را به عنوان یک تابو، یک موضوع ممنوعه تلقی نکنیم، موضوعی که بحران و فروپاشی آن مالکیت دولتی که به شیوه‌ای دیوان‌سالارانه یا استالینی اشتراکی شده بود، یک بار و برای همیشه آن را حل و فصل کرده است. [۱۲]

همان طور که شسنه، سرفتی و اودری خاطر نشان می‌سازند، صاحبان منافع عمده تجاری و اقتصادی آن زمان که می‌کوشند نهادهای مالی بین‌المللی را به حمایت از حقوق مالکیت برانگیزند، و از حکومت‌ها می‌خواهند که خدمات عمومی را به بخش خصوصی واگذار کنند، یا از گسترش روند ایجاد اوراق بهادار پشتیبانی می‌کنند که هدف آن تبدیل هر چیز ممکن به یک دارایی مالی است که با اوراق بهادار یاد شده قابل خرید و فروش باشد، قدرت شناخت و شم‌تند و تیزی برای تشخیص اهمیت شکل‌های مالکیت و تفاوت‌های آن‌ها از خود بروز می‌دهند. منطق جهانی‌سازی سرمایه‌داری، منطق تبدیل همه چیز به کالا است، و نتیجه و حاصل آن هم تجزیه جهان به اجزا و قطعات اموال خصوصی انحصاری است. از این رو، قبول این موضوع دشوار است که بدون مالکیت اجتماعی گسترده منابع تولیدی غیرشخصی می‌توان این منطق را برانداخت و منطق دیگر را جایگزین آن ساخت که مبتنی بر تصمیم‌گیری دموکراتیک در مورد نیازهای مشترک باشد. چگونه می‌توان در مورد تخصیص منابع تصمیمات لازم را به شکل دموکراتیک گرفت، اگر این منابع به طور کلی در مالکیت خصوصی باشند؟ سرشت و ذات مالکیت خصوصی این است که برای مالک این حق را ایجاد کند که در تصمیمات مربوط به چگونگی استفاده از اقلام تحت مالکیت خود، بدون دخالت دیگران عمل کند دیگران را خارج از این تصمیم‌گیری نگاه دارد. بنابراین

اقتصادی که قرار باشد به شکل دموکراتیک برنامه‌ریزی شود، ناگزیر است بر مالکیت اجتماعی مبتنی باشد.

یادآوری دو نکته در ارتباط به این بحث لازم است: یکی این که لازم نیست همه منابع تولیدی تحت مالکیت اجتماعی باشند. همان‌طور که پیش از این یادآوری شد، افراد مردم باید آزاد باشند شغل خود را خود انتخاب کنند. به علاوه دامنه‌ی فعالیت موسسات اقتصادی کوچک به ناگزیر باید به روش دموکراتیک و با مذاکره و توافق تعیین شود: تجربه‌ی تاسف بار اشتراکی کردن اجباری در سده بیستم نشان می‌دهد که اصلاحات ارضی در غالب موارد باید- دست کم در مرحله نخست - شکل گسترش مالکیت‌های دهقانی را به خود بگیرد. [۱۳] دوم این که هواداری از مالکیت اجتماعی به معنای دفاع از شکل‌های دیوان‌سالارانه مالکیت دولتی که در قرن بیستم عموماً شاهد آن‌ها بوده‌ایم به عنوان جایگزین سرمایه‌داری بازار نیست.

شسنه، سرفتی و اودری به درستی بر این موضوع پافشاری می‌کنند که: "مالکیت اجتماعی، اگر با شکل‌هایی از مدیریت و کنترل واقعا اشتراکی و دموکراتیک همراه نباشد، ریاکارانه است." [۱۴] اما گذشته از این ملاحظات، آن‌چه در الگوی برنامه‌ریزی سوسیالیستی، که چارچوب خلاصه آن در این جا بیان شد، نقش کانونی و محوری دارد، گسترش بنیادی دموکراسی در دو جهت است: نخست، فرایندهای اقتصادی از این پس باید تابع تصمیم‌گیری جمعی و اشتراکی باشند، و دوم، خود تصمیم‌گیری هم باید غیرمتمرکز و مبتنی بر هماهنگی توافقی باشد. این تغییرات می‌تواند به شعار "دموکراسی مشارکتی" معنا بخشیده و از این طریق با گرایش شهروندان به کناره‌گیری از امور سیاسی مقابله کند که برای دموکراسی‌های لیبرال به صورت یک چنین عارضه نگران‌کننده‌ای در آمده است. [۱۵] طبیعی است که این طرح اجمالی فقط توصیفی کلی از برخی ویژگی‌های اصلی یک اقتصاد برنامه‌ریزی شده سوسیالیستی به

دست می‌دهد و بسیاری از پرسش‌های مهم در آن، مطرح و پاسخگویی نشده است، اما به نظر می‌رسد همین طرح کلی هم از گزینه‌های اصلی دیگری که در سطح جنبش ضد سرمایه‌داری مطرح است - یعنی محلی‌سازی و تجارت عادلانه - برتر است. تجارت عادلانه، به عنوان یک رفورم خُرد، ممکن است به سود برخی از گروه‌های خاص تولیدکننده جهان سوم باشد - گرچه در جایی که کالاهای اولیه مازاد تولید داشته باشند، موفقیت یک کشاورز به معنای زیان یک کشاورز دیگر است. به علاوه همان‌طور که نائومی کلاین هم خاطر نشان ساخته است "چالش‌های یک بازار کار جهانی، خیلی گسترده‌تر از آن است که بتوانیم از روی منافع خود به عنوان مصرف‌کننده آن‌ها را تعریف و مشخص - یا محدود- سازیم". [۱۶] من می‌توانم اکنون از سوپرمارکت محلی خودمان موز و قهوه مارک فیر ترید (تجارت عادلانه) بخرم، اما به عنوان یک مصرف‌کننده منفرد آن وقت، یا آن منابعی را ندارم که بتوانم به وسیله آن‌ها احراز کنم که این کالاها واقعا تحت شرایطی تولید شده‌اند که به وسیله جنبش تجارت عادلانه (فیر ترید) مقرر شده است یا نه. پرداختن به مسائل مربوط به بی‌عدالتی جهانی به راه حل‌های جمعی نیاز دارد، راه‌حل‌های فردی این مشکل را حل نمی‌کند. وقتی استراتژی‌های بوم‌گرایانه و محلی را به مقیاس بین‌المللی گسترش دهیم می‌توانند یکی از دو مسیر زیر را طی کنند: یکی از این دو راه مثلا کولین هاینز که از آن دفاع می‌کند، به حداکثر رساندن خودکفایی ملی و به حداقل رساندن تجارت با راه دور است. [۱۷] این امر، به معنای بریدن از چیزی بیش از سرمایه‌داری است، زیرا همان‌طور که پیش‌تر دیده‌ایم، تجارت با راه دور از هزارها سال پیش در جوامع انسانی انجام می‌شده است. به علاوه این راه‌حل در عمل به معنای چشم پوشیدن از ظرفیت‌های مولدی است که اکنون به برکت رشد و تکامل یک اقتصاد جهانی در اختیار داریم. اما چرا باید با پیش‌داوری روابط اقتصادی بین‌المللی را نامطلوب تلقی کنیم؟ بی‌تردید، این که

مزارع زیمبابوه در شرایطی که میلیون‌ها نفر از اهالی بومی این کشور گرسنه‌اند، برای صادرات، گل و نخود فرنگی تولید کنند و قیحانه است، اما طرف دیگر قضیه که آن هم به همین اندازه اهمیت دارد، این است که چرا باید تولیدکنندگان روستایی دوباره به وضعیتی برگردند که در برابر تغییرات آب و هوا و بیماری‌ها به آن حد آسیب‌پذیر و بی‌دفاع باشند، وضعیتی که در روزگار پیش از تجدد، سرنوشت اجتناب‌ناپذیر آن‌ها بود و راهی برای گریز از آن نداشتند، در حالی که امروز ظرفیت‌های تولیدی موجود ما (حتی اگر از امکاناتی هم که بر اساس ظرفیت‌های موجود می‌توان به آن‌ها دست یافت، حرفی نزنیم) راه‌ها و وسایلی را در اختیار ما می‌گذارند که بتوانیم به وسیله آن - ها با نابرابری‌های فاحشی که دنیای معاصر را به چنین جهنمی تبدیل کرده‌اند مقابله کنیم. ما نباید به سادگی این ظرفیت‌ها را نادیده بگیریم و از آن‌ها دست بکشیم. از طرف دیگر تجارت عادلانه هم به نوبه خود هنگامی که آن را به عنوان چارچوب یک نظام بین‌المللی نوین در نظر بگیریم، می‌تواند به الگوی هماهنگی توافقی که در همین بخش مورد بررسی قرار گرفت، نزدیک شود. مثلا مایکل بارت براون فکر می‌کند که شوراهای باهمستان "پیوندهای افقی" لازم برای مبادله کالاها و خدمات را تشکیل می‌دهند و "آنگاه بین نمایندگان کارگران، گروه‌های مرکب از خانوارها و مرجع انتخابی محلی در سطح بخش، قراردادهای و قیمت‌ها در زمینه کیفیت و خدمات، مورد مذاکره قرار خواهند گرفت". هیئت‌های نمایندگی ملی و بین‌المللی "متغیرهای کلی تخصیص منابع را تعیین و مقرر خواهند ساخت" اما "باهمستان‌ها و بخش‌ها، اجزای واقعی سازنده قدرت غیر متمرکز را تشکیل خواهد داد" که به عنوان نقطه تلاقی شبکه‌های هم پوش تجارت عادلانه عمل می‌کنند. برات براون پافشاری می‌کند که اگر این شبکه‌ها نتوانند قیمت‌های خود را در سطح لازم تثبیت کنند و سرمایه‌گذاری‌های خود را انجام دهند، نمی‌توان گفت که بازرگانانی کارآمد و قادر به رقابت هستند."

[۱۸] اما تصویری که او ترسیم می‌کند، تصویری است که در آن، قیمت‌ها نتیجه یک روند مذاکره و توافق میان کنش‌گران دسته جمعی است که معیار موفقیت در آن، تا حد ممکن، برآوردن نیازمندی‌های مشارکت‌کنندگان است، نه به حداکثر رساندن سود. روشن است که یک چنین نظام اقتصادی از بنیاد با اقتصاد بازار خودتنظیم تفاوت دارد که نقادانه از سوی مارکس و پولانی تحلیل شده است. هنگامی که مبادلات بازار با نظام معینی تابع فرایندهای تصمیم‌گیری دموکراتیک شوند که نیروی محرکه آن‌ها نیاز و اقتضات آن باشد، آنگاه حتی اگر قیمت‌ها و پول هم به ایفای نقش خود به عنوان افزارهای بی دردسر حسابداری در آن نظام ادامه دهند، دیگر چندان معنا ندارد که نظام حاصله را یک اقتصاد بازار بنامیم. زیان‌ها و مضرات سرمایه‌داری را نمی‌توان با نجات بازار از میان برد، تنها راه رسیدن به این هدف از میان برداشتن بازار و استقرار نظام دیگری به جای آن است.

این بررسی از کتاب مانیفست ضد سرمایه‌داری الکس کالینیکوس برگرفته شده است.

مالکیت سوسیالیستی در بر داشت، تفاوتش با سرمایه‌داری مبتنی بر رفاه فقط در کمیت آن بود.

پت دوین با طرح سوسیالیستی بازار کاملاً مخالف بود. او در واکنش به شکست برنامه‌ریزی متمرکز در شوروی، برنامه‌ریزی غیرمتمرکز خود را ارائه داد، بر نامه‌ریزی-ای که او آن را هماهنگی بر پایه‌ی توافق می‌نامد. استدلال دوین این است که تنها از طریق چنین هماهنگی و توافق اقتصادی در بین طرف‌های که به طور مستقیم درگیر آن هستند می‌توان آن نظام اقتصادی را به وجود آورد که راستای آن آماج‌های اجتماعی واقعی باشد. هماهنگی و توافق به طور کامل جای بازار را می‌گیرد و فقط مولفه‌های مبادله را حفظ می‌کند که انتقال دهنده‌ی دانش محلی بی‌مانند (یعنی "ننوشته") از طریق این فرآیند است. تلاش در حفظ دانش ننوشته نقطه توافق بود که دوین با نقد اقتصاددانان اطریشی از برنامه‌ریزی اقتصادی داشت. این نقد بر این امر استوار بود که برنامه‌ریزی اقتصادی نمی‌تواند دانشی را مورد ملاحظه قرار دهد که در رابطه‌ی تنگاتنگ با کسانی است که تصمیمات اقتصادی واقعی را اتخاذ می‌کنند. البته بعید به نظر می‌رسد که اطریشی‌ها آن نوع معاملات اقتصادی را بپذیرند که سود و مالکیت خصوصی سرمایه را شامل نشود، یعنی آن نوع مدلی که دوین مطرح کرده است. معه‌ذا، دوین تأکید می‌کند که هماهنگی بر پایه‌ی توافق نه تنها پاسخگوی دغدغه‌های اطریشی‌ها در خصوص دانش ننوشته است، بلکه از طریق فرایند شخصی و مستقیم استفاده از این دانش واقعی، نگرانی‌های آن‌ها را بر طرف می‌کند.

دوین آن‌چه را انجام می‌دهد که اطریشی‌ها مایل نبوده‌اند انجام دهند یا نتوانسته‌اند: او تلاش می‌کند ایده‌های نهفته در دانش شخصی را قابل بهره‌برداری کند. مدل-های قابل بهره‌برداری به ما این اختیار را می‌دهد تا یک نظام اقتصادی بالقوه را بدون

### دموکراسی و برنامه‌ریزی اقتصادی

مارک یابلونوسکی

ح. ریاحی

کتاب پت دوین در باره‌ی برنامه‌ریزی دموکراتیک در اقتصاد سوسیالیستی به قیمتی معقول با جلد شمیم منتشر شد. این کتاب را نخست [انتشارات] پولیتی (Polity) در سال ۱۹۸۸ منتشر کرد و انتشارات وست‌ویو (Westview) در ایالات متحده نیز آن را به چاپ رساند. کتاب "دموکراسی و برنامه‌ریزی اقتصادی" دقیقاً پیش از فروپاشی اتحاد شوروی و در پی (طبق بسیاری روایات) زوال "سوسیالیسم واقعاً موجود" به بازار آمد. البته تیزبینان بسیاری پایان [اتحاد شوروی] را از مدت‌ها قبل پیش‌بینی کرده بودند. پاره‌ای چون شوروی شناس غربی، الک نوو، نظرش این بود که آسیب رساندن به برنامه‌ی سوسیالیستی را فقط در صورتی می‌توان به حداقل رساند که جلوه‌های سرمایه‌داری را هر چه بیشتر نشان دهد. از جمله بازار، انگیزه‌های مبتنی بر سود و این‌گونه مسائل. این "سوسیالیسم بازار"، در عین حال که عنصری از

این که قدرت‌های رازورهای را به شرکت‌کنندگان آن نسبت دهیم، بپذیریم، تغییر دهیم یا رد کنیم.

در این رابطه، قدرت موضع سوسیالیستی در توانایی بالقوه آن در فراتر رفتن از سرمایه‌داری است. این توانایی پایه‌اش بر تعبیه‌ی مختصات عملیاتی سازوکارهای اقتصادی مؤثر گذاشته شده است و در نتیجه تمرکز بر موضوعاتی که به لحاظ ایدئولوژیک برتری دارند. این حقیقت که سرمایه‌داری به عنوان "جعبه‌ی سیاه" اسرار آمیزی وجود دارد دیگر دال بر برتری آن نیست، آن هم وقتی که در نظر بگیریم سرمایه‌داری با نابرابری اجتماعی، تخریب محیط زیست و جنگ اقتصادی مداوم هم زیستی دارد. با این همه، آن‌جا که دوین اهمیت امکان استفاده از ابزار محاسبه غیر متمرکز در بازار را رد می‌کند، (طبق نظر لانگه، و بعد از او آرو، هویتز و دیگران) پایه‌ی استدلال او سست می‌شود. طرفه این که، در عین حال که کارآترین استدلال اطریشی‌ها (یعنی هم‌آهنگ سازی دانش نانوخته) علیه برنامه‌ریزی، اثری بر دوین بر جا نمی‌گذارد، او سست پایه‌ترین استدلال آن‌ها را - یعنی امکان محاسبه‌ی اقتصادی هم‌آهنگ - را به راحتی می‌پذیرد. در عین حال که مذاکره عاملان اقتصادی می‌تواند به دستیابی به جنبه‌های اطلاعاتی بی‌نظیری منتهی شود، چگونه می‌توان چنین جنبه‌هایی را هم‌آهنگ ساخت؟ این که دوین توانش فن‌آوری محاسبه‌ای الکترونیکی را هم رد می‌کند، کمکی به بحث نمی‌کند. آنچه سرانجام حاصل می‌شود برنامه‌ای است که تا حدی مناسب نوعی جماعت آرمانی اوئنی قرن هیجدهم است تا مناسب دنیای امروز.

اعتبار ایده‌ی هم‌آهنگی بر پایه‌ی توافق در بین طرف‌های درگیر، تا چه اندازه تقویت می‌شود اگر، مثلاً، بتوانیم استفاده از اینترنت به منظور محاسبه را در برنامه‌ی خود بگنجانیم؟ جزئیات فنی اجرای کار را نمی‌توان به اقدام‌های بعدی واگذاشت.

رویکرد اقتصاد مشارکتی ("parecon") مایکل آلبرت و روبین هائل به پیشرفت‌های فن‌آوری و رایانه‌ای معطوف است که، احتمالاً، این اقتصاد را به فرایند برنامه‌ریزی غیر متمرکز تبدیل کرده است، رویکردی که هم زمان با بود طرح دوین و طی بیست سال گذشته در خصوص "بدیل‌ها" به بحث‌های داغی دامن زده است.

باید پرسید چرا بحث بدیل‌ها، همانند آن مسائل تاریخی که دوباره مطرح می‌شوند، را نباید مطرح کرد؟ این پیش‌گفتار کوتاه (سه صفحه‌ای) هم به ناآرامی‌های اخیر (و مداوم) نظام‌های سرمایه‌داری و هم به نیاز به آگاهی زیست - محیطی جدید اشاره دارد.

همان طوری که در بالا گفته شد، عملی بودن بدیل‌های سرمایه‌داری درون‌مایه اندیشه کسانی خواهد بود که واقعاً حرفی برای گفتن در خصوص عملی کردن این بدیل‌ها دارند. احتمال این که نظرات دوین واکنش شدیدی را علیه ساختارهای اجتماعی - اقتصادی موجود بر انگیزد اندک است، در صورتی که دوین به طور بنیادی‌تری به این مساله نپردازد. در مورد ویرانی محیط زیست، کاستی رویکرد دوین از این هم ریشه‌ای‌تر است و در تعیین جایگاه مشخص برنامه‌ریزی نهفته است. در عین حالی که جماعت‌های محلی طرفدار محیط زیست نسخه‌های عدم تمرکز را جدی می‌گیرند، هر چه بیش‌تر آشکار می‌شود که ما تا حدی به قدرتی مرکزی جهت حل مسائل جهانی نیازمندیم. این‌ها مسائلی است که هر چه بیش‌تر از کنترل خارج می‌شوند.

متأسفانه اغلب ما در تصور قدرتی ورای انسان (شکننده) موجود با مشکل روبه‌رو ایم. به جماعت گسترده، یا کمونیستی نیاز داریم که بیش‌تر مدیون طبیعت‌گراهایی چون آلدو لئوپلد (Aldo Leopold) و آرنه نائس (Arne Naess) اند تا مارکس و انگلس. دوین اشاره‌ای نمی‌کند که چگونه باید به مرکزگرایی واقعی مورد نظر بدون وارد کردن

مجدد "ایستایی" وحشتناک دست یافت. همین امر هم در مورد جزئیات فنی صادق است، نمی‌توانیم فرض کنیم که آمیزه‌ی درست تمرکز و عدم تمرکز ثمری در بر خواهد داشت. در عین حال، باید اضافه کنیم که اغلب گزینه‌های مربوط به رویکرد مشارکتی، بیش‌تر از نظام‌های اقتصادی موجود امروزی- از جمله نظام اقتصادی آلبرت و هانل- نتوانسته‌اند به درستی به مسائل اجتناب‌ناپذیر هماهنگی مرکزی، دست کم، در خصوص پاره‌ای وظائف بپردازند. به طور کلی، کتاب دوین گام تاریخی مهمی به سوی یک سوسیالیسم راستین است. رکن اساسی این سوسیالیسم هماهنگی در برنامه‌ریزی فعالیت‌های اقتصادی بنیادی است. بحث سنجیده‌ی درباره بدیل‌های سرمایه‌داری، در دوران بعد از سقوط شوروی، به طور مداوم، از به روز کردن این مدل و بازنگری در ایده‌های آن بسیار بهره خواهد برد. از نشر پولیتی به خاطر احساس مسئولیت بالایی که در به چاپ رساندن آن نشان داد، سپاسگزاریم.

تصمیم‌گیری مدیریت پیرامون قیمت‌ها، سودها و سرمایه‌گذاری تعیین‌کننده است. پیش‌نهاد السون این است که هیأت قیمت‌گذاری کارکردهای بازار را نشان دهد و برای آن مسئولیت تعیین کند. او گرایش‌های پرهزینه و ضدمولد بازار را با ارقام و اسناد نشان می‌دهد برخورد السون با کتاب پات دوین تحت عنوان "دموکراسی و برنامه‌ریزی اقتصادی" شباهت‌هایی دارد (آکسفورد سال ۱۹۸۸). در این کتاب دوین خلاصه‌ای از طرح "هم‌آهنگی پیچیده" پیرامون تولید به‌دست داده است. دوین می‌پذیرد که یک اقتصاد سوسیالیستی به بازار احتیاج خواهد داشت، اما نه به "نیروهای بازار". اما مسائل حادی نیز وجود دارد که در برخورد دوین به آن‌ها پرداخته نشده است. در عین حالی که اقتصاد مدرن را می‌توان هدایت کرد که شامل میلیون‌ها محصول است، اما ضرورت "برخورد" مثبت با این اقتصاد به معنی مطالبه بیش از حد است. دوین بر ایجاد هیأت‌های مذاکره‌ای داخلی در چارچوب صنعت تأمل می‌کند، اما چه کسی تعیین می‌کند که مناسب‌ترین حلقه‌های اتصال کدام اند؟ و چه کسی تضمین می‌کند که نتایج به دست آمده، اگر آزادانه و مجزا از یک‌دیگر مورد مذاکره قرار گیرد، با یک‌دیگر خوانایی دارند؟ مذاکره آن‌جا که نقطه نظرات و احتمالا منافع متفاوتی را بیان می‌کنند، قیمت‌های قابل قبول توسط همه را چگونه تعیین می‌کند؟ در یک ساختار سیاسی دموکراتیک هر فرد یک رأی دارد. در ساختار بازار، توزیع منابع اقتصادی توزیع‌کننده قدرت نیز هست، خواه چنین توزیعی عادلانه باشد خواه به صورت دیگری، اما دست کم، تصمیمی می‌توان گرفت. اما در فرآیند همگانی مورد مذاکره اختلافات چگونه حل می‌شود؟ روشن است که کافی نیست که بنگاه‌های بزرگ بر بنگاه‌های کوچک مسلط باشند، یا بنگاه‌هایی که مواضع استراتژیک را در اختیار دارند، هر کاری که می‌خواهند بکنند. در عین حال که نیروهای بازار حتی در جایی که تمرکز عظیم سرمایه وجود نداشته باشد، جایز الخطا باقی می‌مانند، یک "بازار اجتماعی

### نقد مدل پات دوین

#### روبین بلک‌برن

یکی از مسائل اساسی و مهمی که می‌بایستی حل کرد عبارت است از اقتصاد خُرد در سوسیالیسم، یعنی مکانیسم‌هایی که بنگاه صنعتی را در اقتصاد سوسیالیستی تشویق می‌کند تا نیازها و هزینه‌های اجتماعی را دقیقاً تعیین کنند به‌جای آن که به شیوه‌ای خودخواهانه و ناروشن راه خود را پی گیرد. این اقدام برای آینده قابل پیش‌بینی می‌بایستی شامل آن چیزی باشد که دیانه السون آن را "اجتماعی کردن بازار" نام نهاد. اقتصاد سوسیالیستی می‌تواند از طریق بازار فعالیت میلیون‌ها کارورز اقتصادی - از جمله شرکت‌ها و تعاونی‌های کوچک - که هر اقتصادی به آن نیازمند است را تشویق و تنظیم کند. برای دست‌یابی به هدف‌های اجتماعی و بهبود حفظ منابع طبیعی می‌توان مالیات‌ها و کمک هزینه‌ها را با دقت تنظیم کرد. بنگاه‌های صنعتی را طبق قانونی می‌توان ملزم به علنی کردن اطلاعات تجاری کرد، یعنی اطلاعاتی که در



شده" دست کم می‌تواند از طریق آزمون و خطا، تلاش کند به نتایجی دست یابد که به طور عام برابری طلب، مسئول و به‌گونه معقولی کارآ باشند. (البته کارآیی مورد نظرم در این‌جا به دلایلی که در بخش قبلی سعی کردم توضیح دهم را نباید با کارآیی سرمایه‌داری یکی گرفت) علی‌رغم تمامی این بحث‌ها کتاب دوین به گونه موثر به دموکراسی در اقتصاد سوسیالیستی می‌پردازد. پیش‌نهادهای او در این حوزه احتمالاً موثرتر خواهند بود اگر "هم‌آهنگی بر پایه‌ی مشورت" را با وظائفی خارج از حد ظرفیت آن روبه‌رو نسازیم.

به خود اختصاص می‌دهد، یعنی مشارکت را تا سطح افراطی پیش می‌برد. در مقاله‌ام در این شماره "علم و جامعه" سؤال زیر را مطرح کرده‌ام: آیا مشارکت را باید به حداکثر رساند یا به حد مطلوب؟ به باور من این سؤال مهم است. این که سوسیالیسم را متهم می‌کنند که: "شب‌های آزاد آن زیاد نیست" به نظر می‌رسد در تقابل بارزی با مدلی قرار دارد که دربر گیرنده بی‌شمار "هیات‌های هماهنگی بر پایه مشورت است" و وظیفه ما کشف جایگاه میانه‌ای بین نظام بخشیدن به جامعه از رهگذر روند بی‌تفاوتی سیاسی ماشین‌واره از یک سو، و چشم انداز بحث و بسیج بی‌پایان و فرساینده از دیگر سو است. ملاحظه دیگری هم در ادبیات سوسیالیسم بازار مطرح شده (که از خط فکری ایدئولوژی بازار آزاد استفاده کرده) این است که نمی‌دانیم تا چه اندازه ضرورت بحث و مذاکره و هماهنگی را می‌توان جایگزین بازار با نظم خودانگیخته و ساختار پیچیده آن کرد.

هر گونه شکی در این مورد تقویت‌کننده همان موضعی است که دوین قاطعانه با آن مخالف است یعنی این موضع: "شاید بازار سرانجام تنها راه باشد".

در جستجوی ریشه مساله با این قضیه روبرو شدم: دوین مکرراً می‌گوید که مدل او راه سومی را عرضه می‌دارد: "این مدل بدیلی است بر اجبار دولت و اجبار نیروهای بازار". او می‌گوید که این مدل تلاش دارد هم "تجربه منفی مدل برنامه‌ریزی اداری-آمرانه شوروی و هم بینش پوزیتیویستی مکتب اطریشی که مجدداً بحث محاسبه سوسیالیستی را بازبینی کرده جدی بگیرد". بحث اطریشی‌ها را اگر لحظه‌ای نادیده بگیریم، توصیفی که از تجربه شوروی شده: "برنامه‌ریزی مرکزی - آمرانه" به نظرم ناکافی است. دوین و بسیاری دیگر که همین‌گونه می‌اندیشند با تقابل قرار دادن "اجبار دولتی" و "اجبار بازار" ناگزیر ماهیت ذاتا سیاسی (یعنی دولت‌واره) سیستم

## نقد آرای پت دوین

دیوید لایبمن

ح. ریاحی

طرح هماهنگی بر پایه مشورت پت دوین به مدل برنامه‌ریزی مشارکتی غیربازاری آلبرت و هائل شباهت دارد، (در این مجموعه در جای دیگری خلاصه شده و مورد بحث قرار گرفته است). مفهوم دانش محلی و نانوشته که از مکتب اطریشی اقتباس شده اهمیت دارد و بی تردید در فعالیت اجتماعی و اقتصادی جنبه‌هایی وجود دارند که امکان محاسبه آن‌ها در یک نقشه مرکزی قابل تصور نیست. تاکید بر مشارکت جوهر اساسی برنامه ما را نیز تشکیل می‌دهد: سوسیالیسم چیزی جز گذار از سطح دموکراسی سیاسی و حقوقی به سطح اجتماعی و اقتصادی یعنی ورود به قلب زندگی انسان نیست.

اما در مدل دوین عنصر اصلی، یعنی هماهنگی بر پایه مشورت، ناقص به نظر می‌رسد. روندی که توضیح داده شده ظاهراً گفت و گو، مجادله و بحث بی‌پایانی را

هیات‌های هماهنگی بر پایه مشورت را فراموش کرده و در نتیجه نتواند آن را به خوبی فرمول‌بندی کند.

پت دوین طی بحث خود ابعاد این مساله بسیار مهم را تایید می‌کند که در طرح او بنگاه‌ها و هیات‌های هماهنگی بر پایه مشورت وجود دارند، از آن‌جا که مذاکره بین نمایندگان منافع گوناگون در سطح بنگاه نیز می‌بایست در کار باشد، در نتیجه دو سطح از هیات هماهنگی وجود دارد. افزون بر این، دوین در جایی از "برنامه‌های متنوع برای کل اقتصاد" صحبت می‌کند و می‌گوید که در طرح او - علی‌رغم نفی مکرر برنامه‌ریزی "متمرکز" شوروی - نوعی هیات فراگیر یا "مرکزی" وجود دارد که اصول انتخابات نمایندگی یا (آن‌طور که کاک‌شات و کنترل پیشنهاد می‌کنند) قرعه‌کشی را تعیین می‌کند. مختصر این‌که ساختار سیاسی‌ای در بین است که رسماً سلسله مراتبی است (از واژه‌ای استفاده می‌کنم که دیگر مورد علاقه کسی نیست). اگر این‌گونه نبود، مدل دوین بسیار شبیه مدل آلبرت و هانل بود یعنی مدلی که بر ارتباطات افقی بین واحدهای جمعی تولید و مصرف، مسائل واحدهای جدا از هم، بی‌ثباتی ادواری، جدایی اجتماعی واحدهای جمعی، خودآگاهی تا حد افراط فردی شده و جلسات بی‌پایان تاکید دارد.

باید به خاطر داشته باشیم که مارکسیسم در اصل و در مراحل اولیه جنبش طبقه کارگر در واکنش به درآمیختگی دولت و قدرت طبقاتی به نیروی سیاسی تبدیل شد (از این دو: دولت و طبقه، درک طبقه به مراتب مشکل‌تر است). مدل دوین همانند بسیاری از پروژه‌های سوسیالیستی امروزی، دوره‌بندی تکامل فاز پائینی به فاز بالایی کمونیسم را در هم می‌ریزد و ادبیات غنی اقتصاد سیاسی سوسیالیسم و ضعیف شدن تدریجی قدرت دولتی در اثر تحولات را نادیده می‌گیرد یعنی وضعیتی که شرایط عینی آن را ممکن می‌سازد. (آری، می‌دانم که "شرایط عینی" عبارت کهنه‌ای است.)

به لحاظ نظری در طرح دوین به ساخت سیاسی هیات‌های هم‌آهنگی کم بها داده شده است و جزئیات آن پیرامون مساله هماهنگی اقتصادی در نبود بازار به صورت ناکافی بیان شده است. دوین بر تصمیمات مربوط به سرمایه‌گذاری و رشد در مقابل تصمیمات مربوط به تولید تاکید دارد. تصمیمات مربوط به سرمایه‌گذاری و رشد با تصور او از مالکیت اجتماعی و مشارکت بیشتر خوانایی دارد. اما آن‌چه که بیشتر ناروشن است این است که آیا "هماهنگی بر پایه مشورت" می‌تواند شبکه دائمی و پیچیده سطوح فعالیت، مثل انتقال مواد و غیره را، که ویژگی اقتصاد مدرن است اداره کند. به نظر من ما به هر دو نیاز خواهیم داشت: هم به معکوس‌های ماتریسی<sup>۱</sup> کک‌شات و کنترل و هم به توجه دوین به دانش محلی و نانوشته. کلید کار عبارت است از تکوین و بسط هماهنگی متقابل و روابط افقی که راه‌حل‌های مشارکتی و تا حدودی پیش‌رفته معادلات و قیمت‌های حساب شده و دانش ویژه محلی و ابتکار عمل را در هم ترکیب می‌کند.

از نظر بسیاری از سوسیالیست‌ها مساله این است که مدل ناظر بر کل اقتصاد<sup>۲</sup> ریشه در تجربه شوروی دارد. برداشت ساده از "فرماندهی مرکزی" در اواسط دهه ۱۹۶۰ دیگر با آن مدل خوانایی نداشت و در اوائل دهه هشتاد کاملاً منتفی بود (البته باید توجه داشت قبل از روی کار آمدن گورباچف). ناتوانی در گنجاندن عنصر اساسی روابط افقی - عمودی - آن‌چه آلفرد سابرمن آن را "اصل تجزیه" نام نهاد - نگذاشته است همکاران من که به سوسیالیسم باور دارند، امید بخش‌ترین شیوه ترکیب مشارکت با محاسبه موثر و کارآیی، پویایی و نوآوری را همراه با ثبات و برابری در نظرگیرند.

<sup>۱</sup> (ماتریس یعنی شبکه مربعی شکل مرکب از داده‌های اقتصادی که در ستون‌ها و سطرها به ترتیب زیر نوشته شده‌اند. سطرها مصرف توزیع یک متغیر اقتصادی مانند محصول و ستون‌ها توزیع متغیر دیگر نظیر منابع است).

<sup>۲</sup> ( نگاه کنید به لایب من سال‌های ۹۲ و ۲۰۰۱).

نکته نهایی درباره "لغو تقسیم کار اجتماعی". این نظر هم همانند ایده‌های دیگری چون الغاء پول و جایگزینی آن با "صدور کوپن برای کار" (که به غلط به مارکس نسبت داده‌اند)، یا از میان بردن تفاوت‌های موجود در میزان پرداخت‌ها، تکامل طولانی شرایط و آگاهی اجتماعی را با حکمی اراده‌گرایانه که در واژه "الغاء" جای گرفته جایگزین می‌کند. دوین می‌خواهد که هر یک از ما طی طول عمر واحدی الف: غیر ماهر (تا آنجا که لازم است)، ب: ماهر، ج: خلاق، د: مراقب و مسئول و ه: مدیر باشیم. از ما نمی‌پرسد که آیا می‌خواهیم همه این‌ها باشیم؟ آیا در هر موردی امکان آن میسر است یا نه؟ مختصر این‌که، او از این طریق جلوی گفت و شنود جاری پیرامون ایجاد شرایط مادی تضعیف و سرانجام حذف تمایزات بین مقولات کار و "فراغت"، و دگرگون‌سازی نگرش‌های فرهنگی ریشه‌دار را می‌گیرد. در پیوند با این مساله و همین‌طور در خصوص درجه برابری دستمزد که به‌همان اندازه مهم است، باید صبر کنیم و نه تنها جویای این باشیم که ببینیم مردم به مثابه افراد چه مطالباتی دارند، بلکه این نکته را نیز در نظر داشته باشیم که برای تصمیم‌گیری پایدار، جمعی و دموکراتیک جهت پیش‌برد فعالیت و آگاهی سوسیالیستی، چه خط‌مشی‌هایی در درازمدت از همه کارآمدترند.

راستای چارچوب‌های فابیانی یا بلشویکی است. ظاهراً هدف این است که تصمیم‌گیری دموکراتیک و نامتمرکز دوباره صورت‌بندی شود. با این همه، در بررسی مجدد این صورت‌بندی دو ادعای متمایز را باید تشخیص داد. نخستین ادعا این است که لازم است تصمیم‌گیری نامتمرکز باشد به طوری که بتواند دانش محلی و ویژه مجریان اقتصادی را در بر بگیرد. مدل‌های سوسیالیستی می‌توانند این نکته را تا آن حد که بر تمرکز اطلاعات تکیه نکنند جذب کنند و مدلی که دوین عرضه داشته ظاهراً در این آزمون موفق بوده است. ادعای دوم این است که ماهیت نانوخته بسیاری از دانش‌ها به نوعی است که هماهنگی اقتصادی نمی‌تواند آن را به شکل پیشنهادی معین به یک بنگاه برنامه‌ریزی واگذار کند. بدین ترتیب از بازار به‌عنوان یک شیوه هماهنگی دفاع می‌شود که برگفت و شنود و تعامل متکی نیست. از آنجا که مدل‌های غیربازاری سوسیالیسم بر مشارکت و تبادل نظر به مثابه شیوه‌های هماهنگی تکیه دارد، چنین بحثی مشکلات بیشتری به وجود می‌آورد؛ اگر دانش نانوخته است، پس دلیلی در کار نیست که فرض کنیم می‌توان آن را در شورای برنامه‌ریزی نامتمرکز و نه در یک هیات برنامه‌ریز متمرکز عرضه داشت. این امر در خدمت ایده‌ای که تبادل نظر را تنها ابزار هماهنگی می‌داند، قرار ندارد. هر روند تصمیم‌گیری اندیشه شده تنها به ضرر نهادها و روش‌های متداول کار تمام می‌شود. ما نمی‌توانیم از بسیاری از این روندها اطلاع کسب کنیم. باور سوسیالیستی عمومی مبنی بر اینکه می‌توان همه روابط اجتماعی را تحت نظارت آگاهانه داشت، باوری است که باید کنار بگذاریم. پرسشی که مایلیم مطرح کنیم این است که آیا مدل سوسیالیسم مشورتی دوین از این ایراد مبرا است؟

ب: پیش‌بینی‌ناپذیری و عدم تعین: مورد دیگری که هاید علییه برنامه‌ریزی مطرح می‌کند به غیرقابل پیش‌بینی بودن ناگزیر آینده مربوط می‌شود. نیازهای آدمی، با اختراعات و تولید اشیاء مصرفی جدید تغییر می‌کنند. از آنجا که دانش مربوط به آینده

### نقدی بر آرای پت دوین

جان اونیل

ح. ریاحی

دانش: من خود را شریک پروژه تکوین بدیل سوسیالیستی پت دوین در مقابل سوسیالیسم بازار و برنامه‌ریزی دولتی می‌دانم. همین‌طور هم استدلال شناخت‌شناسیک هایدک در مقابل برنامه‌ریزی را از جمله چالش‌های اساسی این پروژه می‌دانم. سروکار من در اینجا با این چالش است. دو بخش از بحث هایدک در اینجا به‌طور ویژه با بحث ما رابطه دارند. الف: توزیع دانش ویژه زمان و مکان و دانش نانوخته در کل جامعه که در زندگی تجربی وجود دارد و در اصل آن را نمی‌توان در شکلی که در اختیار یک هیات برنامه‌ریز قرار می‌گیرد به بیان آورد و ب: غیر قابل پیش‌بینی بودن آینده که امکان ایجاد سازوکارهای متکی بر برنامه‌ریزی را از پیش منتفی می‌سازد. آیا می‌توان به مدل‌های سوسیالیسم نامتمرکز و مشارکتی از این دست که دوین مطرح می‌کند چنین ایراداتی وارد نکرد؟

الف: توزیع دانش: بحث توزیع دانش محلی و عملی هایدک شبیه بحث‌های موجود سنت سوسیالیستی علیه شرکت‌های سرمایه‌داری و مدل‌های برنامه‌ریزی متمرکز در

اساساً غیرقابل پیش‌بینی است - اگر می‌توانستیم آن‌را پیش‌بینی کنیم در اختیارمان بود- و از آنجا که اختراع، که موجد نیازهای جدید است و بستگی به پیشرفت دانش دارد، از این رو نیازهای آینده نیز در اساس غیرقابل پیش‌بینی‌اند. بنابراین هر مقطع از زمان را که در نظر بگیریم از دامنه کامل نیازهای آینده بشر بی‌اطلاع هستیم. بازار به‌مثابه روندی است که در آن کشف‌ها عرضه می‌شود که به همت آن فرضیه‌های گوناگون مربوط به آینده در فعالیت‌های کارفرمایانه تجسم پیدا می‌کند و در رقابت بازار به بوته آزمون گذاشته می‌شود. در مقابل، برنامه‌ریزی فاقد چنین روندهایی است که کشف‌ها را عرضه و با دنیای نیازهای آینده هم‌چون امری کاملاً قابل پیش‌بینی برخورد می‌کند. این‌که مکتب اطریشی قبول دارد که گزینش‌های اجتماعی در شرایط نامعین صورت می‌گیرد، امر مهمی است. با این همه، این آن نکته‌ای است که در چارچوب سنت سوسیالیستی علیه برخی مدل‌های فن‌سالارانه سوسیالیسم مطرح شده است. مدلی که دوین طرح کرده است نیاز به مکانیسم‌های نوآوری، اطلاع‌رسانی مصرف‌کنندگان به عرضه‌کنندگان کالا و هیات‌هایی را که روابط افقی دارند می‌پذیرد و در آینده فرضیه‌های اشتباه را حذف می‌کند. با این حال، بقایای این ایده در پاره‌ای از فرمول‌بندی‌های او پیرامون نقد سوسیالیستی از بازار و دفاع از سوسیالیسم وجود دارد که رویدادهای غیر قابل پیش‌بینی را در سوسیالیسم قابل پیش‌بینی می‌داند. مخصوصاً شما را به این ادعا ارجاع می‌دهم که دوین بازار را تابع بحران می‌داند چرا که معتقد است بازار کورکورانه به تقاضا پاسخ می‌دهد و تخصیص منابع بعد از روند مبادله روشن می‌شود. در صورتی‌که سوسیالیسم مساله بحران اقتصادی را نه از طریق تنظیم بعد از مبادله بلکه از طریق تنظیم برنامه‌ریزی منابع از قبل حل می‌کند، به‌طوری‌که تولید می‌تواند تقاضا را پیش‌بینی کند به‌جای این‌که پاسخ هرج و مرج طلبانه برای آن داشته باشد. تفاوت بین هماهنگی قبل و بعد از مبادله اگر اهمیت غیر قابل پیش‌بینی آن

پذیرفته شود، هیچ عمل‌کردی ندارد که قابل انتقاد باشد. همه اقتصادهای معقول و عملی می‌بایست از هر دو وجه هماهنگی برخوردار باشند. یک اقتصاد سوسیالیستی به نوعی از سازمان‌دهی اقتصادی نیاز دارد که تنظیم برنامه‌ها را در پرتو تغییرات اقتصادی پیش‌بینی نشده ممکن سازد. از دیگر سو، این هم افسانه‌ای بیش نیست که گفته می‌شود در اقتصاد بازار عواملان اقتصاد به تغییر و تحولات صرفاً بعد از مبادله پاسخ می‌دهند؛ یک بنگاه در چارچوب یک اقتصاد آزاد همواره تولید خود را به منظور پیش‌بینی و عملی کردن تقاضاهای آینده برنامه‌ریزی می‌کند. اقتصاد بازار اقتصادی کاملاً بی‌برنامه نیست<sup>۱</sup>. آنچه علیه بازار گفته می‌شود باید بر نارسایی در امر هماهنگی متمرکز شود. علت این نارسایی‌ها در این است که این اقتصاد، اقتصاد تولیدکنندگان مستقلی است که برای فروش کالاهای خود در رقابت‌اند. با این ویژگی‌های خاص و در شرایط رقابت بازار است که تصمیم‌گیری به چنین ضعف‌هایی منجر می‌شود نه واقعیت عمومی و اجتناب ناپذیر عدم تعیین در آینده.

بازارها: نکته آخر، پرسش‌های مشخصی را پیرامون ویژگی‌های بازار که در مدل دوین و شکل‌های رادیکال‌تر سوسیالیسم غیربازاری موجود است، مطرح می‌سازد. در عین حال که دوین سوسیالیسم بازار را رد می‌کند، مدل او بازار مبادله را حفظ می‌کند. در طرح او کارکرد نیروهای بازار به عنوان تعیین‌کننده روابط اقتصادی مردود اعلام می‌شود، اما این امر از میان رفتن بازار مبادله را شامل نمی‌شود. با این همه، برایم روشن نیست که تمایز بین بازار مبادله و نیروهای بازار در عمل چگونه است. مادام که عواملان مستقلی در بازار مبادله مشغول باشند، گرایش و نیروهایی وجود خواهند داشت که نتایج و پی‌آمدها را تعیین می‌کنند. این نیروها به لحاظ اجتماعی در طرح هماهنگی بر پایه مشورت، محدود می‌شوند. این محدودیت‌ها در صورتی‌که بازار

<sup>۱</sup> (هایک ۱۹۴۴ فصل سوم).

عمومی مبادله را بپذیریم، محدودیت‌هایی هستند که خلاف گرایش‌های واقعی اقتصاد عمل می‌کنند. می‌دانم که نفی استفاده حداقل از ویژگی‌های اقتصادهای بازاری خطر این را دارد که مرا به آرمان‌گرایی متهم کنند. با این همه تمایز بین نیروهای بازار و بازار مبادله تنش موجود بین سازوکارهای مشورتی و سازوکارهای بازاری مدل دوین را حل نمی‌کند.

بنا می‌نهد، و ما برای چنین جامعه‌ای فعالیت می‌کنیم اهمیت دارد، مخصوصاً پیش‌برد بحث روند گذار حائز کمال اهمیت است.

۲- لایبمن معتقد است که نظر "فرماندهی مرکزی" نظام شوروی (سابق) از درک این که روابط افقی در سطوح گوناگون این نظام حضور دارد قاصر بود. درست است که مدل شوروی با روند چانه زنی بین سطوح مختلف بوروکراسی حکومتی عمل کرد داشت، اما در تحلیل نهایی این برنامه خصلت آمرانه داشت و اختیار قانونی چندانی به بنگاه‌ها در تصمیم‌گیری نامتمرکز نمی‌داد. همین‌طور هم لایبمن معتقد است که در مدل من به تئوری کم بها داده شده است، به این دلیل که ماهیت "تمام دولتی" نهادهای مدل شوروی را نادیده می‌گیرم. در حقیقت این مدل آشکارا بر تئوریزه کردن یک جامعه خودگردان پایه‌ریزی شده است که در آن جامعه مدنی، هم دولت و تا حدودی نیز به دست دولت، اقتصاد را کنترل می‌کند.

۳- لایبمن می‌گوید "آنچه که بیشتر ناروشن است این است که آیا "هماهنگی بر پایه مشورت" می‌تواند شبکه دائمی و پیچیده سطوح فعالیت، مثل انتقال مواد و غیره را، که ویژگی اقتصاد مدرن است، اداره کند. به نظر من ما به هر دو نیاز خواهیم داشت: هم به معکوس‌های ماتریسی کاکشات و کنترل و هم به توجه دوین به دانش محلی و نانوشته. کلید کار عبارت است از تکوین و بسط هماهنگی متقابل و روابط افقی که راه‌حل‌های مشارکتی و تا حدودی پیشرفته معادلات و قیمت‌های حساب شده و دانش ویژه محلی و ابتکار عمل را در هم ترکیب می‌کند."

ظاهراً لایبمن معتقد است که این نوع برنامه با دانش نانوشته سازگار است. این قضیه تفاوت بین مدل من و مدل‌های آلبرت و هانل، کنترل و کاکشات و لایبمن را برجسته می‌کند. محاسبه مرکزی قیمت‌ها در مدل‌های آن‌ها برپایه روابط افقی است و پس از آن که اطلاعات به بنگاه‌ها برگشت داده می‌شود آن‌ها می‌توانند قیمت‌ها را

## پاسخ به انتقادات

بت دوین

ح. ریاحی

اظهارات دیوید لایبمن به‌طور عمده پیرامون مسائلی است که یا به تفصیل در کتاب: "دموکراسی و برنامه‌ریزی اقتصادی" بررسی شده یا در مقالات بعدی مورد بحث قرار گرفته است.<sup>۱</sup> چهار مسأله‌ای که لایبمن مطرح کرده و دو مسأله‌ای را که اونیل پیش کشیده است، بررسی می‌کنم.

۱- لایبمن ازین بابت نگران است که من "تکامل طولانی فاز اول کمونیسم به فاز بالاتر" را مخصوصاً در بحث خود پیرامون الغاء تقسیم کار اجتماعی، نادیده می‌گیرم. هم‌چون دیگر شرکت‌کنندگان در این سمپوزیم من هم مدلی را مطرح می‌کنم که می‌خواهد چگونگی سازمان‌یابی فعالیت اقتصادی در یک جامعه سوسیالیستی را توضیح دهد. به باور من تامل بر ارزش‌ها، نهادها و روندهایی که جامعه خودگردان را

<sup>۱</sup> نگاه کنید به منابع مقاله‌ام که در این شماره آمده است.



تعیین کنند. در مدل من قیمت‌ها را بنگاه‌ها تعیین می‌کنند: این بنگاه‌ها هستند که قیمت‌ها را مشخص می‌کنند، همه مدل‌های مبتنی بر قیمت مرکزی در معرض نقد دانش نانوشته مکتب اطریشی قرار می‌گیرند. از آنجا که در مدل من بنگاه‌ها خود پیرامون استفاده از ظرفیت تولیدی موجود تصمیم می‌گیرند و قیمت‌ها را خود تعیین می‌کنند، دست کم، در این سطح در معرض چنین نقدی قرار ندارند.

۴- لایبمن یکی از مفاهیم اصلی مدل من یعنی هماهنگی بر پایه مشورت را مفهومی تکوین نیافته می‌داند. شاید بهتر باشد عناصر اصلی این مدل را خلاصه کنم:

- مجلس نمایندگان از میان انواع برنامه‌هایی که کمیسیون برنامه‌ریزی تدارک دیده است، مناسب‌ترین را انتخاب کرده و بدین ترتیب اولویت‌های استراتژیک مجموعه‌های عمده و کلان را تعیین می‌کند.

- هیات برنامه‌ریزی بر این مبنای قیمت درون‌داده‌های اولیه را تعیین می‌کند.

- بنگاه‌ها در خصوص نوع و قیمت تولید تصمیم می‌گیرند.

- بازار مبادله وجود دارد.

- هیات‌های هماهنگی بر پایه مشورت سرمایه‌گذاری‌های عمده را تعیین کرده و اطلاعات خود پیرامون عمل کرد بنگاه، دگرگونی در هزینه‌ها و مسایل پیش‌بینی شده و نیز درون‌دادها را از اعضاء می‌گیرند.

- اینکه این فعالیت- از طیف محلی گرفته تا طیف سراسری- در کجا صورت می‌گیرد، اولاً به ماهیت آن فعالیت و ثانیاً به نهادهای متناسب با آن بستگی دارد.

- مالکان اجتماعی یعنی کسانی که متناسب با دامنه این فعالیت تحت تاثیر آن قرار می‌گیرند در هیات‌های تصمیم‌گیری نمایندگی می‌شوند.

- با شفافیت بخشیدن به این ساختار و در فقدان تقسیم کار اجتماعی، بنظرم نگرانی لایبمن پیرامون "مشارکتی که احتمالاً تا سطح افراطی به پیش برده می‌شود"

بی اساس است. بنگاه‌ها بر اساس خودمدیریتی داخلی عمل می‌کنند و در چارچوب رهنمودهایی که مالکان اجتماعی، از جمله کارگران، تعیین می‌کنند پاسخ‌گو هستند؛ هیات‌های هماهنگی بر پایه مشورت از مجموعه مالکان اجتماعی گسترده‌تری تشکیل شده‌اند و با تصمیم‌گیری پیرامون سرمایه‌گذاری‌های عمده سروکار دارند؛ مردم مستقیماً در تعداد محدودی از تصمیم‌گیری‌ها شرکت می‌کنند و نمایندگان آن‌ها در هیات‌های تصمیم‌گیری عمومی‌تر حالت گردشی دارند.

۵- اونیل می‌خواهد بداند از آن‌جا که دانش نانوشته را نمی‌توان به شکل پیشنهاد عرضه کرد، آیا چگونه می‌توان در مدل‌های مبتنی بر مشارکت و مشورت از چنین دانشی استفاده کرد؟ من و همکارم این پرسش مهم را در جای دیگری بررسی کرده‌ایم. نکته اساسی در این باره این است که دستیابی به تجربه و به بخش زیادی از دانش نانوشته اجتماعی است و مشارکت همگانی افراد، و نه تنها مالکان اجتماعی و مدیران سرمایه، دستیابی به چنین تجربه‌ای را امکان‌پذیر می‌سازد. چنین تجربه‌ای به توسعه و بسط نهادها و فعالیت روزمره که دانش اجتماعی در آن ریشه دارد کمک می‌کند.

۶- سرانجام اونیل می‌خواهد بداند که آیا تمایز بین مقوله قبل و بعد از مبادله هنگامی که واقعیت عمومی و اجتناب ناپذیر عدم تعین در آینده را در نظر گرفته باشیم می‌تواند اطلاعات جدیدی به ما بدهد؟ و استدلال می‌کند که نقد بازار "باید بر نارسایی‌ها در هماهنگی متمرکز شود. علت این نارسایی‌ها در این است که این اقتصاد، اقتصاد تولیدکنندگان مستقلی است که برای فروش کالاهای خود در رقابتند". دقیقاً هماهنگی قبلی بر اساس مالکیت اجتماعی می‌تواند همین کمبود ناشی از اقتصادهای مستقل و جدا از هم را حل کند. به علاوه من معتقد نیستم که این ضعف‌ها و وجود سرچشمه‌های عدم‌تعین یا مسایل غیر قابل پیش‌بینی برخاسته از نظم اقتصادی خارج

از نیروهای بازار را می‌توان کاملاً از بین برد. به همین دلیل هم معتقدم در روند مداوم هماهنگی بر پایه مشورت به بازگشت نتایج تصمیم‌گیری‌ها و تجدیدنظر نیاز است.

این امر نتایج عمیقی برای درک ما از سوسیالیسم در قرن و بیست و یک در بردارد. ما امروزه با نیاز مبرم برای پایان دادن به بی عدالتی اجتماعی و ایجاد شرایط زندگی بهتر، برای سعادت تمام بشریت و غنای همه‌ی انسان‌ها روبه‌رو ایم. اما هم چنین با نیازی به همان اندازه ضروری که شرایط را برای رشد طبیعت برای اکوسیستم فراهم سازد، تا بتواند خود را به صورت پایدار بازتولید کند. و این دو نیاز سوزان به طور متقابل به هم وابسته‌اند. شکوفایی انسان در چارچوب محدودیت‌هایی به دست می‌آید که طبیعت بی‌کران سیاره ما، با دسترسی برابر برای همه بر آن تحمیل می‌کند؛ که با دوام محیط زیست، و با استفاده از منابع طبیعی به عنوان مواد لازم برای تولید هم-خوان است؛ شکوفایی که در جهت کاهش مواد زاید و به عنوان منبعی برای بهره‌گیری زیباشناسانه و معنوی از آن به دست می‌آید. در جامعه‌ای که بر عدالت اجتماعی، همبستگی و تصمیم‌گیری مشارکتی و دموکراتی استوار است، دوام زیست‌محیطی صرفاً با از بین بردن "شکاف" متابولیسم قابل دستیابی است که صنعتی شدن سرمایه‌دارانه-جدایی از تولید و بازتولید طبیعت- ایجاد کرده است.

سوسیالیسم خواهان پایان دادن به بیگانگی است- از یک دیگر، از جامعه، از اقتصاد و طبیعت. شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری-تبدیل تمام مواد اولیه به کالا در روند تولید- موجب حالتی از بیگانگی عمومی می‌شود. مردم به افرادی جداگانه و به تابعی از منطق فرهنگی و اجتماعی- اقتصادی فردگرایانه تبدیل می‌شوند، که در آن هویت اساسی-شان- در سرمایه‌داری پسین- به کارگر، به مصرف‌کننده و رقابت علیه سایر کارگران و مصرف‌کنندگان تقلیل می‌یابد. انکشاف این منطق بی‌رحم به طور جدی در دوران نئولیبرالیسم، نهادهای دفاع جمعی و همبستگی اجتماعی را که در دوران‌های پیشین سرمایه‌داری رشد یافته بود، ضعیف و فرسوده کرده است. و روابط بین انسان‌ها را به بی‌اعتمادی و رفتار خودخواهانه سوق داده است؛ سرمایه‌داری به جای حس رفاه،

## چرا سوسیالیسم؟

پت دوین

ح. آزاد

برای این که رشد توانایی انسان امکان‌پذیر شود! در تمام عصرها و تمدن‌های مختلف در تاریخ، مبارزات و جنبش‌های مردمی برای یک زندگی بهتر و برای ایجاد یک بستر اجتماعی رخ داده‌اند، تا در آن هر کس بتواند آرزوها و اهدافش را دنبال کند و توانایی-های انسانی خود را به کمال برساند. البته شکل این مبارزات بازتاب مرحله‌ی تکامل تاریخی و ویژگی‌های فرهنگی هر دوره است. اما یک موضوع مشترک این است که رهایی هر کس وابسته به رهایی همگان است، گرچه تعریف "همگان" خود تکامل یافته است- جهان باستان زنان و بردگان را حذف می‌کرد، جنبش‌های رادیکال در انقلاب انگلیس افراد فاقد مالکیت و زنان را کنار می‌گذاشتند، پایه‌گذاران ایالت متحده، بردگان، تهی‌دستان و زنان و مردم بومی را نادیده می‌گرفتند. یک سوسیالیست بر این باور است که رهایی امری عام و همگانی است که دربرگیرنده‌ی همه افراد انسانی می-شود، همراه با درک علمی برای تحقق شرایط لازم برای دستیابی به این هدف.

حس نامنی، ناتوانی و ناخشنودی به وجود آورده است، همراه با خودتخریبی فزاینده و رفتاری از حیث اجتماعی مختل کننده.

یکی از نتایج این امر، زدودن شیفتگی از روند سیاسی در کشورهای دموکراتیک سرمایه‌داری است، که با میزان مشارکت پایین و در حال کاهش در انتخابات و بی‌اعتمادی تقریباً عمومی به سیاست و سیاست‌مداران مشخص می‌شود. مردم احساس می‌کنند که در روند سیاسی نمایندگی نمی‌شوند، شرایط زندگی روزمره‌ی آنها، مطالبات‌شان برای زندگی بهتر برای خود و دیگران مورد توجه قرار نمی‌گیرد، و آنها از جامعه بیگانه شده‌اند، جامعه‌ای که به وسیله‌ی "آنها" و برای "آنها" اداره می‌شود. و البته همان گونه که بحران مالی و اقتصادی کنونی نشان می‌دهد، بیگانگی از اقتصاد و نظام مالی واقعی است بنیادی، که در احساس ناتوانی و به شکل اقدام‌های صرفه‌جویانه‌ی انعکاس می‌یابد که از نظر اجتماعی و فردی مخرب و بی‌رحمانه است. این اقدام‌های صرفه‌جویانه، پاسخی است افسار گسیخته در برابر نیروهای بازار که از کنترل خارج اند، و فراسوی حیطه‌ی مسئولیت آنها قرار دارند. سرانجام به طور فزاینده از طبیعت بیگانه می‌شویم. همان شکاف متابولیسم که پیش‌تر به آن اشاره شد. اما علاوه بر این، مردم در سرمایه‌داری پسین هر چه بیشتر از تجربه‌ی مستقیم طبیعت، و از وابستگی ارزش‌های مصرفی به طبیعت دور می‌شوند، و نسبت به نتایج اجتماعی و زیست محیطی شیوه‌های تولید، آگاهی هر چه کم‌تری به دست می‌آورند. این بیگانگی از طبیعت، به آگاهی ما از پیکر خود امتداد می‌یابد، و بر علیه سوبه‌های زیباشناسانه و معنویتی زندگی افزا عمل می‌کند. جنبه‌هایی که از درگیری انسان با طبیعت نتیجه می‌شود.

سوسیالیست‌ها خواهان نفی استثمار (استثمار از انسان و طبیعت) سلسله مراتب، ستم و بیگانگی سرمایه‌دارانه و سایر اشکال جامعه طبقاتی اند. ما در جستجوی پایان دادن

به ساختارهای اجتماعی سلسله مراتبی هستیم که به زیان مردم عمل می‌کند، چه از طریق استثمار اقتصادی یا تبعیض بر اساس جنسیت، جهت‌گیری جنسی، نژاد یا قومیت، کاست یا مذهب، صفات و خصوصیات فکری و جسمی. هدف ما جامعه‌ای است که در آن مردم در ارضاء نیازهای بشری مشارکت داشته باشند، در حدی که منابع - مادی، اجتماعی و معنوی - می‌تواند دسترسی به آن را فراهم کرده باشد. منابعی که تکامل ظرفیت‌های انسانی به آن نیاز دارد، و همواره تابعی است به دوام زیست محیطی. برابری نزد سوسیالیست‌ها بدین معناست: نه برابری فرصت‌ها، هر چند که در متنی در خور خود، موضوعی حایز اهمیت است؛ و نه برابری در درآمدها، اگر این صرفاً به معنای دسترسی یکسان به منابع تفسیر شود. گرچه این یک شرط مقدماتی به شمار می‌رود، بلکه بیش‌تر برابری به معنای آن که هر کس به منابع لازم برای رشد توانایی‌های کامل خود با توجه به شرایط خویش دسترسی داشته باشد.

این دیدگاه - شرایط لازم برای زندگی خوب در جامعه سعادت‌مند - باید در بستر جهانی در نظر گرفته شود. اصول، خود امری عام به شمار می‌رود، اما شیوه‌ی تحقق آن را تاریخ و مکان شکل می‌دهد. مردم جامعه‌ای را می‌سازند که می‌خواهند در آن زندگی کنند، اما نه در شرایط تاریخی و جغرافیایی که خود برگزیده‌اند. جنبش‌هایی برای ایجاد جامعه سوسیالیستی، و دیدگاه و خصوصیات جوامعی که مردم برای بنیاد آن تلاش می‌کنند از تاریخ‌ها، فرهنگ‌ها و جغرافیایی متفاوت نشأت می‌گیرد. اما همبستگی بین‌المللی و تجدید توزیع از کشورهای غنی به کشورهای فقیر، تا نزدیک شدن به هم‌گرایی و نهادهای منطقه‌ای و جهانی برای هماهنگی ارتباطات، تجارت لازم و تعامل اجتماعی، فرهنگی و فکری در بین کشورهای سرمایه‌داری باید تکامل یابد. اما با توجه به این، ما در دنیایی محدود و متناهی زندگی می‌کنیم، و حداقل در کشورهای مهم سرمایه‌داری باید بی‌درنگ به سوی یک شیوه‌ای حرکت کرد که از انرژی و منابع

با شدت کم‌تری استفاده شود. جوامع سوسیالیستی احتمالا باید نسبت به دوران حاضر محلی‌تر و بیش‌تر متکی به خود باشند، هر چند به معنای خودکفایی نباید فهمیده شوند. جوامع منطقه‌ای احتمالا مسئولیت بخش وسیع‌تری از نیازهای خود را به عهده خواهند گرفت، استوار بر کشاورزی ارگانیک و تولید در اندازه‌ی کوچک‌تر، با استفاده از فن‌آوری جدید که آگاهانه بدین منظور تکامل یافته باشند. این تحول متابولیسم را از بین خواهد برد و یک رابطه‌ی ارگانیک با طبیعتی که به آن وابسته است از نو برقرار خواهد کرد. دوم، این شکل از زندگی، امکان فراتر رفتن از تقسیم کار تاریخی تکامل یافته بین کار دستی و فکری را فراهم می‌کند. سوم، این طریق زندگی، تمایز اجتماعا شکل گرفته بین شهر و روستا را الغاء می‌کند. این که این امر از طریق شهری کردن روستا یا سبز کردن شهر انجام می‌گیرد، مساله‌ای است که باید به آینده واگذار شود (به گمان من، مورد دوم با احتمال بیش‌تری روبه‌روست). سرانجام این جامعه در در راستای تعاون، مدارا، همبستگی، معاشرت و پویایی را به وجود می‌آورد.

هدف سوسیالیسم، جایگزین کردن امتیازات و غلبه سلطه‌ی طبقاتی با سلسله مراتب آن با یک نظام خودحکومتی به طور جمعی، به وسیله‌ی مردم بر اساس برابری است. در این نظام آن‌ها سرنوشت خود را شکل می‌دهند و در مورد روابط و نهادها و روندهای اجتماعی تصمیم می‌گیرند و به این طریق بهتر می‌توانند جوامع خود را اداره کنند، تا این که تابع جبر طبقه‌ی مسلط باشند - دولت‌های تحت نظارت یا نیروهای شخصی بازار. اظهار نظر صرف این امر اما به عنوان یک ارزش اشتباه خواهد بود، اگر پیچیدگی‌های جوامع مدرن نظر گرفته نشود، که خود بر یک تقسیم کار ضروری استوار اند. و در نتیجه به نهادهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی برای کارکرد جامعه نیاز دارند. سازمان‌دهی "تولیدکنندگان همبسته" بنیاد خودحکومتی را تشکیل می‌دهد که در نقش‌های مختلف هم‌پوشانی دارند: به عنوان شهروند، کارگر، مصرف‌کننده،

همسایه، گروه‌های قومی و گروه‌هایی با جهت‌گیری جنسی، در نهادهای داوطلبانه بر اساس اصل فرعی به آن. و این به ترکیب دموکراسی مستقیم و نمایندگی نیاز دارد. که با تشکیل خودحکومتی از طریق ساختاری از تصمیم‌گیری دموکراتیک و مشارکتی همراه است. این آن چیزی است که مبارزات تاریخی برای آزادی، برابری و رهایی به سوی آن حرکت می‌کند. این امر چیزی است که در طی عصرها، الهام‌بخش طراحان آرمان‌شهری مختلف بوده است. امروزه شرایط مادی و فرهنگی لازم برای تحقق طرح‌ها موجود است. انقلاب روسیه اولین تلاشی بود که طی سال‌ها در بنای چنین جامعه‌ای موفق به نظر می‌رسید، اما در شرایطی به وقوع پیوست که در پی تحمیل سوسیالیسم از بالا بود. و چنان‌که در پایان آن مشاهده کردیم راهی به بن بست بوده است، و به همین علت به تجربه‌ای تنزل یافت، که اساسا سوسیالیسم محسوب نمی‌شد. ما از این تجربه آموخته‌ایم، همین طور از کارهای نظری که انجام گرفته است، و مبارزاتی که از آن زمان تاکنون جریان دارد، و اکنون در مبارزه‌های تازه و غنی برای بنیاد سوسیالیسم از پایین به فعالیت مشغول ایم.

#### تحقق‌پذیری و هم‌آهنگی

وجه مشخصه‌ی سازماندهی سوسیالیستی تولید، توزیع و مصرف این است که مردم در نهادهای مشارکتی به شکل جمعی و فردی تصمیم می‌گیرند، در باره این که چگونه می‌توان به بهترین شکلی از منابع مولد اجتماعی، متناسب با نیازهای خود بهره‌برداری کرد، به گونه‌ای که پایداری محیط زیست در نظر گرفته شود. این بسیار خوب است که گفته شود که تولید برای نیاز و نه برای سود است، اما در جوامع پیچیده، آن چه برای زندگی مردم لازم است این است که، چه ترکیبی از کالاها و خدمات، و به چه نسبت و به بهترین شکل، نیازهای آن‌ها را برآورده می‌سازد؛ و بهترین روش تولید آن کالاها و خدمات کدام اند؟ روند اجتماعی که طی آن، این تصمیم‌ها اتخاذ می‌شود و

به اجرا در می‌آید، چگونه راه‌های جمع‌آوری و استفاده از اطلاعات را در خود ادغام می‌کند؟ چگونه اطلاعات خود را از خصلت بسیار متنوع افراد به دست می‌آورد، تا نیازها و منافع اجتماعی را در نظر گیرد که امکانات تولید موجود و فن‌آوری و منابع طبیعی در دسترس قرار می‌دهد. آن‌ها در عین حال باید راه‌های همزیستی بین منابع متضاد و متفاوت را نیز مد نظر قرار دهند.

مارکس جامعه‌ای را در نظر می‌گرفت که در آن تولیدکنندگان همبسته خود را سازمان می‌دهند، و تولید را برای مصرف برنامه‌ریزی می‌کنند. اما او در باره ساخت نهادها و روندهای اجتماعی که این هدف را عملی سازند، سخنی نگفت. این مساله مورد بحث قرار گرفته که این دو جنبه در مارکس، نظارت مستقیم توسط تولیدکنندگان همبسته و برنامه‌ریزی در سطح جامعه به طور کل - موجب دو شیوه‌ی تفکر دور از هم درباره سازماندهی اقتصاد سوسیالیستی شده است: اشکال متفاوت سوسیالیسم بازار که در آن، تولیدکنندگان همبسته، واحد تولیدی خود را تحت نظارت قرار می‌دهند، و شیوه‌ی برنامه‌ریزی مرکزی و آمرانه‌ی کل اقتصاد به سبک شوروی. البته مساله این است که هیچ یک از این دو روش تفکر، دو جنبه‌ی تفکر مارکس را ترکیب نمی‌کند. از یک سو واحدهای تولید تحت کنترل کارگران که بر خلاف یک دیگر در رقابت اند، و هیچ برنامه‌ای برای تولید به طور کل وجود ندارد. و از سوی دیگر مرکزی که تلاش می‌کند تولید را به طور کل برنامه‌ریزی کند، اما در آن هیچ نظارت کارگری وجود ندارد. و هیچ کس به طور واقعی در سطح واحد تولید از قدرت تصمیم‌گیری برخوردار نیست. یعنی مدل شوروی.

آن چه که لازم است، یک چارچوب نهادی است که تولیدکنندگان همبسته را به مشارکت در تصمیم‌گیری چه مستقیم و چه غیرمستقیم در تمام سطوح واحد تولید، همین طور در سرتاسر شاخه صنعتی، در سطح ملی، بین‌المللی و جهانی قادر سازد.

اما قبل از این که به این امر بپردازیم که چگونه می‌توان به این هدف نایل آمد، باید بپذیریم که مفهوم تولیدکنندگان همبسته به توضیحی نیاز دارد. در یک جامعه سوسیالیستی بی طبقه، دلیلی وجود ندارد که نقش مردم هم‌چون کارگر، نسبت به نقش آن‌ها به عنوان مصرف‌کننده، همسایه، عضو گروه قومی، یا جنسی، گروه با منافع مشخص و هم‌چنین به مثابه‌ی شهروند ارجحیت دارد - از هرکس مطابق توانایی‌اش در مشارکت در جامعه، به اشکال گوناگونی که از حیث اجتماعی سودمند اند، نه محدود به نقش‌شان در تولید کالاها و خدمات. به هرکس مطابق نیازش، نه صرفاً به عنوان مصرف‌کننده، بلکه در پیوند با تمامی هویت‌های متعدد و هم‌پوش. پس اصطلاح تولیدکنندگان همبسته، باید به عنوان استعاره‌ای فهمیده شود که شهروندان جامعه سوسیالیستی را از لحاظ جنبه‌های متفاوت زندگی‌شان دربر می‌گیرد.

چگونه تولیدکنندگان همبسته با این تعریف، تولید را سازماندهی می‌کنند، به طریقی که افراد در آن به طور جمعی در مورد استفاده از منابع مولد اجتماعی متناسب با نیازهای فردی و اجتماعی تصمیم می‌گیرند. سوسیالیست‌ها به طور تاریخی در این مورد به جایگزینی مالکیت خصوصی وسایل تولید با مالکیت اشتراکی می‌اندیشند. اما مالکیت اشتراکی در عمل به عنوان مالکیت عمومی توسط دولت تفسیر شده است. با تصمیم‌گیری دولت در مورد واحدهای تحت مالکیت‌اش از طرف جامعه به طور کل. این امر هم در مورد مدل شوروی با برنامه‌ریزی آمرانه از بالا به پایین، و هم در صنایع تحت مالکیت عمومی در کشورهای سرمایه‌داری صادق بوده است. یک بدیل با تأکید بر اهمیت اساسی مشارکت، به مالکیت اجتماعی می‌اندیشد. به معنای مالکیت کسانی که از کاربرد وسایل تولید مربوطه متاثر می‌شوند.

مالکیت با این تعریف، الزاماً شامل یک ساختار با لایه‌های متعدد از تصمیم‌گیری می‌شود. مبتنی بر اصل سطوح متفاوت شاخه‌های فرعی وابسته به هم. مجموعه‌ی افرادی

که در اثر کاربرد وسایل تولیدی تحت تاثیر آن قرار دارند، و به ویژگی‌های واحدهای مربوطه وابسته اند. در مورد واحدهای کوچک و محلی که محصول آن مقدمات در سطح محلی مصرف می‌شود، شکل استفاده از وسایل تولید، کارگران و مصرف‌کنندگان و جماعتی را که در آن ساکن اند، تحت تاثیر قرار می‌دهد. و این‌ها گروهی هستند که مالکان اجتماعی به شمار می‌روند، و امر تصمیم‌گیری را به عهده دارند. در مورد واحدهایی که فعالیت‌شان با مجموعه‌ی وسیع‌تری از مردم در پیوند قرار دارد، به عنوان مثال در سطح منطقه‌ای، ملی و بین‌المللی، مالکان اجتماعی نیز گروه‌هایی هستند که در اشکال مختلف در سطح‌های وسیع‌تر تحت تاثیر آن قرار می‌گیرند. در هر سطح، مالکان اجتماعی در مورد بهترین شیوه‌ی استفاده از امکانات و در واحد تولید، توان تولیدی آن برای تامین نیازهای فردی و اجتماعی آن‌ها تصمیم می‌گیرند. آن‌ها این کار را از طریق یک روند بحث و مشورت، که طی آن با تشخیص اختلاف منفعت در بین مالکان اجتماعی متفاوت، بهترین راه مصالحه در باره آن مورد مشاوره قرار می‌گیرد.

در این مرحله از بحث لازم است که روشن کنیم مفهوم "بازار" به چه معناست. اساساً اصطلاح "بازار" هم به معنای مبادله در بازار و هم به معنای عملکرد نیروهای بازار به کار می‌رود. هنگامی که واحدها و مشتریان آن به مبادله در بازار اشتغال دارند، آن‌ها محصول جاری واحدهای تولیدی را خرید و فروش می‌کنند که با استفاده از ظرفیت‌های موجود تولید شده است. برعکس عملکرد نیروهای بازار به روندی اشاره دارد که طی آن در اقتصادهای سرمایه‌داری تغییرات در ظرفیت‌ها از طریق سرمایه‌گذاری و سرمایه‌برداری به اجرا در می‌آید. در جریان انتقال وسایل و دارایی‌ها از یک خط تولید به خط دیگر، و در جستجوی کسب حداکثر سود. مالکان و مدیران شرکت‌های خصوصی در مورد سرمایه‌گذاری جدا از یک دیگر تصمیم می‌گیرند؛ و به طور انفرادی

از طریق نرخ سود جهت داده می‌شوند. اما سودی که به دست می‌آورد به شرایط بازار بستگی دارد، که نتیجه‌ی مشترک تصمیم‌گیری‌های تک‌تک آن‌ها است، که برای سرمایه‌گذاری اتخاذ کرده‌اند، تصمیم‌هایی که از پیش هماهنگ نشده است. و مجموعه‌ی آن‌ها به طور عام، به نرخ سود قابل انتظار منجر نمی‌شود که آن‌ها بر آن اساس سرمایه‌گذاری خود را انجام داده‌اند. و این روند بدون پایان تکرار می‌شود. روندی که مارکس آن را "هرج و مرج تولید" می‌نامد.

در یک جامعه سوسیالیستی، تغییر در ساختار ظرفیت‌های تولیدی از طریق سرمایه‌گذاری و سرمایه‌برداری برای ارزیابی ارزش‌ها، فن‌آوری و نیازهای در حال تغییر کماکان امری ضروری به شمار می‌رود. اما به جای بی‌برنامگی در اقتصاد، از طریق عملکرد نیروهای بازار با نتایجی برخلاف میل انسان‌ها، یک برنامه‌ریزی لازم است که نتایج اجتماعی، زیست محیطی و اقتصادی را در نظر داشته باشد. هنگامی که تصمیم‌گیری به تغییر ظرفیت‌های تولیدی مربوط می‌شود، مجموعه‌ی افرادی که از سرمایه‌گذاری و سرمایه‌برداری تحت تاثیر قرار می‌گیرند وسیع‌تر از افرادی اند که درباره استفاده از ظرفیت‌های واحدهای موجود تولیدی تصمیم می‌گیرند. به همین دلیل تعداد وسیع‌تر و متفاوتی از مالکان اجتماعی وجود خواهند داشت که در مورد برنامه‌ریزی سرمایه‌گذاری به بحث و مشورت می‌پردازند. مشاوره‌ای که نه تنها در مورد ابعاد برنامه‌ریزی، بلکه چگونگی توزیع سرمایه‌گذاری یا سرمایه‌برداری لازم در بین واحدها و جماعت‌های موجود را در بر می‌گیرد.

توازن بین بازار، برنامه‌ریزی، هماهنگی پیاپی و هماهنگی بر پایه مشورت چگونه برقرار می‌شود؟ مبادله‌ی بازاری باید به عنوان یک منبع مهم اطلاعات در مورد حدودی حفظ شود که واحدها از منابع تولیدی جامعه، متناسب با نیازهای آن به طور موثر استفاده می‌کنند. یک روند هماهنگی بر پایه مشورت که مالکان اجتماعی در سطح شاخه یا

بخش را در بر می‌گیرد، باید جایگزین نیروهای بازار شود؛ و طی یک روند مشارکتی و دموکراتیک به یک برنامه مرکزی و فراگیر برای تغییر ساختاری عمده دست یافت. این روند که شامل سرمایه‌گذاری‌های اساسی می‌شود؛ سرمایه‌گذاری‌های عمده را توسط مالکان اجتماعی در سطح بخش در بر می‌گیرد. در شکل‌گیری برنامه‌ریزی مرکزی و فراگیر، باید محاسبات درون‌داد و برون‌داد پی در پی گنجانده شود.

اما خطاست اگر تصور کنیم برای یک جامعه پیچیده و مدرن از قبل می‌توانیم به یک هماهنگی پی در پی و جزء به جزء برای کل اقتصاد دست یافت. بخش زیادی از اطلاعات در مورد نیاز افراد و در مورد استفاده از منابع تولیدی جامعه به طور موثر متناسب با نیازها، جزء اطلاعات نانوخته است - دانشی که صرفاً از طریق تجربه‌ی افراد و گروه‌ها به دست می‌آید، و نمی‌توان آن را صورت‌بندی یا انتقال داد. این دانش صرفاً توسط افرادی قابل استفاده است که از آن تجربه برخوردارند. به همین دلیل نمی‌توانیم تمام دانش مربوطه را متمرکز کنیم، یا از پیش به یک سری روش‌های پیاپی والراسی یا رایانه‌ای اتکا کنیم. سازمان‌دهی سوسیالیستی اقتصاد، باید بر تعامل اجتماعی بین مردم متکی باشد، و نه محاسبات کامپیوتری. لازم است که روند آموزش را نهادینه کنیم، که طی آن مردم به درک علایق یک دیگر پی ببرند، و در جریان این امر به نتیجه‌ای که محصول آشتی تفاوت آن‌ها با یک دیگر است دست یابند. این امر به یک پویایی متحول‌کننده نیاز دارد.

#### انگیزه‌ها و آگاهی

شرایط عینی و ذهنی در تکوین موقعیتی موثر اند که جامعه سوسیالیستی از آن فرا می‌روید: نظام سرمایه‌داری پیشین از لحاظ عینی، اندازه و خصلت نیروهای مولده را تکامل می‌بخشد، به انضمام سطح تکامل فنی وسایل تولید و مهارت و تخصص نیروی کار که با هم سطح بارآوری کار را تعیین می‌کنند. از حیث ذهنی، تجربه‌ی مبارزاتی

#### بت دویین و فکرت آدامن

نیروهایی که به حرکت در راستای یک جامعه پسا سرمایه‌داری اعتقاد دارند به فتح قدرت دولتی می‌انجامد. مبارزاتی که به انضمام درجه‌ی تکامل نهادهای خودسازمان-یافته مقاومت در جامعه مدنی، سطح آموزش اخلاقی و سیاسی و آگاهی، و درجه‌ی تکامل آگاهی هژمونیک. درباره مسایل به ویژه حاد بنای سوسیالیسم در یک کشور کم توسعه‌یافته، بحث‌هایی زیاد انجام گرفته است، مثل روسیه قبل از ۱۹۱۷. اما این بحث‌ها معمولاً بر سطح تکامل تولید تاکید دارند. در حالی که اهمیت سطح تکامل آگاهی مردمی اگر بیش از آن اهمیت نداشته باشد، به همان اندازه از اهمیت برخوردار است. اکثر مبارزات در جوامع سرمایه‌داری بر آگاهی فرودستان همان گونه که گرامشی می‌گوید اتکا دارد که با منافع تنگ و جزئی، یا به طور کلی با معامله بهتر برای رفاه اقتصادی طبقه کارگر در چارچوب سرمایه‌داری مربوط است. اما کلید رهبری سیاسی - انقلابی در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری، تحول آگاهی فرودستان به آگاهی هژمونیک است، که در آن منافع طبقاتی به عنوان منافع همگانی دریافت می‌شود. و چالش برای رهبری کل جامعه را نه صرفاً با منفعت طبقه کارگر، بلکه هم‌چنین با تامین منفعت سایر گروه‌های فرودست و حتی لایه‌های میانه ممکن می‌سازد. مبارزه برای هژمونی در جبهه‌های وسیع انجام می‌گیرد، که در نبرد ایدئولوژیک، فرهنگی، اخلاقی، حقوقی، سیاسی و اقتصادی جریان می‌یابد. در جریان این نبرد، مردم خود را تغییر می‌دهند و همین طور احتمالاً توازن قوا را در جامعه متحول می‌سازند؛ تا حدی که برای کسب قدرت دولتی برای نیروهای ضد سرمایه‌داری لازم است.

مبارزه در جامعه مدنی علیه دولت، هم‌چنین در درون دولت جریان می‌یابد، قبل و بعد از لحظه‌ی کلیدی تسخیر قدرت دولتی از سوی نیروهایی که به فراتر رفتن از سرمایه‌داری اعتقاد دارند. در جوامع دموکراتیک سرمایه‌داری، دولت خود صحنه‌ی مبارزه است. همان سان که در FDR به گروهی از اصلاح طلبان در سال ۱۹۳۲ اظهار کرد: "من



با شما موافق ام. من می‌خواهم این کار را انجام دهم، حالا امکان آن را برای من فراهم کنید". نکته‌ی او این بود که دولت تابع نیروهای بسیاری است که خواسته‌هایی را در برابر آن مطرح می‌کند، و آن چه که او قادر به انجام آن است از طریق توازن قوا و بین نیروها تعیین می‌شود. این نیروها در دوره‌ی بعد از کسب قدرت در یک کشور، قدرت سرمایه جهانی و شرکت‌های چندملیتی که در آن کشور فعال اند را نیز دربر می‌گیرد. یک دولت قدرتمند، احتمالاً لازم است که با این نیروها مقابله کند، اما قدرت عملیاتی که او قادر است به عهده بگیرد به درجه‌ی حمایتی وابسته است که در کشور خود از آن برخوردار است.

در این جا عمق و تجربه‌ی نهادهای خودحکومتی، میانجی و داوطلبانه که در جامعه مدنی رشد می‌یابند، تعیین‌کننده است. گرامشی "جنگ موضعی" که مقدم بر لحظه‌ی تعیین‌کننده "جنگ جبهه‌ای" است را به جنگ در سنگر تشبیه کرده است، که شرایط حرکت برای کسب قدرت را به وجود می‌آورد. درجه‌ی موقعیتی که نیروهای مترقی در کسب شبکه‌ی فشرده و درهم تنیده‌ی نهادی جامعه مدنی کسب می‌کند، عمدتاً نتیجه‌ی این حرکت به سمت قدرت را تعیین می‌کند. اما این امر هم‌چنین شرایطی را به وجود می‌آورد که از آن در صورت کسب قدرت، روند بنای جامعه سوسیالیستی آغاز می‌شود، به علاوه سطح آگاهی مردمی. این احتمالاً مهم‌ترین درسی است که ما از تلاش‌های قبلی برای بنای سوسیالیسم اتخاذ می‌کنیم. تلاش برای تحمیل سوسیالیسم، تغییر آگاهی پیشاسوسیالیستی از بالا محکوم به شکست است. آگاهی صرفاً می‌تواند به وسیله‌ی فعالیت خودانگیخته خود مردم تحول یابد.

قبل و بعد از فتح قدرت دولتی احتمالاً تاکید استراتژیک و مرکزی، همانا گسترش و عمق تصمیم‌گیری دموکراتیک است. مردم اگر در روند تصمیم‌گیری مشارکت داشته باشند، به سیاست اعتقاد بیش‌تری می‌یابند. پذیرش این نکته اساسی است که

تصمیم‌گیری مشارکتی ممکن است به نتایجی بیانجامد که افراد از نظر سیاسی آگاه‌تر آن را غلط بپندارند، و وضعیت نامطلوبی ایجاد شود. گرچه کسانی که فکر می‌کنند بهتر می‌دانند نیز ممکن است به خطا روند. نکته این است که تصمیم‌گیری مشارکتی یک روند یادگیری است. و از تجربیات، شکست‌های گذشته و همین طور از موفقیت‌های آن استفاده می‌کند تا در جریان آن، درک و آگاهی تکامل یابد. البته لازم است ارزش‌های سوسیالیستی - برابری، همبستگی و منافع اجتماعی وسیع‌تر - مورد بحث قرار گیرند، حتی اگر همواره در میان ارزش‌ها مسلط نیستند. به عنوان مثال ممکن است در یک منطقه بیش از آن چه که نیاز است - با در نظر گرفتن تعداد در حال کاهش اطفال که در سن مدرسه هستند - مدرسه وجود داشته باشد. ممکن است شاید به علت تغییرات جمعیت‌نگارانه، لازم باشد که یکی از آن بسته شود. اما کدام یک؟ آن‌هایی که با هر یک از مدارس در ارتباط اند - معلمان، مراقبان و همسایگان - ممکن است مدرسه مربوط به خود را باز نگه دارند. این کار می‌تواند به عنوان رفتاری غیرمسئولانه، خودخواهانه و ضداجتماعی دریافته شود؛ اما این امر هم چنین می‌تواند به مثابه‌ی بازتاب منافع کاملاً مشروع درک شود. به هر حال باید تصمیمی اتخاذ شود و تمام کسانی که تحت تاثیر این تصمیم قرار دارند، باید در آن مشارکت داشته باشند: کسانی که به طور مستقیم تحت تاثیر آن قرار می‌گیرند، و همین طور کسانی که مسئول برنامه‌ریزی برای مدارس در عرصه وسیع‌تر هستند و منافع اجتماعی گسترده - تری را نمایندگی می‌کنند. تصمیم اتخاذ شده ممکن است بر اساس برخی از معیارها "بهترین" تصمیم نباشد، اما روند تصمیم‌گیری به اندازه‌ی نتیجه‌ی آن حایز اهمیت است.

تا آن جا که تمام افرادی که از تصمیم‌گیری متاثر می‌شوند به طور مستقیم یا غیرمستقیم در اتخاذ تصمیم‌ها و در اجرای آن‌ها در طی روندی از مشاوره یک پویایی

متحول‌کننده در تشویق مردم با در نظرگرفتن منافع و علایق دیگران وجود خواهد داشت. تصمیم‌گیری مشارکتی در هر سطح، مردم را به درگیری با نظرات و نیازهای دیگران در یک چارچوب قانونی که به طور دموکراتیک تعیین می‌شود و یک‌سری توافق از طریق مشورت تشویق می‌کند. از طریق چنین ساختاری با لایه‌های متعدد از تصمیم‌گیری بر اساس اصل یاری‌مندان است که مردم یاد می‌گیرند که زندگی خود را در درون یک چارچوب عمومی تنظیم کنند، که به حفظ حقوق افراد و اقلیت‌ها می‌پردازد. البته غیر واقع‌بینانه است که اعتقاد داشته باشیم تضاد منافع همواره می‌تواند آشتی داده شود. ما همواره به نوعی دستگاه حقوقی نیاز داریم، هنگامی که بحث‌ها و مشاوره‌ها نتواند به تصمیمی ختم شود که همه آماده‌ی اجرای آن باشند.

اما این زمینه‌ی اجتماعی است که آگاهی فردی را شکل می‌دهد. دموکراسی مشارکتی هم زمینه و آگاهی را تغییر می‌دهد. هر تصمیم لازم به تدریج به تصمیم‌گیری‌های مبتنی بر توافق بیشتر می‌انجامد. محدودیت‌های تاریخی که از شرایط پیشا سوسیالیستی به ارث رسیده، تنها می‌تواند از طریق تجربه‌ی فعال مردم پشت سر گذاشته شود. این تجربه آموزش ساختارمند را در بر می‌گیرد. هم‌چنین شامل راه‌هایی است که در آن مردم در زندگی روزمره مشارکت می‌کنند. در جریان تغییر جهان، خود ما نیز تغییر می‌کنیم. روندی که طی آن، سوسیالیسم جایگزین سرمایه‌داری می‌شود خصلت سوسیالیسم را تعیین می‌کند؛ در واقع این روند تعیین می‌کند جامعه ایجاد شده سوسیالیستی هست یا نه. در خاتمه، جامعه سوسیالیستی یک جامعه خودگردان است. در این جامعه یک گروه یا طبقه نمی‌تواند نظر خود را در مورد جامعه خوب بر دیگران تحمیل کند.

در پایان، خصلت رابطه‌ی فرد با جامعه کدام است؟ افراد موجودات اجتماعی اند، و به وسیله روابط اجتماعی که در آن زندگی می‌کنند، شکل می‌گیرند. ما توسط تجربیات

خود در طفولیت و کودکی شکل می‌گیریم، که خود، توسط آن جامعه که در آن رشد و نمو می‌یابیم تعیین می‌شود. اما ما هم‌چنین می‌آموزیم که در پیوند با خودمان مسئولیت بپذیریم، برای فایق آمدن بر جنبه‌هایی از آگاهی و رفتارمان که فکر می‌کنیم نامطلوب است و رفتارهایی مثبت و مطلوب را پرورش دهیم. در جریان این روند تکاملی ما بر جهانی که در آن زندگی می‌کنیم تاثیر می‌گذاریم و آن را کمابیش تغییر می‌دهیم. ما هم‌چنین یاد می‌گیریم که به طور جمعی عمل کنیم نه فردی، و این امر امکان تغییراتی بنیادی‌تر و عمیق‌تر در جامعه را فراهم می‌آورد. بدین‌سان فرد و جامعه هم‌هنگام تکامل می‌یابند. اما آگاهی یک عصر هیچ‌گاه همانند آگاهی عصر بعد نیست. محدودیت‌های تاریخی به جا مانده از شرایط پیشا سوسیالیستی در آگاهی فردی ما وجود دارد. و همین‌طور در جامعه‌ای که سوسیالیسم از آن سر بر می‌آورد. برای تکامل آگاهی سوسیالیستی به بیش از یک نسل نیاز داریم.

#### ۴- مراحل و نیروهای مولده

چارچوب سنت مارکسیسم کلاسیک و ادامه‌ی آن نقد برنامه‌ی گوتا اثر مارکس، بین مراحل پایین و بالای کمونیسم تمایزی قایل می‌شود، که در آن، مرحله‌ی اول به عنوان سوسیالیسم و مرحله‌ی دوم به مثابه‌ی کمونیسم نتیجه می‌شود. این تمایز در عبارت مشهور: از هرکس به اندازه‌ی توانایی‌اش و به هرکس برحسب کارش (سوسیالیسم) و از هرکس به اندازه‌ی توانایی‌اش و به هرکس برحسب نیازش (کمونیسم) بیان شده است. پایه‌ی این تمایز، این درک از ماتریالیسم تاریخی قرار دارد که شرایط مادی زندگی به آگاهی شکل می‌دهد، نه آگاهی بر شرایط مادی زندگی - یک درک ماتریالیستی از جهان در تقابل با درک ایده‌آلیستی. طبق این تفسیر پیش

شرط حرکت به مرحله‌ی بالاتر دستیابی به فراوانی است، موقعیتی که جامعه قادر است برای ارضای نیازهای هرکس به اندازه‌ی کافی تولید کند.

با این درک از سوسیالیسم، استثمار و درآمدی بدون تحمل کار و زحمت را الغاء می‌کند، اما جامعه هنوز به مرحله‌ای تکامل نیافته است که قادر به برآوردن نیازهای همگان باشد. بنابراین اصل "حق بورژوازی" چیرگی دارد: با مردم به طور مساوی رفتار می‌شود به شکلی که آن‌ها متناسب با تلاش خود حق خود را دریافت می‌کنند. اما چون تلاش آن‌ها برابر نیست، پاداش آن‌ها نیز برابر نخواهد بود. نتیجه این که سوسیالیسم برخلاف درک بسیاری از "ایده‌آلیست‌ها" جامعه‌ای نیست که تمام مردم برابر باشند، به این معنا که از درآمد مساوی برخوردار باشند. اما هر چند این بیان برای خود دارای معنای کاملی است، هنوز ممکن است پرسیده شود چرا در جامعه‌ای که قادر نیست نیاز همگان را به طور کامل برآورده کند، اختلاف درآمدها لازم است. چرا برآورده شدن نیاز همگان به طور غیرمساوی در مرحله‌ی عالی‌تر ممکن است؟ پاسخ متداول این است که قبل از دستیابی به فراوانی، نابرابری برای تشویق مردم به کار مطابق توانایی‌شان لازم است، چون آگاهی آن‌ها هنوز به اندازه‌ی کافی به حد کمال نرسیده است، که بدون انگیزه‌ی مادی این کار را انجام دهند.

در قاموس مارکسیسم روسی، تحلیل مادی به این معنا تفسیر می‌شد که شرایط مادی برای کمونیسم یعنی فراوانی، صرفاً از طریق تکامل بلاوقفه نیروهای مولد قابل دسترسی است، از طریق روند صنعتی شدن شتابان بر اساس استفاده از فن‌آوری (سرمایه‌داری)، که فرض می‌شد نسبت به نظام سوسیالیستی خنثی عمل می‌کند. این دیدگاه تمام وزن دستیابی به فراوانی را بر جانب عرضه احاله می‌داد. این موضوع با توجه به خصلت رشدنیافته روسیه قبل از انقلاب و وضعیت فلاکت بار اتحاد شوروی در جنگ ۱۷-۱۹۱۷ با آن روبه‌رو بود، قابل فهم است. انقلاب، جنگ داخلی و حمله‌ی

بیگانگان. آیا گام نهادن مجدد در این مسیر می‌تواند بدون جمعی کردن اجباری، صنعتی شدن شتابان دهه‌ی ۴۰، همراه با قحطی شرایط شاق کار، فاجعه زیست محیطی و انحطاط سیاسی امکان‌پذیر باشد؟ تجربه‌ی شوروی را شاید بتوان به عنوان یک شکل تاریخی ویژه‌ی مدرن شدن تکامل جامعه در نظر گرفت، تا مرحله‌ای از بنای سوسیالیسم.

گرچه رشد نیروهای مولده به طور قاطع، یک شرط لازم برای ایجاد شرایط مناسب برای سوسیالیسم و کمونیسم در کشورهای کم توسعه می‌باشد، اما در مورد کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری چنین نیست. اکنون دلایل فراوانی در این مورد وجود دارد که بعد از رسیدن درآمد سرانه‌ی واقعی به سطحی معین، افزایش بیش‌تر این درآمد واقعی با افزایش سعادت، رفاه و رشد انسانی بیش‌تر همراه نیست. آن چه که بعد از سطح آستانه اهمیت دارد عواملی است که بر کیفیت زندگی تاثیر می‌گذارد- خصلت خانواده و روابط اجتماعی، امنیت شغلی و راضی بودن از آن، احساس با معنا بودن زندگی. کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری به این سطح رسیده‌اند و در بسیاری از موارد از آن هم فراتر رفته‌اند، اما سرمایه‌داری نئولیبرال مصرفی به جای بهبود کیفیت زندگی، ناخشنودی از آن را به وجود آورده است. این امر درک ما را از شرایط لازم برای فراوانی از سوبه‌ی عرضه به سوبه‌ی تقاضا تغییر می‌دهد. به سوی تغییر روابط اجتماعی و نظام اجتماعی- اقتصادی تا رشد نیروهای مولده. این امر هم‌چنین روشن می‌کند که آگاهی چیزی نیست که به طور خودبه‌خود از شرایط مادی زندگی نتیجه شود، بلکه این مجموعه روابط اجتماعی است که آن را شکل می‌دهد.

این به آن معناست که بعد از کسب قدرت دولتی در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری جوامع سوسیالیستی رشد نمی‌یابد و ممکن است با نگاه به عقب و تغییرات کیفی شناخته شود که بیان جنبش از یک مرحله به مرحله‌ی دیگر است. اما به نظر نمی‌رسد

که در این کشورها یک لحظه‌ی مشخص گذار از مرحله‌ی پایین به مرحله‌ی بالاتر کمونیسم وجود داشته باشد. آن چه که احتمالا بیش‌تر روند رشد را مشخص می‌کند یک مبارزه‌ی سیاسی پیوسته است که در جریان آن توازن آگاهی به سوی یک دیدگاه همکارانه، برابری طلب و همبسته تغییر می‌یابد.

وضعیت در کشورهای کم‌تر رشدیافته که نیروهای مولده هنوز به مرحله‌ی آستانه‌ی درآمد واقعی سرانه نرسیده‌اند، دشوارتر و نامطمئن‌تر است. در این کشورها محتمل به نظر می‌رسد که حکومت‌ها با اهداف سوسیالیستی با وظایف بسیار پیچیده روبه‌رو اند، که هم‌زمان در جستجوی رشد آگاهی توده‌ای و نیروهای مولده اند، تا پیش‌شرط‌های لازم را برای سوسیالیسم فراهم کنند.

هنگامی که قدرت دولتی کسب شد و نیروهای مولده به سطحی از بارآوری کار دست یافت که برای سطح آستانه درآمد واقعی کفایت می‌کند، باید بر رشد فن‌آوری، و سازماندهی تولید برای ارتقاء کیفیت زندگی تاکید شود، یعنی مبتنی بر فعالیت خلاق انسانی که نیروبخش و اساسا درآمد آفرین است، و در هماهنگی با طبیعت خارج از انسان. بسیاری از فن‌آوری‌های تولیدی که در چارچوب سرمایه‌داری به وجود آمده‌اند، از نظر فیزیکی و روانی مخرب به شمار می‌روند. و باید تا حد امکان کاری را با آن جایگزین کرد که نه منفی و کسالت‌آور، بلکه مثبت و برای طیف کاملی از فعالیت‌ها و تجربه‌های انسانی شادی‌بخش باشد. همین‌طور سیستم‌های تولیدی و شیوه‌های زندگی همراه با آن در سرمایه‌داری از لحاظ زیست محیطی مخرب و غیرقابل دوام محسوب می‌شود. نیروهای مولده نه برای رشد بیش‌تر، بلکه برای فائق آمدن بر شکاف متابولیک و برقراری رابطه‌ی ارگانیک قابل دوام بین فعالیت بشری و طبیعت غیربشری تکامل یابد.

عینی بودن تکامل اجتماعی چگونه می‌تواند با ذهنی بودن آگاهی و اراده آشتی داده شود؟ این موضوع مشکل آشنای رابطه عامل و ساختار را مطرح می‌کند. از جمله‌ی مشهور مارکس چه نقطه عزیمتی بهتری می‌توان یافت: انسان‌ها تاریخ خود را می‌سازند، اما نه در شرایطی که خود انتخاب می‌کنند. هنگامی که شرایط فراوانی به وجود می‌آید، با در نظر گرفتن جنبه‌ی عرضه و تقاضا- رشد نیروهای مولده تا آستانه- ی درآمد واقعی سرانه و انتقال از شیوه‌ی زندگی از کمی به کیفی- تعمیق برنامه سوسیالیستی به مبارزه‌ی سیاسی برای کنترل اجتماعی وسیع‌تر بر اقتصاد و وساطت اجتماعی آگاهانه رابطه‌ی ما با طبیعت خارج از انسان تبدیل می‌شود.

اما با در نظر گرفتن چندجانبه بودن رابطه‌ی تاریخی دولت‌های "سوسیالیستی" و دموکراسی مهم است که معنای کنترل اجتماعی را روشن کنیم. سوسیالیست‌ها تکامل دموکراسی و نقش دولت را چگونه در نظر می‌گیرند؟ هدف، یک جامعه کاملا خودگردان است. دموکراسی سوسیالیستی باید بر کنترل جامعه مدنی بر دولت استوار باشد. از طریق دموکراسی نمایندگی و دخالت مستقیم در اداره‌ی شاخه‌های مختلف دولت و اقتصاد توسط مالکان اجتماعی. مالکان اجتماعی در هر سطح کسانی هستند که در استفاده‌ی دارای‌های مولد منافع دارند. در سطح محلی این شامل کسانی می‌شود که در کارخانه کار می‌کنند، کسانی که تمام وسایل و مواد مورد استفاده را تهیه می‌کنند؛ کسانی که از محصولات کارخانه استفاده می‌کنند و منافع افرادی که در حوزه‌ی فعالیت کارخانه زندگی می‌کنند. در سطح شاخه‌ی صنعتی، منطقه و اقتصاد کل کشور، مجموعه مالکان اجتماعی وسیع‌تر خواهد بود و افراد بیش‌تری احتمالا کل جامعه را در بر می‌گیرد. منافع عمومی که تحت تصمیم‌گیری قرار می‌گیرد. موسسات و روندهای اجتماعی در هر سطح بر دخالت مستقیم و نهادهای مربوط به جامعه مدنی و دخالت غیرمستقیم جامعه مدنی از طریق نمایندگان در ارگان‌های مربوطه دولتی

استوار است. نظیر کمیسیون برنامه‌ریزی که وظیفه نمایندگی منافع وسیع‌تر اجتماعی را در روند تصمیم‌گیری در هر مرحله به عهده دارد.

مفهوم "زوال دولت" مارکسیستی چه معنایی در بر دارد؟ در این جا باید سرشت دولت به عنوان جایگاه قهر قدرت طبقاتی، از نقش "دولت" به عنوان ساختار اداری برای کارکرد ضروری سازمانده، هماهنگی و تجدید توزیع متمایز شود- تمایز بین "اداره مردم و اداره‌ی اشیاء". در دوره‌ی بلافاصله بعد از کسب قدرت دولتی، یک حکومت سوسیالیستی احتمالا برای مقابله با قدرت سرمایه جهانی، شرکت‌های چند ملیتی و نیروهای ضدانقلاب (با اپوزیسیون مشروع قانونی اشتباه نشد) به یک دولت قدرتمند نیاز دارد. با انسجام جامعه سوسیالیستی و تقویت آگاهی سوسیالیستی، قدرت قهری دولت کم‌تر و کم‌تر برجسته می‌شود. محتمل به نظر نمی‌رسد جامعه سوسیالیستی/کمونیستی به نقطه‌ای برسد که به هیچ قدرت قهری پشتیبان نیاز نداشته باشد، اما این موضوعی است که در آینده روشن می‌شود. اما چیزی که روشن است باقی ماندن چنین قدرت قهری، به معنای اعمال قدرت طبقاتی نیست، بلکه بیش‌تر قدرت اجتماعی یک جامعه بی طبقه در پیوند با افراد تک‌رو را نشان می‌دهد.

##### ۵- برنامه‌ریزی اجتماعی در درازمدت.

در جامعه‌ی سوسیالیستی در راستای تکامل ساختار اجتماعی و رابطه‌ی جامعه انسانی با طبیعت دیگر به وسیله عملکرد نیروهای غیرشخصی بازار با عزیمت از عواقب غیرقابل پیش‌بینی و اجتناب‌ناپذیر خود تعیین نمی‌شود، و نتیجه‌ی آن‌ها به خواست کسی وابسته نیست؛ و همین طور تصمیم‌گیری از بالا به پایین دولت که به دنبال تضمین انباشت سرمایه است. در عوض جامعه سوسیالیستی به طور آگاهانه به وسیله فعالیت خودگردان و جامعه مدنی شکل می‌گیرد. هنگامی که اهداف درازمدت از طریق

##### پت دوین و فکرت آدامن

مشارکت سیاسی تعیین شد، تحقق آن‌ها به برنامه‌ریزی درازمدت وابسته است که سرمایه‌گذاری‌های عمده و به طور متقابل وابسته به یک دیگر را دربرمی‌گیرد که باید از قبل هماهنگ شود. کمیسیون برنامه‌ریزی در تمام سطوح، برنامه‌های خود را تنظیم می‌کند و منابع را مطابق با اهداف درازمدتی تخصیص می‌دهد که از طریق روند دموکراتیک و مشارکتی از پایین به بالا تعیین شده است. برنامه‌ی کلی به برنامه‌های فرعی در سطح بخش، شاخه صنعت، منطقه، واحد تولید برای به اجرا گذاشتن تقسیم می‌شود.

چشم‌انداز "رشد سوسیالیستی" در برنامه‌ریزی درازمدت باید در زمینه‌ی موانع زیست محیطی در نظر گرفته شود که ظرفیت‌های محدود کره‌ی زمین به وجود می‌آورد. ارزش‌های سوسیالیستی شامل دسترسی برابر به استفاده از منابع زیست محیطی است، که الزاما تجدید توزیع وسیع بین کشورها و در درون کشورها را در بر می‌گیرد. با توجه به این واقعیت که ما در حال حاضر یک و نیم برابر ظرفیت موجود کره‌ی زمین را مورد استفاده قرار می‌دهیم، و برای برابر شدن انتشار سرانه‌ی گازهای گلخانه‌ای در سطح جهانی با سطح کشور انگلیس به سه سیاره نظیر کره‌ی زمین نیاز داریم (البته برای برابر شدن با سطح کشور آمریکا بر میزانی بیش از این) سیاست جهانی کاهش و برابری که اولین بار برای انتشار گلخانه‌ای پیشنهاد شد باید به طور عمومی برای تمام منابع مورد استفاده قرار گیرد. جامعه سوسیالیستی در کشورهای توسعه‌یافته، به جای تعقیب "رشد سوسیالیستی" به دوره‌ای به اصطلاح "رشدزایی" نیاز دارد. تا به سطح پایین‌تر و قابل دوام استفاده سرانه و برابر از منابع نزدیک شود. به همین دلیل کشورهای فقیرتر به دوره‌ای نسبتا طولانی از رشد نیاز دارند، تا به همان سطح برسند.

یک سطح پایدار اقتصادی به معنای ایستا و غیرقابل تغییر برای جامعه و اقتصاد نیست. با توجه به حفظ محیط زیست، این به معنای سطح کمی معینی در استفاده از منابع طبیعی به عنوان مواد مورد استفاده تولید و منبعی برای بهره‌مندی زیباشناسانه و معنوی و تغذیه‌ای و کاهش مواد زاید به شمار می‌رود. آیا این امر یک ابتکار کارفرمایی اصیل را در بر می‌گیرد؟ کنجکاوی و چالش فکری و هنری انگیزه مقدماتی ابتکار کارفرمایی به شمار می‌روند. اما در سرمایه‌داری این عوامل برای رشد خود به سرمایه و استفاده از نهادها و محصولات سودآور نیاز دارد- آن‌ها به کالا تبدیل می‌شوند. در یک جامعه سوسیالیستی ابتکار و کارفرمایی شکوفا می‌شود، چون تمام مردم از وقت و انرژی بیش‌تری که در اختیار دارند، می‌توانند برای تکامل استعدادهای‌شان استفاده کنند. به کارگیری این استعدادها می‌تواند به شکل نوآوری برای استفاده اقتصادی از منابع و افزایش کیفیت ارزش‌های مصرف به روند تولید وارد شود، یا مستقیماً به بالا رفتن کیفیت شخصی و غنای تجربه‌های اجتماعی منتهی شود.

سوسیالیسم چگونه می‌تواند به نابرابری‌ها، ستم‌ها و لایه‌بندی اجتماعی برخورد کند. نخست باید تاکید کرد که این ستم‌ها و تبعیض‌ها در تداوم نابرابری اقتصادی و اجتماعی در جامعه طبقاتی از یک پایه‌ی مادی برخوردارند. این امر در افزایش کنونی بیگانه‌سازی، ماورای راست در اروپا در بحران مالی و اقتصادی قابل مشاهده است؛ که از مشکلات واقعی و تجربه حس ناتوانی بیکاران غالباً زاغه نشین سوء استفاده می‌کند. این امر هم چنین در برآمد عمومی بنیادگرایی به عنوان واکنشی به بی‌ثباتی‌های ناشی از سرمایه‌داری که محصول دوره‌ی نئولیبرالی است دیده می‌شود.

اما جنسیت و سایر اشکال نابرابری، سرنوشت خاص خود را دارند، و مبارزه علیه آن‌ها نمی‌تواند تا دسترسی به سوسیالیسم تعطیل شود؛ و باید اکنون که سوسیالیسم در دستور کار بلافاصله قرار ندارد، مبارزه برای آن‌ها ادامه پیدا کند. در روند مبارزه‌ای که

به سوسیالیسم منجر می‌شود، و همین طور در هنگامی که قدرت دولتی را کسانی کسب کرده‌اند که به بنای سوسیالیسم اعتقاد دارند. اما طبیعی است این امر نمی‌تواند با اقدام دولت از بالا ملغا شود. این مساله به روشنی از تجربه‌ی جمهوری دموکراتیک آلمان قابل مشاهده است، هنگامی که فاشیسم و تبعیض نژادی با فرمان دولتی ملغا شد، برخلاف آلمان غربی که این امر را آشکاراً مورد بحث و چالش قرار داد. نتیجه این بود که در جمهوری دموکراتیک آلمان تبعیض زیرزمینی شد و هنگامی که وحدت دو آلمان شرایط اقتصادی- اجتماعی نامساعدی را به وجود آورد که با وقوع بحران کنونی روبه‌وخت نهاد، نئونازیسم با قدرت بیش‌تری در شرق خود را نشان داد.

البته قانون در این جا نقش مهمی ایفا می‌کند، اما بدون بحث عمومی پیوسته که مردم را به عنوان شهروند در بحث ارزش‌های اخلاقی دخالت دهد، چگونه می‌توان اعتقاد به جامعه بهتر را نهادی کرد؛ اصولی که مقررات اجتماعی و سیاست مالی بر آن‌ها متکی است. بدین ترتیب قوانین و مقررات عموماً داوطلبانه مورد بحث و پذیرش قرار می‌گیرد. در غیر این صورت این قوانین بدون تمایل مورد پذیرش قرار می‌گیرند. و در بدترین حالت از آن طرفه می‌روند و از آن سرپیچی می‌کنند، مثل قوانین مالیاتی. پس آن چه لازم است بحث سیاسی و شرکت احزاب سیاسی با ارزش‌ها و باورهای متفاوت است. درباره راه‌های دستیابی به کیفیت زندگی، نهادهای خودگردان جامعه مدنی در باره شکل جامعه در تمام سطوح تصمیم می‌گیرد. چنین روندی کسانی را که تحت تاثیر این تصمیم‌ها قرار دارند در اجرای این تصمیم‌ها مشارکت می‌دهد. در زمینه‌ای که منافع بلاوسطه‌ی آن‌ها در زیر ذره‌بین ارزش‌های اجتماعی و اخلاقی متفاوت نگریسته می‌شود؛ تصمیم‌گیری مشارکتی باعث تغییر و تحول می‌شود. این روند مردم را با شیوه‌ی نگاه دیگران به امور در تماس قرار می‌دهد، با استدلال‌هایی از چشم اندازه‌های اخلاقی متفاوت که از یک پویایی متحول‌کننده برخوردار است. و افراد

درگیر را برای رسیدن به توافق‌هایی که همه از آن راضی باشند تشویق می‌کند. این روش از روندی آموزشی برخوردار است که در طی آن مردم نظر خود را تغییر می‌دهند. این روش برای مقابله با ستم جنسی، تبعیض نژادی و سایر اشکال پیش‌داری میدان بحث ایجاد می‌کند. مشارکت یک روند اجتماعی است، یک تقابل قطبی از تجمع تفاوت‌های صرف کمی از اولویت‌های موجود که مدل‌های اقتصاد نئوکلاسیک و معادلات سوسیالیستی الکترونیکی آن‌ها بر آن متکی است. اما ما نباید توانایی‌های متفاوت مردم را که به طور مساوی در مشارکت دخالت می‌کنند نادیده بگیریم. مهارت‌های اجتماعی و فکری مردم، از طریق تجربه‌های زندگی شکل می‌گیرد و یک اصل مرکزی برنامه‌ریزی سوسیالیستی باید بر اساس ایجاد یک ساختاری اجتماعی بنا شود که مشارکت هرکس را در مقولات متفاوت کار اجتماعا لازم فراهم سازد.

در این جا مهم است که بین تقسیم کار اجتماعی و تقسیم عملی کار تمایز قایل شویم. تقسیم اجتماعی کار یعنی لایه‌بندی اجتماعی مردم برحسب اشتغال در یک مقوله از کار در تمام یا بخش عده‌ای از زندگی کاری‌شان. مارکس بین کار فکری و دستی تمایز قایل می‌شود، اما هنگامی که درباره چگونگی فایق آمدن بر لایه‌بندی اجتماعی بحث می‌کنیم بهتر است این تقسیم‌بندی را گسترش دهیم. ما می‌توانیم ۵ مقوله از فعالیت اجتماعی را تعریف کنیم که تا حدودی با یک دیگر هم‌پوشانی دارند. این‌ها عبارتند از: ۱- برنامه‌ریزی، سازماندهی، اداره ۲- کار خلاق فکری و تخصصی ۳- کار با مهارت فکری و فنی ۴- تغذیه ۵- کار بی مهارت و تکراری. ۴ نوع اول به شیوه‌های متفاوت به درجات بیشتر یا کمتر از نظر شخصی پاداش دریافت می‌کند و رشد می‌یابد. کار غیرماهر و تکراری به طور عام غیر قابل ارتقاء و با تخریب روح همراه اند. گرچه ممکن است برای دوره کوتاه و نه برای تمام دوره زندگی باشد.

یک جامعه سوسیالیستی باید مبتنی بر این اصل باشد که همگان در طول زندگی خود به طور تقریبی سهم مساوی در هر مقوله از کار داشته باشند. این امر به تکامل همه جانبه آن‌ها به عنوان انسان کمک می‌کند، و هم چنین به او امکان می‌دهد که درباره همه انواع کاری که دیگران آن را انجام می‌دهند تجربه کسب کند. و بدین ترتیب تفاهم و همکاری بیشتر در تعامل با آن‌ها داشته باشند. سرانجام این جامعه تقسیم طبقات اجتماعی که مشخصه جوامع سرمایه‌داری را از بین می‌برد. اما این به آن معنا نیست همه افراد، همه‌ی کارها را انجام می‌دهند. تقسیم اجتماعی کار یک تقسیم طبقاتی است و باید از تقسیم عملی کار متمایز شود که شامل تخصص پیدا کردن در انواع مختلف کار است. به عنوان مثال برنامه‌ریزی اقتصاد، اداره‌ی عمومی، سازماندهی، هنری، علمی، حقوقی، پزشکی، پرستاری، کار اجتماعی، مراقبت شخصی، آموزش ابتدایی، لوله‌کشی، الکتریکی، جوش کاری، بنایی، فن‌آوری اطلاعاتی، خط نقاله، اپراتور تلفن. یک چرخه زندگی شامل اشتغال در یک یا تعدادی از این فعالیت‌هاست در چارچوب یک نوع از کار. به میزانی که همگان در طول زندگی‌شان تقریباً به یک نسبت در همان نوع کار اشتغال داشته باشند.

بدیل سرمایه‌داری، اکثر مردم را به انواع غیرقابل ارتقاء کار محدود می‌کند. رهایی کامل انسان‌ها مستلزم الغای تقسیم اجتماعی کار است. به شکلی که همگان سهم عادلانه‌ای در انواع قابل ارتقاء و غیرقابل ارتقاء کار برخوردار باشند؛ با توجه به این که کمیت فعالیت‌های غیرقابل ارتقاء که از نظر اجتماعی ضروری به شمار می‌روند مرتباً با کاربرد علم و فن‌آوری و سازماندهی خلاق کاسته شود. این امر به زمان نیاز دارد، اما راستای تکامل جامعه سوسیالیستی روشن است.

**Pat Devine** is a radical economist concerned mainly with industrial economics and comparative economic systems. He made one of the most thorough descriptions of a future economy where allocation is done by democratic planning and social ownership without any social division of labour (although with functional divisions of labour). The model is notable for specifying an array of social ownership rights, and an analytic distinction between "market forces" and "market relations". Another key aspect of Devine's work has been a close reading of the economic calculation debate,<sup>[1]</sup> and later attempts to offer a serious response to the objections by the Austrian school of economic theory. Similarly, Devine's work on the subject of "industrial planning" has largely constituted an extended critique of the Austrian theory of entrepreneurship. In this vein Devine as argued that "a major weakness in the modern Austrian School's emphasis on the need for tacit knowledge to be socially mobilised by entrepreneurs participating in the market process is that participation is restricted to those with access to capital, thus ignoring the tacit knowledge of the majority of people."<sup>[1]</sup>

Pat Devine is a joint author of the book *An Introduction to Industrial Economics* and author of *Democracy and Economic Planning*. He and collaborators Fikret Adaman and Begum Ozkaynak are particularly notable for their elaboration of a visionary socialist model that they call "Participatory Planning". The most significant influences on Devine's economic thought were Karl Marx and the Marxian tradition associated with Antonio Gramsci, as well as Karl Polanyi.

Devine is (as of 2008) an honorary research fellow at Manchester University. He began his academic studies in economics at Balliol College, Oxford.